بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت
یعنی
مدارج النبوة
جلد اول
تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی قدس سره
در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بهزار حسن و خوبی طبع شد

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی مطول
ایک شایق کو چھاپہ خانہ سے ملسکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب
معلوم فرماسکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیل پیج کے تین صفحہ جو ساده ہیں اونمیں بعض
کتب اخلاق و موعظت وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہیں تا کہ جس فن کی یہ کتاب ہے اوس فن
اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفرقات دینیہ

تذکرۃ المعاد۔
فتوح الحرمین۔ منظوم مع نقشجات کاغذ سفید گندہ۔
ایضاً۔ کاغذ رسمی و صفائی۔
ہفت تماشاے قتیل۔
تحقیق الانساب۔
رسالہ قاضی قطب۔
تذکرۃ الجمعہ۔
خصایل السعادت۔ مطبوعہ ۱۸۹۵ء
گلدستہ عقاید
تطہیر الاسلام۔
تبیان فی احکام الدخان۔
روضۃ الشہدا۔

کربلاے معلیٰ۔ معروف بہ کربلا نامہ کاغذ سفید و چکنا۔
ایضاً۔ کاغذ رسمی و صفائی
اسرار الاولیا
حج الحج یعنی ۔۔۔ غایت ۔۔۔ سفید۔
ایضاً۔ کاغذ ۔۔۔
[illegible]
[illegible] العرش۔ مع شش قفل۔
[illegible] السعادت۔ از شاہ عبد الحق دہلوی
مجموعہ اوراد۔ و وظائف شاہ [illegible]
جواہر القرآن
رسالہ تنبیہ الانسان۔ در [illegible]
جانوران مطبوعہ ۱۸۸۵ء
نقوش معظم۔ دافع ہر درد و غم و
حفاظت اطفال۔

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق انس و جان

در این زمان سعادت نشان کتاب مستطاب مشتمل عظمت اشتمال حضرت

اعنی

تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بهزار حسن و خوبی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیٔ علیم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد و ثنای الهی است تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبه کبریای خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و وصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه وآله وسلم که وی سبحانه او را بدان نسبت و ستوده و چندین اسمای الهی جل شانه است که وی جل و علا حبیب خود را بدان اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم متسمی باسما و صفات الهی بخصوص نامزد و مامور گشته است مثل نور حق علیم حکیم مؤمن مهیمن رحیم و غیر آن و این چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از آن قبیل است اما اول وی صلی الله علیه وآله وسلم اولیت در ایجاد کما قال اول ما خلق الله نوری و اولیت در نبوت کنت نبیا و آدم منجدل فی طینته و اول مجیب در عالم ذر در میثاق الست بربکم قالوا بلی و اول من آمن بالله و بذلک امرت و انا اول المؤمنین و اول من تنشق عنه الارض و اول من یؤذن له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با وجود سبقت و اولیت آخریت در بعثت و رسالت و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در بعثت موجب اولیت و سابقیت است در فضیلت که

ماحی و ناسخ جمیع کتب و ادیان شده بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر ست انوار او که تمامه آفاق را
در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن
است اسرار وی که هیچکس مدرک حقیقت حال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظارهٔ کمال و جمال وی
حیران و خیره مانده وهو بکل شیء علیم وی صلی الله علیه وآله وسلم دانا ست بر همه چیز از شیونات ذات الٰهی
و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق فوق
کل ذی علم علیم شده علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و اکملها اما بعد میگوید بندهٔ مسکین
عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری وفقه الله لما یحب و یرضاه و جعل آخراه خیرا من اولاه باعث
بر جمع و تالیف این کتاب که مسمی است بمدارج النبوة و درجات الفتوة آن بود که سالها شوق
ایمان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و چاکری کرده است سازد و تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس
فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و بینش نور الحق خصه الله تعالی عز و جل بفیضه المطلق مؤید و مؤکد آن میشد
لکن چون امر مشیت یعنی توفیق نیافت جلوهٔ جمال شاهد مقصود در توقف بود و چون از قضا در زمان
[illegible] مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافته و از تیرگی آیینه استعداد و تنگی حوصله
[illegible] مقام اقدس محمدی را که هیچکس را ادراک و دریافت آن راه نیست نشناخته و تقصیری
را دادن حق [illegible] قویم و صراط مستقیم بر افتاده بودند لازم حق نصیحت و دین
مسلمانی آن نمود که [illegible] انبیا و امام اولیا و مفخر رسل و استاد کل سبحان علوم
اولین و آخرین و منبع فیض انبیاء و مرسلین و [illegible] کمال و مظهر هر حسن و جمال هم شاهد و هم مشهود
و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این بیخبران را از حقیقت حال آگاه گرداند و غافلان را از خواب
غفلت بیدار سازد و طالبان را در راه آرد و عاشقان را در ذوق و شوق در آرد پس کتابی مشتمل
بر احوال مبدأ و مآل و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون ناشی از نشاء ذوق صحیح بود
تا اندک مدتی از مجرای عادت بیرون شد و بوجود آمد و کاتب حروف تحقیق خبر ندارد که کی آغاز یافت و کی بانجام
رسید والله ولی الرشاد و الیه المبدأ و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمده قسم اول در فضائل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق عظیمه و صفات کریمه و فضل

وشرف وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بآیات قرآنی واحادیث صحیحہ ثابت گشتہ وذکر شرف وی در کتب
سالفہ وذکر کرامت مرحومہ وی در آن کتب وذکر فضائل مشترک میان وی وانبیاء ودیگر کمالات
مخصوصہ وی از معراج وجز آن وذکر معجزات قاہرہ وآیات باہرہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وذکر اسامی
شریفہ وی وفضائل وکرامات ودرجات کہ در نشاء آخرت مخصوص ذات بابرکات وی خواہد بود از عموم شفاعت
وخصوص وسیلت ودر بیان حقوق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ واجب ست بر خلق رعایت آن از ایمان
وطاعت واتباع وذکر عبادات شریفہ کہ مقربات درگاہ وعادات کریمہ کہ محبوبات الٰہی اند سبحانہ وتعالیٰ
واین قسم بر یازدہ باب مطابق ارقام عددی کہ بر رؤس این مسائل رسم کردہ شدہ است ترتیب یافت
قسم دوم در ذکر نسب شریف وحمل وولادت ورضاع آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وکفالت
عبدالمطلب وموت وی وامداد واعانت ابوطالب مر او را وسفر کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمراہ
ابوطالب بجانب شام وشناختن بحیرا راہب مر او را وایمان آوردن بہ نبوت وی وتزویج خدیجہ رضی وذکر
بنای کعبہ ومبدء وحی وظہور دعوت ووفات ابوطالب واذیت کفار وہجرت صحابہ بجانب حبشہ ورفتن آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب طائف وبیعت جن وذکر بیعت انصار وانبعاث باعث ہجرت ورسیدن بمدینہ
وترتیب این قسم بر چہار باب اتفاق افتادہ قسم سوم در ذکر وقائع سنوات کہ از ابتدای
ہجرت تا ممات وی مرض ووفات وقوع یافت وچون وقائع ہر سال بابی علیحدہ است احوال این قسم
در سنین ترتیب کردہ باب خواہد بود اگرچہ بعنوان الباب مذکور نگشتہ قسم چہارم در ذکر حدوث مرض
واشتداد آن ووقائع کہ در ایام مرض در روز وفات وقوع یافت وذکر غسل وتکفین ونماز ودفن واثبات
حیات انبیاء واین قسم مرتب بر سہ باب آمد قسم پنجم در ذکر اولاد طاہرہ وازواج مطہرہ وسراری مکرمہ
وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وذکر اعمام وعمات وجدات واخوات رضاعی وذکر خدام وموالی وحراس
وکتاب وامراء ورسل وعمال وخطباء وشعراء والمؤذنین وآلات حروب ودواب وامثال آن وترتیب این
قسم بر یازدہ باب اتفاق افتاد تکملہ در بیان بعضی از صفات کاملہ وی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر طریقہ اہل معرفت وطریقہ توجہ واستمداد بجناب اقدس وی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم قسم اول در فضائل وکمالات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودرین قسم یازدہ باب است

باب اول در بیان حسن خلقت وجمال صورت وی صلی اللہ علیہ

ا و چهرهٔ شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم مرآت جمال الهی است ومظهر انوار نامتناهی وی بود و در صحیحین
بن عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوب روی ترین مردم وخوشخوی ترین مردم
الله علیه وآله وسلم و در حدیث ابی هریره آمده ما رأیت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ندیدم من هیچ چیزی را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رأیت شیئا وگفت افسانا ار جلا مبالغه
است که خوبی و حسن وی فائق بر همه اشیا بود وگفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در
روی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو او را گویا میدیدی آفتاب طالع میکند
تا تشبیه است در روشنی زاد و آفتابی چو داد ندیاد و مقصود بیان سطوع و اشراق ولمعان
مبارک در روی روشن اوست و در حدیث دیگر آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی
آنحضرت مانند شمشیر یعنی در لمعان و تلألؤ در روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف
دیر فوت می شد عدول کرد بسوی قمر از جهت اجتماع وی هر دو صفت را و به لمعان در حدیث
آمده که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگرچه شروق ولمعان در آفتاب بیشتر است
ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند
[illegible] است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است بیت شاهد آن نیست که موی
[illegible] اش که آنی دارد و با این فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف
علیه السلام بود و ملا [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود انا ملیح واخی یوسف اصبح و باید
دانست که مدور بودن روی مبارک [illegible] و وجاهت که گرد و شکل دایره باشد چه آن از دایرهٔ حسن
بیرون است بلکه مراد آنست که در [illegible] بود قلیل و پر دراز نبود و آن در حسن و
عظمت و وجاهت داخل است و آمده است که [illegible] مبارک وی مکلثم و نه مطهم و مکلثم مدور الوجه
را گویند که سخت مدور باشد و در شفا گفته که مکلثم قصیر الذقن و این مستلزم مدور بودن است زیرا که طول وجه
از ذقن پیدا شود و مطهم بر وزن معظم آماسیده روی پر گوشت و در قاموس معنی مدور و اجتماع لحم در روی
بود و او به معنی سمین و نحیف هر دو آید و هر دو متفق است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم هموار
و در روایات اسیل الخدین آمده و از سیلان در مواهب لدنیه از ابن الاثیر نقل کرده که اسالة الخدین
است و آنکه بلند بر آمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث مگری اگر پیدا بود وجه شریف

که دیدار القمر است و در حدیث ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر
لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم و بزرگ و معظم و مهیب در نظرها درخشان گویا میدرخشید روی مبارک وے
همچو درخشیدن ماه در شب چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشارتے
بآن کرده شد گفته اند که ماه بری کند دیده را بنور خود و انس می گیرد و لذت می یابد دل بمشاهدهٔ وی ممکن
است نظر کردن بسوی بخلاف آفتاب که خیره می گرداند نظر را و فرق نمی بخشد دل را نعم تشبیه ذات عظیم الصفات
وی صلی الله علیه وآله وسلم با آفتاب در سطوت و جلال و نور بخشی و ظهور وی در ذرات عالم و بعدم درک
کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره شدن نظر عقول از دور و نزدیک در مطالعهٔ فضل و کمال وی کما قال
شعر اعیی الوری فهم معناه فلیس یری للقرب والبعد فیه غیر منفحم کالشمس تظهر للعینین من بعد صغیرة
وتکل الطرف من امم بجمال خود است ولیکن در مشاهدهٔ حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب و اولی است
در مواهب لدنیه از نهایه نقل کرده است که چون مسرور می شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نموده میشد
روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص دیوارها در روی وی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب و بود بروی حله سرخ پس نظر میکردم من
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی
که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود
آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه
وآله وسلم والا وی احسن است در واقع نزد همه و حله بحقیقت جامه را گویند و ازار و رداء او بحمرا
که خطها سرخ دارد و نیست تحقیق محدثین و خطا ... هر که حله را یک جامه از تشبیه حمل کرده و حمرا سرخ
صرف و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعرست جهت عرف
و عادت والا هیچ یکی از کونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه وآله وسلم
باشد فسبحان من خلقه و حسنه و اجمله و اتمه و اکمله سبحان الله سبحان الله ما اعظم شانه در صفت ... صلی الله
علیه وآله وسلم کلام در روی از دو وجه است اول در وصف حدقه و چشمان وی روایت آن انحا است از علی
مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت بود محمد صلی الله علیه وآله وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود حضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد به بزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و ذائل آنهاست نه بسیار بزرگ بیرون برآمده

وکلیه در صفات اعضاء شریف وی توسط واعتدال است که مدار حسن وجمال ومنبای نفس وکمال آنست ودر
حدیث دیگر آمده است اشکل العینین وشکلة العین سرخی که در سفیدی چشم باشد واین محمود است
وآن رگهای باریک سرخ است که در چشم میباشد وشهله سرخی در سواد چشم ودر این در صفت چشم شریف کمتر
مذکور شده ولیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین وگفته الشهلة حمرة فی سواد العین شهله سرخی در سیاهی این نیز
نوعی از حسن است در چشم که دلرباست ولیکن مشهور اشکل العینین است ودر اشعار در صفت چشم جوانان نرگس
شهلا آمده وفی القاموس اشکل چیزی که در وی سرخی وسفیدی مختلط باشد یا چیزی که سفیدیش بسرخی
زند وشکله را سحره نیز گویند واشتقاق آن از سحر است که چشم جادو وجادوگر نیز گویند که دل میربایند وبعضی
اشکل العینین را بطویل شق العین یعنی درازی وباریکی چشم تفسیر کرده‌اند ودر قاموس نیز اینچنین گفته وقاضی
عیاض مالکی هم این چنین آورده ودر شمائل ترمذی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه عظیم العینین بارادهٔ این معنی است والله اعلم وادعج العینین نیز آمده وادعج نیک سیاه چشم ودر
قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده وبود آنحضرت اکحل العینین بیت بسان سرمه سیاه کرده خانهٔ مردم
دو چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه نکشیده بودی وجه ثانی
در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت که میدید در تاریکی شب
چنانکه میدید در روشنائی روز رواه البخاری وبیهقی از عائشه نیز اینچنین روایت کرده وقاضی عیاض در
شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید ونزد سهیلی دوازده آمده بود نظر او بسوی زمین درازتر
از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور وحیاء وآنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان
بسیار بردی یا بجهت انتظار وحی بودی وانکه بجانب زمین بود در حالت [illegible] است واکثر نظر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشهٔ چشم که در جانب صدغ است وآنکه در جانب بینی است
آنرا موق وماق میگویند واین از غایت حیاء ووقار بود وچون التفات کردی نگریستی بکلیت ودر است
تمام بگشت وبه بنده دیده نظر گردانیدن بشق الکف نمی نمود که از عادت سبکساران ومتکبران است
ونظر وی در پیش روی وپس پشت یکسان بود ودر احادیث صحیحه آمده است که بمقتدیان می گفت
سبقت نکنید از من در رکوع وسجود که من می بینم شما را از پیش وپس یکسان وپوشیده نیست بر من رکوع
وسجود شما وحقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود وحقیقت تمامهٔ احوال شریف آنحضرت صلی الله

علیه وسلم اینچنین است که کنه آن نتوان رسید و علوی درک آن بکنه حکم تاویل متشابهات وارد و الحق
بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت بدین تفصیل است که این روایت بصری است یا رویت قلبی و بهر
تقدیر مخصوص است بحال صلوٰة که محل انکشاف تمام موجب از دیاد نور است یا عام است عام سائر احوال
اوقات را اگر رویت بصری است همین چشم است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت
بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد و یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که میان
کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد بآن و نمی پوشید آنرا جامها یا ضوء این
جامه منطبع می شد در حائط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد افعال ایشانرا و این دو سخن غریب است
اگر روایت صحیح ثابت آید اعتقاد و تصدیق دارا نمی توقف است و گفته اند که باسناد صحیح ثابت نشده است
و اگر روایت قلبی مراد است پس آن علمست بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که جواب تحقیق
آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات داده اند حواس
لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیدند والله اعلم و این جا
اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم
آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
در سائر مغیبات است و دلالت میکند بران حدیثی که واقع شده است که یکبار ناقه آنحضرت صلی الله
[illegible] گفت که محمد خبر آسمان میدهد و نمی داند که ناقه وی کجاست چون این سخن
منافقست [illegible] نمیدانم مگر آنچه بیاموزد مرا پروردگار
من و متصل همین گفت که بعضی [illegible] پروردگار تعالی بران ناقه کرد وی در موضع است چنین و چنین
بند شده است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نمی داند مگر آنچه دریابد بوی پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال
اما سمع شریف وی صلی الله علیه وسلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من
بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید شما می شنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان
و آواز شکم یعنی و آواز شتر که وه آنرا گویند و در صدر حدیث است آسمان را که اطیط کند نیست جای

بیان سمع شریف

یکی تفسیر و در روایتی بهای چهار انگشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و در روایت دیگر
ساجد است اما تم بیان ماهیت اذان شریف و سایر صفات آن در این کتب یافته نشده است جز آنکه
در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت تام الاذنین اما جبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده او را علی
رضی الله عنه واسع الجبین و در روایتی صلت الجبین فی الصراح صلت پیشانی گشاده و در حدیث دیگر
واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهه و در ذکر جبهه شریف از کعب بن مالک گذشت که چون جبین وی
پیشانی می افگند چنان می نمود که گویا قطع قمر است و گفته اند که اثر بخت و طالع و نورانیت جبین
ظاهر می شد و سرنوشت که در شکم مادر نوشته در موضع جبین است و گاه مشاهده این معنی در [illegible]
معظم که عادت بر تطلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک بختی و سعادت الخ
و فاتح است ازان اما حاجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واسع الجبین مقرون الحاجبین
واقع شده است و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که در وصف حلیه شریف
بود من غیر قرن آمده و در بیان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است
و ظاهر اقتران بسیار نبود که موی میان تحت هم پیچیده باشد و بسیار قریب بهم نبود اتصال بود و بسی چنانچه
تحقیق کرده اند اطلاق اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح اند و در نظر شود و میان نیز همچنین می در آید
والله اعلم و گفته اند که در میان ابروان رگی بود که می جنبانید از غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده است
که ازج الحواجب و تفسیر کرده اند که ازج را بالمقوس طویل و افر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی
تمام موی و در قاموس و صحاح زج بمعنی باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی کمان ابرو و دقیق از بعضی
صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم احسن الوجه [illegible] و دقیق الحاجبین
و وقت با وفور شعر منافات ندارد و مراد بدقت آنکه بسیار حجم نبود بوفور شعر آنکه کم موی و پراگنده نبود
اما انف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون
اعلی الانف که در تحت مجمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اقنی را بسائل الحاجبین مرتفع الوسط و سائل
از سیلان است بمعنی ممتد است یا نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و دقت نیز بیک معنی سیلان است و مراد
نفی غلظ است و عرنین الف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد کسی که نیک تامل نمیکرد که بلند است
و بلند نبود آن بلندی نور بود که بالا می دید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادت مندی می دانند

دهان و فم شریف

فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم یعنی
فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم و حدیثی وارد طویل
در بیان حلیه شریفه که مذکور است در شمائل ترمذی و وسعت فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدارند صغر
فم را و در مردان نه در زنان و تنگ دهنی که شعرا در جوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان ست و حکم نسا
و بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و محجوبی ست و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان
مراد از فراخی دهن مے کند یفتتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی آغاز می کرد آنحضرت سخن را و ختم میکرد بشدقهای
خود شدق بکسر شین کنج دهان و شدق بحریک فراخی شدق خطیب اشدق کام گشاده و تشدق فصاحت
نماینده یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل و بہ پیرے آمد و شکسته و ناقص نمی بر آمد پس حاصل این بیان
و فصاحت اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آن را ذم کرده اند در صورتی ست که بطریق تکلف و تصنع
و بناحق باشد و بعضی از ضلیع فم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح
فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا اشنب رونق دندان و آب و شیرینی ست
و فی القاموس الشنب محرکة ماء و رقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه بلیج الثنایا بلج
بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها
چون تکلم میکرد دیده مے شد که گویا می بر آید نور از میان کشادگی دندان پیش وی و رحم الله البوصیری
حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده
که بود لبها و مهر دهان آنحضرت احسن و الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و
مراد تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای بود مر خستگان و بیماران
را و حدیث تفل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و به شدن آنها در ساعت
مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلو و ریخت
آب دهن در وی و انداخت آب را در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن و در خانه انس رضی الله عنه
چاهی بود و انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و [illegible]
شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند
و شیر نخوردند آن روز و روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف

خود را در دهان وی نهاد و بکید آن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن بسیار است اما

ذکر ضحک آنحضرت

ضحک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در صحیح البخاری از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ کہ گفت ندیدم آنحضرت
را در خندہ چنانکہ دیدہ شود لہوات وی و لہوات بفتحات جمع لہاۃ و بفتح لام گوشت پارہ کہ در اعلاء حنجرہ است
از اقصای فم و ہمیشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منبسط الوجہ دائم البشر و آنکہ در بعضی احادیث آمدہ است
کہ خندید کرد آنحضرت تا آنکہ ظاہر شد نواجد وی یعنی دندانہای پسین کہ نہایۃ دندانہا اند و آن را اضراس
عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بیرون میآید مراد از آن مبالغہ است در بیان ضحک نہ حقیقت آن و آن
شی نفس شدہ است در بیان شدت ضحک و بعضی گفتہ اند کہ مراد از نواجد اینجا در این باب اضراس است مطلقاً
نہ آن اضراس مخصوص و اکثر خندہ وی صلی اللہ علیہ وسلم تبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک
انبساط وجہ است تا ظاہر شود دندانہا از سرور و اگر با آواز باشد و شنیدہ شود از دور آن را قہقہہ گویند و اگر نہ
ضحک باشد و اگر اصلاً آواز نباشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشہور دندانہا سفید
کردن و شیخ ابن حجر گفتہ کہ آنچہ ظاہر مے شود از مجموع احادیث آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در معظم احوال و اکثر اوقات زیادہ مے کرد بر تبسم و فواند کہ گاہی زیادہ بران کردہ بحد ضحک رسانیدہ باشد
اما قہقہہ فکلا کردہ است از ضحک اکثار در افراط در آن است کہ مے برد وقار را و می میراند دل را و در بخاری
از ابو ہریرہ آوردہ کہ چون ضحک مے کرد آنحضرت روشن مے شد دیوارہا و مے افتاد نور دندانہای او بران
چنانکہ از آفتاب مے افتد و بکار آنحضرت نیز از جنس ضحک بود و بلند نمی شد آواز و لیکن میریخت اشک از
چشم و شنیدہ می شد از سینہ شریف وی آوازی چنانکہ دیگ مسی بجوش شدہ و در بعضی روایات آمدہ آواز آسیا
و گریہ آوازی از تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیاناً در
نماز شب بودی و نگاہداشت پروردگار تعالی او را از خمیازہ کہ آن از کسل و گرانی است و از تاریخ بخاری و مصنف
ابن ابی شیبہ آوردہ کہ تثاؤب نمی کرد و در بعضی روایات تثاؤب نمی کرد واقع شدہ جمیع پیغمبری خمیازہ نکردہ

ذکر صوت شریف

و در حدیث آمدہ کہ تثاؤب از شیطان است و اگر غلبہ آرد بہ دست چپ بپوشد یا لب زیرین بدندان
گرفت و آنکہ ہا ہا آہ آہ گوید نہایت شنیع است و آمدہ است کہ شیطان خندہ میکند در روی کسیکہ میکند
آنرا اما صوت شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتاً و
احلاہم نغمۃ و ہیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لہجۃ کہ در وصف کلام شریف

واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بمخارج
حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بران هیچ یکی و صدق لهجه یعنی فصاحت آمده و روایت کرده انس رضی الله
عنه که نفرستاده است خدا تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله
علیه وآله وسلم خوشروی تر و خوش آواز تر از همه و ازین جا گفته است بیت در دل هر امتی گر حق مزه
است روی و آواز پیمبر معجزه است و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجائی که نرسید آواز
هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه میشنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه
خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود
از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله
وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد آن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از آن است
نه شنوانیدن صورت آن اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدائع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه
وآله وسلم زیاده بران است که محاسب فکر و اندیشه گرد حصر و احصای آن تواند گشت و ممکن نیست وصف
آن به بیان و بیان آن بلسان و نیافرید پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله
علیه وآله وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیرون نیامدی
تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود
پس آورد بمن آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار
من و نیکو کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق بزبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز
فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان
افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق
کرده است بضاد اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما
معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است
بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسیکه حق این حرف بتمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن و ایسر است و گفته اند من الایسر ایسر و بعضی از صحابه
عظام از هر دو جانب اخراج میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست

سامع می شمرد کلمات آنرا حبه حبه وآمده است که اعاده میکرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود ازوی ظاهر
آنست که این در مقام اهتمام واحتیاط در محل ابهام واشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن این چنین میکرد والله
اعلم واز خصائص کلام معجز نظام محمدی است صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام
ومراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند وعلما بعضی ازان کلمات را بر حسب
وسع وطاقت خود فراهم آورده اند وکتب ودفاتر خود را بدان موشح ومزین ساخته اند ومکاتیب ومناشیر آن حضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم که بملوک وامرا وعظما وقت اصدار فرموده وبهر قومی بلغت آنها تکلم فرموده نیز آورده وشرح
وتفسیر کرده اند وچون مدار این باب بر لفظ فارسی است ومقتصر است بر بیان حلیه شریفه ایراد آن مکاتیب
ومناشیر روی نداد والا بعضی ازان کلمات شریفه آنکه در حکم حلیه کمال وزینت جمال است بتصویر هم اقرب برآمدن
آن از دهان وزبان شریف ذکر کرده شد بیت حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود ٭ یا از دهان
آنکه شنید از دهان دوست ٭ یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین وجامع ترین ومفید
ترین احادیث وبعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول وعمل ونیت است وبعضی نصف علم گفته
باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب واعمال جوارح ونیت اجل وافضل اعمال قلب است پس علم متعلق
بدان نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین ونیت اصل جمیع اعمال قلبیه وقالبیه ومدار تمام طاعات وعبادات
وباین اعتبار اگر براه مبالغه رفته تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من
سلم المسلمون من یده ولسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق
المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة والفراغ
نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم المرء مع من احب
لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من بطأ به عمله لم یسرع به نسبه زر غبا تزدد حبا الخلق السیء یفسد
العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید من غلب نفسه القناعة
بیع المؤمن القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة التودد الی الناس نصف العقل حسن
السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع
الحیاء من الایمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل

بعضی از جوامع الکلم

ولا مال اعود من العقل ولا جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد
نفسک من اصحاب القبور المتواضع لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة کنوز البر
کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله ویبتلیک و هر یکی ازین کلمات گنجیست مشتمل بر عجائب و غرائب
آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخروی و امثال این بسیار و بی اندازه است آنچه بالفعل
در نظر وقت در آمد اینست و هر یکی را شرحی و بیانی است اگر ذکر کنند بدفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة
مشتمل است بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند چیزی از آن بسر نیاید
و اگر گفته باشند باندازه علم و سعت حوصله دانش خود گفته باشند و انموذجی از آن در رساله فارسی اشارت کرده
شده است آثار این تشریف و حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عظیم الهامة بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بزرگ سر و بزرگی سر دلیل است بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت
آن که حامل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و حقارت راس است و وجود اعتدال مرعی است در همه اعضا و جوارح
شریفه چنانکه اشارت بیان واقع شده و این قاعده کلیه است همه جا باید نگاه داشت (?) موی مبارک گفت قتاده
پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت بود موی شریف وی رجل رجل بفتح را و کسر
جیم و سکون آن و فتح نیز آمده چنان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فرو هشته و قطط
بفتح قاف و کسر طا و فتح آن سخت در تا پیچیده و مثل موی سیاهان که آنرا چکله (?) گویند و در بعضی احادیث
آمده که موی مبارک آنحضرت جعد بود اما جعد و قطط بضمه بفتح جیم و سکون عین موی که در وی تا و پیچش باشد
و نرم و رها باشد ضد سبط و قطط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بجعد شدید الجعودة داشته
فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فروهشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود و آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش
و در روایتی تا گوش و در روایتی تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان
روایات آنست که این باعتبار و اختلاف احوال و اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند دراز
می بود و در غیر این حال کوتاه تا بعض موی بعد از ستردن که بتدریج زیاده شده می رسانید (?) و در مواهب
لدنیه گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع میشد از تقصیر موی دراز میگشت و چون تقصیر
میکرد کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موی قصر میکرد اما حلق

خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبوده و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت
اصفهانی آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکه قدوم آورده بود مر او را چهار گیسوی بافته و گذاشتن
موی سر سنت است و همچنین ست عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تنظیف کنند مویها به تیل مالیدن و شانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هر که از ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطانی ست و هر که را دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز
مکروه داشتی و توسط به هر حال محمود است و هر که نتواند تنظیف کرد تراشیدن موی او را بهتر ست از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که در زیر هر موی جنابت است الا آن سترده موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصا
مشائخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تنظیف آنست فائده ولیکن سنت
همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و مشرکان فرق میکردند
سرهای خود را و اهل کتاب سدل میکردند و مراد بسدل فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا
کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت
دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی بچیزی بعد از آن فرق میکرد بعض
گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی
پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که رو بداد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان بقصد استیلاف قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل
است کذا قالوا و مختار آنست که میگذاشت مویها را بحال خود اگر خود متفرق می شد فرق میکرد و اگر نه
میگذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر
بر آنند که نکرده و مذهب محدثین اینست زیرا که نرسیده بود پیری وی بسر حد خضاب و در تمام سر و لحیه چهارده
یا هفده یا هژده موی بود و به بیست نرسیده بود و چون ادهان میکرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد
و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر میخواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی
و گفت خضاب نکرد آنحضرت آنچه در دست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که

نزدوی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و چنان می نمود که گویا
مخضوب است با خضاب کرده بود و اورا انس تا محکم گردد و دیر ایستند و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه
کذا قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دیدم آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفرة و گفته اند که مراد
زعفران است و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که
موهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ نمیگیرد و تنقیه و تنظیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت
یا رب مگر آن چند موی شریف که سفید بودند آن رنگ میگرفته می باشد اگر این خضاب در وقت پیری بود
فقیر راز نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس از خبر
داد هر کس بانچه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است
و ممکن نیست ترک وی و نیست او را تاویل و دیدا نکه بعضی علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل و متقضی آن بود وجهی گفته اند که زنان مکروه میدانند پیر را غالبا و هر که مکروه
پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چیزی را کافر شود و در روایت شده از انس آمده که شیب را
اینها عیب داشته و گفته ما شانه الله بالشیب و گفته اند عجب است از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه
در حدیث آمده است که شیب وقار است و نور است و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس
رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب و تغییر مشاهده کرده چنانکه ابو قحافه والد ابو بکر صدیق رضی الله عنه
دید که سر و ریشش تمام سفید شده مانند ثغامه است بکرده پنداشت آنرا فرمود تغییر دهید شیب را از شیخ یعنی انس
ازین حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث منسوخ است باین حدیث
حکم کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت
قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدا دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد
خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان اغلب و اوفر بود حکمت بالغه الهی اقتضا می
آن کرد که آنحضرت را بالشیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگردانند و شیب آنحضرت صحابه را در تعیین
و خضاب که تشبیه اهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدیث شیب ظهور آن بجهت تغیرات است بجهت
خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سورة هود والواقعة والمرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت والقدر
نمود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد با این بودن شیب وقار و نور صفات ثابت دارد چنانکه تهلیل الحسن

صلوات الله وسلامه علیه بردای تمیز میان وی و میان اسحق علیه السلام شیب برگماشتند و گفت ما هذا یا رب قال وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم وبالله التوفیق ٭ و اما لحیهٔ شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیاری موی فخر و حجم وکث در لغت بمعنی کثیف است و لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة و کثیف اللحیة و لحیته کث و در شفای قاضی عیاض گفته کث اللحیة تملأ صدره و در لحیهٔ شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در وظائف النبی گفته که لحیهٔ آنحضرت چهار انگشت بود طبعا یعنی همین مقدار بود از روی صحت دراز و کم نمیشد و سندی برین یافته نمیشود و ارسال در لحیه موجب حسن و جمال بیاید خصوصا که کث اللحیة باشد والله اعلم و نیز این سخن مخالف چیزیست که از شفا مذکور شد و منافی ست با آنچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت از لحیه خود از طول و عرض وی بر بشارب یعنی سبلت را و میفرمود که بگیرید سبلت را و بگذارید ریش را و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها را و پست کنید و گرفتن سبلتها و مذهب ائمه در گرفتن سبلت مختلف ست و اولی آنست که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت ست و نزد بعضی سنت ست و نزد حنفیه احفار است که از بیخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت خود را بر مسواک و این بظاهر با احفار منافات دارد و کذا قیل و این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات احفار خواهد بود و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو بگذارند و این در غیر غازیست اما در غازی مستحب طول شارب ست تا در چشم دشمنان هیبت نماید آنچنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الذخیرة و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که وی بلب رانمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف ست و افضل ترک آنست اما در حلق طرفین عنفقه لا باس به است و در حد توفیر لحیه نیز اختلاف ست مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت و ظاهر مراد آن باشد که کم ازین نمی باید ولیکن در روایت آمده است که واجب ست قطع زیاده بران و گفته اند که اگر علما و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست ست و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیهٔ خود را بقبضه و سوا آنچه زیاده می آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور ست و لیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع از ابن عمر

حدیث می آرد که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انهکوا الشوارب واعفوا اللحی یعنی مبالغه
کنید در قطع سبلتها وبگذارید ریشها را بحال خود وتعرض مکنید بدان کذا فسره الشارحون و باز
اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر میکرد ابن عمرؓ با وجود آنکه راوی
این حدیث اوست وجواب داده اند که قصر از وی مخصوص وحج وعمره بود ومبنی قصر اوست چنانکه
فعل اعاجم ست وعادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که ریش امیر المومنین علیؓ پر میکرد سینه
او را وهمچنین از عمرؓ وعثمانؓ نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیة وعریضها تا مانه مبارک
در بعضی احادیث آمده که حلق میکرد ودر بعضی آمده که نوره میکرد وحدیث هر دو جانب ضعیف ست وحدیث
حلق ضعیف تر ست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حمام نه در آمده ونه دیده آن زیرا که ظهور حمام بعد
از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن ونهی کرده زنان را از در آمدن حمام
مگر بحکم ضرورت وفصد وعلاج وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قص میکرد شوارب واظفار را روز جمعه
ودر بعضی روایات روز پنجشنبه ودر کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت ولیکن ایمه در آمده که ابتدا میکرد بسبابه یمنی
وختم میکرد بابهام آن ودر نظمی که منسوب ست بامیر المومنین علی رضی الله عنه آمده قلم الاظفار بالسنة والادب
یمینها خوابس یسارها اوخسب ومفارقت نمیکرد از آنحضرت مسواک وشانه وچون ادهان میکرد وشانه میکرد
لحیه شریف ونظر میکرد در آینه جمال شریف خود را الحق آینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او نور
مطلع نور الهی ومظهر اسرار نامتناهی ست بیت وی را آینه حسن ترا جز ادایی نیست * غرض تجلی حسن ست خود
نمایی نیست * صلی الله علیه وآله قدر حسنه وجماله واما جید یعنی گردن شریف وعنق نیز بمعنی گردن ست
در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة ودمیه بضم دال وسکون میم تمثال که تراشیده
میشود از عاج کذا فی النهایة ودر قاموس گفت از رخام یعنی سنگ سفید واگر چه در تشبیه کردن بگردن صنم
تحاشی روی مینماید لیکن چون اراستگی مینماید در صنعت آن مبالغه میکنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی
النهایة ودر حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال ودر حاشیه دیگر دمیه آهو بره اما در کتب لغت این معنی یافته
نشده والله اعلم وقوله فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق ست واز حدیث
دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریرة کان عنق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابیض کانما صیغ من
فضة معلوم میگردد که این صفت عنق او است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم وانا نطلب من شریف و

مکتب بفتح میم وکسر کاف مجمع سر شانه وبازو وفی الصراح منکب بن بازو وشانه ودر وصف آن واقع شده
بعید ما بین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکب ست بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر
کرده اند وعرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین واین هر دو
صفت لازم یکدیگر اند وچون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند وعریض الصدر نیز آمده این کشادگی سینه
محسوس است که داخل حلیه وصورت ظاهر است ولیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست
مقامی عالیست که در تمام وکمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات ست غیر او را از کمل
اولیا اندازه واتباع واقتدا او بوی صلی الله علیه وآله وسلم حاصلست وذکر آن در ابواب اخلاق بیاید انشاء الله
تعالی ودر مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده فتدبر ودر بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین والکتد نیز آمده
وکتد بفتح کاف وکسر تاء فوقانیه وفتح آن مجمع کتفین ومشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوان نیز
آمده سواء البطن والصدر برابر شکم وسینه یعنی هموار ست سینه از شکم بلندتر نه شکم از سینه ودر حدیث ابی هریره
متفاضی البطن واقع شده وتفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر ست وبعضی تفسیر کرده بمستوی
البطن مع الصدر وصف کرده است ام هانی بطن شریف او گفته که دیدم شکم وی مجدول گویا قرطاسهاست
که بهم نهاده شده وته کرده شده است بالای یکدیگر ودر حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم
وسکون سین مهمله وضم راء ودر حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربه وتفسیر کرده اند مسربه را بموهای که از فوق سینه تا ناف
بوده باریک بود ولهذا تعبیر از آن بخط کرده یعنی رشته است وتقضیب که بمعنی شاخ کرده اند وفی الصراح مسربه
بضم راء موی باریک میان سینه وناف ظاهر الاشتقاق از سربست بمعنی راه وبر صدر وبطن شریف غیر از این
موی نبود ولهذا درهمین حدیث گفته که عاری الثدیین والبطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان
جز این موی وشکم که این مسربه است وگفته اند که اشعر الذراعین والساعدین والمنکبین واعالی الصدر
الساقین وموی دار هر دو ذراع وهر دو ساعد ودوشها وبالا سینه وساقها وذراع از مرفقین تا انگشت
میانه وآنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که معنی برهنه از موی ست در مقابل اشعر ست که تمام بدن
موی دار باشد وبغلهای شریف سفید بود برنگ سائر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که بغل از تمام مردم متغیر اللون میباشد بسیاهی مگر بغل آنحضرت وهمچنین گفته است
قرطبی زیاده کرده است که موی نیز داشت ولیکن بخن کردن بعضی مردم دیده جائیکه این ثابت نشده است

و از بیاض الطین لازم نمی آید که موی نباشد نقل ساده بعضی احادیث نبت الطیبه نیز آمده و بعضی میگویند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موی نبود را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة الطیبه واقع شده
و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی وفی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی بازرند و
مروی است از بعضی صحابه که گفت ضم کردم ار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسوی خود لیس در میدید
من از عرق ابطهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ابط شریف واقع شده است که گویا از نقره
گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وآله وسلم میان کتفین خاتم النبوة و هو
خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود یعنی پاره گوشتی بود برآمده از اجزای بدن شریف
مشابه جسد در لون و صفا و لوزانیت که آنرا خاتم النبوة می گفتند بکسر تا و فاعل ختم یعنی اتمام رسیدن یا آخر یا بالفتح
یا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزی که دلیلست برآنکه نیست بعد از وی پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که
آنحضرت نعت کرده شده است در کتب متقدمه باینکه بوی علامتی است که شناخته می شود بآن که وی
صلی الله علیه وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از تطرق قدح
و طعن مثل چیزیکه مهر کرده می شود بر آن تا راه نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوة آیتی بود از آیات
الهی بیجا آورده سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه
آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و نعم ما قال الشاعر بیت نبوت را توی آن نامه
در پشت که کار تعظیم دارد و مهر بر پشت و شیخ جزری در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در وی الله
وحده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و بعضی روایات
آمده که خاتم النبوة غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بهمین شناخته شد فوت آنحضرت
گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل
نبوت بود والآن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا داناتر است یا از جهت آنکه نبوت
باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت در رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات بین الکتفین آمده و در
بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بضم نون و کسر غین معجمه و ضاد معجمه استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و توربشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد

اگر در جانب یسری باشد بیان کتفین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیسری آمده واللّٰه اعلم و راویان ذکر
کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیائیکه می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضهٔ کبوتر و در
حدیث دیگر آمده که بود غدهٔ احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد پیدا باشد و شفاف میگردد
بوی شحم گرهی تحت جلد پیچد و فی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست که شبیه بغده بود و حمرا
بمعنی مائل بحمرة است پس منافی نبود بانچه گفته شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و در بعض روایت
هر کسیکه گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی الشرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر
آمده است مثل زر الحجلة و زر بتقدیم زای مکسوره بر رای مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح
حا و جیم و اهم حجال خانهٔ عروس مانند قبه که او را تکمه ای بزرگ میباشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله
طائریست مشهور و زر بیضه او و این موافق حدیث کبیضة الحمامة است ولیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی
بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد بزر حجله کذا فی بعضی شروح الشمائل و بعضی گفته اند که در روایت بتقدیم
را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات موها بود
جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی موها بود پس راوی آن موها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در
پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثآلیل
و ثآلیل بمد همزه بر وزن مصابیح جمع ثؤلول بر وزن زنبور آن دانها که در پوست می بر آید مثل نخود و بعضی صورت
ظاهر و شکل او است در رای العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بآنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم
که نبوده هیچ یکی از پیغمبران را واللّٰه اعلم اما دستهای مبارک وی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در شمائل ترمذی
و در وصف آن گفته طویل الزندین و در لغت زند بفتح زای و سکون نون بند دست و فی القاموس الزند موصل
الذراع والکف و هما زندان و صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح میگردد با وجود آن ممکنست
که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین
سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس
و در صراح گفته ذراع رش و رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی بسط الکفین بتقدیم البا
علی السین بمعنی فراخی و گستردن یعنی تام الکفین موافقت روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر
دست گشاده و فی قراءة عبد اللّٰه بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر با بمعنی

بیان دستهای مبارک

لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فروهشته مقابل
جعد گویا سبط الکفین از آنجاست و سبط الجسم یعنی هر دو خوش قد و مستوی القامه نیز آمده و در قاموس و جمل
سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند و شثن بفتح شین
معجمه و سکون ثلثه بالغلیظ خشن یعنی ستبر درشت و در اخذ خشونت و در معنی شثن سخن کرده اند که در احادیث کف دست
شریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم
من آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم پس مسح کردم دست شریف او را بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از برف
و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیبا را نرم تر از کف دست رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم و دیبا نیز نوعی از حریر است نرم تر از همه پس با درشتی چون جمع شود گفتم نرمی با ستبری جمع میشود
چنانکه سایر بدن شریف و ناعم و فخم و ستبر قوی بود و همچنین کفهای دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند که وصف
بلین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
عمل میکرد در جهاد و استعمال اسلحه و جز آن عمل میکرد و در خدمت خانه و کارهای آن درشت میگشت
کف دست با این عارضه و چون ترک میکرد آنرا بحال خود می آمد بر اصل جبلت که نرمی بود و کذا قیل آورده اند
که چون اصمعی که امام ائمه لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی
صلی الله علیه و آله و سلم که لین الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد که تفسیر نکند حدیث را اگرچه از
تحفظ و احتیاط و این اصمعی بغایت منصف بود بانصاف و رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم یکباری او را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین و حقیقت آن چیست جواب داد
که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غین او می پرسیدند میگفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم نتوانم زد
که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله علیه با جوابه الصادقة الوافیة باز گفته که ابو عبیده
تفسیر کرده است شثن را بالغلظ و قصر یعنی به ستبری و کوتاهی و گفته که این محمود است در رجال نه در نساء
رد کرده شد این قول بانکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان کند که اینها را عضا که عبارت از انگشتان
است یعنی دراز بوده اند و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل الاطراف بشین معجمه این نیز بمعنی
یعنی سائل است از سول بمعنی کشیدن سنگ و با مانند بیرون جهیدن ناقدم جعد و در روایتی شائن بتبدیل
لام بنون چنانکه جبریل و جبرین گفته الا ابن الانباری و این صفت منافی قصر است صواب آنست که سخن

شثن غلیظ است یعنی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم میشود فقد بدید آنکه صفات
و آثار و برکات حضرت بدن شریف زیاده بر آنست که توان نوشت. روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت
رخسار جابر بن سمره را گفت یافتم مر دست شریف او را سردی و بوی گویا که بیرون آورده است
از طبله عطار آنرا و نیز و طبرانی و بیهقی آورده است که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را یا می ساید پوست
من بدن آنحضرت را بعد از آن بوی میکنم دست خود را می یابم خوشتر از بوی مشک و یزید بن الاسود گفت
داد مرا آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست وی را سردتر از برف و خوشبوتر از مشک و گفت سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعیادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح
کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابد سردی دست شریف وی صلی الله
علیه و آله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت شامل بود تمام بدن شریف را حتی عرق
و بول او را صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد
نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن سردی است که بواسطه سردی مزاج
و برودت طبیعت شکسته و عرق آلوده باشد و لمس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج
و عدم غلبه حرارت که لمس آن راحتی و ذوقی دست دهد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر
معلوم میگردد فافهم و بالله التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم در وصف وی نیز واقع شده
شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین و در مشارق
هر دو را یعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسپد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح
باریک گفته پای و خمصان بضم خای معجمه کرا اخمص دارد و اضافه با خمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص
آنکه پای او بسیار بلندی باشد از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی املس که چرک و
باریکی و شکست در آنها نیست و ینبو عنهما الماء سیلان میکند و نمی گیرد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله
اینچنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پا میسپرد بزمین را اراده میرفت بتمام قدم و نمی بود خمص مر او را
رواه البیهقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مر او را اخمص پا میسپرد بزمین را بتمام قدم رواه
ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم همین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت
گویند که اخمص نداشت والله اعلم و ینبو عنهما الماء و نزد ایشان در وصف علی دیده است که مسیح القدمین و در

بیان قدم مبارک

حدیث منافات ظاهر است و غایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری ارخمص بود و برابر نبود بلکه سفل قدم و بسیار
بلند هم نبود و لیکن چون پای سپر میکرد زمین را تمام قدم میکرد و می نشست بر زمین قدم وقتی بود احمص کذا نقل عن ابن
الاعرابی و لیکن این تقدیر باعتبار مبالغه در احمص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فتدبر و از عبد الله بن بریده آمده که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کم گوشت
پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب مجمع البحرین و ابن الاثیر گفته روایت کرده شده است بمهمله و معجمه و در مشارق
نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته بمعجمه آمده پاشنه را گویند و فی الصراح منهوش دو کم گوشت گفت کاتب الحروف
عفی الله عنه پاشنهای پای سید الشیخ موسی الجیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که نظاره هیچ خوش
شکلی آنچنان نمی باشد تو بود قدس سره و اما الحفاظ علیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حیث الله علیه و آله سبابه
گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه
از قدمین آنحضرت از سایر اصابع رواه احمد و الطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از پای وی متظاهر بگفته که مشهور شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دراز تر از
وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است و این نیست مگر در اصابع رجلین و در مقاصد
حسنه گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتبار روایت مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است
دیدم اصابع رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم این چنین و لیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه
گذشت و همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبد الحق بن سیف الدین در حدیث آورده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی
را و اشارت کرد بتقدیم بعثت آنحضرت بر قیامت بمقدار تفاوت تقدم که میان این دو انگشت است و
بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت مبالغة و الا معیت بضم اصبعین نبود و جواب بیش آنست که
بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آنحضرت برابر بودند و بعضی
میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و مبالغه والله اعلم و کان فی ساقیه حموشة
و بود هر دو ساق آنحضرت باریک یعنی ضخیم و بسیار گوشت نبودند بلکه باریک و لطیف بودند و فی الحدیث نظرت
الی ساقه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه درخت خرما و آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف و
ابیض میباشد ضخم الکرادیس سطبر بودند استخوانهای کردوس بضم دو استخوان که پیوسته باشند در مفصل و

گفته اند که مراد بآن صغری و قوت اعضا راست و فی الصحاح کردوس استخوان های مفاصل که زو کلان باشد چون
دو کتف و زانو ها و جز آن واما قامت زیبای وی صلی الله علیه وآله وسلم نهالی بود از باغ قدس و سرو
از بوستان انس صلی الله علیه وآله وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل بدرازی بود ولهذا در حدیث
آمده که کان ربعة من القوم وربعه بفتح را وسکون با ومربوع متوسط القامة ودر حدیثی دیگر بطول من المربوع
واقصر من المشذب دراز تر از مربوع بجهت میل بجانب طول وکوتاه تر از مشذب بضم میم وفتح شین وذال معجمتین بالتشدید
ثانی یعنی بسیار دراز با نحافت واضطراب قامت ودر حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط بضم میم
اولی وفتح میم ثانی مشدد وکسر غین معجمه وبمهمله نیز آمده وبعضی مشدده معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول از
باب تفعیل نیز خوانده اند دراز بنهایت درازی ولا بالقصیر المتردد ونه کوتاه متردد ومتردد آنکه درآمده باشد بعضی
اجزای وی در بعضی این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما بسیار چنانکه لازم توسط است ودر حدیث دیگر لم یکن
بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از همه جدا ودراز باشد ودر حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب
طولا وفوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل
بطول چون می آمد با قوم میپوشید ایشانرا وپست وکوتاه می نمودند ایشان نزد وی ودر حدیث عائشه آمده
که چون تنها بودی ودر بعه بودی وچون درمیان قوم بودی از همه بلند وسرفراز نمودی ومنسوب بطول گشتی
واگر دو مرد دراز در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی وچون مفارقت میکردند منسوب بربعه شدی ودر مجلس
نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه وآله وسلم ونبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب ونه در قمر
رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول وعجب است از این بزرگان که ذکر نکردند چراغ را ونور یکی
از اسمای آنحضرت است ونور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن وتابان بود واتفاق دارند جمهور اصحاب
بسپیدی لون آن صلی الله علیه وآله وسلم ووصف کردند اورا بابیض وبعضی گفتند کان ابیض ملیحا ودر
روایتی ابیض ملیح الوجه واین احتمال دارد که مراد وصف کند بسپیدی وملاحت وصفت زائده برای بیان حسن
وجمال ولذت بخشی ودلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه وآله وسلم باشد یا احتراز است از ابیض
خالص بی نمک که آنرا امهق گویند وتفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمرة ونه صفرة ونه سمرة بی
اشراق ورونشانی مثل بیاض روی مریض وگچ ورنگ جص وامثال آن ودر روایتی آمده که سخت سفید روی
ونه سخت سیاه موی ودر شعر ابوطالب آمده که در مدح آنحضرت گفته وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی

بیان قامت مبارک وی

بیان لون شریف

عدت لازال ؛ و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب و انه ترکیب خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک
لون نوشانیده شده است لون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده ابیض
مشرب بحمرة یعنی سرخ و سفید و بعضی ازهر اللون را که در حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست
که مراد آن نیر و مشرق است و در حدیث نسائی از ابو هریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمد و از روی سادگی و حیرت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و
کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او گوش خلائق را گفتند صحابه
هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش یا تکیه زده نشسته است اللهم صل علی محمد و آله
قدر حسنه و جماله و فی القاموس امغر یعنی بمعجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و
مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق و معنی
امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون و در وصف لون شریف
اسمر نیز واقع شده و سمرة بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی القاموس
و در صراح گفته سمرة گندم گونی و گفته اند که این با ابیض مشرب جمع میشود و عرب اطلاق میکند اسمر را بر آن
و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه
اسمر است و لیکن او معنی نیست که سیاهی در روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده و لیس بالابیض
الامهق و لا بالادم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی اسمر است و برین تقدیر
بقول وی و لا بالادم ادم شدید الادمة مراد باشد یعنی چنانکه گفته شد سبز گشت که مراد بسمرة آنست که نه ابیض
بود و مراد به بیاضی که اثبات کرده اند بیاض نورانی مخلوط است و بیاضی که نفی کرده اند بیاض خالص که آنرا
امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
است که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادم واقع شده و آدم اسمر است و جمع میان
بیان و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر بوی آفتاب و باد میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب
پوشیده بود وی ابیض و این سخن را ضعیف کرده اند که آفتاب و باد را تاثیر نبود در بدن شریف وی و تغیر لون
آن چنانکه انور المتجرد که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت باین دارد یعنی آنچه برهنه و بیرون

می بود اند ثیاب سفید روشن و تابان و سفید بود چنانکه از سائر بدن وی باشد یا آنکه انس خادم وی گاه گاه و بیگاه

است پس چون وصف کند او را به سفیدی صلی الله علیه وآله وسلم پس تاویل وی مراد به مبالغت که گفته شد

و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمره میزد و نقد بر آمد مشی و رفتار و ابرپاسے

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم اذا مشى تكفأ تكفيا كانما ينحط من صبب تكفؤ التكسير بوده اند میل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل

میل کند و پای بر داشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسال و نزد بزار از حدیث ابی هریره آمده که چون

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پا بر میگرفت و زمین را بتمام قدم میگذاشت و در حدیث دیگر آمده است که مشی او کرد چنانکه یعنی

بقوت بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع میکرد یعنی بر میداشت پای از زمین

بتمام و کشاده میرفت گام و آسان و سکینه میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود

می آمد از زمین منحدر بجانب نشیب و صبب بفتحتین و صبه بمعنی منحدر یعنی منحدر از بالا به نشیب فرود آمدن و این

تمثیل است برای قوت و بر داشتن پای بتمام نه برای بیکی تحرک و اضطراب و اقسم و در حدیث ابو هریره آمده گفت

ندیدیم من هیچ یکی را شتابنده تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نوردیده می شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت

می انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت بی تکلف بخود و خود

میرفت و اضطراب نمیکرد و اصلا و این مشی او المعم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوام اقسام

مشی ست و ارواح ست مر اعضا را و گاهی منفعل میشد و گاهی بی نعل پیاده میرفت و گاهی سوار میشد

خصوصا در غزوات بعیت سهو پیاده خوش بود اندر زمین حجاز و آنکه من پیاده خوش ست و سوار

خوش بود و چون با اصحاب میرفت پیش پیش میبرد ایشان را و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید پشت ملک

را بپشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه بود آن حضرت که میراند

صحابه را پیش خود سوق براندن دابه را از پس و فرو کشیدن از پیش و در سفر بعدا بجهوع صحابه

یعنی ضعفا الحقوقیت وادی وماندگان را سوار کردی وگاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه

وآله وسلم فائده انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده گانه فسرده گانه چون چوب خشک بیفتد از

عاج که بالیش رفعت و سبک سیری و قلق و اضطراب روند و این مذموم و قبیح مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر

خمول همت و دل مرده دلی و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اندک رود و این نوع مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله

ذکر رفتار آنحضرت

انواع مشی

و سلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت برداشتن
پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو است سبک در بدن او سبک رفتن و از
سعی سریع تر است هفتم خوزلی بفتح خاء معجمه و سکون واو و زای آخر الف مقصوره در آن رفتنی ست با ناز
هشتم قهقری که پس پای رفتن است نهم جمزی بفتح جیم و میم و زای برجستن است در رفتار و ناقه را جمازه گویند باین معنی
است دهم تبختر بمعنی خرامیدن و گردن افراختن که روش متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل هون است
که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و در قرآن مجید که این قسم مشی را مدح کرده فرموده عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا الطیب ریحه و عرقه و فضلاته صلی الله علیه و آله وسلم یکی از طیبات عجیب آنحضرت
طیب ریح است که ذاتی وی بود صلی الله علیه و آله وسلم بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بپای آن
نمیرسید انس رضی الله عنه روایت میکند که نبوییدم من هیچ بوی خوش را نه مشک و نه عنبر را خوشبوتر
از بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و از ام عاصم امرأة عتبة بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن
بودیم نزد عتبه و هر یکی از ما کوشش میکرد در طیب که خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم
طیبها را و نبود هیچ یکی از ما اطیب از عتبه و استعمال نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که مساس میکرد دست
دهن را و مسح میکرد بدان لحیه خود را و بود خوشبوتر از همه ما و چون بیرون می آمد بسوی مردم می گفتند بوی نکردیم
هیچ طیبی را خوشبوتر از طیب عتبه می گوید این زن که گفتم روزی عتبه را که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی
و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست گفت گرفته بود مرا بثری در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بثری
آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و شکایت کردم ازین بیماری تا
علاج کند گفت جامه از تن برکن پس برهنه شدم و نشستم پیش وی صلی الله علیه و آله وسلم پس دمید آنحضرت
بر دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پیدا شد برای من این طیب از آن روز و فی روایة الطبرانی
فی المعجم الصغیر آمده است مردی بیامد و گفت که دختر خود را بخانه شوهر فرستم طیب نیست پیش من آنحضرت مرا
چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت در وی پس پاک کرد از جبین شریف خود چیزی از عرق
در شیشه انداخت و گفت بفرما در شیشه دختر تا که طیب کند بآن پس بود آن زن چون تطیب میکرد بدان
می بوییدند اهل مدینه آن را و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین و از انس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم نزد ما و خوابید و قیلوله میکرد و عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد در خواب پس بیامد مادر من ام سلیم بشیشه

قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود چکار میکنی
ای ام سلیم گفت این عرق شماست یا رسول الله که میگردانیم در طیب خود و هو اطیب الطیب رواه مسلم و هم
در اخبار آمده که چون یکی از اصحاب بقصد زیارت آن حضرت می آمد و در خانه نمی یافت بنشان بوی خوش
در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود میرفت و هر که در کوچه از کوچهای مدینه مطیبه میگذشت بوی خوش می یافت
و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و چنانکه هنوز از در و دیوار مدینه مطیبه روائح خالصت محبان
بشامه محبت آن را در می یابند و شاید که استشمام شمه ازین بشامه ذوق بعضی از جوهای مشتاق نیز رسیده باشد
ابو عبد الله عطار در مدح مدینه مطیبه گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها * فما المسک ما الکافور ما المندل
الرطب * شبلی که یکی از علما صاحب وجد الست میگوید که تربت مدینه را بوئی خاص است که در هیچ مشک
و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت در ان زمین که نسیمی وزد ز طره
دوست * چه جای دم زدن نافهای تاتاریست * و عائشه رضی الله عنها گفته است که بود عرق در روی شریف
آنحضرت مانند لؤلؤ و اطیب از مشک اذفر رواه ابو نعیم و در وصف جبین شریف از جابر بن سمره گذشت گفت مسح
آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک خود پس یافتم دست او را برودت و بوئی که گویا بیرون آورده است آنرا از طبله
عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر سر وی می نهاد ممتاز و معروف می شد میان صبیان ببوی خوش فائده
بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در جای دیگر آمده است
گل سفید از عرق من پیدا شده است و در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز
آمده است که فرمود بعد از رجوع از معراج قطره از عرق من بزمین افتاد و روئید ازان گل سرخ هر که خواهد که ببوید بوی
مرا باید که ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و روئید گل سرخ و اما که
محدثان در صحت این احادیث باصطلاح [illegible] صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده
که گفت آنچه درین احادیث آمده قطره است از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه کرم گردانیده است
پروردگار حبیب خود را و رفیع گردانیده است بدان قدر و شرف و منزلت او را و سخنان محدثان بحکم صناعت حدیث
که در تحقیق و تصحیح اسناد دارند بجهت استبعاد و استحالت آن نیست در این احادیث که مذکور شد اضطرابی و اختلافی
هم هست والله اعلم و چون آنحضرت میخواست تو فکر کند یعنی قضای حاجت نماید شگافته می شد زمین و فرو می برد

بول و غائط او را و فایح میشد از ان بوی خوش مطلع نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی هیچ بشری و از عائشه
آمده است که گفت مر آنحضرت را که تو می آئی مستوضا را و نمی بینیم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانستی تو ای عائشه
که زمین فرو می برد آنچه بیرون می آید از انبیا پس دیده نمی شود از ان چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت صحبت داشتم
من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را بیامد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس در آمدم من
آن مکان را که برآمد آنحضرت از ان پس ندیدم مر او را اثر غائط و نه بول و دیدم در آنجا کلوخ پس گرفتم آنها را و یافتم آنها را
با بوی طیب و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت حدثین از آن حضرت
و این است قول بعضی اصحاب شافعی و ابوالبول را شارب گردید اند بسیار و نوشیده است او را ام ایمن که خدمت
میکرد آنحضرت را و برکه شاهد رخت بر آنحضرت قدحی می نهادند که در ان بول میکرد شبی در ان قدح
بول کرده بود چون صبح شد فرمود ام ایمن را بریز آنچه در ان سفال است پس نیافتند در ان چیزی گفت ام ایمن
والله تشنه شدم و خوردم آنرا پس خندید آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجذ او و گفت درد نکند شکم تو
هرگز و در دیگر زنی بود که نام وی برکه بود و خادمه ام حبیبه که بود آنحضرت پس نوشید بول را و فرمود آنحضرت
صحت یا ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد تا آنکه مرد مگر بیماری که در ان از عالم رفت و در
بعضی روایات آمده است که وی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش پیدا شد از وی و از اولاد وی
تا چند پشت و در مواهب و شفا این دو روایت مذکور نیست و روایت است که مردم تبرک می کردند به بول مر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اما بول مذکور نشد احادیث آن و اما شرب دم نیز که روایت شده است از بعضی خوردن
آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون را و فرو برد او را در شکم خود پس آنحضرت چکار
کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آنرا خواستم که خون ترا بر زمین بریزم پس پنهان نمودم از در شکم خود
فرمود بتحقیق عذر کردی مگر نگاه داشتی نفس خود را [illegible] امراض و بلاها و آمده است که چون مجروح شد آنحضرت
روز احد بکیدی جراحت [illegible] مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آنرا گفتند بینداز
خون را از دهن گفت لا والله هرگز نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم هر که خواهد که نگرد بمردی از اهل بهشت بنگرد بسوی این مرد و از عبد الله بن زبیر [illegible]
که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] پس [illegible] او را گفت [illegible]
[illegible] آنرا [illegible]

از وی کنایت کرده از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم
شد و وی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد به مکه شریف و مجتمع بودند بروی حجاز و یمن و عراق و
خراسان و یونان گشت او را حجاج بن یوسف و بامارت عبد الملک بن مروان و بردار کشید و له قصة طویلة و در روایتی
آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عبد الله بن الزبیر را وقتی که خورد بود خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین
مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده است منکم الا واردها الآیة و درین احادیث دلالت است بر
طهارت فضلات آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و عینی شارح صحیح بخاری که حنفی مذهب است گفته که همین قول است
امام ابو حنیفه و شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهره بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شمار
کرده اند آنرا ائمه از خصائص وی صلی الله علیه و آله و سلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با نساء اگرچه ذکر
این وصف بظاهر بعد از ذکر طهور و صدور مناسب بود چنانکه در کتب قوم واقع شده است لیکن درین کتاب بجهت انساق
و انتظام کلام و التیام آن بجهت ذکر بعض فضلات که در آن کتاب درین مقام مذکور نیست و آن ذکر افتاده لا باس بلکه
این انسب تر باشد چنانکه بر اهل فهم دراین باب روشن خواهد بود و اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع
انسانی بمیل لذت متمتع شدن و حفظ صحت است چه حبس و احتقان منی موجب و مولد امراض شدیده و سبب ضعف
قوی و اعضاء و انسداد مجاریست و تفاخر و مباهات بقوت باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تعییر و تقصیر بفقدان آن
امریست مقرر و معروف و عادت مستمره است میان مردان و محبت نساء و نکاح معدود از کمال است و یکی از آن
مواضع که عقل کوته اندیشان از حقیقت کمالیت آن محجوبست مباشرت و جماع با نساء است که آنرا در صورت
نقصان تصور می کنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و رهبانیت است
و نظر بحقیقت جامعیت فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار رسته و در
کارهای دیگر نیست و فعل سید انبیاء و رسل صلی الله علیه و آله و سلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر
ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است که آنحضرت می گشت بر تمامه
نساء خود در یک شب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس آیا طاقت داشت آن را گفت انس بودیم ما که
می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین
مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مردی را از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل مرد در

جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی و آنحضرت وصیت
کرد به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو زیرا که نظر نیفتد احدی بر عورت من که نه بیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا
گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از
حرکت باز میداشت بلکه به خلاف حرکتش سیر میداد چنانکه از ردّ شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر
میگردد و این محل عبرت و اعتبار است که بیشتر طعم آن حضرت در ماکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده
و نان جو قناعت فرموده قوت و توانائی بدن و زینت مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بر
ارباب فهم و ذکا ظاهر است آنست که با وجود حسن و جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی و حال به این مرتبه که مذکور شد
معلوم و ملبس کرد بسبب عادت حسن و صفا بتنعم و دوام می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم
دیگر بیرون دایره عادت و اسباب صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود در حدیث است از ابن
عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی ۱۱ در حدیث متفق علیه آمده است
که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و
روزه میداشت و ظاهر از این عبارت و تقیید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بر وی صلی الله علیه و آله وسلم جائز
باشد والا استثنا کردن آنرا فائده نمیدهد جوابش آنست که بنا بر استثنا بعدم جواز است و این قید اتفاقی است
و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بر وی جائز نیست و اگر نه نفی باشد
لازم آید که در جنابت با احتلام غسل میکرده و این نا سدا است و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جائز
نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد احتلام در حدیث صیام جنابت انزال است
یا دیدن چیزی در خواب و این شیطانی است و اینکه شیطانی است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته
که آن از جنابت بعید از جماع و کثرت اجتماع با ما بود تکمله در حدیث طویل از طریق ائمه اهل بیت نبوت که
منتهی است با مامین که امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم اند مشتمل است بر بیان حلیه شریف و در
بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه
آن حضرت و بود وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند مرا از آن چیزی را که متعلق شوم من
بدان و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف و من باشد خود وی سلام الله علیه وصف بود

میکرد و آن را سه بخش میکرد آن را بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد در آن و اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم
در هر وقت و هر حال در عبادت بود اما مراد اینجا خالص عبادت است که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و بخشی است
و بخشی دیگر برای اهل و عیال وادای حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود
اما حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشان را
در آن پس چیز میرسانیدند او را خواص اصحاب بحاجات عامه و میرسانیدند فوائد مجلس شریف را بسوی ایشان یعنی
اول بواسطه فوائد بخواص میرسید و ثانیا بوساطت ایشان بعامه میرسید و ذخیره نمی‌کرد آن حضرت و نگاه نمیداشت
از مردم چیزی را از فوائد و نصائح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کریم
وی صلی الله علیه وآله وسلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشان را بدرون
در آمدن و بحضور مجلس شریف مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بقدر فضل مرتبه ایشان در دین یعنی هر که در دین
مخصوص تر و ممتاز تر بود و نصیبه وی از عنایت و رعایت وافر تر و بیشتر بود و تشاغل مینمود بمقدار حاجات
مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال ایشان در آن بود و امر میکرد
ایشان را بسوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و میفرمود باید که برساند آنچه می‌شنود آنکه
حاضر است از شما بآنکس که غائب است و میفرمود برسانید بمن حاجت کسی را که نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
فائده و هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی‌تواند خود رسانید ثابت دارد خدای تعالی قدم او را روز قیامت
و ذکر کرده نمیشد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات
و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه لایعنی است و فائده نیست در آن وی در می‌آمدند طالبان علم و خیر و برکت
وی یافتند نصیب خود را از آن و بیرون می آمدند از مجلس شریف او راه نمایندگان بر خیر بجهت علمی و ادبی که حاصل
میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از مخرج
آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا البته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در
چیزی و در سخنی که فائده میداشت و شنود میکرد و در لفظ یخزن که از خزانست یعنی گنجینه نهادن اشارت
است که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که بحقائق و معارف مالامال بود و در آنچه سود میکرد
آنرا می‌گشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف میکرد آن حضرت قلوب ایشان را و نگاه میداشت از رسیدن

واین در حقیقت بفضل الٰهی تعالی اعلی شانه چنانکه فرموده والذی الف بین قلوبهم الآیة و احسان و عطا بسیار میفرمود
ضعیف را تا از آنکه ایشان را مؤلفة القلوب خوانند بزرگ و گرامی میداشت بزرگان هر قوم رو والی میگردانید
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میسید و بعض خوف خود را از ایشان ترسانند
و این پیش از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود با قطع نظر از آن در رعایت عالم حکمت و تعلیم ارشاد
امت است و در حقیقت این کنایه است از نگاه داشت عیب و عدم انبساط نمیکرد تا بهر شد و بیباکی شوند با وجود
ضرر و احتراس میخ پیداشت هیچ یکی را طلاقت و بیکشادی روی و خوشخوی را و تفقد میفرمود یاران پس میکرد صحابه را هر بار که میرسید
مردم را از احوال یکدیگر تا هرکه نیک باشد و نیکو کند و تحسین نماید و تقویت دهد و اگر بد باشد اصلاح کند و تقبیح
نماید و منع کند از آن و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تقبیح میکرد قبیح را و خوار می نمود آنرا از هرکه واقع شود
و مبالات نمیکرد بفاعل آن و باک نمیداشت از وی اگرچه عظیم القدر بود و ظاهر است این پرسیدن احوال مردم
از یکدیگر از قبیل تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسد بقصد اشاعت و تقبیح و این احوال ظاهر
مردم بود که از یکدیگر میپرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر بهیچ وجه همه افعال و اوضاع
شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن و بر یک قرار بود در کارهای او لیست و بالا نبود و اختلاف و افراط و تفریط
راه نمی یافت و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت و همیشه در سیاست و تدبیر کار ایشان بود از جهت
ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کار باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده
نشود بر امت و مر هر حال و هر کار را نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم ساختگی و آمادگی بود و آماده سلاحهای
جنگ و آلات حرب بهرچه واقع میشد از امور و مصالح آن مهیا میداشت و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن
و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند و افضل و مقرب تر نزد وی از مردم
کسی بود که ناصح تر و خیرخواه تر خلق بود و گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی الله عنه از
مجلس آن حضرت و آداب و اوضاع وی در نشستن و برخاستن با مردم گفت نمی نشست و برنمیخاست آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مگر بذکر خدا یعنی نشست و خاست همیشه در ذکر خدای بود و چون در مجلسی
در آمدی نشستی هر جا که میرسید و قصد بالا نشینی نمیکرد و جای معین برای نشستن خود نمیگرفت و امر میکرد امت را
باین و نهی میکرد از قصد بالا نشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات تا گمان
نبرد هیچ یکی از ایشان که هیچ یکی گرامی تر است از وی نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و با هر کسی بر اندازه حال وی در مجالست

وی عنایت میکرد وی را رضی میشد و خوشحال میگشت و هر که بنشستی میکرد با آنحضرت یا حاجت می آورد نزد
وی صبر میکرد بر آن تا آنکس خود برمیگشت و نمی خاست آنحضرت تا وقتی که او برنگشت و نمی خاست
و هر که سوال میکرد از آنحضرت و درخواست حاجتی رد نمیکرد او را مگر بحاجت وی و اگر فرضاً چیزی حاضر
نمی بود بسخن خوش و دلجوئی باز میگردانید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف در وجود سخای آنحضرت
خواهد آمد و پهن کرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته بوده اند همه نزد وی در حق
برابر که در حق هیچکس فرو گذاشت نمیکرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد در وی
آوازها و ذکر کرده نمی شد در وی حرام و سخن ناشایسته ظاهر و شایع گردانیده نمی شد زلات مجالس یعنی اگر فرضاً
از کسی زلتی و ناشایسته و بشیریتی واقع می شد میپوشیدند و منتشر نمیگردانیدند و همه اهل مجلس معتدل و متساوی
و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود و هر که متقی تر با فضل و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را
و رحم میکردند صغیر را و ایثار میکردند محتاج را و رعایت میکردند غریبان را صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله تعالی عنهم

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بدانکه خلق بضم خاء سیرت باطن را گویند و خلق بفتح خاء صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق
بضمتین و بالسکون السجیة والطبع و فی الصراح خلق خوی حسن خلق نیکو خوی و گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن
اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن عام تر است از آن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مقصور بر آن نبود
بلکه رحیم و رفیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و معنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد
بآن افعال بسهولت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است و اختلاف است
در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن یا مکتسب است که بنده آنرا بکسب و ریاضت
حاصل تواند کرد بعضی بر آنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم قسمت کرده است خدای تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق شما را رواه البخاری
و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی برآمد از خوی خود
قبول نکنید و این سر است از استبعاد تغییر خلق و الا هر دو لا امکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که مردم
متفاوت اند در آن در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید نشسته است که تغییر آن ممکن نیست و در آن لا ان
مامور است بمجاهدت و ریاضت در آن تا محو گردد و بعضی اخلاق ضعیف است و بریاضت قوی میگردد و بعضی از

قوت بفعل می آید و در شرع امر به تحسین اخلاق واقع شده و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم برای ترتیب
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده شده اند اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بآن و فرستادن پیغمبران
بران چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خَلقی فحسن خُلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق
لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و این همه برای تعلیم و تلقین ماست و در
حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک لخصلتین یحبهما الله الحلم والاناة گفت یا رسول الله بها کانا فی
او حدثتا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست میدارد آنها را پس نزدیک در سوال
شد است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی کسبی و انچه وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب
صحبت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغییر و تبدیل آن
متعسر است و با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد
صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن حاصل است مر تمام انبیا و رسل را و ایشان اتم و فائق
اند از تمام افراد البشر و رتبه ایشان اشرف رتب و درجه ایشان ارفع درجات است و چه بالا و رفیع باشد مقام کسانی
که اختیار کرده و برگزیده حق سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرده ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم
و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک
میفرماید که بتحقیق نفرید است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی ولیکن حق جل و علی
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی
عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا صلوة الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب مجبول و حاصلست
در اول خلقت و اصل فطرت بی حیلت اکتساب و ریاضت و همه باعتبار جود الهی و فیض فضل نامتناهی است جل
جلاله و تعالی شانه تبارک الله ما وحی بمکتسب ولا نبی علی غیب بمتهم مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبدا
وحی و القا حکمت است والا اکتساب بنفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان ظهور آن نیز در حالت
صباست چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله
بود که صبیان بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من در تفسیر مصدقا بکلمة من الله
گفته اند تصدیق کرد یحیی عیسی علیه السلام را و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح الله است و گفت عیسی
علیه السلام در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت طفلی خود نیز صبی بود در زمان سلیمان

وطبری آورده که وی علیه السلام در وقت اتیان ملک دوازده ساله بود ودر تفسیر ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل
گفته اند ای هدیناه الصغیر وبعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابتداء خلق فرشته را بوی فرستادند
که گفت امر میکند ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل وذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت ونبود وعلیه السلام در وقت
القاء او بنار شانزده ساله وقصه موسی علیه السلام با فرعون واخذ لحیه وی هم ازین باب است ووحی فرستاده حق تعالی
بیوسف در وقتیکه افگندند او را برادران در چاه وبرداشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست وبرداشتن سر
مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهورست وفرمود هرگز قصد نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار
ونگاه داشت مرا پروردگار تعالی وتقدس ازان وبسوی حق گردانیده شد نیز همین از اول خطرات اذنان شر بعد ازان
متمکن گردانیده شد امر بر ایشان ومترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی ومشرق گشت انوار معارف سبحانی بر دلهای
ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی ونهایت درجات ازین کمالات بی ممارست وریاضت ونسبت حراد بقول وی
سبحانه ولما بلغ اشده واستوی آتیناه حکما وعلما وبعضی اولیا را نیز بعضی ازین صفات ناشی میگردانیده اند ودر
کل وعصمت خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما اعلی واشرف واتم واکمل واحسن واجمل وابهر واقوی
واجمع مرتبه اخلاق وخصال وصفات جمال وجلال خارج از حد وحصر وبیرون از حیطه ضبط وحصر ذات بابرکات
عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم که هرچه در خزانه قدرت ومرتبه امکان از
کمالات متصورست همه او را حاصل ست وتمامه انبیا حصول آن اثار آفتاب کمال ومظاهر انوار جمال وی اند صلوات الله والبوصیری
فیما قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها ۞ فانما اتصلت من نوره بهم ۞ فانه شمس فضل هم کواکبها ۞ یظهرن
انوارها للناس فی الظلم ۞ وکلهم من رسول الله ملتمس ۞ غرفا من البحر او رشفا من الدیم ۞ وصلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه و
جماله وکماله واز جهت احتیاج مکارم اخلاق ومحامد صفات وکثرت قوت وعظمت آن در ذات شریف وی تاکرد
بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم وفرمود انک لعلی خلق عظیم وفرمود وکان فضل الله علیک عظیما وفرمود وی صلی الله
علیه وآله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ودر روایتی اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق تمام آن
در ذات شریف وی جمع بود وچون نباشد که معلم وی ربی علیم ومودب او قرآن عظیم ست واصل در حدیث آمده است
که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی
وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق ومحامد صفات مذکورست متصف بود آنحضرت بدان وبر تقاضای
قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که رضی برضاه وسخط لسخطه خشنود میشد آنحضرت بخشنودی قرآن

خشم بگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا را دبامر الهی و امتثال آن و تسخط ا د بنواهی وی دارتکاب آن بود
دراین ناظر و همین معنی ست که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه اینست که قرآن مهذب اخلاق وی
صلی الله علیه وآله وسلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ ببیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حظ شیطان
از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از ان گذشته شد نفس زکیه وی بر صفت نفوس بشری و باقی داشته شد صفات
اخلاق بشری در ان ناظر و آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای قمع الصفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته
موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است
گرد چنانکه فرمود لنثبت به فوادک و تثبیت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفاتش و ارتباطی
که میان قلب و نفس ست چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یصلح قوم خضبوا وجه نبیهم و هو یدعوا الی ربهم پس فرستاد خدا تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه
پس پوشید قلب نبوی لباس اصطبار را و بعد از اضطراب بسوی قرار پس مرتفع شد نزول آیات و ظهور این
صفات مدار و اوقات و صفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی قول عائشه کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که معنی دیگر موافق را این نیز گفته باشند در مقام بر اندازه علم و دانش
و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و قیاس بحقیقت تمام آنحضرت و کنه حال وی عظیم صلی الله علیه وآله
وسلم چنانکه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون وی هیچکس نشناخت و هر که
در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله بیت جز خدا نشناخت کس قدر
تو زانکه هر کس خدا را همچو تو نشناخته بود و چون مقام وی از همه بالاتر ست دریافت آن فوق افهام باشد بیت
ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
که از حیطه ادراک بیرون بود اگر محسوس ست از حیطه ادراک باصره بیرون بود چنانکه فیلی بزرگ که احساس
باصره آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول ست ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات و صفات الهی تعالی و تقدس
پس چون حق تعالی اخلاق آن حضرت را عظیم خوانده و خلقی که او را داد عظیم گفت احاطه عقل از ادراک کنه آن قاصر باشد
و باالجمله مقرر شده که اتفاق ست بر آنکه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور
اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را سببیت نیست و بخلقی خصوصا سید انبیا که بجمیع اخلاق
عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بیت تعلیم و ادب او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمده مودب

و تغییر و تبدیل را اگر و سراپردهٔ عزت راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلیت بشریه ظهور می نمود مگر احیاناً
وگاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را دائر و سائر بدان نتواند ساخت و رب العزت و اند جل جلاله
که در آن موضع تیر و کدام شهید متجلی بود مصرع او برتر از آنست که آید بخیال ما و در همین قصهٔ غزوهٔ احد آمده است
که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون بر روی کریم سخت دشوار آمد بر اصحاب
و گفتند ای کاش دعا می کردی بر ایشان تا سزای کار خود می یافتند فرمود فرستاده نشده ام من لعان لیکن
فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود
کمال صبر و حلم است و در اینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
کرد و اضطراب نمود و وی صبری کرد پس به نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد در بیان
حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ متحاشی ست اگرچه بقاعدهٔ علم و اساس قیاس است و درست
نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمة الله علیه که دور نیست که قول عائشه کان خلقه القرآن در آن رمزی غامض
و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد و لیکن احتشام کرد بقی سبحانه است عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق
آنحضرت اخلاق الهی بود و لیکن احتشام کرد عائشه حضرت الهیه را که گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از معنی بقول
خود کان خلقه القرآن از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب است رضی الله
عنها و این معنی اوضح ست به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی است همچنین
آثار و انوار و صفات جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی باشد و در هر حال از احوال متجدد می شود از مکارم اخلاق و محاسن شیم
و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف و علوم که نمیداند آنرا جز وی تعالی پس تعرض بحصر جزئیات
اوصاف حمیده وی تعرض است مر چیزی را که نه مقدور انسان و از ممکنات عادیه است و ممکن است که گفته شود
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات که ممکن نیست درک
و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت و الله اعلم و بعضی از عارفان
را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و اسناد این غین بحضرت وی چیست پس گفت
آن عارف آن سائل آن غین قلب رسول الله و غین قلب ما عرفت گفت ای سائل اگر از غین قلب دیگر غین
وی غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم اکنون پرسیدی السلام اما اینجا که غین بعین ست از غین هم نتوانم زد و شرح
این حدیث در رسالهٔ مرج البحرین گشاده و هویدا کرده شده است آنجا باید نگریست اللهم بر آنحضرت بالاکرم مولج

بحار قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی میگردانید و ناسخیت و منسوخیت احکام
نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی و کمال بود و نقصان تنزل بحالی عظیم در وی راه ندارد
ولیکن بعضے احوال فاضلتر و عالی تر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضهم علے بعض و
اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه برای اجر و تعلیم و محض تشریع بود بلی آنکه در نفس شریف وے
صلی الله علیه وآله وسلم از آن انوار و آثار رسید اگر چه نعم نبوت و مقامات آن همه موهبت محض و اصطفا و
اجتبا بود و کسب و ریاضت را در آن مدخلی نه ولیکن بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار متواتر
و متوالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب رحمن داد امر و نواهی
الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت طبع که ناظر باثبات انحطاط و نقصانست خوب نیست اگر مراد تهذیب
نوعی از آن گاه اینست و تجرد ارساختن است بجهت عروض ترقی بجهت استغراق در مقام عالی از آن چنانچه در
استغفار آنحضرت و طریان نسیان بروی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و
اصلاح که بمعنی ازالت آلایش نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه نقحه و اخلصه و اخلفه
و اصلحه و فی الصراح تهذیب پاکیزه کردن رجل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال
و اعتراف بعجز از ادراک حقیقت حال اقرب با دب و اجلال است والله الموفق **وصل** و چون بود خلق آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اعظم الاخلاق بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر
ناس بلکه عالم گردانید جن و انس را بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر گاه الله تعالے
پروردگار اوست و محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است
خلق محمدی نیز شامل ایشانست همچنین نقل کرده است صاحب مواهب لدنیه از بعضے علمار عظام و گفت که این
مصیر است از بعض با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرسلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل
ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلا ست و از سنت حدیث مسلم است
از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علی وآله وسلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست ببعض ملایکه و گویا
مراد ازین بعض ملائکه ارضی باشد و چه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس
دلالت بر تخصیص ندارد و چنانکه مذهب مختار در مفهوم اللقب آمده است و الا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد و این
خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت به بعض ناس چنانچه زعم یهود است

وصل
و چون بود خلق آنحضرت صلعم

بتخصیص رسالت آنحضرت بعرب و تعیین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا والله اعلم میگوید بنده
مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم مبعوث بتمام اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات ولیکن ارسال باهل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه و ایصال نبابر کمال که لایق حال ایشان باشد و ضمیمه
جمیع عقلا در قول وی تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت
بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم ابیات شکر فیض تو چمن
چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست * ای غنچهٔ عروس باغ در پردهٔ تست * آخر ای باد صبا
این همه آوردهٔ تست * و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجاست در جواب
گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمام اوقات دارد از جهت
نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتو و
تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی و انذار متحقق نبود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون و اینها عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه غیر جبرئیل
بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب اوقات النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
بود اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته ازان بصد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة
الکتاب و خواتیم سورهٔ بقره آمده ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بزمین نیامده مگر امروز
سبحان الله در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند
پس در زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند **وصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بتحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است
و اصل و منبع و منشاء آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت رای و جودت
فطنت و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجاهدهٔ شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتنای فضائل و تجنب رذائل
و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح
و کمال و نقصان آن و این علم از ثمرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که مبداء و منشاء این علم است گفته شده
عقل جوهریست مجرد و انسانی با وی حرکات و سکنات وی نیز از آثار خواص عقل است و حق آنست که گفته اند آن نور

روحانیت که بوی دریافت میشود و علوم ضروریه و نظریه و استعداد وجود وی نزد ایشان ولد است تا رفته
رفته زیاده می شود و نمو می پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ و بود آن حضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید
آنرا هیچ بشری جز وی و حیران اند عقول و افکار در بعض و آنچه افاضه کرده بر وی پروردگار و هر که تتبع کرد مجاری
احوال و محامد صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و بدائع سیر و سیاست انام
و تقریر شرائع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی و کتب سماویه و صحف منزله و سیر امم خالیه و احوال
ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی عرب را که مثل وحش شارد و صاحب طباع متنافر
و متباعد و چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقا بودند و چه مقدار تحمل کرد و بر جفا صبر کرد و بر ایذای ایشان و چگونه
غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدا و مآل و چگونه اختیار کردند او را
بر نفسها خود و گذاشتند در طلب رضای او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم
شامل وی صلی الله علیه وآله وسلم و این همه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت کتاب و مطالعه
کتب متقدمین و جلوس با علما و اهل کتاب بود و بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صد
مدرس شد * و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و ببیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار
و افاضه کرده است بروی علوم و اسرار ما کان و ما یکون بضرورت حاصل شود او را علم بنبوت او بی شوب
و شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه وآله حسب وصله وکماله
وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بوده گفت هفتاد و یک کتاب
از کتب قدیمه خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه نداده تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وآله وسلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل
و فاضل ترین ایشان در رای رواه ابو نعیم فی الحلیة و ابن عساکر فی تاریخه و در عوارف مذکور است از بعضی علما
که عقل بر صد جزء است نود و نه از آن در محمد است و یک جزء از آن در تمام مومنان گفت بنده مسکین رزقه الله
الثبات والیقین اگر می گفتند که عقل هزار جزء است نهصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم
گنجایش داشت چه هرگاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد
و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان شانئک هو الابتر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه
دو کون * نور هدی حبیب خدا سید انام * مقصود ذات اوست دگر جمله طفیل * منظور نور اوست دگر جمله ظلام

فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله
بر ایشان که هلاک میشدند فرمود من مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین
و در اینجا کمال صبر و حلم و عفو است فائده عجب است از کسیکه گفت نفس نبوی در اینجا حرکت کرد و بیصبری
نمود و گفت کیف یفلح قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء الآیة و نیست در قول آن
حضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزیکه دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است
از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آن حضرت بر آنچه در دید از صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف
وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در بدر در احزاب کفار از نماز باز داشتند بسبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان
بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب مستضعفین
میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة در اینجا نازل شده است
و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و در دین
امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت
بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه شتر بر پشت شریف وی و یکی از احبار یهود که اسلام آورده بود زید بن سعنه بود
بفتح سین و سکون عین مهملتین و بنون از وی می آید گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم
آنرا در چهره محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته
اند در توریت که سبقت میکند حلم او جهل او را و زیاده نمی کند او را زیادتی کردن اهل جهل بروی مگر حلم پس بودم
من که تلطف میکردم مر او را تا مخالطت کنم او را پس بشناسم حلم و علم او را پس خریدم از وی خرما تا اجل معلوم پس دادم
او را ثمن پیش از تسلیم ثمر پس آمدم پیش از حلول اجل به سه روز و گرفتم مجامع قمیص و رداء او را و نظر کردم بسوی وی بوجه
غلیظ و گفتم آیا ادا نمیکنی ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای پسران عبد المطلب تاخیر کننده اید در ادای حق
پس گفت عمر آیا میگوئی ای دشمن خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزیکه می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود
ترس فوت او هر آینه میزدم بشمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند بسوی عمر بآرام و آهستگی و تبسم میکند فرمود
من و ایشان محتاج تر بودیم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحسن ادای حق مرا و امر کنی او را بحسن تقاضا ای برو ای عمر و
ادا کن حق او را و زیاده ده بیست صاع بجای آنکه ترسانیدی او را و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت
پس گفت این زید ای عمر همه علامات نبوت شناختم از وی در چهره محمد مگر این دو خصلت که الآن امتحان

فائده

گردم ترا پس گواهی میگیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و از ابی هریره آمده که حدیث کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس برخاست آن حضرت ما نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که دریافت
آنحضرت را و کشید ردای او را و خراشید گردن مبارک آنحضرت را و بود ردا درشت پس نگریست آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار کن این دو شتر مرا که عیال دارم و تو بار نمی کنی از مال خود و نه مال
پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا تا رها نمی کنی مرا ازین کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند
رها نکنم ترا تا بار دار نمیکنی پس این همه وقت مرا پس خواند آن حضرت مردی را فرمود بردار بر یک شتر وی تمر و بر شتر دیگر
شعیر روایت ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم من همراه پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای
وی کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سخت
کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده
کرد پس امر کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذای در نفس و مال و درگذشتن از جفا
کسیکه میخواست تالیف وی برای اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در
میگذشت و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد درگذشتن از بدی و بیرون آمدن
از مقدار شرع و می در آید فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش
و نه متفحش یعنی نبود فحش طبیعت وی و نه مکتسب یا متفحش آنکه تعمد کند و تکلف کند در آن و فاحش با مترادفان و اگر گویند
بتحقیق بصحت رسیده است که آن حضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از
آنها که ایذا کرده بودند او را پس یا این مقام لنفسه چون صحیح باشد جواب آنست که این جماعه آنها که حرمات الله تیز کرده اند
بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در اشیا است و در غیر سببی که بحد کفر نکشد چنانکه در جذب ردا و مانند آن و
حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزی که مختص بمال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم درگذشتن است از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر
داده بود او را در شاه و یکبار آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار شدند و دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده
است و میگوید که منع میکند ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی و گرفت آنحضرت او را
و فرمود که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد

اگر شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم و را گو دنید یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله
این شخص میخواهد که دشمنان ترا بکشند فرمود مترس و اگر میخواهی که بکشی تو چرا برگماشته نمی شوی بدین و از جمله
اتساع خلق و حلم اوست صلی الله علیه وآله وسلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را چون غائب
می بود و تملق میکردند چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که تنفر میکنند از آن نفوس بشریه بی تائیدات ربانیه
و هرچند اذن کرده می شد آنحضرت در قتل ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم می گشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا
تستغفر لهم الآیة پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار
را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده می کنم بر سبعین
و این نهایت عفو و اغماض آنحضرت است از جرم و تعذیب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مفاهیم این عبارت تکثیر
و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد و لیکن آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد نهایت عفو و صفح و امر کرد
وی صلی الله علیه وآله وسلم پسر عبدالله بن ابی را که رئیس منافقان بود به تکفین کردن پدر وی و چون مرد آن
منافق برکشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد بروی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت
را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز می کنی بر منافقی که راس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست
عمر و گفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره پس نماز نکرد آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این نهایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون منع شد از
آنکار چه کار کنند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص مر آنحضرت بود و درخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص بجهت منافق را بجهت آن بود که وی
عباس عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را چون در بدر اسیر آورده بودند برهنه بود و جامه هیچکس
بجهت طول قامت بروی درست نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را و اینجا بیان عظیم مکارم
اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه از وی آزار میکشیدند با آن نیکی میکرد و [illegible]
حال ظاهر بود و از اینجا فرمود حق جل وعلا وانک لعلی خلق عظیم و فرمود فبما رحمة من الله لنت لهم
از جمله رحمت او صلی الله علیه وآله وسلم بر امت اشفاق اوست بر ایشان [illegible]
بر ایشان فرمود هر که برسد با این [illegible] یعنی مباشرت کند [illegible]

کنند محمد و آنرا در ترحم گشتند بر ایشان نهی کرد از سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت
کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگرچه بظاهر خطای و زلتی واقع شود اللهم طهر بواطننا و اصلح ظواهرنا
بحرمة سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
آمد مردی و استیذان نمود تا در آید پس آن حضرت پس اذن کرد که در آید چون دید آنحضرت او را گفت مردی است
در قبیله خود و چون نشست کشاده روی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود و چون برفت عائشه گفت
یا رسول الله وقتیکه دیدی اینمرد را گفتی چنین و چنان و چون نشست تازه روی و منبسط شدی و انبساط کردی با وی
آنچه بود فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستیکه بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است
که ترک دهند او را از مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد و منع کرد از درشت خوی نمودن و فحش گفتن
تا نه در آیند مردم بوی و نگریزند دوم آنکه نسبت بحال آنمرد فرموده بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از
شر وی ترسند و بوی او را بروی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی مدارات نمایند گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با آنمرد بقصد تالیف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب که در وی است بجهت حمایت اظهار کند مر مردم را
برآن اطلاع بخشد تا ازان بپرهیزند و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز
از قبیل مجاهر بفسق و فحش جایز است و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی ایشانرا
صلی الله علیه و آله و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه است مر امت
را بتعلیم کسی که احتمال دارد و مدارا کند با وی تا سلامت مانند از شر وی باید دانست که مدارات مداهنت
نیست و فرق میان مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و مداهنت
آنکه طلب نفع دنیاوی بود و مرجع این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح
دنیا یا دین یا هر دو و این مباحث و بسا که مستحسن و مستحب گردد و مداهنت بذل دین است برای اصلاح
دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذل کرد برای آن مرد از دنیا خود حسن عشرت با وی نرم کرد در مکالمه
وی و با وجود آن مدح وی نکرد و بقول او وی را تنقیص نکرد پس قول وی در حق او مخالف فعل وی و حسن عشرت بود با وی
و قاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در آن وقت مسلمان بود یا نه و اگر بود بنابرین گفتن در وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام

وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورند از وی کسیکه شناسا نبود
بحال وی و واقع شده است از غیر وی در حیات آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعد از وی اموری که دلالت
میکند بر ضعف ایمان وی پس این منقول از آنحضرت اخبار بغیب است از علامات نبوت باشد تا ترقی کردن و انبساط نمودن
آنحضرت با وی بر سبیل ائتلاف بود انتهی و گاه باین قباحت مذکور شد عیینه نام او و عیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن
بکسر حا و سکون صاد بن حذیفه و بن بدر فزاری بود و او ساحق المطاع میگفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی و
مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه
نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصین و بود حر بن قیس از جماعه که نزدیک بود میگردانید ایشان را
امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ و بودند اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی اللہ عنہ در او علما پیران باشند یا جوانان
پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای برادرزاده من ترا آبروی و جاهی است نزد این امیر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن
کن مرا نزد وی و درخواست کن که در آیم پیش وی گفت عنقریب گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر بن قیس اذن را مر عیینه را و اذن داد عمر چون آمد عیینه
بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب مارا چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو مارا بسیار و حکم نمیکنی میان ما بعدل پس
در خشم آمد عمر رضی اللہ عنہ تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را بزدن و تقریر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المومنین خدای تعالے
گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن عباس واللہ
نه تجاوز کرد آیت را عمر وقتی که خواند حر آنرا بر عمر و بود عمر ایستاده گی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته
که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی اللہ عنہ و عازم بر او و با مسلمانان پس رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد
بعضی فتحها را در عهد عمر رضی اللہ عنہ سرانجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار و احوال که دلالت دارد
بر شدت جفا و بدخوئی وی انشاء اللہ تعالی **وصل** در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت او صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردنی کردن و فی القاموس تواضع تذلل
و اتضاع پست کردن سر تشترا ای برگردن وی نهند و اشتقاق وی از وضع است بمعنی فرونهادن و متواضع
فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر
از مرتبه خود و سبب است که ازین مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون
در نفوس آدمیان کبر جای دارد گاهی ضعت را در مقام تواضع میدارند سید الطائفه جنید بغدادی رحمة اللہ علیه
را پرسیدم که تواضع چیست گفت خفض الجناح و لین الجانب و گفت ان تخضع للحق و تنقاد له و تقبله ممن قاله

وصل در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اهل و خدم و اصحاب

و بستیح منه و گفت من رای لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان گفته اند که نمیرسد بنده حقیقت
تواضع را مگر نزد لمعان نور مشاهده در دل وی که نفس بآن میگدازد و نرم میگردد و در گدازش نفس صفا و صفوت
از غش کبر و عجب است نرم میگردد و نفس و منطبع و منتقش میگردد بسوی حق و محو میگردد آثار وی و می نشیند از سوزش
و غبار وی و خطا و فروتر مرتبه اعلی از آن مر حضرت سید انبیا راست صلی الله علیه وآله وسلم که در مرتبه اعلی از کمال بود
و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست صلی الله علیه وآله وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی
ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع لله رفعه الله بر همه برگزید حق سبحانه او را
و از همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید اولاد آدم گردانید و گفت آنحضرت مبالغه مکنید و از حد مگذرانید در ثنای من
چنانکه کردند نصاری ابن مریم را گفتند خداست یا پسر خداست من بنده خدایم پس بگوئید عبدالله و رسوله و از ابی امامه گفت
بیرون آمد بر ما رسول خدا تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم برای وی فرمود نایستید چنانکه می ایستند اعاجم
و تعظیم می کنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده
و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که هرگز قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین کردی و چرا چنین
نکردی و نبود هیچ کسی مهربان تر از وی با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ کس مگر از جهت دین خدا
و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود
نرمترین مردم و بود بسام ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود و نمی خواند هیچ کس را از
اصحاب وی و اهل وی مگر آنکه می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که تالیف میکرد ایشان را و
متنفر نمیکرد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید او را بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد هر همنشینان
خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمی برد همنشین وی که هیچ کس گرامی تر است نزد آنحضرت از وی
هر که همنشینی میکرد با وی یا می آمد نزد وی در حاجتی صبر میکرد با وی تا برمیگشت آن کس از نزد وی و اگر گوش کسی
میگرفت با وی بر نمی گردانید سر مبارک خود را از وی مگر آنکه خود دور میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت نمیگذاشت
دست خود را تا وی نگذاشتی آنکه وی میگذاشت دست را و حذر میکرد و احتراس مینمود از مردم بی آنکه پوشیده ماند از هیچ کسی
تازه روی و خوشخوئی خود را پر کرده بود مردم را انبساط وی و خلق وی و شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد
وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی و خوش خلق نرم جانب و نبود درشت خوی و سخت گو و بلند آواز و فحاش و عیب گوی

گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ کس خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت انس
خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفت اف مرا هرگز و نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت
جریر بن عبد الله ندیدم مرا آنحضرت هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای
خود را پیش همنشین و اکرام میکرد هر که در می آمد بروی و بسا که فراخ میگردانید جامه خود را برای وی و ایثار
میکرد برای وی بالین که زیر خود میداشت و قطع نمیکرد بر هیچ کس حدیث او را تا آنکه از حد در گذرد پس
قطع میکرد بنهی یا بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را و می پرسید او را از حاجت وی و چون
فارغ می شد از حاجتش باز میگشت بسوی نماز صلی الله علیه وآله وسلم و عیادت میکرد مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می شد بنان جو و پیه گداخته پس اجابت میکرد و آنرا نشست
میان اصحاب خود مختلط با ایشان می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار می شد گاهی حمار را و ردیف
می ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود در روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن لیف بود و پالان او از
پوست خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درهم و این در آخر عهد بود که
مفتوح شده بود بر وی ولایات و بلاد و هدی که کرده بود در حج صد شتر بود و قتی که فتح کرد و بشهر مکه در آمد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک بود که برسد بزین تواضعاً لله بخلاف
ملوک جبابره که در وقت فتح کردن کشور و مرز را باشند روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش
از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود وقت گشتن سعد
وی حماری پیش آورد آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت
بمن که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار می شوی یا برمیگردی و در روایتی آمده که
فرمود سوار شو پیش من که صاحب چهارپا اولیست بمقدم وی و همچنین در وقت دیگر جایی بود که سوار شده بود آنحضرت
پیاده میرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وآله وسلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب تر از این آنست که محب
طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حماری بی پالان سوار بود قبا بسته
و ابو هریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابو هریره سوار کنم ترا گفت هرچه رضای حضرت باشد فرمود سوار شو پس
بجهید ابو هریره تا سوار شود سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بزمین افتادند باز سوار شد آنحضرت باز فرمود
سوار کنم ترا ای ابو هریره گفت هرچه حضرت خواهد فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابو هریره پس بینداخت هر دو را باز

بازهر دو بزمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم که بیندازم ترا سوم
و هم طبری ذکر کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را باصلاح گوسفندی پس گفت
مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که بر منست طبخ پس آنحضرت
گفت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت میکنید اما
مکروه میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز نشینم میان شما و خدا تعالی ناخوش میدارد که ببیند بنده را ممتاز میان یاران
خود و یکبار بند نعال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت بده یا رسول الله این را
بمن که اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و بکسی خدمت فرمایم و یکباری ایلچیان نجاشی ملک حبشه آمده بودند
آنحضرت بالنفس خدمت کرد ایشان را صحابه گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا خدمت ایشان بکنیم فرمود ایشان
خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشان را و آنحضرت میکرد خدمت اهل خانه
خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسپند خود را و پینه بست جامه خود را و این
واقع شده است در حدیث که ویفلی ثوبه و فلی شپش جستن در جامه و سر و لیکن گفته اند در بدن شریف وی شپش نبود
آنکس بروی می نشست و گویا این فلی در حدیث صورت فلی ست که نگاه کرد دست در جامه تا گرد و غباری و خسی
و خاری در وی نباشد و الله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میجروبد با خادم و خمیر میکرد و یاری میداد
در خدمات و در مواهب گفته که متعین ست حمل این امور بر اوقات یعنی میکرد اینها را گاهی گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته
است آنحضرت را خادمان بودند و غلام داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی
مشارکت می نمود و بر میداشت متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد و ابوهریره میگوید که درآمدم
بازار را با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم و گفت مر وزان را که وزن میکرد اثمان را وزن
کن و چرب بکش پس بر جهید آن مرد وزان را گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این حرف بگوید پس ابوهریره
گفت وای بر تو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا ببوسد دست مبارک آنحضرت را
پس آنحضرت دست بکشید و فرمود این کار اعاجم است که با ملوک خود میکنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس
برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارترست به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف
باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادرش و خریدن او سراویل را نشان است که پوشش او هم
ست و از بعض احادیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم معلوم شده است نه ادر پوشیدن آنحضرت

آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت
درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزید ازو گرفت از هیبت وی صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود آسان کن بر خود که پادشاه نیستم من پسر زنی ام از قریش که میخورد قدید را یعنی گوشت
قاق را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آنحضرت را زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت
است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه که خواهی بنشینم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد
نزد آن از حاجتی که داشت و در روایتی بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند میبردند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر جا که میخواستند و درینجا انواع مبالغه است در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و هر کو
باشد و هر جا که میخواست می برد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت
آنحضرت که برفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان را از عبدالله بن ابی الحمساء گفت خریدم از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم پیش از بعثت چیزی و باقی ماند مرا چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که بهمین جا می آرم
و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد تا آنگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود بمشقت افگندی مرا ای جوان من
همین جا ام درین مدت سه روز انتظار میبرم ترا رواه ابو داؤد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از
اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است که در حق وی حق تعالی فرموده انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت
نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است که غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه سال تمام بوعده مردی
منتظر نشسته ماندند آن مرد خضر علیه السلام بود و عادات بود که اهل مدینه ظرفهای آب آوردند و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در آب فرو میبرد و می انداخت برای شفای بیماران و گاهی در بامداد که آب سرد آوردند
برای خاطر ایشان دست انداخت و حسن عشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان [illegible]
میگذاشت دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه و چون میخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را بر موضع
دهن عائشه رض و میگرفت استخوان را از دست عائشه و میخورد از همانجا که عائشه رض میخورد و حال آنکه عائشه حایض بود و میداد
چوب مسواک را تا شسته بدهد پس عائشه رض می نهاد مسواک را در دهن خود میمکید و آنحضرت میگرفت آنرا از دهن وی
و می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است بعائشه رض و درین دلیل است بر تبرک با آثار بزرگان
و تکیه میکرد در کنار عائشه رض و بوسه میکرد او را و حال آنکه صائم بود و می نمود او را لعب حبشه و می نهاد عائشه رض رخسار بر [illegible]

وی صلی الله علیه وآله وسلم و وی رضی الله عنها دران ایام صغیره بود و یکباره آنحضرت با عائشه مسابقت کرد
یعنی دوانی کردند و با یکدیگر پیه دویدند پس درگذشت عائشه ازان حضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت
آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تنداری شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو
بدل آن پیشی تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستادی عائشه
دستی بکاسه طعام زد و کاسه شکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پارهای کاسه برچید و طعام برداشت و دران نهاد و قصه
اعتذار را بحاضران گفت غیرت کرد مادر شما و بتابی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و بروایتی طعامی نیز اندکی
از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه را دار کاسه و طعام را دار طعام و در بعض حدیث دلیلست بر
عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که دران حالت که عقل محجوبست از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا غیرت
و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل و ادنی را از اعلاش یکباری سوده رضی الله عنها
نشسته بود بای آنحضرت فرستاد گفت عائشه بسوده بخور ازین طعام وی نخورد و گفت بخور و گرنه می آلایم روی ترا بدین
وی نخورد پس بیالود عائشه روی سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود
سوده روی عائشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه
نمیکرد ایشان را از غیرت و مزاح و معذور میداشت و چون اقامت میکرد بر ایشان میزان عدل و دستور شریعت برفق و نرمی
میکرد و کسیکه تامل کند سیرت آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار یابد که رسیده بود
آنحضرت در رفق قلب یعنی جانب غایتی را که متصور نیست آن هیچ مخلوقی را و با وجود آن شدید بود در حدود خدا و
حقوق دین مجید بلکه ممکن نیست رسیدن بدان باخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات است اما کلا بود بر نبوت وی که مثل آن
از هیچ کس بوجود نیامد صلی الله علیه وآله وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم با مباسطت و ملاطفت میکرد و مفاکهت
و محادثت می نمود با اصحاب و مزاح میکرد با ایشان و مقصود ازان دلجوئی و خوشنودی بود و اگر مزاح هم میکرد مضمون کلام
حق بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت حر و عبد و جاریه و مسکین را
و عیادت میکرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت
و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد ازان مباح است و اگر مقصود
ازان تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بوده مستحب خواهد بود و بتحقیق اگر نبی بودی واضح و مؤانست
آنحضرت با خلق و مباسطت می با ایشان کرا قدرت آن بود که مجالست و تکلم کردی با وی با ایستادی در آن

حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند حکمت در آنکه
آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عائشه اگر بیدار میبود و الا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت
بعد از ان بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدی بر آن حالت که ابتدای قیام شب تلاوت قرآن و ذکر تمکین تا نوبت
حاصل شده حضرت او را از انوار و اسرار و قرب و تدانی در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف
و احوال که اکمل است زبان قال از وصف همه حال شمه از آن استطاعت نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ بشری
که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث میکرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل
شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی است که فرود آید از علو آن مقام
که در وی بود و بعد از ان بیرون می آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفق و مهربانی با ایشان و کان بالمؤمنین
رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج در مدخل گفت بنده مسکین ثبته الله علی الطریق
الحق و الیقین که این حال تخصیص با شب تام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در اعلی علیین مقام قرب و
تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلائق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام مامور بود بحکم رحمت
و شفقت که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت بحضیض بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرمود
بمصداق الم نشرح لک صدرک فتحی و کشادی در سینه مبارک وی ابداع فرموده بودند که حضور حق را با دعوت خلق
در وجه کامل با این جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام بر وجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة و السلام و غیر او را از اولیاء کرام بر قدر تبعیت آنحضرت نصیبه
از آن حاصل است و بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد عد و احصا [illegible]
یکباری زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود نزد آنحضرت در آمد آنحضرت در مغتسل غسل میکرد پس پاشید آب را در روی زینب بطریق
مزاح و پیدا شد از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود آب روی شباب و رونق آن تا آنکه عجوزه کبیره بود و
محمود بن الربیع که از صغار اصحاب است در وقتی که پنجساله بود آنحضرت بخانه ایشان آمد و در خانه ایشان چاهی بود
آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن ابر بر روی محمود زد پس از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن
قصه یاد داشت بهمین وجه او را از صحابه شمرده و حدیث او مذکور است در بخاری یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله
علیه و آله و سلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی به پیش آنحضرت می آمد و تحفه و هدیه از تره بادیه که خوش می آمد آنحضرت را تحفه آوردی و آنحضرت در
وقت رجوع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن توشه میداد و دوست میداشت او را و میفرمود زاهر بادیه ماست و ما شهری اوئیم پس رفت آنحضرت

روزی جانب او رفت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی آمد و دو دست مبارک
بر چشمانش نهاد و او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینه مبارک خود را به پشت او و وی ندید آنحضرت را
گفت بگذار کیست این و چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینه آنحضرت و نمی خواهد
که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها
فرمود ولیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نکرد اگر خوش
می آمد میخورد والا میگذاشت و نمیگفت که این طعام بد است شور است ترش است شیرین است کم نمک است غلیظ است
رقیق است و ازینجا معلوم شود که عیب کردن طعام بد است و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را
از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مال ضائع کرده است روا است اما درین نیز شکستن خاطر صانع است
اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شائع است اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبان آنحضرت
میسر نبود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را بسبب آن بخیر و نجات میرسد از شر فائده و همچنین نهی
میکرد از سب دهر و در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دربان
نبود چنانکه ملوک دنیا دار ایشان را باشند و در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موقوف بر اذن بود تا کسی در
خلوت با اهل و عیال وی نه در آید و مانع از شغل نباشد و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی
و لا تخیرونی علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن برای بیان واقع و تحدیث نعمت و امتثال امر پروردگار
است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل وی است بر سایر انبیا و سبیل نزول وحی بدان و
تحقیق این بحث در محل خود انشاء الله تعالی بیاید و از تواضع آنحضرت آن بود که ابتدا به سلام میکرد و سواری اگر
می در آمد بر وی در رود و سلام میگفت بر وی و درینجا اشارتیست مر زوار قبر شریف او را که چون آنحضرت را بحیات حقیقی
درین نشاء سنت است نخست زائر را که می در آید بجود و بی سلام مشرف می سازد و بعد از سلام وی برآنحضرت بجواب
سلام از آنجانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان درگاه باشند که بسماع سلام بجاسه سمع بطریق کرامت نیز
مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است برامت در حیات و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله
علیه وآله وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس الجود السخاء السخی الجواد و در صراح
جود و سخا هر دو را بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است و در مقابله وی شح است و شح از لوازم
نفس است که او را نفی است بالطبع مسک است و شح از آدمی عجیب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جائز نه

تنبیه

تنبیه

وصل

نبود چه آنجا غریزه نبود مقابل جود و بخل آید و جود و بخل راه می یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بغرض و بعوض باشد و آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی جود
غرض و عوض تمامه نعم ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی بر خلائق افاضه نموده است و بعد از وی تعالی اجود الاجودین
رسول اوست صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از وی علماء امت وی که نشر علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که
الله اجود جودا ثم انا اجود بنی آدم واجودهم من بعدی رجل علم علما فنشره الحدیث و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه
درین عنوان کرم و سماحت را زیاده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت معانی اینها متقاربست و فرق کرده اند
و گردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت
نیز بمعنی آزادمردی و این ضد نذالت است بنون و ذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل و نذیل لغت
فیه و فی القاموس النذل والنذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزیکه مستحق
است آنرا نزد غیر او در دادن بطیب نفس و این ضد شکاست است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوار خوی رجل شکس بکسر شین
و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و
گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از اکتساب چیزی که محمود نیست و هو الجود و ضده التقتیر یعنی ضیق در نفقه فی الصراح
تقتیر تقتیر بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همسری
و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف کرده است او را هر که شناخته است او را صلی الله
علیه وآله وسلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم احسن الناس
و اشجع الناس و اجود الناس و سبب این آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جامع جمیع کمالات حسی و معنوی داده اند وی را خوبی صورت و سیرت و بود اکرم ما سخی و اجود الناس گفته اند که چرا
چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات و مجرد است از ما سوی الله و متقی است بوی تعالی
صلی الله علیه وآله وسلم و در احادیث صحیحه آمده است که سوال کرده نشد و درخواسته نشد از رسول خدا چیزی هرگز که
گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال الفرزدق فی نعته صلی الله
علیه وآله وسلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده ؛ لولا التشهد کانت لاءه نعم ؛ ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده خوب
آنرا در مدح ملا علی گفته که مستحق این وصف است عفا الله عنه نرفت لا از زبان مبارکش هرگز مگر باشهد ان

لا اله الا الله • واگر قضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی و بقول معروف دلجوئی سائل کردی و اعتذار نمودی
اما بصریح نگفتی نمیدهم و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت منع از عطا نبودی
و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در اعتذار آن جماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند تا با وی بغزا روند
فرمود لا اجد ما احملکم علیه با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم • اگرچه در باب
اشعریین که سوال حمل آن کرده اند لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرموده والله لا احملکم خصوصیت
آن مقام اقتضای آن کرده باشد که نبود و سائلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی کردند
پس تاکید کرد برای قطع طمع ایشان پس این خصوصیت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا فی المواهب اللدنیه
گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان
شریف نفی کلی نیست بلکه است از مبالغه عزت حال وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه بخلا و ضعفا کنند و این
عبارتیست که بجهت آن بیان معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آنچه آمده که هر کسی هر چیزی طلبیدی
وادی عطا و اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اعطا را نفی آن به نفی است و بسا بودی که آنحضرت مصلحت
وقت با مصلحت سوالان در ندادن دیدی چنانکه بحل و حکومت بطلب دادی و در انتظام مهام مسلمانان و صلاح
حال آن شخص خلل راه یابد گاهی منع کردی تا آن شخص در ورطه طمع و سوال و در ورطه حرص نیفتد و باین بلا گرفتار
نگردد چنانکه حکیم بن حزام که مقبول درگاه و همشیره زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید عطا فرمود و فرمود این خود دیدم اما
کدورتی و گراهی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا تواند سوال مکن از هیچکس گویند که بعد ازان حال حکیم بجای رسید
که اگر تازیانه از دست وی بزمین افتادی کسی نگفتی که بردار و بده همچنین ابو ذر رضی الله عنه طلب عمل کرد فرمود یا ابا ذر
تو ضعیفی و هوس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و تا تازیانه خود را اگر افتد بر زمین و ابو ذر از زهاد صحابه کرام ایشان
بود و بمذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی
برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بحال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس
کرد و گفت هو مومن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را
نمیدهم صلاح حال وی در آن میبینم و با خود راه نیز برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمودند او مسلم سیوم بار
چون ابرام از حد در گذاشت این را فرمودند و درینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد
و از حطام دنیاش نمیدهد و دیگری را میدهد و دوست نمیدارد و تمام احتمال دارد که درینجا مراد لفظ لا نیز باشد حضرتش

نیز رفته باشد و بوجه دیگر درگذرانیده باشد اما نظر بمعنی باید بر گماشت نه اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سائل را رد نکردی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون بیاید ما را
چیزی ادا خواهیم کرد و یکباری سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از
عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش را پس تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی
مبارک وی تا نشاط و خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده ام و ترمذی روایت کرده است که آورده شد بسوی آنحضرت
نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری
از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آنرا در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد
و نگاه نکرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و نه هیچکس را مگر آنکه داد وی را از آن مال و آمد
عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل
را پس ریخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد آنرا برای من
فرمود لا گفت پس خود توانی برداشت بردار و این بر آن طبع مادح عباس و تهذیب و تادیب او بود پس برداشت
عباس بر دوش خود روان شد آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست آنحضرت
و باقی نماند یک درم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که آن مال صد هزار درهم بود و فرستاده بود آنرا علاء بن حضرمی
از خراج بحرین و آن اول مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود و هر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار
هزار گوسفند داد و بیشتر عطا او در این روز برای مؤلفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بعد دنیا دین
ایشانرا ثابت سازد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد و از
مغازی واقدی نقل کرده اند که صفوان در آن روز وادی داد پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که
جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس مسلمان شد اگر باین عطا در کفر ماکه روی بود و ابوسفیان بن حرب و پسران او
نیز از جمله مؤلفة القلوب بودند پس آمد ابوسفیان گفت یا رسول الله امروز مالدارترین قریش توئی ازین مال بما هم عطا کن
آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شتر بخش بداد ابوسفیان گفت نصیب پسر من یزید هم بده و یزید
نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه را بآن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر داد و گفت

بخشش بسیر دیگر که معاویه است هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد سوگند بخدا سوگند که تو کریمی هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خداتعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن چنین که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید اگرچه کرینما یید مگر نیست چو المسک ما کررته یتضوع در ذکر دادن آنحضرت بر هوازن بندیان ایشان از اکرشش هزار کس بودند و مجموع غنائم آن غزوه از اوسیان شش هزار کس بودند و از شتر مانند بیست چهار هزار و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درهم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد آنچه داد آنحضرت در ایام حنین لیس رسیده به پانصد هزار لیس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود آنحضرت بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست در این آنچه موجود بود این بود اگر صد هزار و ده صد هزار با شد این بودی نیز همین حکم داشت شعر فان من جودک الدنیا وضرتها ومن علومک علم اللوح والقلم و در تحقیق صفت سخا و کرم و جود و عطا ربالنفس نیز دانیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هر چه بدست آمدی بدادی و چنان بدادی که از فقر و نیستی نیز سیدی و نه اندیشیدی بیت هر چه آمدی بدست بدادی تو بیش از دین دا این جود آنکس است کش از فقر عار نیست و چون محتاجی رابدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج بدو ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی بهبه فرمودی و از حقی و دینی که بر کسی داشتی ابرا و بهبه کردی و گاهی صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را ادا کردی و باز کالا را بفروشنده بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالای بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام نمودی با سنی طبقی از رطب که بود چهار سال از زر و ثمیم داد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت آنرا آورده بسیب حلی و طلائی از بحرین آمده بود و دست پر کرده بآن زن داده و هر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و نفقش خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف نیفروختندی و بسیا که بر بطن مبارک سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و نیستی بود بلکه بسبب زهد و جود و سخاوت بود و گاهی برای زنان نفقه یکساله مهیا ساختی اما برای خود چیزی فردا نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود

وصل

افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جواد در جمیع انواع از بذل علم و مال و نفس اظهار دین و هدایت عباد صلی الله علیه وآله وسلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته وصل در شجاعت و قوت و شجوعت زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قد حسنه فی الصراح شجاعت بردلی و دلیری نمودن خلاف و فی الخفا شجاعت فضل قوت غضب و انقیاد او مر عقل را و فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضم آن

شدید القلب عند الباس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود در وی چنانکه در مواقف صعبه
و مواضع شدیده دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت و قائم می بود و از جا نمی رفت بلکه پیش میرفت
و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه را بجهت تیر بارانی کفار یک نوع جولانی و فراری و تزلزلی و تزحزحی راه
یافته بود جز آن حضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب لجام استر او را
گرفته ایستاده بود و آنحضرت میخواست که بتازد و پس فرود آمد و استنصر و نصرت خواست از خدا و مشتی از خاک برگرفت
بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
و دیده نشد در آن روز هیچکس شدید تر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران بیکدیگر مسلمانان
پشت دادند آنحضرت بتاخت و ابو سفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او را لیکن ندا در دادند در انصار باز گرد آمدند
مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما
ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیر تر و جوانمرد تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ میشد حدقها کنایه است از سختی جنگ و شدت باس پناه می جستیم
با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نمی بود هیچ یکی نزدیک تر به دشمنان از آنحضرت و بود آنحضرت سخت
ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بودند از جهت قرب عدو و گفت
عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه بود وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسیکه زد بر آن لشکر
حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی راه یافت مگر دزدی یا دشمنی در آمده بود
شتابید آنحضرت بیشتر از همه برخاست و شمشیری در گردن حمائل کرد و اسپ ابو طلحه را که بطی السیر و تنگ گام بود
سوار شده بسمت آوازی که آمده بود برفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که برآمده اند میرفتند و فرمود
برگردید هیچ قصه نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت تنگ گام بود در زیر آنحضرت چنان تیز گام شد که هیچ اسپی با وی سیر
و برابری با وی نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت هر که وی صلی الله علیه
و آله و سلم قوت بخشد و مدد فرماید هر چند پست و ضعیف و نامراد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامکار گردد که
هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد **بیت** تو مرا دل ده و دلیری بین * روبه خویش خوان و شیری بین **شعر**
و من یکن برسول الله نصرته * ان یلقه الاسد فی اجامها تجم و آنحضرت در قوت تن و بازو و سختی چنان بود
که کشتی گیران عالم با وی بس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام شدید القوة

کرد و صنعت کشتی گیری بی‌همتا و یگانه بود مردم از بلاد برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افگند
ناگاه روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وی گفت ای رکانه
از خدا نمی ترسی و چرا دعوت مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی
گیرم و ترا بیندازم ایمان می آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و
آنحضرت در جامهای خود بود ردای وازاری در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوی
در گرفت و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه و درخواست از آنحضرت که رها کند او را و باز کشتی گیرد بار دوم و سوم
نیز بینداخت پس متعجب شد رکانه و گفت که شان تو عجب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد
یا نه والله اعلم کشتی گرفته است آنحضرت جماعه دیگر را غیر رکانه که بر همه غالب آمد ابوالاسد جمحی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه بر پوست گاوی ایستاده و ده کس از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از زیر پای وی پس
پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر انداختی مرا
بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین و ایمان نه آورد و درین قصه طولیست که در جای خود مذکور است

وصل در حیای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیا بمد شرم و شرم داشتن و ماده او حیات است و ازینجاست
که حیا بمعنی مطر آید که سبب حیات است لیکن وی مقصور است و شرم نیز از حیات قلب است و باندازه اوست هرکرا
دل زنده تر خلق و حیا در وی قوی تر و بیشتر و حیا در لغت به تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از خوف
از قبح چیزی که معیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بمجرد ترک شیء بسببی از اسباب و این ترک از
لوازم حیا است و در شرع خلقی است که باعث میگردد بر اجتناب از قبیح و باز میدارد از تقصیر در حق ذی الحق و حیا را
از ایمان داشته اند که الحیاء من الایمان اگرچه غریزه است زیرا که استعمال او بر قانون شرع محتاج است بقصد و علم
و اکتساب و بعضی گفته اند که مراد بآن حیاء مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف بدان کرده است و غریزی بود
که تکلیف بدان نمیشود لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بکسب نیز در حکم غریزی میگردد پوشیده نماند
که مثل این کلام در جمیع غرائز میرود مثل سخاوت شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد آن واقع شده در شرع و وعید دران
و در بابت همه از شعب ایمانند و وجه تخصیص این بیان بحیا ظاهر نیست فافهم و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
هر دو قسم حیا بر وجه کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شرع از همه اقوی و اتم و اکمل و افضل
بود و در حدیث بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اشد حیاء

من العذراء فی خدرها بود آنحضرت سخت تر از روی حیا از زنی دوشیزه در پرده خود خدر بکسر خا و سکون دال مهمله پرده
فی الصراح مخدره زن پرده نشین و ذکر فی خدرها بحسب عرف و عادت است که زن بکر در پرده میباشد و قید
اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت تر میباشد حیا او در خلوت پرده
بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفته اند پس ظاهر آنست که قید دیگر
نیز کرده شود که چون کسی بر وی در آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست تا بسبب توهم دخول کسی همچنین کرده
کرده اند از شراح و ذکر این تکلفات درین مقام خالی از شیاعتی نیست و ذکر این تشبیه نیز از ابی سعید خدری
رضی الله عنه از کمال ادب و تعظیم خویش می آید و لیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است و مشائخ
طریقت را قدس الله اسرارهم در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است
در دل با وحشت آنچه پیشتر رفت است از تو بسوی پروردگار فرمود الحب ینطق والحیاء یسکت والخوف یقلق یعنی محبت
گویا میگرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا ساکت میسازد بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد
یحیی ابن معاذ رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت و حیا گاهی از کرم
و خوف میخیزد چنانکه حیا را آنحضرت از آن قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و دراز کردند نشستن مجلس
را آنحضرت شرم داشت که بگوید برخیزید الله ایشان را حق تعالی فرمود فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی
النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال و عظمت معبود نمی آید و قسم
دیگر حیا مرد است از خود چنانکه حیا نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص و راضی شدن بر تبه دون پس
می باید نفس خود را مستحیی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل
اقسام حیا است زیرا که مرد چون استحیا کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا فی المواهب
و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الحیاء لا یأتی الا بخیر و در وارد الحیاء خیر کله و در حدیث آمده است
که مردی برادر خود را نصیحت میکرد و بیم میداد از استحیا گویا برادر وی استیفا نمیکرد حقوق خود را از مردم بجهت استحیا
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذار او را که حیا از ایمان است و اما تا بدیا تغافل و چشم خوابانیدن
از عیوب مردم و آنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود بود آنحضرت اشد الناس و اکثر ایشان بود درین صفت
روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی که بر وی اثر صفرت بود
گویا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و حیران پس نگفت آنحضرت مر او را چیزی و بود آنحضرت که بر روی کسی

کسی نمیگفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابد می بایست گفت و مضطر میشد گفتن بطریق کنایه می گفت پس
بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگوئید بآن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که بشدی ناساز او بیند از وی پوشیده
نماند که این و غیر واجب و حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند بصر وی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه کرده آید او را نگفت
چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست حال اقوامی که میکنند چنین یا میگویند چنین و
نهی میکرد از آن و نام نمی برد فاعل و قائل آن را و درین عبارت کلیه این حکم و قاعده نیز مفهوم می شد و صحیح از عائشه
رضی الله عنها آمده است که نگفت نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها
و جزا نمیداد بدی را به بدی و لیکن عفو میکرد و درمیگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت
عبدالله بن سلام و عبدالرحمن بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت و رحمت وے صلی الله
علیه و آله وسلم گفت پروردگار تعالی و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق و اشتقاق ترسیدن
و در شفقت نیز همین معنی هست که مشفق برکسی می ترسد که ضرری بآنکس نرسد و لهذا تعریف کرده اند او را بحرص
ناصح بر صلاح منصوح و رافت اشد رحمت و اصل آن فی الاصل رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت
سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست
بر ایشان در شرایع و احکام و ترک او بعضی اعمال را از جهت ترس آنکه مبادا فرض گردد بر امت چنانکه ترک
مسواک برای هر نماز و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال مانند آن و درخواستن از حق تعالی که بگرداند سب و لعن او را
برحمت و قربت و طهارت گاهی می شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک میکرد
نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و میفرمود باید که نرساند هیچ یکی از شما از شما هیچ یکی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم
که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کرد قریش حضرت را و ایذا رسانیدند و از حد درگذرانیدند
و پیدا آمد جبرئیل گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها بهمه دست تصرف سلطان
اوست که هرچه تو فرمائی آن کند پس گفت ملک جبال بلی یا محمد هر چه میخواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر ایشان
و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم
که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه

وصل در بیان شفقت و رافت و رحمت

را قصد دارنست که مذکورست در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم که خدا تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هر چه فرمائی
آن کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب را شاید که بخشد
حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان و گفت عائشه رضی الله عنها که هرگز دانسته و نشنیده رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات بسیار و ظاهر سبب
آنست که مراد آسان تر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد و تبار [illegible] ما را برای
تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکردند دائم از جهت خوف ملالت و ستوه آمدن از آن و وصل در خلق آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد تیمار داشتن و تازه کردن عهد مرویست از انس که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم چیزی فرمود این را ببرید نزد فلان زن که دوست
خدیجه بود رضی الله عنها و مرویست از عائشه که گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه از جهت بسیار
یاد کردن مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد میفرستاد سوی زنانی که دوست خدیجه بودند و آمد بر آنحضرت زنی پیر
شادمانی و سبک روحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرده از وی چون برفت آن زن فرمود این زنیست که
می آمد یار او در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذوی الارحام را بی
آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه فاضلتر باشد از ایشان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آل
ابو فلان نیستند مر او دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست دوستان من مگر خدا و صالحان از دوستان مگر آنکه از ایشان
رحمیست که تر میکنم آنرا برای آن یعنی بقدری احسان میکنم با ایشان چنانکه آبی میباشد بر چیزی کسی و گفته اند مراد
بآل ابو فلان بن ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و میگرفت آنحضرت امامه بنت زینب را و بر میداشت
بر دوش مبارک خود در نماز چون سجده میکردی مینهاد بر زمین و چون بر می ایستاد بر میداشت از جهت وفور
شفقت و مهربانی بر اولاد و این برداشتن اما وی نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت نبود بلکه خودش را بسبب
چسپیده چون بسجده میرفت می افتاد بر زمین تا نگویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این منافی نقل است
والله اعلم و در روایتی آمده است که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما
بسنده ایم بآنکه خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب ما را [illegible] دوست میدارم که مکافات کنم ایشان را و نیز
حکایت در باب تواضع نیز گذشته است وقتی دیگر رفت آنحضرت [illegible] از رضاعت که نام وی سیما بود و [illegible] خدمت میکرد آنحضرت

را با مادر شیر حلیمه اسلام آوردند ذکر کرده است و ابن اثیر در صحابیات آمده نزد آنحضرت در بندیان هوازن و
نشاسانید خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری اقامت
کن نزد من مکرم و محبوب یا بر خوردار و بهره مند گردانم ترا بمال باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم
خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و من کودک بودم ناگاه پیش
آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مران زن را ردای خود را و نشست آن زن بران پس گفتم من
کیست این زن گفتند که مادر وی است که شیر داده او را و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه بود
و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر داده اند تا این کدام یکی از آنها بود والله اعلم و آنکه عمر بن السائب آمده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع بیفگند برای وی جامه خود را نشست پس
آنحضرت بر بستر و پیش آمد مادر وی پس نهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر نشست آن زن بران بعد ازان پیش آمد
برادر وی از رضاع پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس نشاند او را پیش خود و میفرستاد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بسوی ثویبه مولاة ابو لهب که مرضعه وی بود صله از طعام و کسوت و چون مرد ثویبه پرسید که هیچکس از
قرابتان وی باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را ابشر فوالله
لا یخزیک الله ابدا انک لتصل الرحم و تحمل الکل و تکسب المعدوم و تقری الضیف و تعین علی نوائب الحق صلی الله علیه
و آله و سلم **وصل** در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امین ترین
مردم و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف میکردند بدان دشمنان و بیگانگان پیش از نبوت او را محمد الامین
نام میکردند ابن اسحق گفته این بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شده در وی اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه
مطاع ثم امین اکثر مفسرین برآنند که مراد محمد است صلی الله علیه و آله و سلم کذا قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند
قریش که چهار قبیله بودند نزد بنای کعبه در نهادن حجر یمانی او که کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر که نخست درآید بر ما
وی حکم کند همه بدان راضی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند این محمد است این امین است
هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار
کس داد و خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله
عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم والله انی
لامین فی السماء امین فی الارض و در روایتی آمده است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنه الله علیه با آنحضرت صلی الله

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

علیه وآله وسلم را تکذیب نمیکنم ترا دروغ گو نمی دانم ترا راستی تو در ما تکذیب ولیکن ما تکذیب نمیکنیم چیزی که آورده تو آنرا
اندرین این سخن یاده و نامعقولست. تناقض است ازان ملعون چه هرگاه شما صادق میدانستید اورا پس چگونه
تصدیق نکنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس فرستاد حق تعالی این آیه را فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله
یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران ترا تکذیب نمیکنند ولیکن این ظالمان
آیات خدا را انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه
جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند و آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند و
بمن میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر و گفت یا ابا الحکم نیست
اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت
آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن
حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم
آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب اورا یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن را یعنی دعوی
نبوت کند گفت ابوسفیان والله هرگز دروغ نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی
نگوید و بر خدا دروغ بندد این حدیث هرقل سودمندترین چیزیست در معرفت امارات نبوت و در اول صحیح البخاری مذکور است
و در شرح مشکات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب
ارسال رسل مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را بتحقیق بود محمد در میان شما جوان خورد
سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بنا
گوش او پیری را و آورد وی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این
نضر بن الحارث کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگران را پرده غلیظ بود و گاهی آن نیز
می افتاد و باز غلیظ تر می نشست ولید بن المغیره که از روساء کفار قریش است بارها قرآن شنیدی و دیگر بستی و گفتی یقین
دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دلنشینی است که هیچ کلام دیگر را نیست ان له
لحلاوة و ان علیه لطلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح و الضم خوبی و پیرایی دول و حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب
میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود می گفت والله محمد از
اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه میکنی تو با محمد گفت والله بتحقیق

میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کنند ومر بنی عبد مناف را ومشرکان چون میدیدند آن
حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود واهل کتاب از یهود ونصاری
خود اعلم بودند برسالت وی وبه یقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وپشت به پشت منتظر
پیغمبر آخر زمان نشسته بودند ودر وقت موت وصیت نامه نوشتند به پسران که چون دریابید پیغمبر آخر الزمان را اسلام
ما برسانید وبگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام باشید برو ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تبع بفتح تا
وفتح مشدده موحده که از ملوک یمن بود مسلمان بود وقوم وی کافر وآنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی هم
بوده یا نه بمدینه آمد جماعه که همراه وی بودند به یافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بلده مکرمه اقامت کردند واز تبع
درخواستند تا که ایشان را از صحبت خود معاف داشت وبقولی انصار از اولاد ایشانند وچون این نور ظهور یافت
همه بطلبت آبا وکفر درماندند نعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام وفی القاموس عفت کف عما لا یحل
ولا یجمل وجوده وکمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد ودر جائی که عصمت آمد همه آمد ودر حدیث آمده
است لمس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را واین یک عبارتی
است که در بیان عفت وپارسائی اهل عرف وعادت می گویند والا حقیقت عفت آنحضرت وتمامه اخلاق وی بالا
تر است از آن که بیان توان کرد وصفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق لهجه گذشته است واما عدل خواه
بمعنی عدالت وداد گستری گیرند وخواه بمعنی اعتدال وتوسط صفات واخلاق دارند مساوی آنچه در ذات شریف
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود متصور نیست وکلیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مالی قسمت میکرد وذو الخو
یصره که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن ودر روایتی آمده که گفت ای محمد عدل نیست حضرت فرمود صلی الله
علیه وآله وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگری عدل خواهد کرد واین قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه علم
نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را وگفت روز باد صبا خوشست برای خواب وروز ابر برای شکار کردن
وروز باران برای شراب خوردن وروز آفتاب برای حوائج خلق برآوردن وگفته اند نیکو کسری دانا بسیاست
دنیای ایشان ودین خود کجا بود ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم تجزیه کرد روز خود را سه جزو جزوی برای
عبادت خدای وجزوی برای اهل وعیال وجزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان خود ومیان
مردم وحوائج ایشان وبیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت وذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله
عنه گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار ودهر با حائل شد

خدا تعالی میان من و میان انچه خواستم من بعد از ان قصد نکردم ببدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی به رسالت
خود یکبار آن بود که گفتم من شبی غلامی که گوسفند میچرانید با من گوسفندان اگر نگاه میدارا این غنم را تا من در آیم مکه را
و سمر بگویم و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخست سرای را انکه شنیدم که تماشا
بازی میکنند و در وقت دف و مزامیر میزنند بجهت عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آن را پس خوابانید مرا
خدا تعالی و بیدار نکردانید مرا گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از ان بعد از ان عارض شد باردیگر یا سنه
این حال بعد از ان قصد نکردم ببدی هرگز صلی الله علیه وآله وسلم **فصل** در بیان وقار و مروت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و صمت و مروت وی و حسن وی اما وقار بفتح واو ، رزانت و آهستگی و تؤدت بضم تا و فتح همزه و دال
مهمله نیز همین معنی است و صمت بفتح صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردی و انسانیت و هدی بفتح و سکون بمعنی
سیرت و راه و روش و حلم و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات انچه میخواست شریعت وی بود
صلی الله علیه وآله وسلم در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وقارترین مردم
در مجلس و نبود که بیرون آرد چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن بخلاف آنکه نشستن
آنحضرت بر وضع اختبا بجای مهمله بر سرین نشستن و زانو را بر داشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن این گاهی بجامه
بودی مثل فوطه و ردا و گاهی بدست و گاهی مربع نیز نشست و بعد از نماز بامداد باین وضع نشسته در مسجد اند و گاهی
بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد مهمله ممدود و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند آنرا بآنکه نشیند بر
سرین یعنی مافوق رانها و بچسپاند رانها را بشکم و احتبا کند بهر دو دست و نهد آنرا بر ساقها یا بازو نهاد و بعضی گفته اند
که احتبا کند بکتیبن و الصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفهای دست را در بغلها و این نوع خاص از احتباست و
گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون خا آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود بر وضع قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف
یعنی خوف و هیبت از دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من را و یافت که بر خود لرزیدم و بیتاب شدم
و خشوع فروتنی کردن و چشم فرو خوابانیدن و خضوع نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در بدنست
و خضوع در صورت و بصر و در بعضی احادیث خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در
معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثیر السکوت و تکلم نمیکرد بی حاجت و رو میگردانید از کسی که
تکلم میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصیل که در رفته فصل بود و نه تفصیل مستغنی از دلیل تا میگویند که میان هر دو لفظ

کشیده باشند و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیث نمی‌کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات
رامی شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصحاح ترتیل همواره
دار سیده و پیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا ورتل تفهیم سخن همواره و ترسیل نیز نزدیک بآن معنی است
و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار
چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم
بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدا و اتباع وی و بود مجلس شریف وی مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند
کرده نمی شد در وی آواز و مذکور کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم میکرد سر فرو می افگندند اهل مجلس گویا که بر
سرهای ایشان پرندگان نشسته که اگر سر بردارند بپرند میشوند و صاحب شفا این حال صحابه را مخصوص و
متعلق بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر
آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست تا دم نتوانند زد و سخن کردن نظر بجلال
آنحضرت و ختم البلاغه هیبت را آنگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بیان حلیه شریف
معلوم شد که بود قاربی اضطراب و کسل و ملالت بود از مروت آنحضرت بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه
پیش کل است و امر بسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم که بمعنی مفاصل اصابع است که میان اصابع درون
اند و واجب مفاصل اصابع که متصل بناخن است و بعد از آن براجم بعد از آن اساجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرها
بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست میداشت طیب را
و بوی خوش را و استعمال میکرد آنرا و ترغیب میکرد دیگران را بران و میگفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت
قرة عینی فی الصلوة و دوست گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حقتعالی محبوب ساخته است
نه من باختیار و کسب آنرا دوست میدارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی چشم من در نماز
و گفته اند که شادی و سرور چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز یافتی و ذوقی و شهودی
که در ان وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز
بغیت مشتق است از قر یقر قرارا بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجانب دیگر
ننگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر جای خود بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف
گردان و لرزان باشند و در سانهیم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی

دیدن چشم و لذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند
و آنکه گفت فی الصلاة و نگفت الصلاة اشاره کرد بآنکه سرور و آرام وی بمشاهدهٔ حق است که محکم کانک تراه
در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است
اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهدهٔ مفضل و منعم و فرح و سرور بر او ست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم اعلی و ارفعست درین حدیث فرمود فلیفرحوا و نگفت فلیفرح تا خطاب بآنحضرت باشد تنبیه بآنکه این کلمه که مذکور
شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلاة صاحب مشکوة گوید که این حدیث
را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعاً آورده و
همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل در مسند که نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است
بر شرط مسلم و نیز نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین صورت روایت
کرده ابن قیم گفته که روایت کرده او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام و الشراب
و لا اصبر عنهن و گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در بعض حدیث از زیادت لفظ ثلث وقوف نیافتم بران
مگر در دو موضع از احیا و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث
با وجود مزید تفتیش و تصریح کرده بنفی آن کسی و گفته وارد نشده است در هیچ حدیث لفظ ثلث و زیادهٔ آن
مخالست معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج انتهی گفته مشهور
شده بر زبانها بزیادهٔ لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در شیء از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ
ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث
باتفاق ائمه بران است باین لفظ است حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال
است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی ازین دو نباشد
نیز اشکال نه اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد اشکال وارد و در توجیه آن گاهی میگویند که مراد بودن
از دنیا بودن و در دنیا وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز
خوش آمده و ازان از جملهٔ امور طبیعه دنیاویه است و سیوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که صلوة از امور دنیاویه است
بسبب ملابسات و سیادت نکرد و وصل کرد ازان با مر دینی بر طریق تکمیل و دفع توهم آنکه در لذت و محبت طیب و مباشرت نساء

منهمک و مشغول از حق و مناجات وی نمی دارد و تواند والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل
باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که لم یکن احب الیه صلی الله علیه وآله وسلم بعد النساء من الخیل رواه
النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که
خوش می آمد ورا از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت از آن دو چیز را و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت
طعام را رواه احمد والله اعلم **وصل** در بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احادیث و اخبار در ذکر این
سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات آنسرور بسیار است و لیس است و تقلل وی از دنیا و اعراض از
زهرت آن با آنکه روی آورده بود دنیا بوی و پیاپی میرسید فتوح آن که تا وقت وفات زره وی بگرو بود نزد یهودی
در نفقه عیال وی صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد
قوتا و باوجود اکتفا بالقوت و قناعت بدان سلاح خود گرو گذارد تا وقت وفات مجال انفکاک آن نشد و این همه بسبب جود
سخاوت و ایثار بود و از عائشه رض آمده است که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی از نان گندم
تا گذشت ازین عالم و در روایت دیگر آمده از نان جو دو روز پیاپی و اگر میخواست میداد وی را خدا تعالی چیزی که در
خیال نیاید و در وهم نگنجد و در حدیث دیگر آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نان گندم تا آنکه
ملاقات کرد خدا را و گفت عائشه رض نگذاشت رسول خدا درهمی و دیناری و شاتی و نه بعیری و در حدیث عمرو رض
بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بغله و زمینی را که گردانیده بود آنرا صدقه گفت عائشه رضی الله عنها وفات
یافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نبود در خانه من چیزی که بخورد او را جگرداری مگر نصف کیل از جو در طاق
خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرا پروردگار من عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من
بطحای مکه طلا پس گفتم من لا یا رب مگر خواهم این چنین گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزیکه گرسنه
می باشم تضرع میکنم بسوی تو و دعا میکنم ترا و روزیکه سیر می شوم حمد میگویم و ثنا میگویم بر تو و در حدیث دیگر آمده است
که جبرئیل علیه السلام فرود آمد بر وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت مر او را که پروردگار تعالی میخواند سلام ترا و میگوید آیا
دوست میداری تو که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سر فرود افگند آنحضرت ساعتی
پس گفت یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع میکند آنرا کسیکه
نیست مر او را عقل پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدا تعالی بالقول الثابت و از عائشه رض آمده که گفت
بتحقیق بودیم با آل محمد درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خورش ما مگر خرما و آب از عبدالرحمن

بن عوف آمده صحفهٔ کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه در آمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که شب نگذراند و اهل او شبهای پیاپی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند مسموط را هرگز و گفت عائشه رضی الله
عنها سیر نخورد آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روز
می کرد آنحضرت گرسنه وی میپیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نمیکرد او را از روزه آن روز
و اگر میخواست وی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ میکرد زندگانی او را و بتحقیق می
گریستم من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را و می مالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بوی
بود از جوع و می گفتم روحی فداک یا رسول الله کاشکی بسنده میکردی تو از دنیا بچیزی که قوت می شد ترا و قوت می
بخشید پس میگفت آنحضرت ای عائشه رض چکار است مرا با دنیا و چه میکنم من دنیا را برادران من که اولو العزم از رسل اند صبر
کردند بر آنچه سخت تر از این است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت قدوم ایشان را خدا و باز
ایشانرا و بسیار کرد ثواب ایشانرا پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته
شوم من فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عائشه رض
رضی الله عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد از این حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و از عائشه رض آمده که نبود زیر افگندنی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر چیزی که آگندنی وی پوست درخت خرما بود و
از حفصه رض که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه وی پلاسی که دو ته می کردیم پس خواب میکرد پس
ته کردیم آنرا شبی بچهار ته تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید
شما برای من امشب گفتم همان فراش هر شب بود که ته کرده بودیم او را چهار ته فرمود بگذارید او را بحال نخست بدرستیکه
وی باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب میکرد آنحضرت احیانا بر سریر بافته شده برسنی از برگ خرما تا آنکه تاثیر
لیفش نقش می بست پهلوی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم **وصل** در بیان خوف و خشیت و طاعت
و شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت
او بود به پروردگار تعالی و تقدس و بتحقیق هر که داناتر و شناساتر بخدا عز و جل است خائف تر و متعبد تر است از این جهت
فرمود حق سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم خندید و بسیار گریه کنید و در روایت ترمذی این زیادت
آمده که فرمود می بینم آنچه نمی بینید شما و می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطت السماء وحق لها ان تئط فرمود
آواز میکند آسمان و سزاوار است مر او را که آواز کند و اطیط آواز پالان و نالیدن شتر است و آواز کردن آسمان بجهت
کثرت آنچه در وی است از ملائکه و گرانی آنها و این کنایه است و مبالغه است در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط و فرمود
نیست جای چهار انگشت در آسمان مگر نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کنند مر خدا را و در روایت دیگر
آمده است که فرمود بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که من میدانم هر آینه کم خندید و بسیار گریید و لذت نگیرید بزنان بر فراشها
و برآئید بسوی بیابانها و بلندیها و در راهها و فریاد کنید و بنالید بسوی خدا تعالی و بلند کنید آوازها را بدعا یعنی من
بقوت صبر و تحمل برمیدارم بار آن را و اگر شما دانید برنمی تابید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است
هر آینه دوست میدارم که من درختی می بودم که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفتند اصحاب چه چیز می بینی
تو یا رسول الله فرمود می بینم بهشت و دوزخ را پس جمع کرد حق تعالی او را میان علم الیقین و عین الیقین با خشیت
قلبیه و استحضار عظمت الهیه بر وجهی که نبود هیچکس را و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه این همه تکلیف و محنت برای چیست یا
رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو و آنچه پس آمده فرمود آیا پس
نباشم بنده شاکر و شکر آن نکنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همیشه و پیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه وآله وسلم و عوف بن مالک گفت
رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو
ساخت و بایستاد بنماز پس ایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسوره بقره پس نمیگذاشت بآیه رحمت مگر آنکه
توقف میکرد و سوال میکرد و درمیخواست از خدا رحمت را و نمی گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه
میجست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد بقدر قیام و می گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت والعظمة
والکبریا پس برداشت سر از رکوع و ایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل این و نشست
میان سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند بقره و آل عمران و نسا و مائده را و گاهی قیام میکرد و تمام شب
بیک آیه و در روایت آمده است که این آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مقصود عرض
حال است و درخواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز میکرد و در شکم آنحضرت آواز میبود همچو آواز جوشیدن دیگ

خلق کریم وسے بخشم او را بر خوی نیک و اجعل السکینة لباسه و البر شعاره دیگر دادم آرام و آهستگی را پوشش
وی و محیط بجوی دیگر دادم نیکی را علامت و مانند جامه در وی کرد و بوی بپسید والتقوی ضمیره دیگر دادم پرهیزگاری را
نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل پیدا شده لهذا فرمود التقوی ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر
جهة اضمار در دل نهان داشتن یعنی والحکمة معقوله دیگر دادم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه
در نفس الامر است یعنی راست کرداری و راست گفتاری نیز آمده والصدق والوفاء طبیعته دیگر دادم راستی را و
بسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه دیگر دادم عفو و نیکوی را خوی وی والعدل سیرته والحق
شریعته والهدی امامه والاسلام ملته دیگر دادم عدل را سیرت وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای
وی و اسلام را دین وی واحمد اسمه واحمد نام وست که آنحضرت دادم سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد واهدی
به بعد الضلالة در راه راست می نمایم بعد از گمراهی واعلم به بعد الجهالة و دانا می گردانم بوی بعد از نادانی
وارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرودی و گمنامی ایشان واسمی به بعد النکرة و بالا سے برم در
شناسائی گردانم بوی جماعة را بعد از جهل و ناشناسائی واکثر به بعد القلة و بسیار سے گردانم ایشان
را بعد از کمی واغنی به بعد العیلة و غنی و بے نیاز سے گردانم بوسے مردم را بعد فقر و احتیاج واؤلف
به بین قلوب مختلفة و اهواء متشتتة و امم متفرقة و تالیف سے کنم بوی میان دلهای مختلف و رایهای
پراگنده و امتهای متفرقه واجعل امته خیر امة اخرجت للناس و سے گردانم امت او را بهترین امتی که بیرون
آورده شده است برای مردم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعلی آلہ واصحابہ اجمعین باب سوم در بیان

فضل و شرف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که بآیات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحه

ثبوت پیوسته بجمیع قرآن از تعظیم امر و اعلاء شان و تنویه قدر و مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارات ناطق
شده اول دلیل و شاهد بر صدق است بر رفعت محل و علو مرتبت و تعظیم شان و تفخیم قدر وی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم و دلالت واضح بر آنکه هیچ مجدی برابر مجد وی و هیچ قدری مساوی قدر وی نیست و چه تعظیم بود قدر کسیکه
پروردگار عالم در بیان ... تعظیم و تکریم او کشته ثنای او گوید و حقیقت تفاصیل صفات و مراتب درجات وسے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر و احصا بیرون است و اول آیات که خبر میدهد بر بشارت
وی بخشید بوجود رسالت و شفقت و رحمت وی بر امت این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم تحقیق آمد شما را پیغمبری از نفسهای شما و از جنس شما که می شناسید مکان و

باب سوم در بیان فضل و شرف

محل صدق امانت او را که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما وی شناسید پدران و مادران او را که همه اشرف
و افضل و ارفع عرب و طاهر و مطهر بودند که در ایشان سفاح و اخباث جاهلیت نبود چنانکه فرمود اخرجت من
الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بینید شرف ذات و محامد صفات و عظائم اخلاق و محاسن
افعال او را بعد از آن بعضی صفات کریمه او را بیان می کند و میگوید سخت دشوار است بر وی آنچه مشقت
افتید شما و زیان کنید در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت همت دارد بر رشد و هدایت شما و کمال
رافت و رحمت و شفقت و مهربانی دارد بمومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا
من انفسهم و فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الآیات و
فرستادن رسول از جنس ایشان ادخل و اقرب است در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانسته است خدای تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود خواست که تعریف و تعلیم
کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت را و ساخت
او را سفیر صادق و رسول بسوی خلق و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود و فرمود من
یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمائل
و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه
و واصل گشت و فائز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم میگردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بعلت انکار و شقاوت و شکایا
گرفتار شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان
ندارد چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند اگر کسی پرده ظلمت بر روی کشد و بدان نور
مستنیر نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور فضل و قصور نبود و این تقریر بطریق توجیهی است که در قول وی
سبحانه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بصورتی که متوجه عبادت باشند
و صالح و مستعد است مر آن را بجهت ترکیب عقول که مانع است از غلبه شهوت و غضب و ایجاد ساختن آلات
و اجسام منقاده و سائر اسباب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل
و سائر ناس را بالقوة و بعضی علما دارند بالفعل رحمت تمام است چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت
و منافق را رحمت است بامان از قتل و کافر را رحمت است با خیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل

آنحضرت ایشانرا و اہلاک مفسدان نیز رحمت است کہ سبب نظام عالم و ترتیب مصالح انست چنانکہ بریدن
شاخہای مفسدہ کہ سبب صلاح بقیہ شاخہا باشد و بروایت ابن عباس گفت رضی اللہ عنہما رحمت است مومنانرا و کافرانرا نیز
زیرا کہ سلامت داشتہ اند از آنچہ رسید بغیر ایشان از امم مکذبہ و در اخبار آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم فرمود جبرئیل را علیہ السلام آیا رسید از این رحمت چیزی بتو گفت نعم بودم من کہ می ترسیدم از عاقبت امر پس ایمن
شدم از جہت ثنای حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوۃ عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتہی و این خوف جبرئیل ع
خوف درگاہ اعلا ابلیست کہ ہرگز از مقربان درگاہ نبرد و بعضی عرفا گفتہ اند کہ انسان سوز کہ ابلیس کہ معلم ملکوت بود
و در عبادت سرآمد آن قوم شدہ بود راندہ شد و ایمن از اہل عالم ملکوت رخت بربست اگرچہ بموجب وعدہ صادق واثق
در امن اند چنانکہ از حال بشیران از صحابہ معلوم میشود کہ یکی میگفت کاشکی درختی بودمی کہ می بریدند و دیگری میگفت
کاشکی گوسفند بودمی کہ میخوردند و قول بعضی انبیا صلوات اللہ علیہم لا اخاف ما تشرکون بہ الا ان یشاء ربی شیئا
و ما کان لنا ان نعود فیہا الا ان یشاء ربنا از این قبیل است و این تحقیق است از کلام بعضی محققین در رسالہ تسلیۃ المصاب
نقل کردہ شدہ است و چہ ضعیف است تمسک صاحب کشاف باین آیہ در تفضیل جبرئیل بر حضرت محمد صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم و بیان آنست کہ این صفات اہل التفضیل رحمت آنحضرت حاصل شدہ و در نیافت کہ آنحضرت را چندان
صفت کمال است کہ این صفت در جنب آن مضمحل و متواری است و زیادہ بر آنست کہ احصا کردہ شود و نیز ذکر اوصاف
شخصی باوصاف دلالت نمیکند بر انتفا آن از دیگری غایت آنکہ باقتضای مقام کہ بیان صدق قرآن مجید است
بجبرئیل نسبت دادہ شد چون ثابت شد بنص قرآنی کہ آنحضرت رحمۃ للعالمین است و ملائکہ از جملہ عالمین اند ثابت شد کہ صاحب
شک افضل باشد از ایشان و خود جماعہ از مفسران رحمۃ اللہ علیہم این صفات را بآنحضرت حمل کردہ اند و مراد
برسول کریم او را داشتہ اند صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید المرسلین است
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در اجزای عالم گفتہ کہ خاک را رحمت آن رسید کہ مطہر شد و آب از طوفان ممنوع شد و ہوا
از طریق شیاطین سلامت ماند و از اہلاک کفار بصرصر سلامت ماند و آتش از احراق صنعا باز ماند و آسمان از رسیدن
شیاطین بود استراق سمع محفوظ گشت و شخصی از بزرگان میگفت کہ ابلیس را نیز از این رحمت نصیبی ہست بسبب صولت و
ہیبت و حقانیت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بایستہ بود کہ بحکم جاء الحق و زہق الباطل چو قول حق سبحانہ تعالی فیدمغہ فاذا
ہو زاہق جای آن بود کہ وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و حکم انظار کہ برای وی داشت متغیر و منسوخ گردد ولیکن از
اثر رحمت بود کہ باقی ماند چنانکہ در تاخیر عذاب از کافران گفتہ اند فصل و حق سبحانہ او را نور نام و سراج منیر دہ

غایت آثارت خواند کرد روشن بود پیدا گشت ولی حرارت قرب و اصول در روشن شد جمال و کمال وی و اظهار و ابدا
چنانکه فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت
آنست که وجود عنصری ذات وی صلی الله علیه و آله و سلم ارضی است و تنویر سراج با علقافی باشد چنانکه از یک چراغ هزار
سراج میتوان افروخت بخلاف شمس و قمر که علیحده اند بیت یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن هر کجا
می نگری انجمنی ساخته اند و بلا اگر گویند که مراد تشبیه بشمس است و منیر باشد که اکثر حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده
وجعل فیها سراجا و قمرا منیرا و فرموده جعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند و مستفید
نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند بر سائر نفوس بشریه و او استفاده نمیکند از
کسی مگر از ذات مقدس الهی جل و علا و باین اعتبار اگر تشبیه بنور میکند نیز راست آید و در تسمیه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بنور تلمیح است بقول وی جل و علا الله نور السموات والارض لیکن نیست در آسمان و زمین مگر
نور الهی که ساریست در اکوان داده است نور وجود و حیات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مظهر اتم
آن نور و مستظهر اوست در تفسیر مثل نوره الآیه گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
مانند مشکاة است که در وی مصباح است مشکوة مثال صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح
نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرموده الم نشرح لک صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که
نعمتی عظیم است و مراد و بیان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم برای جمع میان مناجات
حق و مجاوره خلق با پر از انوار معارف و علوم و توحید و معرفت و ابلاغ اسرار و ازاله ضیق جبل ذکرت و اعراض
از حق و تعلق دل بغیر او و تحمل تلقی وحی و تحمل اعباء رسالت و ابلاغ چنانکه فرموده و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و علم اسباب انشراح صدر نور است که در دل بنده می تابد چنانکه فرموده اذا دخل النور القلب
انفسح و انشرح و علامة آن پاک بودن دل است از منقصات و رسیدن بکمال اتم و اعلی درجه این صفت حضرت سید السادات
است صلی الله علیه و آله و سلم و متابعان را بقدر متابعت و محبت نیز ازین نصیبی است و این سخن را بیانی
شگرف است در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسائل فارسیه آنرا شرح و بیان کرده شده و قوله تعالی
ورفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم با نام ما نام ترا و خواندیم ترا در دنیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام
آوازه ترا در دنیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز جمیع

خطیب و تشهدی و مصلی نباشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابن ابی سعید
خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آمد جبرئیل و گفت میگوید پروردگار
تعالی میدانی که چه چیز بلند کردیم ذکر ترا گفتم خدا داناتر است گفت بآنکه اذا ذکرت ذکرت معی و گردانیدم تمام
ایمان بذکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هرکه
ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هرکه اطاعت کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم
متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله و از جمله اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم آنست که در وقت نداء ذکر میکند او را باوصاف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول
و انبیاء دیگر را ذکر می کند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر [illegible]
و تلطف و مهربانی چیزی ست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه وآله وسلم و ابو نعیم در حلیه
از ابو هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا
کرد باذان گفت الله اکبر دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمدا رسول الله دو بار الحدیث و نقش
شده است اسم شریف وی بر عرش و بر هر آسمان و بر هر بهشتها و بر گردن حورها و درخت طوبی و بهشت و درختی
نگر آنکه نوشته شده است بر برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که گفت چون برده شد مرا بسوی آسمان نگذاشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام
خود را نوشته در وی محمد رسول الله و اشتقاق کرد حق تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته
است و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرده است حق سبحانه او را از اسمای حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب
اسمای شریفه بیاید ان شاء الله تعالی وصل و از مناقب جلیله وی صلی الله علیه وآله وسلم سوگند خوردن
پروردگار تعالی است بتعظیم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر برانند این قسم است از پروردگار
عالم عز و جل بمدت حیات تو یا محمد او صلی الله علیه وآله وسلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف چنانکه
[illegible] سوگند بحیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی
هیچ نفسی را گرامی تر نزد وی از محمد صلی الله علیه و سوگند خورد بحیات وی بغیر وی گفت ابو الجوزا که از جمله تابعین
است سوگند نخورد خدای تعالی بحیات هیچ کس غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی ترین و بزرگترین
خلق است نزد وی جل و علا قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی بحیات وی صلی الله علیه وآله وسلم بیان

مر بحیات ما را که بوی انداست که حلف میخورد بحیات وی است صلی الله علیه وآله وسلم فائده امام احمد
رحمة الله علیه گفته کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منعقد میشود یمین وی و بعضی گفته اند سبب وجوب
کفاره و حنث از جهت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته اند بعضی از علما که یمین با نحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آمده است الی یومنا هذا ما اهل مدینه پیشه است سوگند ایشان با نحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحق آن کسی که پوشیده است او را این قبر بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی باین عبارت صلی الله علیه وآله وسلم
و اما قسم حق جل و علا بصفت ربوبیت مضاف بحبیب خود که گفته فوربک نیز بزرگ القدر محبت الهی است و در
علم قسم با و است صلی الله علیه وآله وسلم و در یس والقرآن الحکیم نیز با و اختلاف است اکثر بر آنند که یس نام
آنحضرت است چنانکه نقل از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه و اولاده الکرام نقلست که مراد بیس نام
سیدست و خطاب است با نحضرت و بعضی گفته اند بمعنی ای رجل بلغه طی یا انسان است و بر هر تقدیر مراد ذات
پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و قسمست بوی با نداء است مراد از این نیز تنصیص بتعظیم است و تشریف
ایشان او قسمست بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و شهادت است بر حقیت ادعای وی بودن
وی بر صراط مستقیم که نیست اعوجاج و عدول از حق و بدی و گفته اند که سوگند خورده است سبحانه مرتبه
یکی از انبیا را برسالت و ستایش خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و در سوره لا اقسم بهذا البلد و انت
حل بهذا البلد زیادت تشریف و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بقسم گردانیده است
قسم را به بلد که بلد حرام و بلد امین نام اوست و معزز و مکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در آن
و اینجا گفته است شرف المکان بالمکین و تعریض است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که میخواستند اخراج
کنند ذات شریف او را از آن و در قول او و والد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است و ما ولد ذریت او است آنحضرت
داخل است در عموم ذریت و اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله
علیه وآله وسلم پس درین سوره دو قسم است از پروردگار عزوجل بحبیب وی صلی الله علیه وآله وسلم و چه لطیف است
نیکو نکته روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
بابی انت و امی یا رسول الله تحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا تعالی که سوگند خورده خدا تعالی بحیات
تو نه بحیات سائر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدا تعالی بمرتبه که سوگند خورده بخاک پای تو
و گفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خورده بلدیکه عبارت است از زمین که پا سپر میکنند از سوگند بخاک پاست

حضرت رسالت پناه بحقیقت معنی صاف و پاک است که غبار بران و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن
حضرت رب العزت جل جلاله بچیزی غیر ذات و صفات بود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد
مردم و نسبت با ایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی و تفصیل
کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است یا سی و چند بر امری چند گاهی قسم یاد کرده است
بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت و ذات و صفات او اند چنانکه سما و ارض
و لیل و نهار که از آیات عظیمه و دلائل قدرت باهره او اند و از سما و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر
اسرار و سبب اشارات عالم و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتداء طرق و رجم شیاطین است و چون آن چیزها
که دران اسرار قدرت الهی و آثار رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کرامات
ظاهر است چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است
موجب تعجب و تحیر میگردد و پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون و امثال آن و که میداند
وی جل شانه چه حکمتها دران ابداع نموده و چها اسرار تعلق فرموده است و این همه برای اظهار فضیلت و تمیز
این اشیا است نسبت باشیاء دیگر نه که نسبت بمقام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم
آدمیان که بذات و صفات حق نیز بدینسان است و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر
اختلاف کرده اند در تفسیر عصر بر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار عصران
شب و روز و دهر نیز باین معنی است و دهر مشتمل است بر اعاجیب و احوال و وقائع که زبان بیان از حصر و احصای آن
قاصر است و شرف بخشیدن لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر واقع شده و در وی سرور و فرح و صحت و سقم و آفات
و نوافات و حاصل میگردد برکات و کمالات دران و تضیع عمر و نقاص در کسب کمال و اصلاح حال و تصدیق
و ایمان برسول رب متعال موجب خسران و ضلال است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد حق تعالی بدهر یا بزمان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله علیه
وآله وسلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در لعمرک و در الم نیز بقولی مراد کرده بالف اشارت بالله است
و بلام بجبرئیل و بمیم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقرآن بقولی که مراد بوی قوة قلب محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
از جهت تحمل وی مشاهده و مکالمه را و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم قلب است و اذا هوی انشرح
بالانوار و انقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است و در سورة والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه وآله

و نمید از جناب حق چیزی را که ره نمی یابد بعقول تمامه عالم تا آن و کتابی آورده که از معارضه وی فصحا و بلغا عاجز
آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال جلالت وی در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون
ای اجرا عظیما غیر منقطع الی ابد الآباد و بعد از آن شمار کرد بروی عطائی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عائشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان
خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام
در این در اول باب ثانی گذشت فنذکره وصل و از عظائم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم آلهی و عده و نعماء دار
دو سری با عطاء نعم غیر متناهی اوست تعالی سوره والضحی است که قسم خورد وی سبحانه بلیل و نهار که محل مظهر آیات
و ذات حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود و وعده داده آخرت فرموده ما ودعک
ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند
ضحی را بروی عالم آرای وی و لیل بموی مشکسای وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نقل کرده است امام
فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت وحی است بسببی از اسباب یا برای مصلحتی از
مصالح که خدا داناتر است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد محمد را پروردگار وی و دشمن داشت
او را وللآخرة خیر لک من الاولی و هر آینه سرای آخرت و درجات و نعمای که نهاده است ترا خدا تعالی در آخرت از
شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جای وی گنجایش آن
ندارد یا اواخر احوال تو یعنی تمام ملک کبیر یا همیشه نهایت امر تو بهتر است از بدایت از جهت بودن تو هر ساعت در
ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامت انواع سعادات در دنیا و آخرت
این آیه است که فرموده و لسوف یعطیک ربک فترضی و عطیه است از پروردگار جل و علا بحبیب خود که چندان
عطا کنم ترا که راضی شوی تو و بیان این از حد حصر و احصا خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است
از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که نیست در قرآن آیتی امید داشته شده تر از این
آیه زیرا که آنحضرت راضی نشود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او در آتش و گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب بیشتر امیدواری است فایده بکند
مقصور است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امید واری رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی
نخواهد بود که هیچ یکی از فقرا امت وی با تخلف و پستی مقام شکسته خاطر گردد و بشری لنا معشر الاسلام ان لنا

از فوائد این نماز ذکر آنکه باعث این همه فضیلت است نسبت ایشان منسلک اند در فریضه با امر من و در سنت با امر تو و در حقیقت هر
دو با امر من و امر تست و گردانیدیم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فرا یاد میدارند الفاظ و
مشهور ترا و مفسران تفسیر میکنند معانی قرآن ترا و واعظان میرسانند حدیث ترا و ملوک و سلاطین و فقرا
و غربا ایستاده میشوند بر در تو سلام میفرستند بر تو و مسح میکنند روی خود را بتراب روضهٔ تو
و امید میدارند شفاعت ترا و شرف تو باقی است تا ابد الآبدین والحمد لله رب العالمین و بعضی از علما آورده
کرده اند قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوة یعنی بر صلوة فرستادن خدا
و فرشتگان بروی و امر کردن حق تعالی مومنان را بدان و تحقیق آنست که مراد آن نماز است چنانکه در بیان
حسن هدی و سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه وآله وسلم فصل واتمام نعمت و اکمل کمالات از جاه و
جلال و عزت و اقبالست و برکات که از درگاه عزت وارد و فائض است بر آنحضرت چیزی است که متضمن است آنرا
سورهٔ فتح که پروردگار تعالی و تقدس در آن خطبهٔ مدح و ثنای رسول خود خوانده است انا فتحنا لك فتحا
مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر ویتم نعمته علیك ویهدیك صراطا مستقیما وینصرك الله نصرا عزیزا
مراد از فتح و فیض صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا بآنحضرت
فائض است غیر متناهی است و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول غنائم و تقویت دین و تکثیر اسلام است
و تشییع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمام قبائل عرب داخل شدند
اما فوج فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متوجه عالم قدس شده و در این سوره
وعده است بحصول آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد و فتح مبین یعنی پیدا و هویدا که
ظاهر و باهر است عزت و شوکت او و دین و حصول آن بیقین و یعنی پیدا و هویدا کننده نیز آمده است یعنی
ظاهر کننده عزت و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر در اقوال و شیا
است یعنی گفته اند مراد چیزیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول باطل است
زیرا که هر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جاهلیت ندارد صلی الله علیه وآله معصوم است پیش از
نبوت و بعد از وی و جماعتی گفته ما تقدم قضیهٔ ماریه و ما تأخر امرأة زید و زینب گفت سبکی این قول باطل است
زیرا که نبود قضیهٔ ماریه و امرأة زید و زینب الا و بعد از اشتغال کرد آنرا خطا کرد زمخشری در کشاف
گفته و بیضاوی نیز در پیچا تبعیت وی کرده و که مراد جمیع آنچه گذشته از زلات که توانند که محل عتاب گردد و امام

سبکی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ کہ این قول نیز مردود است بجہت ثبوت عصمت انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین
و تحقیق اجماع کردہ اند است در عصمت ایشان در آنچہ متعلق است بہ تبلیغ و در آن از غیر صغائر و کبائر رذیلہ
کہ حط کند مرتبۂ ایشان را و از مداومت بر صغائر این چہار قسم مجمع علیہ است و اختلاف کردہ اند در صغائر دیگری
کہ حط نکند مرتبۂ ایشان را معتزلہ و بسیاری از غیر معتزلہ بجواز آن رفتہ و مختار بعضی منع است زیرا کہ ما مأموریم باقتدا
بایشان در ہر چہ صادر شود از ایشان از قول و فعل پس چگونہ واقع شود از ایشان چیزی کہ ناشائستہ و ناسزا
باشد و امر کردہ شویم باقتدا بدان و حشویہ را تجرّی و تجاسر است بر حضرات انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقاً اگر
نسبت این قول بایشان صحیح است محجوج اند بآنچہ ذکر کردیم از اجماع و آنہا کہ تجویز صغائر کردند نقلی و دلیلی
ندارند بر آن بلکہ از ظاہر آیت و امثال آن گرفتہ اند و تحقیق ظاہر شد جواب از آن و آن جماعت کہ تجویز کردہ اند
صغائر غیر رذیلہ را این علما گفتہ کہ اختلاف کردہ اند آیا واقع شدہ از آنحضرت چیزی از آن یا واقع نشدہ
و صحیح آنست کہ واقع نشدہ و سبکی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہیچ شک و شبہ ندارم من در آن کہ واقع نشدہ و چگونہ تخیل
کردہ شود خلاف این در قول بحال آنکہ وما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی صفت او ست و اما فعل اجماع
صحابہ است کہ معلوم است از ایشان قطعاً اتباع وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اقتدا بوی در ہر چہ بکند از قلیل
و کثیر یا صغیر یا کبیر و نبود صحابہ را رضوان اللہ علیہم توقف و بحث تا آنکہ حریص بودند بر علم بآنچہ میکرد آنحضرت
در سر و خلوت و بر اتباع آن دانا باشند کہ کسیکہ تامل کند احوال صحابہ را رضی اللہ عنہم با آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و آنچہ شناختند و مشاہدہ میکردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر عمر وی حیا کند از خدا
عزوجل کہ تکلم کند بمثل این کلام یا خطور کند بمثل این اوہام در دل وی و گفت سبکی رحمۃ اللہ علیہ و اگر نمی
بود کہ گفتہ شدہ است این قول و صادر شدہ است از بعضی مردم حکایت نمی کردیم آن را و تعرض نمی کردیم
بر آن [illegible] خدا از زمخشری کہ گفتہ است این قول را در تفسیر و اگر تسلیم کنیم این قول را
باشارۃ النص نیست کہ ... چیزی از انبیا نادر است حقیر پس مناسبت ذکر آن در آیتی کہ شیمت تعظیم و امتنان و
گردانیدن آن غایت ... بعید ... مخالفت است این کلام را سبکی است در رد مقالہ زمخشری
کہ ذکر کردہ است علامہ سیوطی در رسائل خود و ذکر کردہ است اقوال دیگر نیز تا رسیدہ است بیازدہ و زیادہ بر آن
و گفتہ است سبکی در تفسیر خود کہ تحقیق تامل کردم در کلام معنی آیۃ لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک تا آخر و قابل
و دانستم و یقین یافتم او را کہ احتمال ندارد مگر یک وجہ را و آن تشریف و تکریم پیغمبر است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی آنکہ

در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد از آنکه در اقدام من به تتبع یافتم ابن عطیه را نیز که افتاده است بر این و گفته
است که معنی آیت تشریف است با آنکه نیست در اینجا گناهی و تحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را
در آنچه گفت انتهی و این کلام مجملست مآلش آنست که خواجگان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص از
بندگان خود را و میتوانند ایشان را و میگویند که بخشیدیم ترا و درگذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه
نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش
و نه پس و لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که
مغفرت انبیا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر لیعصمک الله فیما تقدم
من عمرک و فیما تأخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق عد کرده اند این را از اسالیب بلاغت در
قرآن که کتاب کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت عفو و توبه چنانکه در نسخ قیام اللیل فرمود علم ان لن
تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز در نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و
تاب الله علیکم و نیز در نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند هر جا
که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده ذکر زلتی و خطایی که از ایشان صادر شده نیز
نموده چنانکه در قصه آدم گفته وعصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه
یونس گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فتح را مقدم داشت بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنوب
را مستور داشت و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب وی که مسمی است بنهایة السؤل فیما سنح من تفضیل
الرسل گفته که تفضیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم بر سائر انبیا و علیهم السلام
بوجوه کثیره و ذکر کرده است آنها را تا آنکه گفت یکی از آن وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله
علیه و آله و سلم ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و نقل کرده نشده است که حق تعالی خبر داده باشد هیچ یکی از انبیا را علیهم
السلام بمثل آن بلکه ظاهر آنست که خبر نداده ایشان را و لهذا هر یکی طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند
خطاهای خود را و از هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب کنند خلائق از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام میفرماید این کار منست و بالجمله آنست که حق سبحانه اثبات کرده برای آنحضرت
فتح مبین را و بعد از آن ذکر کرده مغفرت ذنوب را و ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را که

پس یقین شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم وبالله التوفیق و ذکر نمود اکمال السیوطی و تتمیم
نعمتها یک تمام و کامل گردانید نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضائل و کمالات و کرامات و
برکات داخل است درین کلمه و هر چه ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن از آنچه تا سبب
اندیشه و خیال از عد و احصاء آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در حیطهٔ این
اجمال مندرج است و تفصیل از حیطهٔ امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له حد فیعرب عنه
ناطق بفم قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ولو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق
فضائل و کمالات و حقائق و معارفی است که حضرت ذو الجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیاء و اصفیا
خصوصا بر سید انبیاء و سند اصفیا افاضه نموده و الا انچه صفت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس است
که باین تمثیل و تنظیر نماید و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمامه نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر
دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و ثمره فوز و افلاح و هدایت انام که غایت بعث و
ارسال است دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز منتج صلاح عالم و انتظام کارخانه
موجود است و فرمود و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا چنانکه گفت ابن عطا رحمة الله علیه جمع کرده شد
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد عظیم از فتح مبین از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانها
محبت است و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت
تبریه و تنزیه اوست از جمیع نقائص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجهٔ کامله و هدایت و دعوتست
بمشاهده و اعلا کرده شان او را بچیزی که فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرمود ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح
اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که اینجا چه خبر است والله اعلم بعد از آن منت نهاد بانزال
سکینه و طمانینت و آرام یقین که خلاصهٔ نعمتهاست بر مومنان که تصدیق کردند او را و مدح کرد در آخر سوره
بمدح و ثنای اصحاب کامل النصاب که بفضیلت صحبت وی صلی الله علیه وآله وسلم که نتیجه محبت است و
وصف کرده شدند بشدت و غلظت بر کفار و رحمت و مواسات بیکدیگر که انتظام کارخانه دین و ملت بدیشان
این صفت متصف شدند یعنی چنانکه فرموده در سوره مائده اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین الآیة

کرده ایشان بمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و این همه موجب امتنان و فضل و شرافت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم وصل تمامه فضائل و کمالات و برکات که فائض شده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از درگاه عزت درین کلمه که از جوامع الکلم است شامل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا
و آخرت و این کلمه باین اختصار و ایجاز متضمن اظهار ما برانزا این راز است و اگر تمامه علماء و عرفای عالم شرح
این کلمه کنند استیفای آن نتوانند کرد و الله اعلم باسرار کلامه بالفعل آنچه مد نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک
الکوثر یعنی دادیم ترا مناقب متکاثره که هر یک از آن اعظم است از تمامه ملک دنیا و چون دادیم ترا این نعمتها
مشغول شو بطاعت ما و باک مدار بقول بدگویان و عبادت بدنی بجا آر و مالی اشارت کرد باول بقول
خود فصل لربک و بثانی بقول وانحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید نعطیک دلالت
دارد بر آنکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه گفت
کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد گویا گفت یا محمد مهیا ساختیم اسباب سعادت ترا برای تو پیش از
دخول تو در دائره وجود پس چگونه مهمل بگذاریم ترا بعد از وجود تو و اشتغال تو بعبادت و دادیم ترا این فضل
عمیم از جهت طاعت و عبادت تو بلکه بمجرد فضل و احسان از غیر موجب و بی سببی که حاصل معنی اختیار است
اگر گویند که همه انبیاء را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب کرده اند
پس فضل آن شود که ایشان را بیشتر داد نداند دیگران نه بیشتر جواب آنکه میگویند که نبوت آنحضرت و کمالات
وی صلی الله علیه و آله وسلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و ارواح انبیاء از آن استفاضه نموده چنانکه فرمود
کنت نبیا الحدیث و نبوت انبیای دیگر در عالم آلی بوده و بخارج آمده است که مراد بکوثر نهریست در جنت
چنانکه صفت آن بکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت وارد آن است روایت کرده است انس
رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اثنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهری دیدم
که بر هر طرف وی گنبدها است از در مجوف و طینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت
این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی رواه البخاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر
است و در حدیث نیز تفسیر آن واقع شده و بعضی گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه اوست زیرا که این سوره نازل شده
است در رد بر کسیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را طعن کرده بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی مانند
تا روز قیامت فائده و بعضی گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است و کوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت مورد

وصل تمامه فضائل و برکات داده

و از آنجمله آنکه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم طعنه زدند و ابتر خواندند در عین المعانی میگوید کوثر فوعل است
از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جوهر از جهر و در مقابل او خبر آمد ان شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند و
بی نسل میگوید او خود ابتر و بی نسل است و ابتر آنکه او را نسلی نباشد و در کشاف میگوید که کوثر فوعل است از کثرت و مبالغه
است در آن یعنی بسیار بسیار اعرابی را پسرش از سفر باز آمده بود گفتند پسر حال باز آمد پسر تو گفت جاء بالکوثر
یعنی باز آمد بخیر کثیر و از ابن عباس آمده است که وجه کوثر را تفسیر بخیر کثیر کرد پس گفت او را سعید بن جبیر
مردم چنین گویند که کوثر جویست در بهشت ابن عباس گفت وی از جمله خیر کثیر است معنی آنست که دادیم ترا
ای محمد از نیکی هر دو سرای اخبار را از بسیاری شامل نبوده معاوده نشده است بهیچ یکی از غیر تو دهنده
آن منم که پروردگار عالمیانم پس مر تراست شکر بر من معطا اکرم بزرگترین دهندگان و عظیم ترین
انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا بعطای خود و بنواخت ترا و نگاه داشت
ترا از منت خلق برزعم قوم تو که غیر خدا را عبادت کنند وانحر و چون ذبح کنی برای وی و بنام وی کن بر خلاف
این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی و راستی هر که ترا دشمن دارد و خلاف ورزد با تو از
قوم خود هو الابتر یعنی اوست ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان زاییده شوند اولاد
معنوی و اعقاب تو باشند و ذکر تو بلند است بر منابر بر زبان عالم باکر تا آخر دهر باشد که بنام خدا کنند مقرون بنام تو
باشد و ترا در آخرت چیزی دهند که از حیله وصف و بیان بیرون است بهجو تو سالا ابتر نخوان خواند ابتر عیب کننده
تست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد ابوبکر بن عیاش گفت مراد بکوثر کثرت امت
و حسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین بن الفضل تیسیر قرآن و تخفیف شرایع
مراد داشته و بعضی شفاعت مراد داشته و بعضی معجزات نبوت او و بعضی نبوت و قرآن و ذکر
عظیم و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علما است فالعلماء ورثة الانبیاء رواه احمد و ابو داود و ترمذی و بعضی گفته اند
مراد بکوثر علم است ابن سینه ذکر فضل لمه بکتب و عقب آن و آنچه مقدم است بعبارت تعبیر علم است هیچ چیزی در کثرت
و فضیلت بمرتبت علم نرسد و بعضی گفته کوثر خلق حسن و بعضی آنست که کوثر مخصوص بچیزی ندانند بلکه شامل تمام
صفات و کمالات است و تفسیر شامل همه معانی ست و در فصل خطاب بعد از ذکر این معانی مذکوره از این قوم نیز
اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته دادیم ترا معرفت بربوبیت خود و انفراد بوحدانیت خود و بقدرت و مشیت خود
و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیلی و شهود وحدت

در عین کثرت تجلی آنکه یکی است و این تجلی خبر از چون نیست و در بهشت نهریست که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود
فصل لربک یعنی چون مشاهده وحدت کردی در عین کثرت پس بگذار استقامت نماز تام را بالشهود و در عین جمع و شهود
قلب با انقیاد نفس و اطاعت بدن بقلب و در جمیع کل عبادت زیرا که حق ست نماز کامل و ادای حقوق جمع و
تفصیل و انحر یعنی ذبح کن شتر کالبد انانیت را تا ظاهر نشود این انانیت در شهود و تو تلوین و سلب نکند از تو
مقام تمکین را و باش با حق بفنای صرف و باقی به بقای او تا با بتر نشوی در وصول خود و اتصال است
تو با او که دشمن تو اند بدرستی دشمن دارنده تو که بر خلاف این طریقه است و منقطع است از حق ابتر است انتهی و حقایق
الحدیق مولانا تاج الملة والدین الصدر البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر هر آئینه دادیم ترا ای محمد خیر بسیار از انواع
فضائل بیشمار بیرون از عدد و آنچه تاویل و تاویلات ائمه رحمة الله علیهم در کوثر بسیار است هر کسی بحسب باطن چیزی
میدهد اما علم خلق بکنه کوثر نرسد جمیع اقاویل و تفاصیل در جنب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست
از نهری انتهی کلام فصل الخطاب والله اعلم و وصل و از آنچه دلالت میکند بر نهایت فضل و کرامت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بیبودن وی نبی الانبیاء بودن سر انبیا سلام الله علیهم اجمعین و در حکم امتان وی این آیه کریمه است
و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال
ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون میفرماید ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران از آنکه هر آئینه
چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است هر چیز را که با شماست یعنی صفت
تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر میکنند و متوافق اند در اصول دین هر آئینه باید که ایمان آرید شما بآن رسول و نصرت دهید او را
خبر داده است و تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است و او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله
علیه و آله وسلم جمهور مفسران بر آنند که مراد بآن رسول محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و نفرستاده خدای تعالی هیچ
پیغمبری را مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را گفت با وی اوصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر دریابد او ایمان
آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از اتباع ایشان که بایمان ایشان نیز گرفته باشد چون انبیا اصل
و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی
هیچ پیغمبری را مگر آنکه بر وی میثاق کرد که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را بعضی گفته اند
که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث گردد ایمان

آمده بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد شما بیایند چنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند چون آن
حضرت بمدینه قدوم آورده تا ذیب کرده او را بود و بار داد آنحضرت این میثاق را با ایشان از نزل شد این آیه در
احتجاج کرده است این بعض با آنکه ما جبکه اخذ کرد خدا تعالی میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان
ایمان بآنحضرت نزد بعثت و انبیا در وقت بعثت آنحضرت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق
با خود بر امم باشد و مؤید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و این
وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق است بامت و جواب داده شده است که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیر
است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و آنکه انبیا راست بوقوع
آن در وجود و لیس احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل و من
یقل منهم انی اله الآیات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و چون بنای کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان ایمان بوی بر ایشان نیز واجب خواهد بود
بطریق اولی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت با امم است پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر
و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود و تا فهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت اشارت است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت
و رسالت وی عام شامل جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند
و قول وی صلی الله علیه و آله وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است آن کسان را نیز که پیش از وی
بوده اند اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن آن گاه است که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه و آله وسلم مقدم و معظم است
بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی کریم
را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی الانبیا ست صلی الله علیه و آله وسلم و از اینجا
ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوای او باشند چنانکه فرموده آدم و من دونه تحت لوائی و اگر زمان انبیا علیهم السلام
در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه و آله وسلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند بوی و نصرت میدادند
او را و لهذا فرموده لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان

بر شریعت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیزی و همچنین تمامه انبیا بالفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود برامم خود
و آن حضرت نبی است برایشان و رسولست بسوی ایشان پس نبوت وی اکمل و اشمل و اعظم است تامل کن
درین معنی تا گمان نبری که در معنی ثبوت نبوت و رسالت است انبیا را همچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق
و تفصیل کرده است این را زیاده از انچه کرده شده و گفت بنده مسکین ثبته الله علی الایمان والیقین پوشیده
نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المومنین
علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان با آنحضرت و نصرت هم که مراد بآن هم
موافقت و توثیق عهد و تاکید نصرت باشد چنانکه هیچ کس که آنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله
علیه و آله و سلم ایمان آورده و شامل سبب بجا آوردن تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضائل و کمالات وے
صلی الله علیه و آله وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند و انچه ممکنست در حق انبیا و امم ایشان بحکم آنست
وی صلی الله علیه و آله وسلم بودن وی رسول نسبت با ایشان و انبیا علیهم السلام دخول در شب اسری در
مسجد اقصی جمع شدند پیغمبر ما امامت کرد و همه اقتدا نمودند پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق هست است
بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی و اگرچه در میثاق گرفتن انبیا برامم خود بایمان و نصرت وے
صلی الله علیه و آله وسلم نیز فضل و شرف آنحضرت است که دیگر را نبود ولیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه
از انبیا بدان اعز و اعظم است فافهم و بالله التوفیق وصل قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
و قال ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو آیه نص اند در آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی
افضل اند از بعضی و در بعضی جایها واقع است چه معنی لکنها آنکه تفضیل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و هیچ جا حکم نه
بین قومی گویند که آدم افضلست از جهت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که سخن در فضل ثابت بجهت
است نه ابوت و بسیار کس پسر فاضلتر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد و قومی گویند که مسکوت عنه
تمام او نیست و بعد از نص قرآن که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت حق تعالی
منهم من کلم الله گفته اند مفسران که مراد بآن موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه با وی بیواسطه
و این آیه نص نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام حالانکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج بیواسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که وی تخصیص یافته باین

نعت و غلبهٔ اسم کلیم بر وی شاید چنانکه بگویم بکلام نفسی شنید یا از هر جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق العرش
رفت و بجائی رسید که منتهای اوهام خلائق است هیچکس آنجا نرسیده او را حاصل شده باشد از کلام و
جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از آنچه دیگری را حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول
وی جل و علا و رفع بعضهم درجات که باتفاق مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند
که درین ابهام از تعظیم و تفخیم و اعلای قدر اوست و مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام و شواهد وست آنکه
وی متمیز و متعین است چنانکه اشتباه نیست در آن و علما گفته اند که تفضیل مر او راست بر انبیا صلوات الله
وسلامه علیهم بسه وجه است یکی آنکه آیات و معجزات وی اظهر و اشهر و اقوی و ابهر باشد یا امت وی ازکی و اعلم و اکثر
بود یا در ذات خود افضل و اکمل و اطهر بود و فضل ذات راجع است بانچه مخصوص گردانیده او را بدان از کرامات و
اختصاص بهر آنچه علیه از کلام یا خلت یا رویت و جز آن از الطاف و تحف اختصاص و شکی نیست که آیات و معجزات
پیغمبر ما علیه من الصلوة اکملها و من التحیات اتمها اظهر و ابهر و اکثر و اقوی و ابقی است و منصب او اعلی و دولت وی
اعظم و اوفر است و امت او ازکی و اعلم و اکثر بحکم آیهٔ قرآنی کنتم خیر امة و موصوف بخیریت که مفهوم آن شامل جمیع فضائل
و کمالات است و ذات او اکمل و اطهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر بود
و درجه او ارفع از درجات جمیع مرسلین و ازکی و اطهر و افضل از سائر مخلوقین صلی الله علیه وآله وسلم و اصحابه
و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت یادگر است که در محشر تمامهٔ خلائق بطلب شفیع بر آیند و نزد آدم و
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود
از ایستادن در مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که این کار تست
پس در بارگاه عزت رود الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدمم و من بزرگترین
اولاد آدمم نزد پروردگار خود و فخر نمیکنم این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند که ولد
آدم مراد بآن و معروف نوع انسانست که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در حدیث آمده انا سید الناس یوم القیمة
آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و بعضی استدلال کرده اند بآیهٔ کنتم خیر امة اخرجت
للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشانست در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشانست که اتباع
او میکنند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآنکه حق تعالی وصف کرده انبیا را باوصاف حمیده پس از آن
گفته مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس امر کرد آنحضرت را باقتدا

بتابعه ایشان و لا بامتثال امر و بجای آوردن آن واجب باشد و چون بجا آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم جمیع آنچه داده شده انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شد در وی هرچه متفرق بود در ایشان پس فاضل
شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر در وهم چنان در می آید که آنحضرت امر کرده شد
یا قصد او باتباع انبیا پس مفضول باشد و لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بود
اطلاق کرده شد بلفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت
رسیده است باکثر بلاد و عالم بیشتر از آنچه از سائر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه و آله
وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا خیر الناس من ینفع
الناس و روایت کرده شده در فضائل صحابه که سید شد علی بن ابی طالب اندر روز پس گفت آنحضرت هذا سید العرب
گفتند یا نبی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب فائده حاکم گفته که این حدیث
صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده والله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده
لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و سیاتی لا تفضلوا بین
الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نیز مرفوعا که گوید
من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق
دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی
انبیا ایمان آرند و بعضی نیارند چنانچه فرمود ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الایة و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامه رسالت است زیرا که کلمه
اسلام تعیین حمل کرده اند بعضی علماء قول حقتعالی را ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک بر تسویه در میان
ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از احادیث بوجوه متعدده بعضی
گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از آن بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل ایشان و سید ولد آدم
است و لیکن واضح نیست بر این قائل که اثبات کند تقدیم را تا خیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است و بعضی علما
گفته اند که تفضیل نکند بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب نورزند و بعضی گفته اند که تفضیل در اصل
نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت برابرند و تفاضل نیست میان ایشان و تفاضل باموری
زائد است برآن چنانکه بعضی رسل اند و بعضی اولو العزم و این نهی خالی از خفائی نیست و تفصیلش است

که بعضی گفته اند تفضیل میکنیم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه او را بخصائص قرب قرص
نکنیم در تفضیل بر بعضی در سیاست است و اندازه ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر هدایت
گمراهان زیرا که هر یکی بذل کرده جهد و وسع خود را تکلیف نکرده است خدا تعالی باکثر از آن فافهم و بعضی گفته اند
که ما اعتقاد کنیم که خدا تعالی تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفصیل
تفضیل بآراء خود و این سخن ضعیف است زیرا که ما تفصیل تفضیل بآراء خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث
رسول الله ﷺ میکنیم چنانکه مذکور شد از دلائل فقیه ابن ابی جمره بفتح جیم و سکون میم که از اعاظم علمای مالکیه است در
حدیث لا تفضلونی گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب ری گفته است
یعنی امام فخر رازی مفسر یا بیدم افضلیت نیست بر یونس از جهت آنکه صعود بر آسمان بر فرمود و یونس را در قعر دریا
فرود آورده شد یا جهت من قرب بخدا یا شما یکی بود پس از اثبات فضیلت من بر او لازم می آید حق سبحانه را
در مکان اثبات می کنند پس اگرچه من از هفت طباق بر رفتم و بجهت فوق گردیده و یونس در قعر بحر اتزال نمودند
نسبت قرب من و وی بخدا برابر است و مرا فضائل و کمالات دیگر ثابت است فضل بر انبیا و یونس
که فضل من در جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الهجرة یعنی امام مالک نیز مرویست و از امام الحرمین نیز
محکی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفضیل بجهت اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم
که جهات نسبت بوی برابر اند بلکه بجهت فضل ملاء اعلی که فیض او و شرف آن عالم نسبت
باین عالم میکنیم پس تفضیل آنحضرت بر یونس بمکانت میکنیم نه بمکان پس نهی از تفضیل مقید بمکانست که متوهم
می گردد از وی قرب مکانی فلیتامل و حاصل مسئله افضل بشر بر ملک بر جمهور اهل سنت و جماعت بر اینست مشهور
باین تفصیل که خواص بشر که انبیا اند صلوات الله و سلامه علیهم افضل اند از خواص ملائکه که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و مقربان و کروبیان و روحانیین اند همچنین تعبیر کرده است در مواقف
لدنیه و عبارت عقائد نسفی است و رسل البشر افضل من رسل الملائکة الا اینجا که مذکور شده رسل ملائکه اند که بر
کرام با طوائف ملائکه تبلیغ احکام الهی می کنند و تعلیم می نمایند و عوام بشر که مراد بدان اولیا و صلحا و اتقیا اند و فسقه
و عصات تخصیص کرده است بیهقی در شعب الایمان و عبارت و عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است
که نقل کرده اند قدیما و حدیثا و ملائکه و بشر پس رفته اند روندگان بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه
و اولیای بشر افضل اند از اولیای ملائکه انتهی و جمهور اهل سنت و جماعه برای آن گفته اند که بعضی از شاعره

در بیان افضل بشر

فائده

بتفضیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمده اهل این مذهب شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است
انیست و عبد الله حلیمی نیز باینجا است و از کلام امام غزالی در بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی برینند
که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر افضل مراد اهل سنت با فضیلت کثرت
ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم رضی الله عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم
علمای شافعیه است و پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی را مدت عمر مسئله افضلیت مخطور نگردد لا نفیا و لا
اثباتا امید میدارم که مسئول نگردد روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئله افضلیت ملائکه بر بشر کرده و دلائل طرفین
در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او را روح الامین
خوانند و مظهر علم و حامل وحی است و سه فرشته دیگر افضل اند از سائر ملائکه و در سائر ملائکه نیز فاضل و مفضول
خواهد بود و رسل افضل اند از سائر انبیا و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه و آله وسلم
افضل است از جمیع انبیا و رسل فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه و آله وسلم
افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین هداة طریق الحق و حمی علوم الدین
و در عدد انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیر گفت
گفتم یا رسول الله چند اند انبیا فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله چند اند رسل فرمود سیصد و
سیزده و انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحاق
و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و زکریا و یحیی
و عیسی و همچنین ذوالکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضی انبیا را بر تو قصه خوانده ایم و بعضی را
نخوانده ایم از اینجا معلوم می شود که قصه همه انبیا را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نخوانده اند
و در دل این مسکین چنین می افتد که این معنی در وقتی است که این آیت نازل شد و در اوقات دیگر قصه آنها را
نیز خوانده باشند و بس دور است که احوال محبان خود را به حبیب خود نگوید و احوال ایشان را از وی
پوشد کما لا یخفی والله اعلم و فضل اعظم و اعلی آنچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامت و شرافت رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب مجید قصه اسرا است و دنی و فتدلی و در سوره سبحان الذی اسری بعبده که منطوی
است و مشتمل است بر عظم قدر و منزلت و علو رتبت و قرب مشاهده آیات و عجائب قدرت وی جل و علا و نیز
از آنجمله حفظ و عصمت اوست از اعدا خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانچه فرمود و الله یعصمک من الناس

و بود آنحضرت صلوة الله علیه و السلام که حراست نمی‌نمودند اصحاب وی رضی الله عنهم او را و احتراز و اجتناب
نمی‌نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت بالغهٔ او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شدند
کید اعدا و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک الایه و این در مبادی ایام هجرت
و خروج برای آن بود چنانکه قصهٔ آن مشهور است و قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله الایه که دفع شر
از وی صلی الله علیه و آله و سلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان و در هلاک وی اتفاق
آراء و وی صلی الله علیه و آله و سلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب
وی در غار با وجود تیقن بوجود آنحضرت دران و صرف همت ایشان ازان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود
معیت حق سبحانه و این از اعاظم معجزات و آیات بینات است که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الهی
تعالی شانه مر حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و مثل این از موسی نیز ظاهر شده اند
وقتی که با بنی اسرائیل برآمد و فرعون دنبال وی کرد و ترسیدن بنی اسرائیل که یافت ایشان را فرعون گفت
موسی علیه السلام مترسید ان معی ربی ولیکن گفته اند که فرقست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا
و موسی را اول نظر بر نفس خود افتاد و بعد ازان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قربست اول اتم
و اقرب است و مصدوق ما رایت شیا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیا الا و رایت الله بعده اول طریق
جذبست و ثانی طریق سلوک و قال الله تعالی و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مراد بسبع مثانی
هفت سوره دراز که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره البقره است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند
و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان ببسمله فائده و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت
آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیهٔ ام القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول
وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است او را خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذخیره کرده
آنرا از برای وی نداد هیچ کس را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیهٔ قرآن بمثانی بجهت آنکه مثنی مکرر ساخته شده
است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بر وی ببلاغت و اعجاز و
وجه تسمیهٔ سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا
و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و انا

من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم پس تحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود و بعثت الی الاسود و الاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی هست و باحمر عجم که رنگ ایشان سفیدی باشد و قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمومنان از نفسهای ایشان یعنی امر او نافذتر و امضی است چنانچه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از اتباع رای نفس این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد و ازواج آنحضرت مادران مومنان اند در حرمت نکاح و تعظیم از روی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج او اند و در آخرت و در فردوس فردا نیز زوجه آمده است که جواب لم و قال الله تعالی و انزل الله علیک الکتاب والحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که او را کسی بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال و طاقت رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است و فی الحقیقت قرآن همه بیان محمدت و ثنا و تبیین اوصاف و کمالات اوست صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآنحضرت طعن و تنقیص کرده اند حق سبحانه خود بنفسه تکفل بر دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی سب و طعن حبیب او میکند خود متصدی جواب و متولی رد وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت رد وی ابلغ رد و نصرت وی اقوی و ارفع خواهد بود چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود حق تعالی ن والقلم و ما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نباشد و چون دید عاص بن وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که می بر آمد از مسجد و وی می در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص بمسجد در آمد گفتند با که سخن میکردی گفت بهمین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی ان شانئک هو الابتر بدرستیکه دشمن و عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل و منقطع از برکت را گویند و چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدای تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چو گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و چون مستبعد

کردهٔ کافران که مبعوث شود رسول از جنس البشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم
من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس موجب انس است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه ملک باشد
و با اهل ارض بشر و سائر انبیا مدافعه میکردند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة
و قول هود لیس بی سفاهة و امثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم وصل در ازاله شبهات از
بعضی آیات مبهمات و موهمات قرآنی که در بادی النظر زیغ و ادانی مشتبه میشود و اخلال در جناب آنحضرت میباشد
صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند علما آنرا معانی لائقه و تاویلات رائقه کرده راسخ و ثابت
سابقه است و از انجمله قول سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی که نسبت کرده سابقه ضلالت بوی صلی الله
علیه و آله وسلم و رفع آن بهدایت میکند و اتفاق علما است که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت
موسوم بضلالت نشده و نشا او بر توحید و ایمان و عصمت است همچنین تمامه انبیا و مرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین بران ناشی اند و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از آنها که نبوت و رسالت و اصطفاء
و اجتبا دریافته اند موصوف و معروف بوده پیش از آن بکفر و اشراک و فسق و ضلالت و مستند این باب
سماع است نعم اختلاف در آنست که آیا جائز است عقلا یا نه معتزله برانند که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تنفیر
است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند هم جائز است که حق تعالی یکی را از چاه ضلالت بر آورده بجاها
رسانیده بمرتبه نبوت رسانند و لیکن نقل و دلیل سمعی بر آنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا همه معصوم اند
پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک در آن و همه معصوم اند از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص
و نفرت گردد و از ایشان پیش از نبوت و بعد از آن از کبائر مطلقا و از صغائر بعمد و استدامت سهو و نسیان و
استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل در آنچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ امت دارد خصوصا
سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبهٔ او اعلی و ارفع است و
هر که بجناب وی چیزی به بیند و پسندد و بخلاف ادب دم زند ساقط است در مهوات درک اسفل ضلالت افتاد آنجا
که خبر ندارد و وی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال
او حوالی وصول نیست بیت به تعلیم و ادب او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمد مودب و لیکن تدریج
و تعلیم و تائید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواعید که از اسباب عزت او را شده در اوقات مخصوص
بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الهی عزوجل

وصل در ازالهٔ شبهات

پیغمبر بود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال همین است و در آنچه در ظرف استعداد ایشان
ابداع یافته است بتدریج و تربیت ظهور می یابد و از قوه بفعل میرسد چه ایشان آنست که آنجا استعداد از حیث
تفاوت قرب و بعد که بسبب ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است و لیکن ظهور آن
موقوف بوقت است و در پرده و مستور تقریب نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب تهذیب
قرآن مراد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اینست نه که از نقص بکمال و از عدم بوجود می آرد و بعضی ازین قوم نفی
صفات بشریت و احکام جبلت و جزئیات احکام نفس در جوهر قدس وی اثبات کنند و آنرا مبدا و منشا و مصدر
بعضی افعال از بی صبری و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند
و نزول قرآنرا تهذیب از آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنی میگویند و دعوی درک
حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه و آله و سلم میکنند بر فرض تقدیر اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق نمی کشد
و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست نمی گوید مصرعه او برتر از آنست که آید بخیال ما چیزی ازین کلام
در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت بتکرار ندارد مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و ضلالت
و اهل شک و شبهه می اندازند و در بیان وقت این مسکین اند که آن اگرچه بطریق دفع ازاله آن شبهه باشد تحاشی
است لیکن چون علما متعرض بآن شده اند و مصلحت در آن دیده اند باتباع و تبعیت ایشان کرده شد امید که عاقبت
بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد بعد ازآنکه اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر
کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از حق
ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سطوتی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود مثل انک لا تهدی
و لیعجلوا ملک و لیس لک من الامر شیء و ترید زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و
انکسار و افتقار و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب البشر و لا اعلم ما وراء هذا الجدار
و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و امثال آن بوجود آید ما را نشاید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوئیم و انبساط نمائیم بلکه
بر حد ادب و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بنده خود هر چه خواهد بگوید و بکند و استیلا و استعلا نماید
و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال و یارای آنکه درین مقام در آید و دخل کند و از حد ادب
بیرون رود و این مقامیست که بسیاری از ضعفا و جهلا و بعضی از ایشان سست دین اند العصمة و الهوان و اکنون بدانکه
خلاف کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت

ضال و نادان از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و مرد یافت
نیست قول وی حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی نمیدانستی وقتی یافتی پیش از وحی بخوانی قرآن
را و چگونه دعوت کنی خلق را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود
پیش از وحی بتوحید حق پس از آن نازل شد فرائض که در پی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرائع
یا مراد بایمان صلوٰة است چنانکه در قول تعالی ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوٰة بسوی بیت المقدس
داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد و خدا را دوست میداشت و اوثان را و حج و عمره میکردند و زنا
را بد میدانست و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت قسم بخدا نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم اوثان را و همیشه میدانستم که آنچه
قریش بر آنند کفر است و ندانستم کتاب را و نه تفصیل ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقایای دین ابراهیم
بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر تا نزدیک بود که بکشد مرا جوع پس هدایت نمود مرا
بسوی جد کذا ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد
بجد وی در راه گم شد و ظاهر امر و امام نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا از ضل الماء فی اللبن است و معنی که مستور
و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مستور و مغلوب در کفار مکه پس قوت داد ترا خدا تعالی تا ظاهر
کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا میگوید حق سبحانه که تو ای
محمد یگانه و تنها بودی در زمان جاهلیت مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار بر داری میوه ایمان
و هدایت کرد در راه بتو حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی عرب ساخته میشود سبب
قوم و سرگردانی ایشان و مراد بدان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشانرا بتو و بشرع تو سادس
آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محبت و طالب معرفت من و تسمیه محب بضلال بسیار آمده که گم شده
گردد از خود و اختیار و قرار خود در بیخ معقول نتوان رفت چنانکه انا لنراها فی ضلال مبین انک لفی ضلالک
القدیم و این وجه مرویست از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا و این را بر حالت لیلة المعراج
حمل میکنند که از هیبت وقت انعام فراموش کرد که چگونه چه خواهد و چگونه ثنا نماید باری تعالی را
پس هدایت کرد او را تعالی کیفیت ثنا را گفت لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک کذا قالوا و شاید که مراد بعضی اوقات دیگر از سهو
و نسیان چنانکه در قطار اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جایز است طریان بر ان حضرت طاری میشده باشد

و پروردگار تعالی و تقدس آنگاه یابیده باشد و بیابان و تقریر گردد و بر صواب این کرامت امتنان این نعمت
نازل شده والله اعلم تاسع آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از ان و هدایت نمود ترا
بایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ما این توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد از اهل ضلال که جبلت
ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود اگر نه بود حفظ و عصمت الهی خود تنها چنانکه
اشارت میکند بآن قول وی سبحانه و ان کادوا لیفتنونک الایة و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن منقسم ساخت
وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت پس مراد ضلال او است نه ضلال قوم وی فافهم تا نفع
آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزیکه فرستاد بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا در بیان آن چنانکه فرمود ثم ان علینا
بیانه فرمود انا انزلنا الیک الذکر و این توجیه مرویست از جنید رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیرالمؤمنین علی که
فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت فعال بچیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بآن چیزی مگر دو بار که
و باز داشت پروردگار من بفضل خود مرا از ان و حائل شد عصمت او میان من و آن چیزی که قصد کردم آنرا پس بعد از ان
قصد نکردم هیچ چیز را ازینها تا آنکه کرم گردانید مرا خدای تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش
که گوسفندان میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا درآیم من مکه
و افسانه در خواهم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در مکه می کنند پس بیرون آمدم از مرعی و درآمدم بمکه درآمدم خانه را
از خانهای آن و شنیدم که سرود می کنند در آن وقت و مزامیر میزنند و لهو و لعب میکنند پس نشستم و نظر کردم در آن
پس برگماشت خدای تعالی بمن خواب را و بیدار نگردانید مرا مگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر نیز چنین
گذشت بعد از ان قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد مرا چنین پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قول تعالی
و وجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم وصل و از انجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که سبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه
احتجاج کرده اند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغائر را بر انبیاء صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین باین
و ظواهر کثیره از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزیکه قائل
نشود آن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هرچه احتجاج کرده اند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و
متقابل و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن و آمده است در آن اقاویل سلف برخلاف آنچه التزام کرده اند
جماعه آنرا چون اجماع برخلاف مذهب ایشان باشد و آنچه احتجاج کرده اند ایشان بآن محتمل و ماول بود دلائل برخلاف

قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظواهر آن متروک بود ولازم بود ترک قول بظواهر ورجوع باقوال سلف
تحقیق اختلاف شده کرده است در تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل ست مر ثقل اعتداد را که گرانی کند
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتخفیف آن باعطاء صبر ورضا بران ومشهور آنست که مراد تخفیف اعباء نبوت
است که می شکست پشت طاقت او را از قیام بامر آن وحفظ موجبات آن ومحافظت بر اداء حقوق آن
پس سهل وآسان گردانید نصرت وتائید الهی آنرا بر وی وفرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر جمع
کردن حضور حق با دعوت خلق وانشراح صدر بغایت عالی که بتمامه وکمال جز در ذات بابرکات حضرت
سید السادات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات وجود وثبوت ندارد وکمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ادراک
شرف متابعت وی نصیب ازان حاصل است وازینجا گفته اند الصوفی کائن بائن نه از فرق در جمع ایشان خلل
چنانکه محجوبانرا می باشد نه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوبانرا بود وبعضے گفته اند مراد بوزر چیزیست که مکروه
می پنداشت آنحضرت دیگران بود بر ذات شریف وی از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام را ودین
بر منع ایشان ازان ناقوی گردانید او را حق جل وعلی بنبوت ورسالت وبامر وتوفیق اقتفای آن وفرمود
واتبع ملة ابراهیم حنیفا که ازالهٔ او مقصود وتثبیت واجرای شریعت وی وامر واحکام الهی است بتوفیق وتائید
ونصرت تقویت وی عزوجل وتخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقع است وبعضے گفته اند مراد حفظ وعصمت او
از وزر وذنب که شان او نقض ظهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازا وظاهرا
وضع وجود آنرا می طلبید وعصمت معنی از عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیه دیگر واقع است
گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تغنی می کردند
وصوت مزامیر میزدند پس حق تعالی خواب را بر وی گماشت واز شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت کند
وبعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت وحیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود وبیان کرد
حق جل وعلا شریعت را ونهاد این بار را از پشت مبارک وی وبعضی گفته اند که مراد تیسیر وتسهیل حفظ بامر
شریعتیکه طلب کرده شد از آنحضرت وحفظ باری ومشقتیست که صعب ست برداشتن آن بر طبیعت نزدیک
است که بشکند پشت طاقت را وگفته اند که آنحضرت غم میخورد از امور یکه ارتکاب کرده بود آنرا پیش
از نبوت وحرام گردانیده شده بر وی بعد از نبوت پس عد کرده آنرا اوزار خلیه ودر گذشتن آنها را وضع آن
وظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را پیش باشند انبیا از نبوت وکذا جماعه دیگران رفته اند وخوش

چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را ءانت قلت
للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله این روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشت
و میخواهد سلطان که امر کند رعیت بحکم توجه خطاب بآنقوم نمیکنند بلکه با امیر میکنند و میگوید چنین کن و چنان کن و
اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و در ظاهر خطاب با امیر میکنند ولیکن مراد قوم را میدارد و در حقیقت
خطاب با ایشان میکند تعالی قرار گرفته است که خدای داند که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول
در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تنزیل ولیکن این چنان است که مرد به پسر خود میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن
و مولا بغلام خود میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن مر اکذا قیل یعنی یقین میداند که وی پسر او است و
بنده او است ولیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حقیقتا میداند که آنحضرت
در شک نیست لیکن اظهار شک میکنند و دران بر اقتضاء تعریض و این غیر وجه اولست که مخاطب آنحضرت و مراد
غیر او ست فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر تنگ می آید
ترا از آنچه میرسد بتو از کافران از ایذاء و دشمنی صبر کن و بپرس از انانکه میخوانند کتاب را از احوال انبیا که چگونه
صبر کردند بر ایذاء قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان با این برسبیل فرض و تقدیر
بر اوست گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیال اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیرا در آنچه فرستاده ایم
بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند
در کتب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه
قرآن مصداق است هر چیز را که در ان کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت او ست و امکان وقوع شک اند
و گفته اند که چون نزول کرد این آیت گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا اشک ولا اسأل گفت ابن عباس بخدا سوگند که
شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
ختم الله له بالصدق والیقین وعصمه عن الشک والتخمین که مراد اینجا از شک آن معنی ظاهر است که منافی
تصدیق و یقین نیست بلکه آن حالت است که پیش معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد و میباشد و لذا
در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و هضم نفس
خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که با حوال و اخبار
نبوت تو علم الیقین دارند که حکم عیان و مشاهده دارد و تعاضد و تناصر اخبار است در حصول یقین و لهذا آنحضرت

دوست میداشت سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی الذی را بجهت کریمه ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
وموسی و قصهٔ انبیاء پیشین واری بوجود حال موافق انچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده بود و
طلبیدن آنحضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه بایشان موید همین است و گفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه
اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم وبالله التوفیق وهو اعلم و اما آنها که میگویند که خطاب این و امثال آن
مر غیر راست از بیان آن توانند که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز همچنین است و تقریرش آنست که مردم
در زمان شریف وی سه فرقه بوده اند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک و اشتباه داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک
از انچه فرستادیم با پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم سوال کن اهل کتاب را دلالت کنند ترا بر صحت
نبوت وی و نسبت انزال ثابت است مر امت را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی
برای ایشان چیزیکه زائل میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشانرا از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان
اند و گفت لاتکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه والذین اتیناهم الکتاب یعلمون
انه منزل من ربک بالحق فلاتکونن من الممترین یعنی بانهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن امتری لاتکونن من الممترین
آنحضرت خطاب میکند غیر خود را و موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است
قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الایة فتدبر اما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلاتکونن من
الجاهلین و اگر میخواست خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفته اند معنی
مراد ازان آنست که مباش جاهل بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشانرا بر هدایت زیرا که دروی اثبات جهل است
بصفتی از صفات خدا عزوجل و جهل بصفات خدا جائز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه
وآله وسلم بآنکه تشبیه نکند و امور خود بسیاست با جهال و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او بصفتی که نهی کرده است
او را از بودن بران صفت بلکه امر کرده است بالتزام صبر بر اذای قوم و مخالفت ایشان تا آنکه بیرون نیاید از
صبر و ثبات نزدیک شود حال او بحال جاهلان و ابلغ در کلام است بشدت تحسر و جزع حکاه ابوبکر بن فورک و بعضی گفته اند که
این در معنی خطاب باشد یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و مثل این بسیار است در قرآن
و همچنین در قول وی تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گفته است ان
تطیعوا الذین کفروا الایة و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و امثال آن مراد غیر او است

ازان قسلط شیطان وسوسه وی بر آنحضرت واگر باشد به بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را وخوابانید او را چنانکه تفصیل آن
در حدیث لیلة التعریس مذکور است واین نیز بر تقدیریکه قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تنبیه باشد به سبب
نوم از صلوة واما اگر تنبیه باشد بر سبب راندن رحیل از وادی وبیان علت ترک صلوة در وی پس نیست
اعتراض واشکال وحاجت بدفع آن والله اعلم بحقیقة الحال و (۱) قول تعالی عبس وتولی ان جاءه الاعمی
الآیة میگویند که ظاهرش موهم است باثبات ذنب مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که ترش روئی نمود واعراض
کرد ازین قوم مکتوم که اعمی بود و بطلب آمده بود در محل تذکره خشیت بود و کفار که مستغنی از حق بود پیش آمده بود و توجه نمود و
التفات کرد پس حق تعالی شکایت کرده عتاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است
واما اثبات ذنب دریجا توهم محض است لفظ صورت عتاب بر ترک اولی واولیق ظاهر میشود بآنکه اگر حقیقت حال
این دو مرد معلوم ومکشوف آنحضرت شد اختیار میکرد اقبال مر اعمی را ولیکن آنچه آنحضرت کرد از تصدی وتلقی
که بکفار بود باعث وتبلیغ احکام شریعت واستیلاف قلب واظهار حرص برایمان وی بود که مبعوث بود بجهت
برای آنست نه معصیت ومخالفت امر دین وآنچه قصه خوانده وخبر داده حق سبحانه وعتاب گونه بر حبیب خود
ومقصود ازان تذکره ونصیحت است واشارت است بآنکه اشتغال بدعوت حرص بر اسلام با همه قدر مبالغه
هم نرسد که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ واعلام بس است وما علی الرسول الا البلاغ وتحقیقت آنست
ام مکتوم مستحق تادیب وزجر او دیر او که وی اگرچه نابینا بود لیکن مخاطبه آنحضرت بکفار می شنید وشدم اهتمام
حضرت بدعوت ایشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در انظار
وعام ودر مجلس سبب ایذای آنحضرت بود واین معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن ام مکتوم ذنب ومعصیت
بود وآنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه وآله وسلم طاعت وادای واجب بجای آن بود که در زجر وتادیب ابن ام
مکتوم نازل شد قرآن چنانکه در زجر بقول نزد رسول ونداء آواز در ورای حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی وفقر
نیت وی معذورش داشتند ورفق نمودند والله اعلم (۱) قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم ظاهر آیه مشعر
است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است ونیز در ...
لم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر وغیر مرضی باشد اگرچه جواب ...
ولیکن عفو تعلیم نمود بر انکار اذن وتقدیم عفو پیش از عتاب پس ... اکرام ...

ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت اند در کون نکرده و در آیت مبالغه است در کمال تطهیر
و تعظیم و تقدیس آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الٰهی مراد را نه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر بنا بر آنها جهرا یا
قوله تعالی در اساری بدر ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الآخرة الی قوله عظیم این را نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اسیران
بدر فدا اختیار بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه و قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این باجتهاد بود
آنکه امری از جانب حق سبحانه در ان باشد و خطا در اجتهاد شرعیت جایز می دارند لیکن تقریر بر آن جایز
نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که
در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدا تعالی مشرکان را روز بدر کشته شدند از ایشان
هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان را ابناء اعمام و برادران خویش و قبیله تواند رای من آنست که
بگیری از ایشان فدیه تا باشد مارا آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که
هدایت کند ایشان را خدا تعالی تا باشند ایشان بازوی دوست و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چیست که توجه را می بینی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من نه رای ابوبکر است رای من آنست که تمکین کنی ایشان را
بر ما تا آنکه بکشیم فلان را اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرما علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه
را که بکشد فلان را تا بداند خدا تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد
آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا آمد بخدمت او رفتم دیدم که نشسته اند
وابوبکر نزد او دست و هر دو نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز گریه آورده است ترا و یار ترا
تا من هم اگر بیابم در خود گریه را بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را بگریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم گریه میکنم نسبت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا گرفتن عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر
ازین درخت اشارت کرد بدرختی که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن
فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در چیزی کردن و مراد اثخان در جنس است یعنی سزاوار نیست که چون اسیران در
دست وی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا ذلیل گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز
شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة میخواهید شما دنیا را که غنیمت و اموال است و میخواهد خدا آخرت را که

دین اسلام و ثوابی که در آخرت بران مترتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود
حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نمیگیرد هر آئینه میرسید شمارا در آنچه اخذ کردید و اختیار
نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد عذاب نجات نمی یافت
از ما مگر عمر پس میگویند اینجا که درینجا عتابیست برای آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن نمی باشد مگر بر ذنب
و صاحب مواهب لدنیه میگوید که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بلکه درین بیان چیزیست
که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سائر انبیا علیهم الصلوة والسلام که غنیمت این هیچ پیغمبر را نبود چنانکه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم احلت لی الغنائم انتهی و میخواهد که بگوید که احکام در غیر آنحضرت است از انبیا علیهم
الصلوة والسلام و اما آنحضرت را درست است که نکشند و فدا گیرند و از جمله غنائم است و می گوید اما قول وی تعالی تریدون
عرض الدنیا بعضی گفته اند که مراد باین خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را و میخرد و در محض است غرض
او برای غرض دنیا تنها و اشکال رفع کنند ازان و غنیمت مراد باین آیت آنحضرت و غالب اصحاب نیست بلکه روایت
کرده شده است از ضحاک که این آیت نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند قوم
بسبب جمع غنائم و باز آمدند از قتال تا که ترسید عمر رضی الله عنه که برگردند بر ایشان چنانکه در روز احد واقع شد
نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة و اما قول وی تعالی لولا کتاب من الله سبق و اختلاف
کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند معنی وی آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نکنم هیچ یکی را مگر بعد
از نهی هر آئینه عذاب میکردم شما را و این دلالت میکند که امر اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود
ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست که مستوجب شده اید شما و عفو و صفح را عتاب کرده میشد بر غنائم و مراد
آنست که اگر نمیگذاشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و این همه نفی ذنب و معصیت میکنند زیرا که فعل چیزی که حلال
است معصیت نمی باشد و لهذا گفت وی سبحانه در آیه اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و اصحاب رضی الله عنهم مخیر گردانیده شده اند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از
علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب
خود را در اسارى اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند بدین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده مثل ایشان
کس چنانکه گفته اند [illegible] اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و بتحقیق واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه در روز
احد و این دلیل است بر آنکه ایشان نکردند مگر آنچه اذن کرده شد بدان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر

وحی عفو و معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد
نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند
آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از
درویشی و الفت دهم بوی در دلهای مخالف و هواهای پراگنده و امتهای متفرقه را دیگر دانم است او را بهترین
امتها از کعب احبار نیز اینچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم را در توریت گفت اینچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد المختار مولده بمکه و مهاجره
بالمدینه و ملکه بالشام لا فظ و لا غلیظ و لا سخاب بالاسواق و لا یجزی السیئة و لکن یعفوا و یغفر و درین روایت
مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه و آله وسلم نیز آمده است که فرموده است وی شکرگذاران باشند در غم و
شادی و ناخوشی و خوشی تکبیر گویند در هر بلندی و حمد گویند در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را از برای اقامت
و چون درآید وقت نماز می کنند اگرچه در خاک روبه باشند ازار بندند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند آن
با طراف اعضای منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفها ایشان در قتال
و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبوران مراد زمزمها و راد و شب است
و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گفت چون نزول کرد بر موسی
توریت و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی را که ایشان آخر
و سابق یعنی آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان وحی بار دا بر دعای ایشان انجیلهای
ایشان در سینهای ایشان است می خوانند آنرا از بر می خورند غنائم را می گردانند صدقات را در شکمهای خود این از
خواص این امت است که آسان کرده شد کار برایشان و حلال شد برایشان غنائم و صدقات بر خلاف امم
سابق و چون قصد می کند یکی از ایشان بدی را و نمیکند آنرا نوشته نمی شود بروی و چون میکند بدی را نوشته
می شود یک بدی و چون می کند نیکی را نوشته می شود ده نیکی و داده می شود مر ایشان را علم اول و آخر و میکشند
ایشان مسیح دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب صفت
ازین است که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان این را امت من فرمان آمد که یا موسی آن
امت را است را تو چگونه گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا از امت محمد
یعنی ولنزد این کلام این در خصلت که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما اتیتک و کن من الشاکرین

موسی علیه السلام خداوندا راضی شدم بدان و ابونعیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مروی
نزد کعب حبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی
امت وی و دیده شد هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود بان پس خوانده شد محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و بود مر هر موی او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان ورا دو نور پس گفت کعب وی
ودریافت که آنمرد خبر از منام خود می دهد مر او که تحدیث و خبر کرده است امیر دباین حدیث گفت سوگند بخدا که نیست غیلا
جز وی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این
صفت محمد و امت او وصف انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده تو آنرا وهمل انجا
در سبق علم یهود بصدق و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور
انکار کسانی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد بسیار است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت درس
می گفتند و تکرار می کردند و اولاد خود را تعلیم می نمودند و حلیه شریف او را بیان می کردند و خروج او را وقت آن را
می ساختند و می گفتند که خروج او از مکه و هجرت بمدینه خواهد بود و چون مبعوث شد برای حسد و عناد رفته گفتند این
نه آنکس است که ما خبر یافته ایم از وی و در صفات شریف وی تحریف مینمودند و با وجود تحریف و تغییر و لا لم شوا بدان
در توریت لائح و واضح بود ابو عامر راهب شخصی بود از اوس که پیش از اوس و خزرج و صاف تر از وی مر آنحضرت را
نبود و الفت و مصاحبت مینمود با یهود مدینه و وی پرسید ایشان را از دین خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول
رب العالمین صلی الله علیه و آله وسلم و می گفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیما رفت ایشان نیز
خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصارا ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس برگشت
آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و می گفت من ملت حنیف و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر آخر زمان
و این ابو عامر مخذول از همینان نیز صفات و مخصوصات آنحضرت را شنیده بود و چون آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و یعنی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده
فرمود مبعوث شده ام بملت حنیفیه گفت نه بلکه غلط کرده آنرا الغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا سفید پاک
و پاک چه شد ای ابو عامر آن اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند
یهود فرمود آنحضرت دروغ میگوئی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراند
با و خدا تنها و دور از وطن و دیگو را و حید طرید غریب پس از آن رجوع کرد ابو عامر بمکه و متابعت کرد دین قریش و ترک کرد دین

و ترهیب را که پیش ازین داشت بعد از ان ملحق شد بشام و مرد ظریف غریب و حیله به ما و آنحضرت که کرده بود از پیدا
معلوم می شود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق او هدایت نباشد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و پسر این ابی عامر حنظله که او را غسیل الملائکه گویند بطارست آنحضرت آمد ایمان آورد و با زیادات صحابه شد و
قصه شهید و غسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نو کدخدا
بود بلکه بجا آمد و تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب گشاد در روز احد شنید بیتاب
شد فرصت غسل جنابت نیافته بیرون رفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکشوف شد که ملائک
او را غسل می دهند و فرمود حقیقت حال حنظله چیست و چه سبب او را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و در
بعضی روایات آمده که فرمود مگر جنب بود و برو بسا زن او پرسیدند و او از زن حقیقت حال را عرض کرده و ازینجاست که
امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبین یادی خلاف دارند و می گویند غسلی که جنابت موجب آن
بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد و دیگر غسلی واجب
نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات آمده مگر
جنب بود ادل دلیل است بر آن اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم وغیره در صفت
آنحضرت آمده است نقل کنم و فصل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجوه صفات و احوال
شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن ایراد آن
برای الزام و اتمام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین
می گردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در ادای این امانت کرده اند آمده
که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابان شد از ساعیر و آشکارا شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور
سینین گویند تجلی کرد حق سبحانه برو یعنی کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بر وی
انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است و در مکه و در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
تعبد می کرد و بر وی وحی در وی نازل شد آن سه کوه است یکی ابوقبیس است که مکه در زیر آن آبادان است و مقابل آن قعیقعان
تا بطن وادی و دیگر شرقی آن که متصل قعیقعان است شعب بنی هاشم و در وی مولد آنحضرت بقول مشهور و ابن قتیبه که
از علمای امت است کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که درین جا هیچ غموضی و خفای نیست
نزد کسی که تدبیر او تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است همچنین

فصل اخبار در توریت و انجیل وغیره

علیه السلام بطور سینا و اشراق حق تعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد در ساعیر
با رفیق خلیل بقریه که او را ناصره گویند و باین جهت تسمیه کرده شدند تابعان او را بنصاری و چنانکه ثابت شد که مراد
باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد همچنین ثابت است که استعلان او از جبال فاران بانزال قرآن باشد
بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و اهل کتاب در آنکه فاران نام مکه است
و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و در شیبه انداز اخفاء و افتراء ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم
ساکن گردانید هاجره و اسمعیل در فاران و گوئیم دلالت کنید بر موضعی دیگر که آشکار شد خدا تعالی از وی
و نام وی فاران است و به پیغمبری که فرستاده شد بعد از انبیاء کتابی را بعد از مسیح و بنمائید ما را دینی که ظاهر شد
شد و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا می دانید که آشکارا و فاش شد وی در مشارق و مغارب
مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت موسی علیه السلام را
در سفر خامس که پروردگار تو پیدا میکند و برپا می دارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در روایتی
از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان وی پس می گوید مر ایشان را هر چیزیکه امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
چیزیرا که میگوید میکند وی انتقام میکشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
وسلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنای اسحق اند و برادران ایشان ابنای اسمعیل اند و اگر این نبی موعود
از ابنای اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود نه از برادران ایشان و اگر گویند بنو اسرائیل برادران بنی
اسرائیل اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر دروغ میگردانید شما توریت را زیرا که مذکور است در توریت
که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل موسی قائم نمی شود در بنی اسرائیل
هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود کفو موسی و مثل
وی بلکه خادم او بود در حیات او و موکد و موید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین نبی موعود
محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه و تشریع احکام
و اجرای نسخ بر شرایع سابقه و غیر اینها از دلائل باهره است که نبی موعود پیغمبر آخر زمان است محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم که درین شک و شبهه را مجال نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی واضح است
مقصود با محمد است صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که معنی این آنست که وی تکلم نمیکرد او بکلام خود بلکه تکلم میکند
بآنکه شنیده فرموده میشد نه تکلم میکرد او از صحف و الواح زیرا که امی است نمی خواند کتبی را و حاصل آنکه انا انزلناه

چه ذکر کرده است ابن ظفر که گفته است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح می آورد که گفت من
طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر برای آنکه ثابت ماند با شما تا ابد که روح حق است و تعلیم می کند شما را
هر چیز و گفت ای پسر زنده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از وی فارقلیط زنده می گرداند برای شما
او تفسیر می کند هر چیز را و گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او و من می آرم برای شما امثال را و وی
می آرد تاویل آنرا مراد تاویل قرآن است که محتمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط که
طاعت دارند اهل عالم که گذشتند و اگر اجابت می کنند و دوست می دارند مرا آنگاه خواهد بود چه گفت مراد من
طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریح است بآنکه خدا تعالی مبعوث کند
ایشان کسی را که قائم شود در تبلیغ رسالت پروردگاری و سیاست خلق تمام وی و باید باشد شریعت وی
باقی و مخلد همرا ابد است این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کرده اند نصاری
در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را و حمل کنیم
مخلص پس رسولی است که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ما است زیرا که هر نبی خلاص کننده امت
است از کفر و شبهات مراد این معنی را قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون
ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بدهد ایشان را
فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول یکی فارقلیط گذشته تا فارقلیط دیگر می آید
اگر تنزل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با حمد از این گفت ابن ظفر در انجیل آنچه
ترجمه کرده اند آنرا چیزیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر است که فرستاده است مرا باین کلام برای شما اما فارقلیط
که روح القدس است فرستاده او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و وی ذکر میکند و پند می دهد شما را آنچه
گفتم من آنرا برای شما پس آیا هست بیانی واضح تر از این که فارقلیط رسول است که فرستاده او را خدا تعالی
خدا است و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز و تذکیر می کند ایشان را و اما اطلاق پدر این تغلیبست تعریف آل محمد
شنا نیست استعمال آن نزد اهل کتابین و اشارت است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است
که خطاب میکنند بوی متعلم را که استمداد میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را
با ابا روحانیه و همیشه بوده بنی اسرائیل در نصوص که میگفتند نحن ابناء الله از جهت سوء فهم ایشان خدا

قول وی پیغمبر ستاد او را پدر من بنام من اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مر او را بصدق
در رسالت و بآنچه متضمن است قرآن از مدح وی و تنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه
انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نمیروم من وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ تنذید می کند عالم را بر
خطیه و نمیگوید وی از پیش نفس خود چیز بلکه شنیده می شود از وی و کلام می کند ایشانرا بدان و سیاست می کند
ایشانرا بحق و خبر میدهد ایشانرا بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند
بهرچه میشنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی و گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه
محمد صلی الله علیه وآله وسلم کرده زیرا که وصف کرده است او را برسالت و پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند
بآن ایشان امت او و اینهمه صفات محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ
کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلم از مواضعش و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث
و بغیوب غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی تصدیق کن محمد را ایمان آر بوی و بفرمای
امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آرد بوی ای پسر بکر بتول بدانکه اگر نه محمد
بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردیم مضطرب گشت و قرار نداشت پس بر عرش
نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد و در شرح مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که جارود که
نصرانی بود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده اسلام آورد و گفت سوگند بخدای که فرستاده ترا بحق تحقیق یافتم
وصف ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام
بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام
و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد مر صندوقی
عظیم را زراندود و در وی خانهای صغیر بود و هر خانه را بابی صغیر پس بکشاد آن صندوق را و برآورد حریر
پاره سیاه را و بگسترد و در وی پیکر مردی تصویر کرده منظر چشم بزرگ سرین دراز گردن مر او را گیسوها است بافته
بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس
باز کشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکری سفید سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیه گفت می شناسید
این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بکشاد دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره و در وی پیکری

سیفی بر وی تجرا سنو کند گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله
علیه و آله وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو می بینی
گویا او را می بینی پس نگریست ساعتی در آن صورت پس گفت والله این آخر نبوت است لیکن من
شتابی کردم تا در یابم آنچه از دشماست از علم و این صندوق صورتهای پیغمبرانست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان
و غیرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را
از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بودند انبیا در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون
آورد آنرا ذو القرنین از مغرب شمس و سپرد بدانیال و اما در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب آنحضرت
کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فائض شد نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک
الی الابد برای این برکت داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فائض شدن خبر و بسیار شدن آب لباب
فیض ریختن اب حدیث مستفیض ای منتشر فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن
حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کار نکو ساز بیچیزان کار را جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة
ای عظیمة فان شرائعک و سننک مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و ترس
دست راست تو و سهامک مسنونة و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر روی
می افتند زیر تو مراد باین زبور محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و نعمتی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است
که می گوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است بر وی و نعمتی که موده ساخته است وی و در کلام قول
وی تقلد سیفک و الاشارة که وی بمن عربی است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمائل میکنند سیف را
در گردنهای خود و در قول وی فان شرائعک و سننک لفظ سرکیست که وی صاحب شریعت و سنت است
و وی برپا می شود بسیف خود و جبر میکند خلق را بسیف بر حق و بری گردانند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه
و آله وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست
پیدا کننده سنت را تا بداند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیش
از وجود ایشان است و مراد آنست که خداوندا محمد را بفرست تا مردم را بداند و بخواند آنکه مسیح بشر است نه آله
دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی و در کرد او را گفتار و برگزیده است مر او را امت

وبراو اذه امت او را نصرت وداده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر می گویند باوازهای
بلند در دست ایشان شمشیر راست نیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکنند او را بندی می کنند ملوک آن امتها
را بقیدها و اشراف ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده ست که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صهیون که مراد
از آن مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست امت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در زبور
دیگر آمده است که وی مالک می شود و حکم می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض وی می نشینند اهل جزائر
پیش او و بر زانوهای خود می کنند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلسه و خواص خود سجده
کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگردانند مسکین ستمدیده
را از کسی که قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکنند بضعفا و مساکین و درود
فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه میماند ذکر وی تا ابد و حاصل آنچنانکه در کتب ثلاثه توریت
و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور و مذبور است در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وی فرستاد که
منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زیر آن خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمان من اند و در کنف عنایت
و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه گروه ژولیده
موی غبار آلوده آواز برآرنده بتکبیر و لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هر کس بزیارت آنجا بیاید مقصود
جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشته
سزاوار و لائق بکرم من آن است که او را تکریم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را به پیغمبری بسپارم از فرزندان تو
که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه باو بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرم
آنرا بمیراث بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصد آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وآله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و او را از ساکنان
و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گرامی گردانم هر که مرا جوید از من چیزی خواهد باید که بیابد از آن
آنجا که ژولیده موی غبار آلوده و فاکننده تندی روی آرنده پروردگارم و در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم
دعای تو در شأن اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم برکت وی نسل وی برکات ناکفی گردانیدم و از نسل وی بوجود می آرم
معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حبقوق که پیغمبر بوده

سفید روی محمد است گویا عین رسول است گفت می‌شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله
علیه و آله و سلم پس گریه کردم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو می‌بینی
گویا او را می‌بینی پس نگریست ساعتی در آن صورت پس گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من
شتابی کردم تا دریابم آنچه نزد شماست از علم و این صندوق صورتهای پیغمبران است ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان
پیغمبرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را
از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون
آورد آنرا ذوالقرنین از مغرب شمس و سپرد به دانیال و اما در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب آخر الزمان
کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فالکف شد نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک
الی الابد برای این برکت داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فایض شدن خبر و بسیار شدن آب لبا
فیض رود و در بخشش ا ب حدیث مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن
حمایل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کار نکو ساز برهم زن کار یا جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة
ای عظیمة فان شرائعک و سننک مقرونة بهیبة یمینک پس به درستی شریعتها و حکمتهای تو پیوسته است به بزرگی و ترس
دست راست تو و سنتهای مسنونه و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر روی
می‌افتند زیر تو مراد از این زبور محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و یعنی که فایض از دو لب شیرین وی کلامی است
و می‌گوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است بر وی و یعنی که ممدوح ساخته است وی و در کلام قول
وی تقلد سیفک والقصد که وی یمن عربی است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را
در گردنهای خود و در قول وی فان شرائعک و سننک لفظ صریحست که وی صاحب شریعت و سنت است
و وی بر پای می‌شود بسیف خود و جبر میکند خلق را بسیف بر حق و بری گرداند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه
و آله و سلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست
پیدا کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش
از وجود ایشان است و مراد آنست که خداوندا محمد را بفرست تا مردم را بداند بخواند که مسیح بشر است نه آله
دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در زبور داود مر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است مر او را دا

و را و امت او نصرت داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر گویند بآوازهای
بلند و در دست ایشان شمشیرها ست تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکنند او را بند می کنند ملوک آن امتها
را بقیدها و اشراف ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صهیون که حرا د
آن مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست امت داشته و محمود و محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در زبور
دیگر آمده است که وی مالک می شود و حکم می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزائر
پیش او و بر زانوهای خود می کنند و دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلساء و خواص خود و سجده
کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را و امت بقربانبرداری و گردن نهادن خلاص میگرداند او مسکین ستمدیده
را از کسی که قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفا و مساکین و درود
فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه میماند ذکر وی تا ابد و صلی همچنانکه در کتب ثلاثه توریت
و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مذکور و مذبور است در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد که
منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زیر آن خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمان من اند و در کنف عنایت
و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه گروه ژولیده
موی غبارآلوده آواز برآرنده بتکبیر و لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هر کس بزیارت آنجا نه بیاید مقصود
جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشت
سزاوار و لائق بکرم من آنست که او را تکریم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را به پیغمبری بسیاری از فرزندان تو
که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه بادو بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرم
آنرا بمیراث بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصد آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و برا از ساکنان
و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که نزد
آنجماعه ژولیده موی غبارآلوده و فاکنند و صیدی روی آرنده پروردگارم و در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم
دعا شنودم و شنیدم در حق اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بر وی نسل وی برکات فائض گردانیدم و از تخمش وی بوجود آرم
معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حبقوق که پیغمبر بوده

وانبیای پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من التیمن والقدیس من جبال فاران وامتلأت الارض
من تحمید احمد وتقدیسه وملک الارض ورقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشف السماء من بهاء محمد وامتلأت الارض من
حمده و آمده تکفی بهوه الارض وتحیل خیلیق البحر و نیز در کلام حبقوق آمده که ستری فی قیسک اغراقا وترتوی
السهام بامرک یا محمد ارتواء و این عبارت کنایت است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است
با کمال و اتمام کار دین و ملت در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی منقول است
از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود
که فرود فرستادم بر جبال عرب نوری که پر کند ما بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی
امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستاره های آسمان و رستنهای زمین همه ایمان آرند بربوبیت من و رسالت وی
برابر نهند از ملتهای پدر خود دیگری ندا در آن گفت موسی علیه السلام پاکی تو خدا باد بزرگست اسمای تو تحقیق گرامی داشتی
تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر غالب
میگردانم دعوت او را بر همه دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت او را و عدل تربیت کرده ام او را
و برای عدل وی داد بیرون آورده ام او را بعزت من که برپا نمی بود ایشان را از آتش ترکرده ام دنیا را با براهیم و ختم
کرده ام بمحمد پس کسیکه در یابد او را و ایمان نیارد بوی و در نیاید در شریعت وی پس از وی خدا بیزار است

وصل در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده
من که شاد است بوی نفس من بنوده ام من خبر بندی نفس من افاضه میکنم بر وی روح خود را و فرمود بپیغمبری
بر وی حکم خود را پس ظاهر میشود بر امتها عدل او خنده نمیکند و شنیده نمیشود آواز او در بازارها میکشاید چشمهای
کور را و میشنواند گوشهای کر را و زنده میگرداند دلهای مرده را بدهم او را آنچه هیچ کس را نداده ام احمد که حمد میگوید خدا را
حمدی تازه و توصیف گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود و میل نمیکند بهوای نفس خوار نمیسازد صالحان را که
مانند ضعیف اند قوی میگرداند صدیقان را و وی رکن متواضعان است و وی نور خدا است که هرگز فرو نشیند
ثابت میشود بوی محبت من و منقطع نمیگردد و بوی عزیز میشود توریت وی منها و میشود حق والسن مراد بتوریت اینجا
کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در صحف شعیا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم
گردانیده ام و قوی گردانیدم ترا بحق و گردانیده ام ترا نور امتها تا بکشائی چشم کور را و برهانی اسیران نفس و هوا
را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز دکن و خبر ده با آنچه می بینی

در صحف شعیا پیغمبر

دین نام شریف او را تغییر و تحریف کردند با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله علیه سید الاولین والآخرین وخاتم الانبیاء
والمرسلین وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین و چون مجملاً معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه
وآله وسلم در کتب سابقه سماویه مذکور و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل بود
و بحسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استکبار و استبعاد دارند او رفته تحریف و تغییر و تبدیل دادند
و اگر اینجا بعض حکایات و روایات که متضمن تبیین و تفصیل آن است آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد
اهل وحشت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم و یقین ارباب دین خود و ...
نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین از سر آن ... است ... گذشته
اگر به ... سیر و ... سخن ... دوست خوشتر است ... ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان که از شهدای احد است
می آرد که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینم با ایشان و خدمت کنم و بودیم ما در آن ایام صلح
کرده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است بیرون
می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرتگاه او است پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب می کردم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود یثرب می گویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رفتم به بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
و گفت زبیر بن باطا که رئیس یهود بود تحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج
پیغمبر و ظهور وی باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده مهاجر او است ابو سعید خدری می گوید
که چون قدوم آورد نبی ما صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را باین حکایت فرمود اگر
اسلام می آورد زبیر و یاران او از رؤسای یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از قتاده
آمده که بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب و می گفتند خداوندا برانگیزی این پیغمبر را که ما ذکر او در تورات یافته ایم
تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کافر شدند ... از مغیره بن شعبه آمده که وقتی در ... قوم ...
گفت مرا او را که محمد نبی مرسل است و اگر ... قبط و روم را متابعت می کردند مرا و را گفت مغیره پس ... اقامت
کردم با سکندریه و هیچ ... نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می یافتند

مولد او بمکه است و اسم او احمد و این دار هجرت اوست و قبر شریف او هم درینجا خواهد بود پس برگشت تبع بیمن
و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و بردی چهار صد از علماء
توریت بوده اند که ترک مرافقت وی گفته عهد موافقت باقامت مدینه بآرزوی ادراک سعادت صحبت
نبی آخر الزمان بر بستند و تبع برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال جزیله داده و کتابی نوشت
که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از انجمله این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه رسول من
الله باری النسم فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له و ابن عم و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین
این جماعت تفویض نموده وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بحضرت وی برساند والا باولاد
او و اولاد اولاد خود بدهد و سرای برای خاتم الانبیاء بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب
انصاری که آن سرور در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرمود و در ان سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطا
اعلم یهود بود گفت من کتابی دارم که پدر من مهر کرده است آنرا و در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که بیرون
آید بارض قرظ صفت او چنین است پس تحدیث کرد بآن بعد از پدر پس و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و چون شنید که برآمده است آنحضرت بمکه محو کرد آنکتاب را و پوشید شان نبی و صفت او را
صلی الله علیه وآله وسلم و بودند یهود قریظه و نضیر و فدک و خیبر که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خود پیش از آنکه
مبعوث شود و میگفتند دار هجرت او مدینه است و چون متولد شد آنحضرت گفتند که زائیده شد احمد امشب و طلوع
کرد کوکب ولادت او و چون مبعوث شد کافر شدند و منع کرد ایشان را از ایمان مگر بغی و حسد و عناد و از هشام
بن عروه از پدرش از عائشه روایت است که گفت ساکن شد یهودی بمکه بسفر تجارت خود را پس چون
شب ولادت آنحضرت بود نشسته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی
بوجود آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب
پیغمبر این امت احمد میان دو شانه او علامتی است که در وی موهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود
و حالانکه تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است
مر عبد الله بن عبد المطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده
درمیان ما مولودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیشتر از ان گفتند پیشتر گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را تا نزد آمنه
و بیرون آوردند آنحضرت را پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و بیهوش افتاد پس چون بهوش آمد گفتند ترا چه شد

و نام و صورت و صفت ابوبکر را رضی الله عنه و وی گرفته است زانو های آنحضرت را گفتند شناختی صفت
او را گفتم نعم پس گفتم خبر دهید ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم
گواهی میدهم که او وست گفتند می شناسی آنکس را که زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که
این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را قریش گفتند والله نمی تواند کشت او را والله
وی پیغمبر آخر زمان است غالب بگرداند او را خدای تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم و از صفیه بنت حیی بن
اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نزول کرد
بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آنحضرت بگاه و در تاریکی شب باز نیامدند تا آمد وقت شام شب
چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که بثقل و کسل و غم و اندوه که بالا تر از آن متصور نباشد در آمده در غایت افتاده و من
محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم و اندوه منکسر شده
و فرو رفته بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد و در اثنای این حال عم من
از پدر من پرسید اهو هو یعنی همان پیغمبر آخر الزمان است که صفت وی در توریت خوانده ایم پس پدر با او گفت نعم والله
هو هو آری او وست گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت در نفس خود
نسبت تو چه چیز یابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت او میکوشم پس بهره و شقی
ازلی بعداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک و بعضی از ایشان
اشقیا حیله نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و ضمانت ضیافت حیات فانی ساخته بدرکه اسفل فرو رفتند و بعضی
دیگر از علما و احبار یهود که سابقه عنایت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام مبادرت
نموده از دولت و سعادت [illegible] چنانکه عبد الله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر عالم کثیر المال
و نخل بسیار داشت و صفت آنحضرت را میشناخت غالب بود و همیشه [illegible] بود و چون روز احد شد گفت ای معشر
یهود بخدا شما میدانید که نصرت محمد بر شما حق است دریابید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است گفت هیچ سبت
نیست پس گرفت سلاح خود را در آمد و ایمان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من برای
محمد است بکند هر چه خواهد و بدهد هر کرا خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه و قبض کرد آنحضرت اموال او را و بود عامه
صدقات آنحضرت از آن اموال صلی الله علیه و آله و سلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت و شنیدن اخبار
بعثت تا سیصد سال بر روایتی و دیگر بیشتر از آن و دویدن که مشهور است و اخبار دیگر بسیار [illegible]

قهرا عظیم‌تر از انست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما والفرق بینهما واضح و در
روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریای است که آنرا مکفوف خوانند و دریای زمین بنسبت بوی حکم
یک قطره دارد به نسبت بحر محیط و برین تقدیر آن دریا منفلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که گذشت
ازان در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیه السلام و اما اجابت دعای موسی در هلاک
فرعون اجابت دعوت آنحضرت لا تعد ولا تحصی است و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تفجیر انهار از حجر و برآمدن
چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت را انفجار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکمل است ازان چه حجر از جنس
ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف برآمدن چشمها از گوشت و پوست و اما آنچه فرمود حق تعالی وکلم الله
موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسرا و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام مناجات مر آنحضرت
را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات مر موسی را طور سینا است
و مقام مناجات محمد سمٰوات علا و اما آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است
واخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجای که نیست متصور زیاده
بران بلکه مانند آن و بود فصاحت هارون نهایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده
است یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی
که منقول است در حلیه شریفه وی صلی الله علیه وآله وسلم دریابد که تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال
وی شده هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود و یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و لمعان و چیزی
که دیگرانرا نبود و اما این ملاحت و جمال که در صورت و شکل شریف وی بود هیچ جای نبود صلی الله علیه وآله
وسلم قدر حسنه و جماله و آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا و تاویل منام مجموع آنچه منقول و معلوم است
ازان سه چیز است یکی در روایت کواکب و شمس و قمر و سجده کننده مر او را دوم در رویای صاحب السجن سیوم
رویای ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم چندان است که از حد عد و حصر خارج است کسیکه تتبع
کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجایب و سرانجام است که ذکر شود بعضی ازان در محلش و اما
آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح میکرد آهن نرم میشد و چوب خشک سبز میشد در
وی و برگ دار میشد مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که گرگین و لاغر و بیشیر خشک شده مانده بود و نرم گشت

پستانهای وی در زمان شد از وی شیر زیاده از مجرای عادت و درین دو صورت نیز نرم ساختن چیزی
سخت است واگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت حافظ
ابونعیم روایت کرده است که چون در آمد آنحضرت غار را مائل گردانید سر مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص
خود را پس نرم کرد خدای تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ و استخراج کرد که سنگ سخت پس نرم شد برای وی اثر کرد
بازوی شریف وی در ان و گشت صخره بیت المقدس مثل خمیر پس برنسبت بدان داده خود را و تسبیح کرد جبال با داود
تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم واما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طیر
و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر
شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سیدنا و سلطان ما صلی الله علیه وآله وسلم مانند
آن و زیادت بران اما کلام طیر که فرمود و علمنا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد بر دست وی حصی
که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد
با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طائری آمده و گرد سر مبارک گردید یعنی گفت
فرمود که دردناک ساخته است کسی از شما این طائر را بجهت بچهای او باید باز گرداند بسوی وی بچه های او را و
قصه کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما ریح واقع شده است غدوها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که میخواست از اقطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که سریع تر بود از ریح بلکه تیز تر از برق خاطف
و میبرد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا برد او را
بهر جا که میخواست از زمین و پیچیده شده و گرد آورده شده برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغاربها از فرق است میان
کسیکه سیر کند بسوی ارض و کسیکه سیر کند بسوی وی ارض اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان
آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی و خواست که ببندد او را باستونی از ستونهای
مسجد تا بازی کنند بوی طفلان کوچه و نیز جن مسخر گردانیده شدند برای سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت استسلام کرد ایشان را و انتشار کرد لشکر جن و انس و طیر
و انتشار جنود سلیمان چنانکه فرمود و حشر لسلیمان جنوده من الجن آنحضرت را ملائکه با جبرئیل و میکائیل جنود شدند
و محمد [illegible] جنود سلیمان عجیب تر آنست [illegible] که در ساعت آمده [illegible]
او را از اعدای دین و منصور [illegible] است [illegible] حاصل شد [illegible]

سلیمان ملک را که نسزد بعد وی کسی را سیدنا مخیر گردانیده شد میان آنکه پادشاه بود یا بنده و اختیار کرد بندگی
را که ملکی عظیم است که زوال نیست مر آنرا و میسر نشد کسی را بعد از حضرت وی این چنین ملکی صلی الله علیه وآله وسلم و اما
آنچه داده شد عیسی علیه السلام از ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم
که رد کرد چشم ابوقتاده را که بیرون افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه پیشتر بود و روایت کرده شده است که امراة
معاذ بن عفرا برص داشت پس شکایت آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران چوبی که در دست داشت
و دور کرد حق تعالی برص را از وی نقل کرد این را در مواهب لدنیه از امام فخر رازی و بیهقی در دلائل النبوة قصه مردی
آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان نمی آرم تا آنکه زنده گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد
آنحضرت بر قبر او ایستاد و ندا کرد یا فلانه پس از قبر آواز برآمد لبیک و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیای موتی از
آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز تسبیح حجر و حصاة در کف دست شریف و سلام کردن حجر
و نالیدن جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی و اما دانستن عیسی علیه السلام آنچه میخوردند قوم وی و ذخیره
میکردند در بیوت از حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم زیاده از حد حصر و احصا واقع شده و اما بردا شتن عیسی باسمان
آنحضرت را در شب معراج بالا تر از ان بجای بردند که هیچ کس را نبرده بودند مخصوص ساختند بمزید درجات و سماع مناجات
در خلوت حظیره قدس با انواع مشاهدات و کرامات الحاصل هرچه تمامه انبیا و رسل صلوة الله علیهم اجمعین از فضائل
و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود بیشتر خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله و اصحابه بقدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و جوده و نواله
و حاصل این فضائل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اما فضائل و
معجزات دیگر که مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آنرا خصائص وی گویند صلی الله علیه وآله وسلم خواهند بسیار
است و خارج از حد عد و حصر و لیکن آنچه ظاهر بود و در قید ضبط علما محصور است مذکور میشود و خصائص
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرعیه و یکی قسم صفات و احوال معجزات و بعضی گفته اند
که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از ان بیفایده است و متعلق نیست بان حکمی الان و ان امریست که گذشت
و منشا آنست که فائده بیان شریعت است اول علم بحال شریف وی و تحقیق آن سعادتیست که نوعی از کمالات است
و علمیه و قسمی آنکه تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بران تا دانسته شود و عمل کرده شود و بعضی علما از این قسم را
چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص بوی صلی الله علیه وآله وسلم از واجبات و حکمت در ان زیادتی قرب و درجات است

تر برا که تقرب بفرض اکمل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است و در برداشتن بار
تکلیف و تعظیم اجر آن و ما از هر قسم مثالی چند آوردیم و استیفای آنرا بکتب قوم حواله کردیم و ذکر ما فی المواهب
چنانکه وجوب نماز ضحی بقولی و ثواب خلاف آنست اگرچه در حدیث آمده است امرت برکعتی الضحی و لیکن
تحقیق آنست که سنت موکده است و امر ایجابی نیست و مراد بآن نمازی است که بعد از بر آمدن صبح و بر آمدن
آفتاب گزارند که آنرا مردم نماز اشراق گویند و صلوة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عائشه ما رأیت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح سبحة الضحی محمول بدین نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعتی الفجر چنانکه حاکم در مستدرک
آورده و در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز بر من فریضه است
و بر شما تطوع وتر و دو رکعتین فجر و رکعتین ضحی و قول باختصاص وتر بقول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر
واجبست و چنانکه نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس منسوخ شد از ایشان و
از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث آمده است
که آنحضرت مامور بود بوضو نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و احادیث دیگر نیز در شان
مسواک آمده که دلالت دارد بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حرمت
یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه و آله و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه
و آله و سلم و همچنین تحریم صدقه بقول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم انا لا ناکل الصدقة
رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که امتناع اکل تحریم [illegible]
پس گفته اند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص است
تحریما و تنزیها چنانکه تحریم زکوة بر آل و موالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده و از امام ابوحنیفه
روایت است اباحت آن در زمان وی و چنانکه اکل چیزی که رائحه کریه داده شد سیر و پیاز چنانکه در احادیث آمده است
و چنانکه تحریم کتابت و شعر و قول تحریم بر تقدیری صحیح است که بداند کتابت و شعر را و تحقیق آنست که هیچ چیز
از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید بحکم طبع و جبلت و تحقیق آن در قسم معجزه بیاید انشاء الله تعالی
و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه که ازواج وی مطهرات
امهات مومنان اند و زوجات وی اند در بهشت و وی صلی الله علیه و آله و سلم اعز و اشرف است از آنکه بنهد نطفه پاک
خود را در رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امة مسلمه اما تسری بامه جائز است باتفاق قسم ثالث خصائص مخصوص

است وی صلی الله علیه وآله وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است
انبیا را علیهم السلام وهمانا که اختصاص نسبت باست مراد است وچنانکه اباحت صلوة بعد العصر وچنانکه
جواز وتر را علی راحله با وجود وجوب وچنانکه صلوٰة جنازه بر غائب نزد حنفیه ونزد شافعی عام است مر همه امت را
وچنانکه صوم الوصال وتحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی وچنانکه اباحت نظر با اجنبیات وجواز
خلوت با اجنبیه ودر اینجا کلام است که بیاید در محاسن وچنانکه نکاح بیشتر از چهار زن وهمچنین دیگر را وورنه یا وقت
بر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم خلاف است وچنانکه جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امراة که بہ بخشد زنی
نفس خود را و طلب کند مہر را بی ولی وبی شہود واما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح وتزوج
وآنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را مر دی بی اذن او واذن اولیائی او وچنانکه نکاح بی رضای زن
واگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح زنی که شوهر ندارد ولازم میشد بر وی اجابت وی
وحرام میشد بر دیگران خواستگاری آن زن واگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق وی ودر اینجا
امتحان ایمان وی بود وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده
والناس اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام وشراب دارد ومحتاج است بدان صرف آن برآنحضرت
نزد احتیاج وی وفدا کردن نفس خود را بر وی صلی الله علیه وآله وسلم قال النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
ومصدوق اینست قصهٔ زید وزینب وحاصل این قصه اینست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میپوشید اظهار
آن با ضعفاء الایمان تا در ورطهٔ هلاک نیفتند پس وحی آمد که نترس از خدا بترس خلاف مراد کن از مردم پس زید تطلیق
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وآورد در خانه وبعضی مفسران درین سیر را درین مقام کلامی
است که لائق منصب نبوت واهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند وهمچنین در قصهٔ یوسف علیه السلام
با امراة عزیز ودر قصهٔ داؤد علیه السلام بزن اوریا بر مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن وگردانیدن عتق
را بجای مہر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها ودر وجوب نفقه زوجات برآنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است وواجب نبود بر وی رعایت قسم میان زنان خود واکثر علماء حنفیه نیز همین اند واگر میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب ودر حل جمع میان مراة وعمه وخاله وی دو وجه است نزد قوم وبعضی گفته اند که
مستند این اختصاص همه آنست که نکاح در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم تسری دارد وبعضی گفته اند...

و مردان همه در حکم او و غلام وی بودند و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه
خواهد از جاریه و شمشیر و مانند آن و مباح شد مر او را قتال بمکه و دخول مکه بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب
فتح بیاید انشاء الله تعالی و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای
نفس خود و ولد خود بود و شتم و لعن او قربت و رحمت و مباح بود مر او را که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک
گردانیده بود او را مالک الملک تمام اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه و آله وسلم قسمت
میکند ارض جنت را و ارض دنیا بالطریق اولی صلی الله علیه و آله وسلم وصل و اما فضائل آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم که نه از قبیل صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصا صفات و احوال باطن که علم
هیچکس بکنه آن نرسیده و مذکور را ایشان بعض صفات ظاهر است که علما در احصای آن نموده ذکر کرده اند و
معجزات همه از این قبیل است که از هیچ یکی از انبیا ظاهر نشده و لیکن آنرا بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و
کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه و آله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیش از ارواح
خلائق پیدا کرده و ارواح سائر مکونات را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله
علیه و آله وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم
ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده شعر و کل آی اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره
بهم * فانه شمس فضل هم کواکبها * یظهرن انوارها للناس فی الظلم * یعنی آنکه آفتاب روح او در پرده غیب بود
کواکب ثواقب حضرات انبیا که مستنیر بنور او بودند ظهور نمودند چون آفتاب نبوت او ظهور کرد وجود مختفی شدند بعینه
رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم من اول انبیاءام در خلق و آخر ایشانم در بعث و از جمله فضائل عظیمه وی آنست که داده شده
است مر او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این از خواص کلام نبی محمدیست
چنانکه در باب حلیه شریف اشارتی بآن گذشت و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله وسلم اول کسیکه گرفته
شد از وی میثاق در روز الست و اول کسی است که گفت بلی در امر وی کما جاء فی الحدیث و از آنجمله آنست که آدم
و عالم همه از بهر او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود اوست و نوشته شد اسم شریف وی بر عرش
و ابواب جنت و ما فیهما و از آنجمله آنست که حق تعالی گرفت عهد از انبیا در وی که چون مبعوث گردد ایمان بیارید
بوی و نصرت دهید او را مع ذلک قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا گذشت و از آنجمله آن است

کرده شده است اخبار و بشارت بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت و از انجمله آنست که واقع نشده است
در نسب شریف وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود نزد کافران و زنا ولادت
شریف بیالایدش و الله تعالی و از انجمله آنست که برانگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم قرنا فقرنا و بیرون آورده
او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که خدای تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام
و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی برگزیده ترین برگزیدگان
بهترین بهتران و بهترین بهتران باشد صلی الله علیه وآله وسلم و در وقت ولادت شریف بتان همه سرنگون افتادند
و جن اشعار خواندند و بر آمد از شکم امت مختون و نظیف بجهت ناف بریده و در وقت ولادت ساجد و رافع
نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید مادر او که نوری از وی بر آمده که روشن شد بآن کوشکهای
شام و سخن گفت در مهد و جنبانیدن ملائکه او را تکلم کرد در مهد و نوشته اند او را که سخن میکرد با وی قمر در مهد و میل میکرد
بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را در گرمی آفتاب و این همیشه نبود بلکه در اوقات
متعدده واقع شده نخست در زمان صغر که همراه عم خود ابوطالب بسفر بر آمده و بحیرا راهب او را بشناخت و لهذا
سایه نداشتن در خصائص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع
آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده سالگی سیوم نزد بعثت چهارم در شب معراج
و از انجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتدای وحی و تصرف کردن در وجود شریف وی و این را از خصائص شمرده اند
و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی در مواضعش بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است
هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک
و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک و دهن او را و ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه
او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق او را و ید او را و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم
نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت
حق جل و علا در او را و این مسکین گاهی در وقت خواندن اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد
فی الاجساد هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود میفرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاده
و از انجمله آنست که حق تعالی اشتقاق فرمود از اسم خود که محمود است احمد و محمد و تسمیه کرده نشد پیش از وی باین اسم هیچ
احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته شعر و شق له من اسمه لیجله

فذو العرش محمود وهذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است کذا ذکر البخاری فی التاریخ الصغیر و از انجمله
آنست که پروردگار تعالی اورا سیر میگردانید و سیراب میگردانید از طعام و شراب بهشت چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید
ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب و تاریکی
آن چنانکه میدید در روز و روشنائی روز چنانکه در حلیهٔ شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم گذشت و از انجمله است
که چون سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر قدمین آنحضرت
در سنگ که مشهور است و اثر ها از نعل شریف در مسجد نبی محاذیه در مدینه واقع است و بود آب دهن آنحضرت
که شیرین میگردانید آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سفید بود و موی نداشت متغیر اللون نبود چنانکه از مردم میباشد بعضی این را از خصائص
شمرده اند و در حدیث استسقا آمده است که برداشت وی صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست خود را در دعا
تا دیده میشد بیاض ابطین و بعضی گفته اند از بیاض الابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از برکندن
موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی میماند و بتحقیق آمده است که آنحضرت نتف میکرد
شعر الابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبدالله بن اقرم خزاعی گفت گذاردم نماز را با آنحضرت نظر
کردم بسوی عفرة الابطین وی صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض که خالص
نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را عفره الا اگر خالی بود مطلق
از آثار شعر اعفر نمی بود اینچنین گفته در مواهب و گفته که نعم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آنست که نبود ابطین شریف او را رایحه کریه که بود نظیف طیب الرایحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید
آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز و سمع غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب
نمیکرد دل وی صلی الله علیه وآله وسلم رواه البخاری و هرچه نزد وی سخن میکردند وی شنید و این قسم است
بنا بر عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بخواب شامل هست تمام انبیا را
علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را
در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
بود در نیافته شد و وحی نشد بجهت حکمت و در شریعت قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم
و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده

تا آدم و بر هیچ قبله هیچ پیغمبری جنازه نکرد بدین روایت این از خصائص نباشد و تائید میکند این را روایت بخاری
در صحیح که تثاؤب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و سپش در جامه وی نمی افتاد
و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و همچنین انبیاء دیگر رواه الطبرانی در آمده است که آن
نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی
و در توضیح دیگر تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب
نقل کرده شده است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و در سایه نشد او را
سایه آفتاب و همچنین است عبارت علما عجب ازین عزیزان که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل دعائیکه
خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشائخ میان سنت و فرض فجر خوانند در خواسته است آنحضرت
از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته واجعلنی نورا و چون آنحضرت عین نور باشد نور را
سایه نباشد و چون مشی میکرد با درازقامتان دراز تر می نمود از ایشان و نمی نشست مگس بر جامه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید وی را پشه و نمی مکید خون
او را پشه و ایذا نمیکرد و سپش همچنین است عبارت قوم و مراد عدم وجود قمل است و آنکه در بعضی احادیث واقع شده
که کان یفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست کذا قالوا و از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انقطاع
کاهنان است نزد بعثت وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنهما محجوب ساخته میشدند شیاطین از آسمانها وی در آمدند در آسمانها وی آوردند خبرهای آنجا را و القا میکردند
بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و باین علاقه
کسب کردندی علوم را القا ایشان وی افزودند دروغها بران از پیش خود چنانکه حضرات انبیاء را صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند
و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع شدند و باز داشته شدند
از عروج و دخول سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از تمامه آسمانها و هر که قصد کند که باسمان بر آید و استراق سمع کند میکرده شود شهابها
که شعله از نار است و هرگز خطا نکند بعضی را بکشد و بعضی را بسوزد و بعضی را ناقص و تباه گرداند و بعضی را
را و فاسد گرداند عقل او را تا آنکه پس میگردد غول که گمراه میکند مردم را در بیابانها و این ظاهر شود

زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در
ابتدای امر وی صلی الله علیه و آله و سلم را این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود پیغمبر گفت پس سیوم زهره پیدا
یا انداخته می شد نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن تغلیظ و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و این شبه گفت که رجم بود پیش از بعثت آنحضرت ولیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد و سه
حراست و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و رمی کرده میشدند آن شیاطین لیکن باز عود کرده میشدند بجای خود
ذکره البغوی و از انجمله آنست که آورده شد او را براق در شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شده اند او بر
پشت و از اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز براق بوده و آیات همین است و لیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند یا هر یکی را براقی بوده به اندازه شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج
آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد صلی
الله علیه و آله و سلم ناظر در قول اول است والله اعلم و شبا شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد
اقصی و بر آورده شد بمحل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر بما سوی حق ما زاغ البصر
و ما طغی و حاضر گردانیده شدند برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و مطلع گردانیدند او را بر بهشت و
دوزخ و برده بجای که علم هیچکس بآن نرسیده و دید پروردگار تعالی و تقدس را بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید انشاء الله
تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و روایت و مشرف گردانید او را در عالم برؤیت جمال خویش و
هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند با آنحضرت آنجا که سیر کرده
و ستی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را امر میفرمود که پیش روید پس پشت مرا برای ملائکه گذارید و قتال
کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست که داده شد او را کتاب
عزیز و حال آنکه امی بود و هیچ چیز نخوانده و نوشته مشغول نشده بمدارست و نه مساعده بکتب و از اینجا معلوم
میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و هیچ سببی
و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری
از ملاحده و معطله و قرامطه در تغیر و تبدیل وی راه نیافتند بآن تا و نشدند بر الفاظ وی و تغیر کلمه از
کلمات وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصاری بر تغیر و تبدیل
و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ۞

این کتاب عزیز مشتمل است بر بیان جمیع کتب و بیان است اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرائع
و احکام را که نشان آنها پیدا نیست و نمیدانند آنرا مگر کسی دوی از احبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم
و تعلم آن با انضمام ایجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز و معجزات بیاید ان شاء الله تعالی
و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشت که کسی از ایشان کتاب خود را چه جای
تمام بغیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و علما نیز را در مدت
قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعه احرف بجهت تسهیل و تیسیر و تشریف و ترحم و تفضیل و تحقیق سبعه حرف در شرح
مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان
آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل و ارتق و معجزات انبیا منقرض
شده و باقی نماند از ایشان جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و همین است سبب
در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و
حفظ توریت و انجیل را با حبار و احبار گذاشت لاجرم راه یافت آن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را
بجمع کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگماشت صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ آن بود احتیاج بجمع آن در صحائف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که درینجا دلیل
ثبوت بر بودن بسمله جزو هر سورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز
شود و جواب حنفی آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله منزل است برای فصل بیان
سور چنانکه بعضی متأخرین کتابت اسمای سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب
شبه گردد و دیگر داشتن قرآن بجز بیان است این کلام ناس نیز از برای حفظ او است تا اگر چیزی زیاده و نقصان
کنند متغیر گردد و نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و بدگمانی در مردم برباد گرفتن آن
و پیدا است بیان تا همیشه جماعه را بران داشته که یاد میگیرند و میخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخ
مهیب عظیم یک حرف یا یک نقطه تغییر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است
مر قرآن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول
از کنجها که تحت عرش است نداد هیچ یکی از پیغمبران را مثل آن و از انجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم مفاتیح خزائن و میسر شده بوی و ظاهر شد آنست که خزائن ملوک فارس و روم همه بدست

صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرده و قوت تربیت ظاهر
و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب در دست علم الٰهی و نمیداند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق و قسمت
آن در دست این سید کریم نهاده اند قوله صلی الله علیه و آله وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از انجمله آنست
که آنحضرت مبعوث است بکافهٔ ناس وی رسول الثقلین است و مبعوث است بجن و انس درینجا هیچ خلافے
نیست و بعضے بملائکه نیز گفته اند و بعضی بتمامه اجزای عالم گفته ولهذا شهادت میدادند برسالت وی صلی الله
علیه و آله وسلم و سلام میدادند بروی اشجار و احجار تا آنکه مراد ایجاد ایصال فیض وجود وی را تمام و اکمال
آن خواهد بود و قدم الکلام فیه سابقا و در اختصاص نسبت بکافهٔ ناس بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
اشکال آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسے
بروی زمین نماند پس ایشان کافهٔ خلق باشند جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت
نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاده بحادثه که واقع شده بدان منحصر شدند خلق درین جماعه اما
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافهٔ خلق شمول اوست مر اهل عالم را از شرق
و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بر احمر و اسود مراد با حمر عجم اند و اسود عرب
که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سمری است و در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما
جماعه قلیل را کافهٔ ناس نتوان گفت اگرچه بعارضه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مآل
کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمامه اهل زمین و هلاک شدند همه جز
اهل سفینه بدعای وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند
قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و بتحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسلست
جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد تمامه مردم را از جهت طول مدت
بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است که توحید
عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر
شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر وی نبی مبعوث شده باشد نوح

دانست که ایشان ایمان نیاورند بوی پس دعا کرد بر هر که ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم
وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی
نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما القای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است
بکافه ناس و تا روز قیامت چنین خواهد بود و نوح و غیر وی در صدد آن نبودند که مبعوث نشود پیغمبری
در زمان ایشان یا بعد از ایشان و نسخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل اما پوشیده نماند که این راجع
بعدم نسخ شریعت عزای اوست و این خصیصه دیگر است یعنی خاتم انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم
و مقصود درینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فقد برید قول بعضی یهود که محمد مبعوث است
بجهت خاصه ناس است و تناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را صادق دانستند او را چه
رسول کاذب نمیباشد و او خود دعوا کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع اشکال
بآنست که خبر واحد در مقابل نص مقبول نیست فافهم و از آنجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب
و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه و آله و سلم و بلاد اعدای
مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مر او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز
این رعب حاصل است مر او را این خصوصیت انما فرا انبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین
را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب حاصل می باشد
چنانکه بعد از حرب و قتال میباشد و اما آنکه در دلها رعب و ترس ملاحظه و از هیبت باشد عام است در انبیا و در
ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از آنجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند در حروب
بجنود ملائکه و اثر تیغ هیچکس از پیغمبران نبود و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصا در غزوه بدر معلوم
گردد و از آنجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه و آله و سلم و حلال
گردانیده نشد برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال باشد و بعضی را
که اذن در جهاد بود حلال نبود تا کل آن جمع میکردند آتش از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این
علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مر این امت مرحومه را و این فضلیست و توسعه و کرامت و تخفیف مر
ایشان را گفته اند که و بود سر آنکه حضرت را آنچه موافق شهوت و طبیعت است چه نفوس بالطبع مائل و متلذذ اند
بآن و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات است پس نخواهند که فوت شود ایشان را تنعم و تمتع بآن

واز انجمله آنست که گردانیده شد برای او و امت او تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در آن بخصوص نیست
سجود بموضعی از آن واز انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شریعتهای دیگر
طهارت جز باب درست نبود و همچنین جائز نبود امتان دیگر را نماز خواندن مگر در مخصوصه کنشت و کلیساهای ایشان
باشد اینجا جای سوال است پس در سفر که ایشان در صحرا و بیابانها میگشتند و از کنشت و کلیسای خود
دور افتادند چکار میکردند و نماز نمیکردند یا چیزی دیگر بنا میکردند و میساختند مثل آن از جامه و چون مثل
فائده بعضی از علما درین باب بمعنی یا بهم چنانکه در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت
میکرد در زمین و میگذارد نماز هر جا که وقت آن در آمد و نقل کرده اند از داودی و ابن التین و در فتح الباری
از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمیگذارد هیچ یکی از انبیا تا مسجد محراب خود را و درین وی نقل
کرده است نیست و بالجمله کلام درینجا خالی از اشکال و احتمال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص
بمجموع جعل ارض مسجداً و طهوراً است و دیگر انبیا را این هر دو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور است
میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشان را نماز خواندن مگر جائی که تیقن میدانستند
طهارت آن را و این امت را جائز است در جائی که تیقن ندارند نجاست آن را نظر بظاهر حال والله اعلم و از انجمله
آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام و هیچ قرآن عظیم که مجموع
آن معجزه است داخل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوتهترین سوره است از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی که
بمقدار آن باشد پس باید نگریست که چه مقدار کثرت میرسد و این را بیانی شافی است که در آخر باب معجزات ذکر کرده شود
واز انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیاء والمرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود
قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا همچو داستان
مردیست که بنا کرد خانه را و تمام کرد آن خانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم
آن خانه را و تعجب میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس منم آن خشت و منم خاتم انبیا و چون عمارت
تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بهمین است و نیز شریعت او مؤبده
است تا روز قیامت و ناسخ است شرائع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم سائر
انبیا و اگر عیسی باشند امتداد انبیا را اتباع میکردند تحقیق این در باب فضائل گذشت و تفسیر قوله تعالی و
اذ اخذنا من النبیین میثاقهم واز انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است شرائع را و امتی که صلی الله علیه وآله وسلم

مستلزم و نامستحبت نیست بلکه این خصیصه جداست و از انجمله آنست که فرستاد خدا تعالی ویرا صلی الله علیه و آله
وسلم رحمة للعالمین و مراد برحمت اگر هدایت دارند مقصود ازین ارسال بکافۀ انام است اگرچه همه اهتدا
نیافته باشند و در ظلمت شک و ارتیاب مانده و اگر عام تر دارند مراد شمول فیض وجود ویست مر تمامه کائنات را
بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سیوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه
انبیا را باسماء ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا یا عیسی یا یحیی و خطاب
نکرد آنحضرت را مگر به یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن باین دو اسم ترحم و
تحبب است که مخفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد بر امت ندا
کردن آنحضرت باسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در اشال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و
آواز بلند کردن و بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت
بن قیس در گوش وی گرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس
شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید پیش ما و نمی نماید
ایس بجوئید او را و تفقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیت و من جهیر الصوتم
می ترسم که آواز بلند کنم و حبط کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از آنها نیستی و راضی شد آنحضرت
ازوی فرمود زندگانی بکنی تو بخیر و بمیری بخیر بشارت داد او را بجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله
عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید ان شاء الله تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام
را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که بیایند و بدر نشینند تا آنحضرت خود برآید و مشرف سازند و در حیاء
خود کلام در غایت ادب زیاده برین بیاید و از انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلد او و عصر
او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجمیع اقسام وحی
و تحقیق این در باب بعثت بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که فرود آمد بر وی اسرافیل علیه السلام و نیامد بر
وی بر هیچ پیغمبری بیاورد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود
فرود آمد بمن اسرافیل و فرود نیامده بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچکس دیگر آمد و فرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو
امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باشی و بنده و اگر خواهی پیغمبر باشی و پادشاه پس نگاه کردم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید تو چه گوئی پس ایما کرد جبرئیل علیه السلام بسوی
من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من می گفتم پیغمبر و بادشاه باشم سیر میکرد با من کوههای زر کذا فی المواهب
اللدنیه و نیز گویند که اسرافیل علیه السلام یکبار دیگر بر وی آمده باشد پیش از آنکه وحی از زبان درگاه نبوت برود و صاحب
سفر السعادت میفرماید که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم بهفت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد
عم وی ابوطالب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت
وی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را
فرمان شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم بهترین اولاد
آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة
و چون روز قیامت از همه روزها بهتر باشد و در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهوری
خواهد بود که هیچ کسی را در آن مقام جای دم زدن نباشد الا ویرا صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین
مثل این نکته گفته اند و نیز ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آورده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر
بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه وآله وسلم مر حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید چه
معرفتی که حق او را ست کس ندارد و نعمتهای که بوی واصل است بکس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه
وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد کسی نبود و نه بود مانند او ست و شان شان او و بقول خود ولا فخر اثبات کرد
بآنکه این فضیلت که من یافتم فضل و کرامتی است از خدا و بیا اهتمام آنرا از پیش خود و نه سیادت را بکان بقوت خود
که فخر کنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مراد باین سیادت که نسبت باولاد آدم حاصل است فخر نیست
فخر من بنسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضی از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بنبوت وی صلی الله علیه
وآله وسلم میگویند یعنی بازا بیای معانی گفته اند که فخر من حقیقت لفنا و فنی در این حدیث حق است و باقی
از آثار وجود و تحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم و همچنانکه سید اولاد آدم است سید
تمامه خلائق است و کریم الیشان است نزد خدا از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین از اهل سموات و ارضین و از آنجمله
آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه وما تأخر شیخ عز الدین عبد السلام گفته رحمة الله علیه
از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و فعلکرده نشد که حق تعالی خبر داده هیچ یکی را از انبیاء
الی آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفور اند و تعذیب انبیا جائز نیست ولیکن نفسی

خبر داده نشده هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشده بدان و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد و به شفاعت در مغفرت ذنوب و رفع
درجات ایشان مشغول شد صلی الله علیه و آله وسلم و کلام درین آیت سابقا گذشت و از انجمله آنست که قرین وی اسلام
آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ترا هم اینحال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام
آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد و اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام است و این تجویز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و از انجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را ماوردی و حجازی در مختصر
سوم و قومی گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم همچنین ذکر کرده است
صاحب مواهب لدنیه و تفصیل در ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کرده اند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار
که متعلق بتبلیغ و شرائع دینی است و بعض علما اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است
چه اخبار بر خلاف واقع کذب است و معصومیت کرد انبیا است نزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه و آله وسلم
ازان و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع
اخبار وی صلی الله علیه و آله وسلم در هر بابی که باشد در هر چیزی که بود مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال
جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از قائل شدن بدان با قصد وی حکمت تشریع
و ادراک است سعادت اقتدا در نفی در بشریت و احکام جبلیت در وی صلی الله علیه و آله وسلم با احتمال
حصول شهود خاص و استغراق دران که موجب نسیان احکام ماسوی حق شده باشد و اعمال فضله خوارق
جوارح از آن عالم است والله اعلم بحقیقة الحال و اما خطا اگر مراد بآن خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع
شده باشد چنانکه در افتداء اساری بدر که تا لوالا آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه
تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت نسیان واقع نشده چنانکه شریک گردد که در وقت
گذرانیده شد یا سه و فرمود که از شیطان است و از انجمله آنست که سوال کرده نشود و
خبر گفته نشود که چه میگفتی تو و نپرسد که چه حدیث شده در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام معلوم شود که

اعیان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از ایشان در قبر و استیناس واقع میشود باین کلام بیان قول که بعضے علما
گفته اند که سوال قبر از خصائص است محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را تخفیف تطهیر
از ذنوب کرده و در عالم آخرت مے بینند کذا قالوا والله اعلم و از آنجمله آنست که جائز است سوگند خورده شود برای
خدای عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیر او از ملائکه و انبیاء و غیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام گفته
باید که مقصور برآنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکره فی
المواهب اللدنیه و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی
وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج
اویند در بهشت و فرموده ماکان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة الاحباب گفته است
که گویند طلحه بن عبیدالله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا برود من عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس
نازل شد این آیه و در بعضے کتب گفته اند که یزید شقی طمع کرد در عائشه صدیقه رضی الله عنها پس خوانند بر وے
این آیت و ممنوع شد از آن و این در مخیرات است که ایشان را مخیر گردانیده در آنکه دنیا و زینت آنرا خواهند یا خدا
و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد از آنحضرت در حل او خلاف است و امام الحرمین
و غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی و در جواز نظر بسوی ایشان
و اشهر منع است و حکم امهات در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه میکند
این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت خواهر مومنین است بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب
حرمت ازواج آنست که آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب شد بر ایشان عدت وفات و آنکه
مفارقت آنحضرت در ایام حیات کرده چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در کشحگاه او بیاض
پس جدا کرد او را اقوال است قول آنکه حرام است و امام شافعی رحمة الله تنصیص کرده بران و قول دیگر حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در
زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد
عمر از رجم او و بعد از آن گفت که مفارقت کرد و بعد از بعضے نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرده بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم و حرام نیست
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الان فائده نیست جز علم باحوال

شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند که امر بالحجاب و انما محلا آنست که حرام بود رویت اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف روی و کفین برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جائز است سائر عورات را انتهی به القاضی و گفته که فرض کرده شد بر امهات المؤمنین ستر بی خلاف در وجه و کفین و جائز نیست مر ایشان را کشف آن در شهادت و جز آن و نه اظهار شخوص اگرچه مستور باشند مثل براز و استدلال کرده است بانچه در موطا است که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب بنت جحش را ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و تحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان و ایشان مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المؤمنین یعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و جه متقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست آیا نفی فرضیت است چنانچه ظاهر کلام اوست یا انها را داخل ضرورت ساخته است به ظهور اشخاص امهات المؤمنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج سیر میکردیم ما یعنی گروه نسا میکشادیم روی و چون میدیدیم که مردمان میرسند انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المؤمنین صفیه در هجوم طواف نمیتوانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بوده و ارتکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در سماع حدیث نماند که در پرده میکرده باشند و از عبد الواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت درآمدم بر عائشه و بروی درع بود مطهر و ظاهر این در دیدن شخص نیست و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جائز است بر زنان از کشف وجه و کفین بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم و قد بینا نا اجمالا آنست که اولاد بنات نسبت کرده میشوند بسوی وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی کرم الله وجهه بر آمد و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که ایشان دو فرزند منند اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و در حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها می فرمود بخوان نزد من پسران مرا پس می بویید ایشان را و می چسپانید بخود و در تمام جسم نزد وای

نبی ہذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در سجده آمده بر پشت مبارک آنحضرت
سوار شد پس آنحضرت سر برنداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفت گمان کردیم وحی آمده بسوی
تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شد مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت
مباهله بر انّ ابناءنا همین است و از آنجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز
قیامت مگر نسب من و سبب من مراد بنسب اولاد است و بسبب ازواج و لهذا تزویج کرد امیر المؤمنین عمر بنت فاطمه را
با سبب واری اتصال با آنحضرت باین و این قصه در جای دیگر بتفصیل زیاده ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزویج
کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشند نمی باید آن مرد را که بالای
وی زنی دیگر خواهد حاصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان
شده و در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنیدند نزد آنحضرت آمد
صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر
ابی جهل را شنا تیچ بیشتر باشید پس آنحضرت برخاست و بمنبر آمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را داماد
آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید
با من و نگاه داشت رضای مرا و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند وی را و فتنه بیاندازند
در ایمان او و اگر کند فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و نمی باشد که جمع شود دختر پیغمبر خدا
و دختر دشمن خدا مگر آنکه اراده کند علی که طلاق دهد فاطمه را پس آنگاه نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر
فاطمه مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کنی فاطمه را [illegible]
و سیاق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها لیکن چون خواستگاری علت ایذاست بر کل
گردانیده شد در جمیع بنات نه بر بنات و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که در مدینه است
پیدا و راست و فتوی داده شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را با اعتراف باآنکه این محراب زمان آنحضرت
بوده [illegible] و اگر تاویل میکند که این محراب آلان است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله
علیه وآله وسلم بلکه تغییر داده شده است از آنکه بنا کرده بود و دیگر روایات آمده است که دو کرده شد جا بجا که در میان

پس دیدن آنحضرت کعبه را و بنا کرد محراب بشناخت مثل کعبه و از جمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را
حقا و بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمیتواند که بر آمد بصورت او و او را قدرت نداده
اند که بر آنحضرت و درین باب اقوال اختلاف کرده و در روایتی آمده که فرمود من رانی فقد رای الحق مراد همین دیدن
در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رانی فی المنام فقد رانی یعنی اگرچه حق تعالی شیطان را قدرت بخشیده
است که بهر صورت که خواهد بر آید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر آید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد آنند حتی که بصورت
پروردگار تعالی و تقدس تواند بر آمد و اظهار که و منم خدای تو زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و ضلالت است هر دو
و در آنجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام انبیا را و شیطان متمثل نمیتواند شد بصورت
هیچ پیغمبری [illegible] این را در رسائل آنحضرت آورده صلی الله علیه وآله وسلم و در دیدن حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم شرط نیست که بصورت خاص باشد بهر صورت که کسی دید او را دیده بعضی شک کرده
و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران صورت
بوده در صحت عمر حتی بعضی تکلیف این گرفته که بصورتی ببیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است
عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که به پیش ابن سیرین که صاحب تعبیر
رویا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی
وصف کرد که نبود آنحضرت بران صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این حدیث صحیح است
والله اعلم و کسی با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت
حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گفته اند
که دیدن بصورت خاص و صفت معلومه وی ادراک حقیقت اوست و در غیر آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور
محدثان بر آنند که بهر صورت که ببیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت
در حال آئینه است هر که آئینه خیال صاف تر و بنور اسلام منور تر رویت او درست تر و کاملتر کلام در تحقیق این مقام
بسیار است و در شرح مشکات جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده که من رانی فی المنام
فسیرانی فی الیقظة کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است که ببیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می
بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند چه تخصیص برویت

علیه وآله وسلم مصافحه میکرد مرا آنحضرت بعد از هر کار و گفت شیخ ابو العباس حران که در آمدم به پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم یکبار دیدم آنحضرت را که مینویسند مناشیر اولیا به ولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد نام
دارد با ایشان منشوری گفتم یا رسول الله نمی‌نویسی برای من چنانکه برای برادر من می‌نویسی فرمود آنحضرت
علیه السلام که ترا مقامی است غیر این مقام حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب
مشاهده میکنند در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و میشنوند از ایشان آوازها و اقتباس میکنند از ایشان انوار
و استفاده میکنند فواید و حکایت کرده شده است از سید نور الدین ایجی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنیدند
در بعضی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب لدنیه از این قبیل حکایات
آورده که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و وی آورده که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف
از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه آورده که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین
در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی که مبانی در بیان حضرت غوث الثقلین
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله
الازهری الحسینی رضی الله عنهما آورده گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را
رضی الله عنه بودند در مجلس او نزدیک ده هزار مرد نشسته بود شیخ علی بن هیتی در مواجهه شیخ زیر پای کرسی وی پس
گرفت او را چیزی از خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمیشد از ایشان مگر
نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد پیش روی شیخ علی هیتی با ادب و تیز میکرد
نظر با روی وی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ او را دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس
از همین جهت تادب ورزیدم فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت وصیت کرد به ملازمت تو گفت
شیخ علی بمردم آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که هر چند در آن زمان صفت
مردمان اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشایخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در یقظه بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در
یقظه مر اولیا را متواتر شده بدان اخبار و حاصل بآن علم قوی است که منفی است از آن شک و شبهه ولیکن واقع نشود
مر ایشان را از جهت حس و نظر بلکه از جهت وجود حال که ضبط نمی‌توانند کرد آنرا عبارت مراتب ایشان مر

وخواص را در یقظه وصاحب مواهب خود گفته که هر که تصدیق کرامات اولیا دارد وقابل است بآنکه منکشف
میگردد بایشان اشیاء در عالم علوی وسفلی مشکل ومشتبه میگردد بروی چیزی ازین باب وامام غزالی گفته که هرچه
عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند وهرچه آنها را بکسب حاصل شود ایشان را بوهب الله یقول الحق و
هو یهدی السبیل تنبیه اگرچه رویة آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در منام حق وثابت است بی شک وشبهه
ولیکن گفته اند که آنچه رائی بشنود از احکام عمل بآن کند نه از برای شک در رویة بلکه از برای آنکه از رائی ضبط
مفقود است در حالت نوم کذا قالوا ومراد احکام شرعیه که مخالف قرار داده دین است والا بعضی علوم که نه ازین
قبیل باشد در قبول آن وعمل بدان خلافی نخواهد بود وبسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت وی
نموده وعرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرموده آنحضرت نعم اولاد
در رویة که در یقظه است بعضی مشایخ نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم واز جمله خصائص آنحضرت
آنست که نام نهادن بنام شریف وی میمون ومبارک نافعست در دنیا وآخرت روایت کرده شده است از انس
بن مالک رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق
پس امر میکند حق تعالی ایشان را به بهشت ومیگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل ومستحق شدیم ما بهشت را
وحال آنکه عمل نکرده ایم که جزا دهی ما را به بهشت پس میگوید الرب عزوجل جلاله درآئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام
بر نفس خود که در نیاید آتش را کسیکه نام او احمد ومحمد است ودر روایتی کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی
با آنحضرت سوگند میخورم بعزت وجلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو واز علی بن ابی طالب
رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود وحاضر شود بروی کسیکه نام او احمد ومحمد است مگر آنکه
پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار روایت کرده ابو منصور الدیلمی ونیز آمده
که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن وآمده که مجتمع شدند قومی که مشورت کنند ودر ایشان
کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت وآمده که هر کرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
کند وبه بهشت برد آرد وقال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم حکایت کنند
که یکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دیدند ودر پیش ایشان ایستاده حاضران مجلس شریف گفتند که محمد نام
سلام میکنند آنحضرت قیام نمودند ومعانقه کردند وفرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت
نتیجه این تسمیه است که کردند وعلما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف ونام نیک آنحضرت

اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و کنیت منع کرده اند و بعضی افراد را تجویز نموده و
این قول اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است و مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است
مطلقا و امام مالک رحمة الله تجویز کرده است مطلقا و مذهب ثالث جائز است هر کسی را که نامش محمد نیست و کسیکه
تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هو الاقرب انتهی
و ازانجمله آنست که مستحب است غسل و تطییب برای قراءة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث
آنحضرت آواز پست کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در حرمت و قیمت مثل کلام
اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود و بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون آمدند
مردم بر مالک رحمة الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند
مسائل میخواهیم زود بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که میگفتند
از درون جواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطییب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکرد بعود و تحدیث مینمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک جماعه دیگر تحدیث بر غیر طهارت و بود
اعمش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و
سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة
حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلب ادب است با آنحضرت و قلب احترام است مراد را و قطع حدیث آنحضرت
از جهت غیر او خصوصا مر فاسقان و مبتدعان را و بودند سلف که قطع نمیکردند حدیث او و تحرک نمیکردند و اگر چه ضرری
و آفتی میرسید بابدان ایشان و صبر میکردند بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آورده اند که
یکبار حضرت امام مالک را عقرب شانزده بار گزید و وی متغیر شد و صبر و تحمل کرد و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر
جناب حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه مضطر بود و در ان حرکت و قیام بضرورت نمود چه گنجایش
دارد خصوصا که متضمن گردد با آن مالا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و ازانجمله آنست که ثابت شده
صحبت هر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی میگشت با آنحضرت یک لحظه و میدید جمال مبارک او را اگرچه لحظه این را

در خصائص آنحضرت نوشته‌اند گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت با متداد اجتماع و طول مصاحبت
حاصل میگردد و اینجا بیک نظری و یک لحظه بحصول می پیوندد و این چنین کسی را صحابی میگویند بقول صحیح مختار پس از
خصائص داشتن آن صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت با نبیاء علیهم السلام چنانکه گفته اند که در تابعی نسبت بصحابی
اینچنین نیست بلکه آنجا البته طول اجتماع حاصل میگردد بقول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصائص شریف که ذکر
کرده اند مشترک است میان آنحضرت و سائر انبیاء علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان
بصورت و عدم تثاءب و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت بیشتر است چنانکه گفته اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آنحضرت بر اعرابی محض می
افتاد نطق میکرد بحکمت و در قوت انقلاب میگویند که بیک نظر که بر جمال جهان آرای مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری
گشاید که دیگران را با ریاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیا باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام
نبود و این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند
از جهت ظواهر کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس بحث کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان
چنانکه از سائر رواة حدیث را بانفراد صحابی فرد و غریب نخوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم
و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان اگرچه بعضی از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند
که ملابست فتنه و وقوع ایشان در آن بجهت اجتهاد و تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و مآثر ایشان از امتثال
و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت و حضور ایشان در غزوات و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت
ناس بامور الهیه بر صلوٰة و صوم و زکوٰة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق
حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سابقه و نیز جمهور علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاضل
امت اند هر که بعد از ایشان است بمرتبه ایشان نمی رسد بعضی از علماء مثل ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین
است و غیر وی درین مسئله تکلم کرده اند و گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در
کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبار نبوده کسانی که زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرده با حادیث
که در فضل آخر امت وارد دیافته و بعضی از محققین گفته اند که خیریت و افضلیت مخصوص با صحابه است که صحبت
بوده صحبت ایشان طویل بسیار بود و استفاضه و استفاده ایشان از آنحضرت و مختار قول اول است حق آنست که فضل
رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل

آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که بیان غیبت نمایند که در یؤمنون بالغیب یا بوجه تفسیر کرده اند واللہ
اعلم و از انجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که بعضے خطاب میکنند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول خود و
السلام علیک ایہا النبی و خطاب نمیکنند غیر او را اگر چرا و باین اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت
مخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمده است که گفت
بودیم ما چون میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گفتیم السلام علی اللہ السلام علی جبرئیل السلام
علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی در آورد بجانب ما فرمود مگوئید السلام علی اللہ
زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقائص و در تفاوت جه سلام بخشید بر بندگان است از ان سلام
بر وی که موہم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون بنشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات للہ والصلوات
والطیبات السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین که چون این
را گفت رسید بر هر بنده صالح که در آسمان و زمین ست الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد بسلام بر آن
حضرت و دیگران را بعموم گذاشت اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت باوجود غیبت از خصائص ست
نیز وجهی دارد و وجه این میگویند که چون در اصل شب معراج درود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت
سلام آمد بر حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از ان ہمبرین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح بخاری
گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی میگفتند بصیغه غائب واللہ اعلم و در بعضے کلام
بعضے عرفا واقع شده که خطاب از جہت ملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت و سریان وی در ذراری موجودات
خصوصا در ارواح مصلین ست و با جمله درین حالت از شهود و وجود و حضور از آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود
باید امیدوار بود و فیوض از روح پر فتوح وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از انجمله آنست که واجبست که کسی که نخواند او را
آنحضرت جواب دادن اگر چه آنکس در نماز باشد و تا باجه حدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز میگزاردم من پس
خواند مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا رسول اللہ
من در نماز بودم از ان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدا تعالی استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیہ السلام فرض ست عاصی میشود تارک آن آیا نماز باطل میشود یا نه صاحب
مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه و غیر آن که باطل نمیشود بعضی بر آنند که باطل میگردد و از
حدیث چیزی معلوم نمیشود واللہ اعلم و از انجمله آنست که در منع گفتن به پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ روئ گفتن غیر

ازو نیست و هر که دروغ بر بندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی ابدا اگرچه توبه بکند چنانکه ذکر کرده اند جماعه
از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت
علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند او را ائمه درین قول و حق آنست که دروغ بستن
بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه اگر صحیح شود
و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت والله اعلم و از آنجمله آنست که آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمدا و سهوا مذهب مختار اینست و همچنین
انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از آنجمله آنست که جایز نیست بر
آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و نه اغماء طویل و همچنین انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تنبیه کرده
است سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه بر قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاه داشته شده است دلهای
ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جایز نیست انبیا را
عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و آنچه یعقوب
را حاصل شده بود به یک پرده و برطرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول تعالی وابیضت عیناه من الحزن گفته
است که غالب شد بروی گریه و چون گریه بسیار شود آب در چشم گویا سفید شده است بسفیدی آن آب و دلیل بر صحت آن
قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکا است نه در حصول عمی بعد از ان گفته است اختلاف کرده اند که وی علیه السلام اعمی
شده بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند
قوی شد بصر وی و رفت نقصان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است منقوض
است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصا بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرموده فارتد بصیرا
و مقاتل گفته است که نابینا بود یعقوب شش سال تا آنکه بینا گردانید او را قمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه
بکاست نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر حزن در عمی

نیز باشد مشهور آنست که هیچ پیغمبری امی نبود الا بعضی از ایشان امی بوده اند والله اعلم و از آنجمله آنست که هر که
دشنام کند آنحضرت را و تنقیص کند وی را از وجه بتصریح یا کنایت واجب است قتل وی و درینجا اتفاق است و اختلاف
در آنست که این قتل بطریق حد است یا بالفعل یا بکشتن و طلب توبه باید کرد یا بجهت ردت که توبه باید چنانچه
و اگر توبه آورد بخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد در وی بگذرند
و این بحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهر چه میخواست
از احکام اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وآله وسلم هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه
هر حکمی وحی میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که
آنحضرت خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد از بیع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد
که فروختم و هر که از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدای جز حق نمیگوید مگر اعرابی قبول نمیکرد تا
آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروختی پس آنحضرت با خزیمه گفت چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم حاضر ایشان
گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا بر خبر آسمان آیا تصدیق نکنیم بر بیع اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مشهور گردانید او را باین فضیلت خطابی گفته حمل کرده اند
این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت بر
مردی که معروف بصدق است نزد ایشان [illegible] و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
اعرابی بعلم خود جاری ساخت شهادت خزیمه را مجری تاکید بقول خود و استظهار بر خصم پس گشت در حکم شهادتین
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت علیه السلام ام عطیه را که از قضات [illegible] نیاحت بجهت نزول آیت
مبایعت نساء که در آنجا واقع شده است ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میداده اند
مرا بر نیاحت در جاهلیت و چاره نیست مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را
در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را و تخصیص است مر او را در نیاحت آل فلان خاصة و شارع
را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهر چه خواهد چنانکه رخصت کرد اسماء بنت عمیس را بترک سوگواری کردن بر جعفر بن
ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز [illegible] ماتم و سوگ و بعد از آن هر چه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد
ابوبرده بن نیار را تا تجزیه کند بعناق [illegible] و قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز قربانی
مجزی نیست ابوبرده گفت یا رسول الله من عناقی داشتم که شتابی کردم در ذبح آن گفتم که امروز روزی است که [illegible]

اهل عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر نواله که بهتر از گوسفند گوشت داشت آیا کفایت
میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را برای وی و
این جا بر وجه چنانکه در قرآن مجید فرموده است وان امرأة وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت از قبول نفیا و رد وی
نفرمود ایستاده بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر وی سازی
گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم چند سوره
از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که با تست از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آن را و نمی باشد قرآن
مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس تب زده شوند از جهت مضاعفت
اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت وی و پرسش احوال شریف
وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز
از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و این هر دو امر جائز
نیست غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگستراند و از انجمله آنست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم چنانکه در مجلس بیاید و از انجمله آنست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین
نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از
چهارده سال بشگافتند بر کشاده همچنان درست با کفن یافتند و در تقریب آن بود که میخواستند که پسر او نبیره او اشنا را
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را بر بالای قبر بزرگان دفن میکنند
و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را کنایت است از حیات و این مخصوص است با آنحضرت و حضرات
انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آنکه
ترکه وی ملک وی نبود و بعضی میگویند که صدقه میگردید چنانکه در حدیث آمده است ما ترکنا صدقه و صرف کرده میشود بر مصارف
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و مصالح مسلمین چنانکه
آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کند بجمیع مال خود از
غیر وی جائز نیست مگر بثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشان را ارث نباشد چنانچه در قول حق تعالی و ورث سلیمان داود
و قول وی هب لی من لدنک ولیا یرثنی مراد وراثت نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند در قبر شریف با اذان و اقامت و
حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب
در مسجد بود میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم
بیشتر شنیدم اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدیم اذان ایشان را چنانکه
شنیدیم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبرست یا در جای معین
یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در
قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است بنسبت
بحس جسد شریف در آن جواب آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن و هفتاد در هفتاد چه باشد قبر
شریف سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که فسحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب
و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جواب آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر
آنحضرت در آنجا بود امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که اضم اعضای شریف کرده است
بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل و سید حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن باکی توقف کند و مراد
ما بر این حدیث سعید بن المسیب که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی
علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تایید میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج در آسمان و حدیث
دیگر که دیدم موسی را که با جماعتی بنی اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که
قرآن مبین ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و موت متحقق
الی سبیل عقول و صدیق اکبر فرموده فان محمدا قد مات و اجماع منعقد است بر آن جواب آنکه آنحضرت چشید ذوق
موت و بعد از آن زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم ترم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده
بر چهل روز و نیز آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر زمین پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی حقیقی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که بمعانی اخروی است
و این ثابت است بنص و راه حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه در آن عالم یا
تمیز دهد با بدانی که علم ظرف ... نسبت بآنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرند
در درختان و میوه بهشت را و ارواح انبیا اعاده کرده میشود در آن ابدان که در دنیا بود در قبر

تعالی گفت و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر وی چه نماز گذاردن تقاضای جسد میکند و صفات مذکوره در انبیا در
شب معراج همه صفات اجسام است و لازم نمی‌آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند حقیقتی که در دنیا بوده
و بود احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا لیکن آنجا و در برزخ احکام
دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است و حال در آنجا بخلاف عادت باشد و تواند
که بود لائق و مناسب امثال آن انا رزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است بل قول فرحین
و اگر از طعام بهشت بهم بود عجب نیست چنانکه در حدیث یطعمنی و یسقینی والله اعلم و جماع شک نیست در ثبوت آن
مر ایشان را بلکه سائر اموات و اصرح به العلماء و در احادیث آمده است نماز میگذارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند
اگر گویند که آن دار عمل نیست و در آنجا تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم برزخ منسوب و
جاری است بر وی احکام دنیا از [illegible] اعمال و زیادت اجور و گاهی حاصل میشود عمل بی تکلیف بر سبیل
تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است و لهذا در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند
و در شان قاری قرآن واقع شده رتل وارق [illegible] از این قبیل است [illegible] حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم وقت تهیأ شفاعت و بعضی از علما گفته که حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باقی است بر آنکه
وی قائم است [illegible] این را از خصائص [illegible] است [illegible] آنحضرت [illegible]
بعد بر آنکه وی صلی الله علیه و آله وسلم و انفاق میکرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و خلافت وی بر اهل و
خدم و سائر مصارف وی ابوبکر [illegible] که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه و آله وسلم و این قول
تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این زائد است بر حیات شهید و بعضی گویند بر زوال ملک قول
او [illegible] صدقه صادق است [illegible] والله اعلم و این بحث حیات انبیا [illegible]
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر کتاب در باب وفات النبی [illegible] ثابت داشتیم اگر چه [illegible]
است و لا باس [illegible] این مسئله [illegible] که نگاشته شده است [illegible] فرشته که میرسانند
او را صلوة و سلام زائرین روایت کرده است این حدیث را احمد و نسائی و حاکم تصحیح کرده است او را حاکم باین
لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی عن امتی السلام مر خدای را فرشتگان است که میگردند در زمین
میرسانند مرا از امت من سلام [illegible] از عبارت [illegible] آمده [illegible] است که [illegible]

نوعی از همه بندگان نیست هیچ یکی از بندگان که درود بفرستد بر من مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و
از آن جمله آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعمال امت و استغفار میکند برای ایشان و روایت کرده
است ابن المبارک از سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام پس میشناسد
آنحضرت ایشان را بسیماهای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت
آنچه بد است می پوشم و آنچه نیک است عرض میکنم به درگاه پروردگار و پوشیدن عرض نکردن خواهد بود گویا سنت الهی جاریست
بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت مینماید و آنچه عرض کرده نمیشود محو ساقط کرده میشود و از درجهٔ اعتبار
فافهم وبالله التوفیق و در حدیث کعب احبار آمده است که هرگاه بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند
و گرد میگیرند آنرا و میزنند بالهای خود را و چون مبعوث میگردد آنحضرت از قبر شریف بیرون آید میان این فرشتگان
زفاف میکنند او را و زفاف در اصل یعنی بردن عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است
پیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به درگاه عزت و از آن جمله آنست که منبر آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی
منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه را تفسیر کرده اند به باب و بعضی به درجه و بعضی به روضه که بر جای بلند
باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدم من
الآن بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من
ایستاده ام الکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب در حوض از آنجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند
که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب
ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که
سرور انبیا مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سایر خلائق اعاده فرمایند بر کنار حوض کوثر
که ترعه جنت عبارت از آنست به پا دارند برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گروهی
بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف
است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من روضه ایست از
ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر از این کلام همان منبریست که از برای تجدید روضه مقدسه مذکور
است که از ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی از این علما در آنکه این بظاهر

حصولی است و این حق است و محسوس و موجود است و قدرت صانع شامل است همه چیز را و هرچه خبر داده بوی
مخبر صادق از امور غیب به ایمان بآن واجب است فتدبر و از آنجمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی روضه ایست
از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی و منبری و بعضی نیز تکلم کرده اند بعضے گفته اند که مراد
تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و مجالست آن حاصل
است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پیوند شاریست بآن
ے انچه فرموده زبان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم انوار اذکار مجلس جنت آثار اقتطاف و اقتباس
مینمودند و بعضے گفته اند که طاعت و عبادت در این مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده الجنة تحت ظلال السیوف
والجنة تحت اقدام الامهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بریاض جنت در نزول رحمت و ایصال
بروضه بهشت و قربت ثواب برابر شامل تمامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص باین مسجد شریف و منبر منیف
نیست و اگر حمل بر رحمت خاص و روضه مخصوص اخته کنند نیز خالی از بعدی و تکلفی نیست حق آنست که
کلام محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین حجره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن
معنی که فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند و در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانکه این
فرحون و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علما بادی بهمین منصرم ساخته شیخ ابن حجر عسقلانی
و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند و ابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است فرموده است که احتمال دارد
که عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم
مراتب فضل و علو رتبت آن مقام است یا چنانچه زمین خلیل ابراهیمی بجمیع اجزا رتبه اعلیانه یافت حضرت
حبیبیه محمدیه بروضه از آن اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر بنسبت سائر اجزای اراضی و بلاد آمده چندان
عجیب نباشد زیرا که ما انسان در این نشاه محجوب و محجب گشته بطبیعت و محجوب حجاب عادت بشریت نیست انکشاف
حقائق اشیای ادراک امور آخرت از وی نیابد و توهم نکنی که چون این بقعه شریفه از وی حقیقة روضه از ریاض
جنت باشد باید که تشنگی و برهنگی و امثال آن که منافی آن از خواص و لوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه
ان لک الا تجوع فیها ولا تعری الایة چه توان که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی بصورت انتقال و انفکاک
پذیرفته باشد پس در حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام چه میگوئی و در آنجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که

امثال این امور بی سماع و خبر ثابت نمی‌شود چنانکه در شأن رکن و مقام دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و
تسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده و در غیر آن نیز چنین است گوییم دلیل و شاهد خبر رسول صلی الله
علیه و آله و سلم نیست و بهتا که حقیقت رکن و مقام باخبار آن صادق مصدوق معلوم شده کذلک حال روضه
شریفه و منبر منیف نیز ظاهر گشت و اگر در مقام تاویل آیند وجوه و جهات ممکن است و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت

شما وجه الفرق والله اعلم وبه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو فاتح العلوم علی من یشاء من عباده حید...
و تحقیق و از آنجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می‌شکافد قبر او بیرون می‌آید و مبعوث میگردد
یعنی حاضر می‌شود در موقف قیامت و نخستین کسی است که میگذرد و نخستین کسیکه میکوبد در بهشت را در حدیث آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌آیم من باب جنت را در روز قیامت و استفتاح میکنم پس خازن
جنت یکبار مرت لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ کس را پیش از تو و جای دیگر است که
او بکه برای قسم باشد و ... احسن الذات است در الفه جنت و نخستین کسیکه می‌درآید در بهشت نخستین کسیکه گشاید
در شفاعت را و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حشر کرده میشود سواره بر براق و کسوت خلعت
داده میشود از اعظم و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده میشوند مردم روز قیامت پس میباشم
من و امت من بر تل یعنی مقام بلند و می‌پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می‌ایستد آنحضرت بر استای عرش
که نمی‌ایستد در آنجا هیچکس در مقامی که رشک برند بوی اولین و آخرین و از آنجمله آنست که داده میشود او را مقام
محمود و چنانکه از ائمه تفسیر گفته مراد با ... جلوس آنحضرت است بر عرش و از عبدالله بن سلام آمده جلوس بر کرسی
و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستاینده او را هر که ایستاده است در آن و هر کس که ستاینده او را این مطلق است
هر مقام که متضمن کرامت او باشد و مراد آنست که آن مقام شفاعت است و کلام در این مقام در فضائل آنحضرت
بیاید که در آخرت خواهد بود ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که داده میشود او را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت
عظمی عام میان اهل موقف و شفاعت که ... انبیا و رسل و در ادخال قومی در بهشت بی حساب و رفع درجات
قومی دیگر و بیاید تفصیل و تحلیل و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم لواء حمد است روز قیامت
و آدم و هر که غیر اوست در تحت لواء او باشند و وسیله که اعلی درجه ایست در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است
و از آنجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خداوند تعالی و پیشوای ایشان است در روز قیامت چنانکه

فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و انا اکرم الاولین والآخرین و بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه

الا هو تحت لوائی و از آنجمله آنست که چون بیرود آنحضرت در بهشت برای استفتاح الباب دروی شوند برای
وی خازن جنت باستقبال بیاید برای وی و بکشاید در بهشت و میگوید نکشایم برکسی پیش از تو و نمی ایستم
برای کسی بعد از تو و درین اظهار مزیت شرف است آنحضرت را و خزنهٔ جنت همه خادمان او شده اند و در رکاب او ستاده
ایشان است بحکم پروردگار عز وجل و از آنجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی بکوثر سیلان
میکند در ان زرد یاقوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر اوست از شیر و در روایتی سفید تر از برف
و کوزه های آن بیشتر است از ستارها و بعضی گفته اند که هر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد بقدر فضل و مرتبت و کوثر آنحضرت عظیم تر
و شریف تر است از همه و از آنجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب خود پیش ذکر توبه و غفران انبیا فرمود زلتی و خطای از ایشان
واقع شده نیز ذکر کرد و در شان آنحضرت علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
خبر فتح را مقدم داشت و بعد از ان ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور داشت و تحقیق این مقام
در باب دوم گذشت و از آنجمله آنست که هر چه انبیای ما سبق را بعد از سوال عطا فرمود مر او را علیه الصلوة والسلام
بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و در شان آنحضرت واقع است و فرمود یوم لا یخزی
الله النبی والذین آمنوا معه الآیة موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری و در شان پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم میفرماید الم نشرح لک صدرک و از آنجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بمقام
محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت و مقام محبت بالاتر از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشته
است و در آخر باب ششم نیز کلام درین بیاید و بعضی علما عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از
خلت است بمعنی حاجت و ابراهیم علیه السلام محتاج و مفتقر بود بسوی خدا پس از محبت گرفت او را خدا تعالی
خلیل و حبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محب است و هم محبوب بی وساطت غرض و گفته اند
که خلیل میباشد فعل وی برضای خدای و حبیب میباشد فعل خدا برضای او قوله تعالی فلنولینک قبلة ترضاها
ولسوف یعطیک ربک فترضی و خلیل گاهی استعجال میکند برای لقای محبوب چنانکه آمده است که چون آمد
ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم و گفت بپرس از پروردگار که هیچ خلیلی میشود
نزد وی باید آمد با توفیقی هست و آنحضرت فرمود اخترت الرفیق الاعلی و میگفت در دعای خود اللهم انی اسالک
النظر الی جلالک وجهک والشوق الی لقائک و خلیل مغفرت وی در مقام طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در مقام یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و

ما اخر و یتم نعمته علیک و خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد حبیب را یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده مسکین
در زیاده بران فرموده والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد بود ووجدک
ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفته شد حبیب را ورفعنا لک ذکرک و خلیل گفت
واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام
و حبیب گفته شد مر او را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و چون در خلیل که محل خلت
است و حبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق و فضل خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم
علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وآل کل وسائر الصالحین و از انجمله آنست که نماز نافله که آنحضرت
نشسته گذاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گذاردن بخلاف دیگری که فرموده من صلی قاعدا فله نصف
اجر القائم اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص است ازین در صحیح مسلم
از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدم که نشسته نماز
میگذارد گفتم یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة و حالا تو نماز
نشسته میگذاری فرمود آری من گفته ام ولیکن لست کاحد منکم و از انجمله آنست که همچنانکه از پیش میدید از
قفای خود نیز میدید و تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین در باب اول در ذکر چشم شریف گذشته است
و از انجمله آنست که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخ اولی بروی منکشف ساختند تا همه احوال از
اول تا آخر معلوم گردد و یاران خود را نیز از بعضی از ان احوال خبر داد و از بعضی علما این قول شنیده شده است که
بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن بظاهر مخالف
بسیاری ادله است تا قائل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم وصل فضائل و خصائص امت
مرحومه محمدیه هم بیشمار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که امتی چنین است با چنین ایمان و همچنانکه
فضائل آنحضرت افضل فضائل است است که این چنین پیغمبری دارند و تبع و مقتدی با چنین ذات کامل الصفات
اند چنانکه چون انبیا که در پرده نگاه ربانی و تقدس و ابرار و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله
علیه وآله وسلم در عالم عیان و غایت احکام و اتقان ظاهر شدن غایت نباشد با منتها انسانیه و اگرچه
دانش همه است اولیه لیکن بجهت خصوصیتی و فاطمیتی که ایشان راست اثر در ایشان ظهور کرده تا بدیگر
انکه در وی فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس و این خطاب بیواسطه با اوائل این امت است که اصحاب رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند سابقان و مقربان درگاه اند و درین صفات که فرمود تامرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر که در حقیقت سبب خیریت اند اتم واکمل واسبق اند بفضل صحبت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ومشاهده
جمال جهان آرای او واقتباس واستفاضهٔ انوار وآثار وی بی واسطه مخصوص اند وازینجا معلوم شد که اول این امت
افضل است وازان بعد خود رتبی هم از شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین و از یک حدیث صحیح البخاری مرتبهٔ چهارم نیز معلوم
میشود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یفشو الکذب یعنی بعد ازان فاش میشود دروغ یعنی آن جماعه در رابطهٔ دین و
صدق و تقوی و یقین که در اوائل بود نمانند و طائفه از صحابه اند که نظر بدیدار مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف شدند
و ایمان آوردند و رفتند بکار و بار خود مشغول شدند و با متداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه ننمودند آنها که
بتفضیل صحابه رضوان اللہ علیهم اجمعین مطلقا قائل اند میگویند ایشان را نیز کمالی حاصل است که موجب فضیلت است ازین
جهت هم و معلوم نمیشود که مقصود این طائفه چیست اگر میخواهند که ببرکت رویت و مشاهدهٔ آنحضرت تمامه کمالات حاصل
میشود که متاخران را ازین محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان صحابه است و خلاف واقع است یا
میخواهند که همان رویت و مشاهدهٔ آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل است از تمامهٔ فضائل و کمالات و هیچ فضیلتی را بدان
نمیکند بان و بالجمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود افضل از من ورای خود و ما عدا از احادیثین
اطلاق اسم صحبت هم مخصوص میدانند بجماعهٔ اولی و این خلاف مذهب محدثین است که صحبت برویت و ملاقات
اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد ازین نیز تقریبا افتد و فضائل
و خصائص این امت علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار دران وارد و اتم و اکمل فضائل ایشان آنست که
امت محمدیه اند و پیغمبر ایشان محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمامهٔ انبیاست سلام اللہ
علیهم اجمعین و مکارم اخلاق و محاسن صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین و اتمام
نعمت چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سالفه مذکور است چنانکه
ذکر تشریف پیغمبر ایشان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و شمهٔ ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سالفه گذشت و از ابن
عباس رضی اللہ عنهما که فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچ کس هست در امم گرامی تر
نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان ابر را و فرو فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود خدای تعالی یا
موسی ندانسته که فضل امت محمد علیه السلام بر سائر امم همچو فضل منست بر جمیع خلق گفت موسی علیه السلام پس بنما بمن ایشان را فرمود تعالی

نمی بینی تو ایشان را ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس جواب دادند همه بآواز
لبیک اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آبا و ارحام امهات بودند پس فرمود سبحانه صلوتی علیکم و رحمتی
سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید هر که دریابد مرا و حال آنکه
گواهی دهد به آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله آمرزم او را و گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود سبحانه وما کنت بجانب الطور اذ نادینا و نبودی تو ای
محمد یعنی در فشار عنصری وقتی که ندا کردیم یعنی امت ترا تا بشنوانم موسی را کلام ایشان روایت کرد این حدیث را
قتاده و زیاد کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست آواز امت محمد پروردگارا بشنوان مرا بار
دیگر و ابو نعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرستاد حق تعالی به موسی پیغمبر
بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا و حال آنکه منکر است با احمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی علیه السلام کیست
احمد فرمود حق تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده‌ام پیدایشی را گرامی تر بر من از وی و نوشته‌ام نام وی با نام خود
بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و بهشت حرام است بر تمام خلق من تا آنکه در آید وی و امت او و از این حدیث
معلوم میشود که امت او پیشتر از انبیاء دیگر در بهشت در آیند چنانچه چون مهمان عزیز است [illegible] خواهد بود
مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگرچه گفته است جمیع خلق و لا آنکه این است که اقدم از انبیا باشد یا برابر باشند با ایشان [illegible]
[illegible] رسید فرمود موسی چه کسانند امت محمد [illegible] صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان پس فرمود موسی دیگر
وان مرا از امت ایشان گردان فرمود خدا تعالی نبی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس گردان مرا از امت او
و از وهب بن منبه آمده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من مبعوث میکنم نبی امی را که بکشاید بوی
گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و هجرت وی مدینه طیبه و ملک وی شام
و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میکنم دائم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده
شده است برای مردم امر کنند به معروف و نهی کنند از منکر و یگانه دانند مرا و ایمان آرند به من و اخلاص ورزند برای آنچه
گشته چیزی که آورده‌اند پیغمبران من گزینند بآفتاب و جماعتها یعنی برای نماز اوقات و ساعات [illegible]
در وجوه [illegible] که اخلاص [illegible] الهام کنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و تقلبات
و مکانات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است که گرد عرش [illegible]
[illegible] من با ایشان [illegible] و بپرستان اند [illegible] ایستاده [illegible]

مساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب
ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را و کسیکه دریابد ایمان را و ایمان نیارد
بکتاب ایشان و دین ایشان و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و بگردانم ایشان را
افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل میکنند مرا و چون نزاع کنند تسبیح میکنند مرا
پاک میکنند روهای خود و اندامهای خود را و می بندند ازار تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی میکنند بخون
خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است
و بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل منست میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم
ام رواه ابونعیم این فضل این امت مرحومه است در کتب سابقه پس امت را باید که بدین صفات باشند که علامت
خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل درین صفات و اول ایشان اند که صحابه اند رضوان الله علیهم رضی
الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود هر کسی امتی را پیش از ایشان
دیگر گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز باوی
شریک اند درین صفات و احکام و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست نسبت بامم سابقه اگرچه پیغمبران را
بوده و استدلال کرده اند برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء لیکن گفته اند که این
غره و تحجیل مخصوص باشد با ایشان و در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست
آن کافر که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز گذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد
نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو
و در روایت مسلم از ابو هریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست هیچ غیر شما را و ظاهر حدیث
احمد که در مشکات در کتاب الطهارة آورده نیز همچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است
و در امم سابقه چهار نماز بود غیر عشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما فضیل داده شده اید باین
نماز بر سائر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله
نیز بهیچ امم نازل نشده است پیش از این است مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله خاصه از خصائص این امت است
نسبت با امتهای دیگر و آمین نیز از خصائص این امت و گفته اند در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بما بچیزی چنانکه حسد می برند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدای تعالی و گفتن
ما و پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد می برند بر سلام و آمین از خصائص این امت است رکوع در نماز روایت است
از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم ما در وی نماز عصر بود پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع
که هرگز نمیکردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باین امر کرده شدم و از حدیث معلوم میگردد که در اوائل
در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری نبود پس از آن امر شد و در واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع
بسجود و تدریج در آن ادخل است در حدوث حضور و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت
ادامت طاعت است از جهت قول حق سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول وی سبحانه وادخلوا الباب سجدا و برکوع خشوع و اخبات و تقدیم سجود
بر رکوع نوعی از قرینه است بر معنی و الا ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود نفی حدیث
عدم رکوع در نماز امم سابقه و علما را استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بر آن و تمام نیست این استدلال
فافهم مگر آنکه نظر بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصائص این امت آنست که صفوف ایشان
در نماز و قتال مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در
اتمام صف اول است که آنرا اتمام کرده صف دیگر بندند و گفته اند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند
که جماعت نیز از خصائص این امت است والله اعلم و از جمله خصائص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله
عنها گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکیست و سلام نیز روا آنست که بر ملائکه قوم میگویند
و جمعه از خصائص این امت است که دیگر انرا نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی فرض الله علیهم
فهدانا الله له والناس فیه تبع لنا الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری و این حدیث را بیانی است که در
جای خود کرده شده است و از خصائص این امت است ساعت جمعه که هر چه در آن از خدای تعالی طلب نمایند داده شود و درینجا
اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادة آنرا با تطبیق در آن نقل کرده ایم و صحیح ترین آن دو قول است
اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه تا
زهرا رضی الله عنها بر آن جانب است میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بری گماشت که خبر کند او را والله اعلم

واز آنجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند
خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابداً و زینت میدهد هر روز آرایه بهشت را و میگرداند بوی
دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خدا از بوی مشک و استغفار میکنند مر ایشان را ملائکه هر شب هنگامیکه
افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه و داده شده است این امت را در شهر رمضان
پنج خصلت که داده نشده است هیچ امت پیغمبری را از آنها است که استغفار میکنند بر ایشان هنگامیکه افطار
میکنند و بسته و زندان کرده میشوند مرده شیاطین و از آنجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در
شب تا فجر و حرام بود بر کسانیکه پیش از ما بوده اند بعد خواب و همچنین در صدر اسلام بر ما نیز لیکن از آن منسوخ گشت و
از آنجمله شب قدر است چنانکه گفته است نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود
که هزار ماه در راه خدا جنگ کرده و سلاح از بر نکشیده صحابه گفتند که یا لنا است یکی را از ما که اینچنین تواند کرد
پس نازل شد سوره قدر که شب قدر بهتر از هزار ماه است و قیام در یک شب قدر بهتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه
و باقی کلام در تمام و تحقیق خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا برامم سابقه
نیز بوده و آیه کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن
است که برامم سابقه نیز نوشته بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعاً آورده که صیام رمضان مکتوب بود برامم سابقه
چنانکه یاد در اسناد او شخصی مردی مجهول است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع
بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که میگوید
مستوجب صلوات و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب اینها است مرایشانرا از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق
داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول انا لله و انا الیه راجعون
نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفته بنده مسکین
ثبته الله علی طریق الحق والیقین این قول موجب وهم ترجیح است بر انبیا تحقیق و سبب یعقوب علیه السلام
فصبر جمیل والله المستعان و این در معنی استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند
داده شدن این امت را استرجاع چیزی که داده نشده اند انبیا دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت
نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و از آنجمله آنست که خدا تعالی برداشته از این امت
امر و اغلال که بود بر امم سابق مر تخفیف و رفع تکلیفهای سابق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص

گرفتند آنرا از غیر ثقات و نیست پیش ایشان تمیز و تفرقه میان توریت و انجیل و میان آنچه لاحق گردانیده‌اند از اخبار
و این است فاضله شریفه زاده الله تعالی فضلا و شرفا گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در
زمان خود بصدق و امانت و ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند
احفظ و اضبط و مرتبه تمییز کردند میان آنکه اطول است مجالست وی با شیخ خود از کسیکه قصیر بود
نوشتند احادیث را بطرق متعدده و ضبط کردند حروف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و
تنقیح نمودند خصوصا اصحاب صحاح که عمده ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند جزاهم
الله عن المسلمین خیرا و این فضل خاص خدا است عز و جل برین امت شکر الله علی هذه النعمة بما یرتضیه و نساله
المزید من فضله و کرمه ابو حاتم رازی گفته که نبوده است هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدایش آدم علیه السلام
و امنا که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر درین امت و همچنین معرفت تواریخ و انساب هم از خصائص این امت است
میگویند که عارفترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
اگرچه عارف بعلم اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده
که وصیت میکرد بالتزام و حفظ دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله
عنهم و جزاهم خیرا و از جمله خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شد بتصنیف کتب ایشان و در حدیث
مصدوق حدیث ولا یزال طائفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و متمسکین
بسنت رسول الله اند و در قرن اول و ثانی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگرچه کتابت علم و
جمع احادیث نه بر وجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نبوت و تفصیل و جمع و اصلاح و تدوین علوم و
تعیین موضوع و مسائل مسلکی نبود لیکن از آن چندان شد که از حد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب احاطه آن نتواند
کرد جزاهم الله خیرا و کثر سوادهم و از خصائص امت محمد وجود اقطاب و اوتاد و نجبا و ابدال است و در ایشان در حدیث
مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند هرگاه بمیرد یکی از آن مردان و زنان پیدا آرد خدای تعالی
در بدل وی مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلال در کرامات الاولیا و روایت کرده است طبرانی
در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان
قائم است زمین و ببرکت ایشان آب داده میشوند و رحم کرده میشوند هیچ یکی از ایشان مگر آنکه بدل میگرداند الله
تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه ابدال هم ازین جهت است و بعضی مشائخ عظام گفته اند که جهت آن تبدیل کرده‌اند صفات

و من امتی و از آنجمله آنست که خوانده میشوند ایشان غر محجلین از آثار وضوء غره بیاضی که در روی اسپ باشد و
تحجیل بیاضی که در قوائم اسپ باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین است و شستن دست و پا و شستن
مقدم سر و صفحهٔ عنق و شستن روی و از آنجمله آنست که ایشان در وقت بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ کس از مردم
مگر آنکه دوست میدارند که از ما باشند و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرده او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید
رسالت پروردگار او در حدیث دیگر آمده که فرمود لیس نبیا هاشم من و امت من بسبیل و از آنجمله آنست که مر ایشان را علامت
و نشان میباشد در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اما این علامت در دنیا یا در آخرت
دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست و مراد بآن سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند صفرت
در روی از اثر بیداری لیل گمان میبری که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود که مواضع
سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشوند بدان که ایشان ساجد بوده اند در دنیا از شهر بن حوشب آمده که میباشد
مواضع سجود از روهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء خراسانی گفته که در آمده درین آیت هر که محافظت
میکند بر نماز پنجگانه و از آنجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا
فی المواهب و ازینجا معلوم میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکات
نیز حدیث احمد از ابی الدرداء آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت
بآنکه غر محجل اند و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بآنکه سعی میکند ذریت
ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر در شرح مینویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب بدست راست از خصائص
امت محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و احادیث عموم است مگر آنکه حمل کرده
شود بر آنکه داده میشود پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست غیر ایشان را تا معنی نیست آنکه اختصاص باشد برای
ایشان یا معنی شود چیزی که معارض آن باشد انتهی و از آنجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و بجانب راست ایشان
چنانکه منطوق کتاب مجید است از احمد باسناد صحیح و از جمله خصائص ایشان آنست که مر ایشان راست چیزی که سعی
کند نور ایشان پیش ایشان و سعی کرده شود برای ایشان و سود کسانی را که پیش از ایشان بوده اند مگر چیزی که
سعی کرده اند خود و این چنین گفته است که درین اشکال است زیرا که منقول است از انبیاء علیهم السلام
چنانچه دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست مگر از آنچه خود سعی کرده و جواب گفته اند ازین اشکال بچند وجه

پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قراءت او متضمن است مر معلم او را مثل اجر وی چنین تا آنکه میباشد معلم اول را که شارع
است مثل جمیع آن اجور چنانکه تقریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت کعبه مطهره که میگوید اللهم
زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در دو اسباب را شنید از اینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها بعد از ترغیب و تحریض امت به تسنین
سنت حسنه بفعل و کمال خود و اثبات اجور غیر متناهی مر او را صلی الله علیه وآله وسلم و آن خصائص این امت است
که ایشان پیش در آیند بهشت را پیش از سائر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر
امم تا در آید امت من و آمده از آنحضرت که در می آیند بهشت را از ایشان هفتاد هزار کس بی حساب روایت کرده شیخان و نزد بیهقی
و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده کرد مرا پروردگار تعالی امت که در آید در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را
بی حساب من سوال کردم از پروردگار تعالی مزید پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار دیگر داده است
پروردگار تعالی و تقدس این امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است
پیغمبران دیگر را شعر لله الحمد و المنة عز شانه بالاکرام الرسل کنا اکرم الامم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه و امته اجمعین وصل و از اخص خصائص و اشرف فضائل و کمالات و ابهر معجزات و کرامات
تشریفا و تخصیص الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس
از انبیا و رسل را بآن شرف و کرم مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و نمود سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت
است از مکه بمسجد اقصی ثابت است بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا باسمان بردن که معراج نام است ثابت
است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجائب و غرائب احوال
باخبار که منکر آن جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از اصحاب
و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه
و بعضی بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که تعدد شده بود در یک وقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام
بروح بعضی میگویند و بعضی میگویند با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که رد او نیست
شبه را و ایشان بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد چشم در وقت

حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که وقوع آن در نوم برای تولید
تیسیر بود چنانکه در بدایت نبوت رؤیای صادقه میدید تا سهل و آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم است
و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه همچنین معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول
آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعث بود والله
اعلم و بعضی از علما صریح گفته اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود و در
یقظه و باقی بروح در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج
از انجا تا سموات بروح منامًا و احتجاج میکنند بآیه کریمه مذکوره که در وی مسجد اقصی را از غایت اسرا گردانید و اگر اسرا
بجسد زیارت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکردی آنرا که ابلغ بود در تعجیب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح بتشریف
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و جواب این آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع
خلاف و نزاع و انکار قریش است در آن و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استخبار و امتحان
نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و دلیل است در احادیث و اخبار صحیحه مشهوره در آن بلکه آیات قرآنی نیز بیان
در سوره والنجم واقع شده و اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی برؤیت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما تحقیق
آنست که محمول است بر قصه معراج گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین که اشارت قول سبحانه
لنریه من آیاتنا بمعراج است یعنی مسجد اقصی برد تا از انجا بسموات برده آیات را بنماید چه ارادت آیات و ظهور غایت
کرامات و معجزات در سموات بود و مقصود نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن مسجد اقصی مبادی آنست و بجهت
ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در منام میبود استبعاد نمیکردند آنرا کفار و در فتنه نمی افتادند ضعفای مؤمنین و
نیز وقوع وقایع و قضایا خارج از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز اسرا در نوم اطلاق نمیکنند و چون
اسرا در یقظه شد معراج که بعد از آن واقع شد در یقظه باشد و دلیل نیست بر منام بعد از وی و موجب شبهه قائلین
را بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که بعضی مفسرین
آنرا حمل بر قصه معراج کرده اند و رؤیا نام رؤیت در منام است و جواب آنست که این رؤیا محمول بر رؤیای
قصه حدیبیه یا رؤیای وقعه بدر است و گفته اند که رؤیا بمعنی رؤیت بصری نیز آمده و استشهاد آورده اند
بقول متنبی که گفته است ورؤیاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه رؤیا بجهت وقوع آن در لیل است و آنکه
در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت در نجا نیز دلیل بر بودن اسرا و معراج در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد

استیقاظ از نوم می باشد که پیش از وصول ملک بود یعنی آنحضرت در نوم که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرد
و ببرد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه واقع شده است ثم استیقظت وانا فی المسجد الحرام تو اند که
استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ از نوم دیگر که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و سری و در تمام شب
نبود بلکه در بعض شب بود و بعضی از محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری و بحال خود آمدنست از آنحالت
که سخت در گرفته بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مطالعه عجائب و غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهده
ملاء اعلی وانچه دید از آیات کبری الهی و اسرار نامتناهی و پوشیده بود باطن او را اشباه بحالت نوم و میگویند که شهود
ملکوت اگرچه در بیداری باشد نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین بین النوم والیقظة می باشد
و در حقیقت این در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت خروج تعبیر آن گاهی بنوم میکنند و در روایتی بین
النائم والیقظان نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد بنوم هیئت نائم در اضطجاع است و در روایتی هم آمده است بینا انا
نائم فی الحجر وربما قال مضطجع با آنکه انس این حال را مشاهده نکرده است و از آنحضرت نشنیده چه قصه معراج پیش از
هجرت است و در آمدن انس در خدمت بعد از هجرت بود و آن وقت هم صبی بود و هفت هشت ساله کذا قالوا
و همچنین حدیث عائشه رض که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طائفه است که میگویند اسرا در نوم بود از روی معاینه
و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید
که متولد نشده باشد بر قول که اسرا در اول اسلام بود و بعد از بعثت بسالی یا پنج سال اگر باشد اصح آنست که بعد
پنج سال بود والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه رض راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث
کرده اند و در حدیث عائشه رض واقع شده است ما فقد جسد محمد و این خطاست بی شبهه وانچه آمده است که ما کذب الفؤاد
ما رای دلالت بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که دروغ نینداخت دل چشم را یعنی حقیقت را ادراک و تصدیق کرد رویت
او را و انکار نکرد دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر وما طغی واما تمسک و تشبث باباطیل و خرافات فلاسفه
و طبیعیه که از قبیل بجانب علو چون رود و خرق والتیام در افلاک جائز نیست در طریقه اسلام باطل و عاطل است
و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس
آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و
مقامات ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و ببراق نفس شریف وی که مرکبیست که بجانبیست
حیوانی است و ام نیکو دیگر بقوت روحانیت و مراد بآسمان مقام قرب و بسدرة المنتهی نهایت مقامات

بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و خلع نعلین و وادی مقدس تاویلات کنند این فرقه اگر صدور ما
اثبات کنند با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دانند چیزی است و مرتبه نیست در علم و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند
میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمة الله نیز درینجا این خیال است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بوجود
قائل نشوند آن خود کفر و الحاد است و مذهب باطنیه است و بر تقدیر ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز
موهوم و مشعر باستبعاد و استنکار است گویا وجود صور را چون از دائره امکان عادی دور می‌پنداشتند راجع بتاویل
گشتند ایمان بشنیدن او است و گرویدن چنانچه در همین لقب ابوبکر رضی الله عنه گردید و از آن روز او را بصدیق
نام شد و چندان از ضعفای مسلمانان از دائره ایمان بیرون افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بصورت کشف و معرفت
آن مقام را می‌شناسند و در می‌یابند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان بادله اثبات امکان
آن بدلائل کلامیه کشادن و گرفتار عقل و خیالهای وی گشتن از مقام ایمان و محبوبیت بعید است و ما ایمانیان را حیله
ورای قول خدا و رسول مخرجی نیست هر چه از ایشان شنیدیم گرویدیم و بی شبهه در دل نشست اگر قایل تقلید گوید
این را و هم یابند که این تقلید کیست این تقلیدی است که ثابت شده است بتحقیق از معجزات باهره و تقلید تحقیق عین
تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم است مقلد شمائید که تقلید عقل میکنید و گفته وی میگوئید
که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات در راه او است فلاسفه خود در اصل منکر انبیاء اند مارا با ایشان چه کار است
و پیغمبر ایشان عقل ایشانست و این متکلمان خانه خراب را چه شد که با وجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل
افتادند اگر چه نیت ایشان مخالفت فلاسفه و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان
و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه ساختند ضلوا فاضلوا و الله الهادی وصل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از
صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
از آن حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک رضی الله عنه آورده و در حدیث ذکر شق
قلب نبوی و شستن آن باب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن آن در سینه شریف و التیام دادن
آنست و شق صدر شریف چهار بار شده گشت در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت
بلوغ رسیده بود نزد بعثت چهارم در نبوت که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد دنو و دریافت عالم
ملکوت شود بر قیاس وضو و تطهیر که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این
تهیو و استعداد از آن جهت مشرف نگشت برؤیت حق و این نیز یکی از آن موضع است که طبیعیان آنرا انکار کنند

و گویند که شق صدر و قلب علت موت ست با حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف
باطن آنحضرت از لوث حدوث و امکان و اہل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاہر و گویند که این ہمہ اسباب
عادی است و محال نیست بقدرۃ ہیچ چیز و اما آوردن طشت ذہب و شستن در آن نوع تکریمی است بحسب عرف
و عادت و اشارت است بآنکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذہب حرام است در شریعت
وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جواب این آن گفتہ اند که در تحریم ذہب از جہت استمتاع بدانست درین دار و اما دار
آخرت مر مومنان را خالصا باشد باشارت قول وی تعالی قل ہی للذین آمنوا فی الحیاۃ الدنیا خالصۃ یوم القیامۃ و قولہ
وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہو لہم فی الدنیا ولنا فی الآخرۃ و قصہ اسرا در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال
و استمتاع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از ملائکہ شد که غیر مکلف اند بدان بلکه احتمال دارد که این واقعہ پیش از حکم
تحریم باشد و واقعہ ہم چنین است زیرا که تحریم آن در مدینہ است بعد از قضیہ اسرا و بعضے از ارباب معانی مناسبات
استنباط کردہ اند در ذہب و قلب شریف نبوی که ذہب از اوانی جنۃ است و از ثقل جواہر معدنیہ و منیو رہا تر از خاک
و بری می شود از زنگ چنانکه قلب شریف افضل ترین و زرین از ہمہ قلبہاست و در وی ثقل وحی و حمی خود را تر از خاک
سفلیات و نمی پذیرد ہیچ زنگ کدورات کونیہ و لفظ ذہب مشعر است بذہاب الی اللہ و تطہیر را ذہاب رجس و متضمن
است معنی طہارت و نقاوت صفا در زانست را مراد بپر کردن طشت حکمت و ایمان پر کردن بچیز است از جواہر نورانیہ
که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سورۂ بقرہ در قیامت و صراط
ظلہ و موت در صورت کبش و تمثیل ساختہ میشود و اعمال بصورت جسد و زمادہ میشود در معاد این و بعضے از عرفا گفتہ اند
که درین ہیئات که ایمان و حکمت جواہر محسوسہ اند معانی معقولہ و از قبیل اعراض چنانکه مذہب متکلمین است و شایع
اعلم و اعراف است بحقائق اشیا نزد اہل عقل بر ظاہر است که چون دیدند که اینہا معاد را نجواہر اند حکم کردند بجوہریت
آن و مشاہدہ کردن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این واقعہ را موجب زیادت و تکمیل الیقین و ایمان و عدم خودن از
عادات مہلکہ بود آنحضرت را شجیع و اثبت و اعلی و اقوی حالا و مقاما و اما حکمت در غسل قلب مقدم باب زمزم آن
گفتہ اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود بر مشاہدہ عالم ملکوت و بعضے علماء
استدلال کردہ اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که گشتہ نشود قلب مگر با فضل میاہ و قول بآنکه آب
زمزم قریب بود و حاضر بود و آب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و غیبت معقول نیست اینہا یکسان است
واللہ اعلم بعد از آن آوردہ جبرئیل علیہ السلام دابۂ سفید را که نام او براق است کمیت تر از فیل و بلند تر از حمار که می نہاد

کام را دو نهای تقارد در حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا برد مرا جبرئیل بآسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا
آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین میروند و این نیز خارج عادت است که بشر بر هوا میرود خصوصا
که سوار باشد بر چهار پایه و همه درست قدرت الهی ست و مقید نیست قدرت او بجریان عادت و در بعضی روایات
آمده که مراورا دو بار دیده بود که بدان بر پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد ازان معراج نهادند که بدان
بالا بر آمدم و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر کرده چیزی را که ذکر کرده است
راوی دیگر اول ذکر کرده سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر
کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه میان محبوبان اسپ فرستند و اخص خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب
بفرستند و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند و بعد المثل الاعلی و تعالی و تقدس و حکمت
در بودن براق پست تر از بغل بلند تر از حمار بر شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن
بود نه در حرب و خوف و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید بدابه که موصوف نیست بدان در عرف و عادت.
و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت
سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را براق ازان گفته که دو رنگ بوده شاة برقا میگویند که میان صوف
ابیض وی طاقات سیاه بیاشد و صاحب مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده
که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا
سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و نشست بر زمین و آرام شد
پس بنشست آنحضرت بر پشت او و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام
و بعضی گفته اند که هر نبی را براقی بود بر اندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام می
آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بجنس براق است
والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بر وی یکی یا از جهت
بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه بطریق استبعاد و سرکشی
چنانکه در جبل حرا جنبید و گفت اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل
بود و زمام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید

که نخست در رکاب باشد بعد از ان در اثنای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام و اقتضای آن کرده باشد
که او را بر داشته در ردیف خود ساخت یا نخست ردیف باشد پس از ان در رعایت ادب و تکریم آنحضرت کرده
فرود آمده باشد والله اعلم پس رسید بزمین نخلستان پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود آی و نماز گذار که این زمین طیبه است
پس از ان بمدین رسید و به بیت لحم که گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود و درین دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این
چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و برو پس از ان شنید کسی را که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت
را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس از ان گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس جواب
سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیاست و باقی نمانده است از دنیا
مگر همان مقدار که باقی مانده است از عمر آن عجوزه و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشانرا اختیار
میکردند امت تو دنیا را بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشانرا و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند
علیهم السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد
در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و چون انبیا زنده اند نزد خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت
در بهشت بی آنکه مکلف باشند بان بعد از ان گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف امام ازین کان و میدان که
در عالم برزخ متمثل باثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طولی دارد بعد از ان رسید
به بیت المقدس پس بست براق را بحلقه باب مسجد که الان او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت
و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا
گفتند خدا را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اعتراف کردند بفضل محمد پس از ان گفته شده
تکبیر یعنی برده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه وآله وسلم و علیهم پس آنحضرت امامت کرد و همه انبیا او را
اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمای که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر
از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج باسمان باشد پس نماز عشا بود
و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت با جمیع
کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیا نمود و مخفی نماند این سخن گذشته بود که چه ادعیه را وجهی باشد
هم پیش از عروج و هم بعد از ان و بعضی از نوشتن این خیال می ذکر علمای حدیث در روایات ایشان ملاحظه رفته

بعد ازان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است که نماز گذاردن آنحضرت
با نبیا پیش از عروج او بعد ازان در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن
و هیچ منافی نیست ازان والحمد لله ثم العجب از شیخ بن کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اقامت کرده در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر داند بران روایات آنست که در بیت المقدس
کرده و ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چرا نمیگوید شیخ که هر دو جا بوده و در هر دو حال بود با قطع النظر از کثرت
و ظهور روایات و درایت والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد آورد جبرئیل
آوندی از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که بخوری اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه
وآله وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را مراد از فطرت اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی
اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر و سائغ
خوشگوار است از آن شیر را در عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که میخورد تعبیر او آن باشد که بهره از
علم و دین یابد الحمد لله که کاسها تر و خورد در بعضی مناجات کرده بود پاک بر از شیر شیرین سیر و دیده است و همه را
خمر برده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر است و در هر حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت
است و لبن بنا بر خلقت بر وجه است و نبات لحم و نشو عظم از وست و نخستین چیزی که در می آید جوف مولود و راه تنگنای
امعای او را آنست و نیز مألوف و محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه دران وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود
و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود پس اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض بآنکه وی حرام خواهد شد
در آخر و نیز موافق صواب بود در علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و اگر
گوییم که آن از خمر جنت بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت مشابهت بصفات و در روایتی آمده است که گفت
جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشد امت تو و می افتادند در شرب خمر امت تو در شرب همچنین خمر
دنیا می افتادند که ام فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در صحیح آمده یکی از لبن و دیگری
از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست و بهر تقدیر بنا بر اختصار بعض روات افتاده و
نسیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده تصریح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا
گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ثنا گستر
و خطبه خوانی بلیغ بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس ایشان را از بان

بگشادند و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وصحبه اجمعین نیز زبان بگشاد وگفت شما ثنا خواندید پروردگار
جل وعلا را من نیز ثنا خوانی کنم وفرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین وبشیرا ونذیرا للناس اجمعین وانزل
علی الفرقان فیه تبیان کل شیء وجعل امتی وسطا وجعل امتی هم الاولون وهم الآخرون وشرح لی صدری
ووضع عنی وزری ورفع لی ذکری وجعلنی فاتحا وخاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا افضلکم محمد بعد از آن
معراج آوردند از جنة الفردوس جانب یمین وشمال وی ملائکه وبرآمد براق ورسید بآسمان ودید در آسمانها بعضی
انبیا را که مامور شدند بملاقات آنحضرت ومتمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس وسلام کرد
بر ایشان بر وجهی که در احادیث مذکور شده است واز عجائب حالات وغرائب حکایات که درین باب روایت کرده‌اند
آنست که چون آنحضرت بآسمان ششم رسید وموسی را دریافت واز آنجا برفت موسی بگریست وگفت غلامی را
بعد از من فرستادند وبرگزیدند که در می آیند از امت وی بهشت را بیشتر از آنچه می درآیند از امت من وگفته‌اند که این
بکار موسی علیه السلام معاذ الله بر وجه حسد بود زیرا که حسد در آن عالم منزوع است از آحاد مومنین چه جای
کسی که برگزیده است او را خدای تعالی بکلام خود ورسالت خود گردانیده است از اولو العزم بلکه این تاسف وحسرت
بر آنچه فوت شد او را از چیزی که مترتب میگردد بروی رفع درجه بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که
مقتضی است تنقیص اجر ایشان را که مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا که هر نبی را است مثل آن که اتباع کرده است
او را وبود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم
کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری وابن ابی جمره که از علمای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل
انبیا رحمت ورافت بر امت خود را مرکب ومجبول ساخته است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله وسلم بر بعضی اموات پس گفته شد او را چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است
ورحمت نمیکند خدای تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را وتحقیق گرفته‌اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا
نصیبی وافر پس هست رحمت در دلهای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر ووافرتر از دیگران پس از جهت گریست
موسی علیه السلام از جهت رحمت وشفقت بر امتش را زیرا که این وقت افضال وجود وکرم بود وقت قدوم
حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب وفضل عمیم پس امید داشت در این وقت قبول وانفعال که رحمت
کند خدای تعالی امت او را ببرکت این وقت وساعت وذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است
نه بتنقیص بلکه بسبب صغر سن آنحضرت است نسبت بوی وعرب نام میکنند مرد مستجمع السن را غلام مادام که

وبروی بقیه از قوتست و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد بانعام کردن رب العزت جل جلاله
کثیر افضاله استمرار قوت را اس که اول هست ویا دخول در سن شیخوخت و عدم دخول ضعف هرم در بدن شریف
وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بروی مردم در وقت قدوم
آوردن آنحضرت بمدینه اسم شاب و برای ابی بکر رضی الله عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت
بنده مسکین این از جهت بود عدم جریان شیب بر آنحضرت تا گوئی چند در راس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم بپیر
ضعیف نباید چنانکه بیان این سخن در باب حلیه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی
علیه السلام بر امت محمد در تخفیف صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که اینهمه اعتنا و رقت از موسی بر این امت
مرحومه بجهت آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشانرا امت
وی سازند فرمود وی تعالی اینها امت احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن

وصل بعد ازان برداشته شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی سدرة المنتهی که بوی منتهی میشود
اعمال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکند امر و گرفته میشود احکام نزد وی و قبوض میکنند ملائکه و هیچ کس
را مجال تجاوز ازان مقام و عروج ازان نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم سفلی و نزول میکند
از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجاوز نکرد ازان هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و باز
ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت یا جبرئیل آیا اینجا جای باز ماندن و جدا شدن است
این جای نیست که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر مقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم
بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم و در بعضی
روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا
بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم روز قیامت بازوی خود را بر
صراط تا بگذرند بر آن امت تو و ازین روایت معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر
آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین بآنکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای در
آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین بآنکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان
هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت
سه صفت منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رائحه لطیف و نیز له ایمان است که جمع میکند قول و عمل

وصول آنحضرت بسوی سدرة المنتهی

باز نمیگردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده اند تا ابد
و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیم‌تر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایت
است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و تسبیح
هیچ قطره اند دریا مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند
می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو میرود در وی پس بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را
و جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نماز میکنند در
بیت المعمور و باز نمیگردند بسوی وی و همچنین است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی ویخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایت کرده اند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت
دریا می در آید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نوری بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند
پس پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می افشاند بروی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است
که آنها ملائکه اند که تسبیح میکنند خدای تعالی را و پیدا میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که اگر در آسمانها از تسبیحات ملائکه فرشتها پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات
و تهلیلات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خاصگان و صلحای امت پیدا شده باشند والله علی
کل شیء قدیر گفت صاحب مواهب که این در اعدای ملائکه است که برای تعبد اند و اعدای ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظ و موکل بر تصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که می نویسند مردم را
روز جمعه و خزنه جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را از هر شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آیند و محفوف میگردانند آنرا و آنها که تامین میکنند
بر قرات مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنها که دعا میکنند منتظران نماز را و آنها که لعنت میکنند نا
را که مهجوری کنند جامه خواب شوهر را و در هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر یک را تسبیح جدا است و آمده است
که هر ملکی از حمله عرش را روی است در مسجدی که مشتبه میگردد بعضی ببعضی و اگر ملکی از آن بگستراند بال خود را
فرو پوشد دنیا را یکی پر از بالهای خود و حمله عرش هشت فرشته اند با این عظمت که مسافت از نرمه گوش
تا گوش دیگر ایشان دویست سال راه و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمة مر ابی الشیخ را خبر یاد کرده

که از عجائب العجائب ست اینجا عظمت و کبریائی حق تعالی که باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان
ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریاء والجبروت سبحانه سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چون صعود کردم بآسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم تکیه به بیت المعمور کرده
نشسته است و با وی قومی اند خوش روی پس سلام کردم بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من است خود را دیدم با امتم جمعی جامهای
سفید دارند مثل قرطاس و جمعی جامهای چرکین پس آمدند همراه من آنها که جامهای سفید داشتند بیت المعمور را و محجوب ماندند آنها که جامهای چرکین
داشتند پس نماز گزاردم در بیت المعمور با آنها که جامهای سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن و اعمال است چنانکه
در تاویل و ثیابک فطهر گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوش رنگ مانند قرطاس و قومی
دیگر بر رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی ست پس آمدند این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شدند الوان ایشان
چیزی باز در نهر دیگر در آمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل آن قوم سفید روی خوش رنگ پس پرسید
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره رنگان که کیست ایشان و که نشسته
است و چیست این آنها که در آمدند در ان فرمود جبرئیل علیه السلام ایشان را دیدی پشت ابراهیم علیه السلام این
سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال
بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این آنها را اول آن نهر رحمت ست و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر
وسقاهم ربهم شرابا طهورا بعد ازان با آنحضرت رفت بجائی رسید که شنوده میشد آواز اقلام که کتابت می کنند
بدان ملائکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم ست ولیکن کتابت آن حادث ست و کتابت در لوح
محفوظ کائنات در انجا ثبت ست پیش از پیدا کردن آسمان و زمین ست و جف القلم بما هو کائن اشارت
بانست ولیکن این کتابت در صحف ملائکه در رنگ فروع منتسخ از اصل ست چنانکه در شب نصف شعبان ایام لیالی
دیگر می نویسند و در وی محو و اثبات میرود و یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت ازانست چنانکه در آثار آمده است و
در احیه مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام دوازده اند شفا و ... اول القلم قدرت
که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عبادة بن الصامت رضی الله
عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم ... کرده
است خدا تعالی قلم است گفت مرا و را بنویس گفت قلم چه بنویسم گفت بنویس مقادیر هر چیز را تا
روز قیامت پس این قلم اول اقلام است و اول آن ست و تحقیق گفته اند بسیاری از علما ... قلم است

آنکه سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی ست ثالث قلم توقیع ست عن الله و رسوله رابع قلم طب ابدان ست که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع ست از ملوک و نواب ایشان و باین سیاست و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب ست که ضبط کرده میشود بآن اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این قلم ارزاق ست سابع قلم حکم ست که ثابت کرده میشود بآن حقوق نافذ گردانیده میشود بدان قضایا ثامن قلم شهادت ست که نگاه داشته میشود بآن حقوق تاسع قلم تعبیر ست و آن کاتب وحی منام تفسیر و تعبیر اوست عاشر قلم تواریخ عالم و وقائع اوست حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع ست و آن قلم رد بر مبطلین و دفع شبهات محرفین این اقلام ست که بآن انتظام مصالح عالم ست و کافی ست در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب الله و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب مجید خود و نیز پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل ست و حقیقه آنرا جز خدا و رسول کس نداند این قلم دنیا است که نوشته میشود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قایل معلوم است که متعلقات علوم اند و اگر اینها منحصر درینچه قایل ذکر کرده نیست و الا ان شاء الله اند برای آن فتد بر بعد از ان نموده شد بآنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ بآن صفات و نعوت که مذکوراند در کتاب و سنت و دید بهشت را که مظهر رحمت الهی ست و دید دوزخ را که محل غضب حق تعالی و گشاده و داشته شد بهشت بسته شد دوزخ و غسل کرد در چشمه سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدث از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد که بر درختی از درختان بهشت که بود در بهشت درختی احسن و اطیب از آن پس برخورد از ثمره وی گشت نطفه در صلب کریم وی چون فرود آمد بزمین مواقعت کرد خدیجه را رضی الله عنها پس بار دار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال کرده اند که ولادت فاطمه پیش از نبوت بهفت سال چه نسبت و اسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز اسرا بوده و مناسب این حکایت منام است که آنحضرت را پیش از نبوت و بعثت در آورده باشند و این واقعه در آنجا ست و لیکن ذکر این قصه درینجا درست نباشد و الله اعلم بحقیقة الحال **وصل** و چون رویت آیات الهی و نوبت در آمدن در مشهد قرب رسید و بآخر رسید و از انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ ملکی و آوازی نماند و رفع حجابهای نورانی هفتاد حجاب که هیچ حجابی دیگر نماند آمده است که مسطری ما هر حجاب پانصد ساله راه بود و پیش ماند مسافت پانصد و امانت صد انیت حق و علا قطع کرد و حیرتی و دهشتی و جلال و عزت و کبریا پیش آمد منادی بگفت ای بکر صدیق ندا در داد که قف یا محمد ان ربک یصلی تفکر درین وقت که این آواز ای

وصل در رویت آیات الهی

از کجا آمده بالشی که بدان یافت سپردن آمد از خوشی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة
ادن یا احمد ادن یا محمد فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود پروردگار من چنان شدم که فرموده است ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست
قدرت خود در میان دو شانه من بی تکییف و بی تحدید پس یافتم سردی آنرا در سینه خود پس داد مرا علم اولین و
آخرین و تعلیم کرد انواع علم را علمی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم و هیچکس طاقت برداشتن
آن ندارد جز من و علمی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام
از امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من با تو ناگاه ندائی
شنیدم بلغتی مشابه لغت ابی بکر است که می‌گوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم آنکه ابی بکر اینجا از کجا آمده
پروردگار بی نیاز است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگری میگویم سبحانی سبقت
رحمتی علی غضبی بخوان یا محمد این آیة را هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما
پس صلوة من رحمت است بر تو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای
آنست که انس گیری تو و بحال خود بیائی در چنین مقام پر هیبت یا محمد چون خواستیم که کلام کنیم برادر ترا موسی پس کرد
هیبت عظیم پس پرسیدم او را و ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد وی را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین
تو ای محمد خواستیم که انس گیری با وانس یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت
پس پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که ندا کند ترا بلغت وی تا زائل گردد از تو استیحاش و لاحق شود ترا
چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستیم از بهر آن پس پرسید حق تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل که در خواسته بود
از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت را و لیکن در حق کسیکه دوست دارد ترا و صحبت دا
رست فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید از آن نور بصر
من نهاده شدم من بر آن رفرف و برداشته شدم تا رسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتوانند زبانها
آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش افتاد بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشیده هیچ چشنده هرگز شیرین‌تر از آن
تو از آن حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را
بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می‌بینم از پیش و در [illegible] گویند و اصل [illegible] اگر گویند که
باشد از دنیا و جز آن حقیقه باید دانست که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از عجایب و در حق [illegible]

فرمودی سبحانه میفرستم بر ایشان رحمت و مبدل میگردانم بدیهای ایشان را بنیکیها و هر که دعا کند مر ایشان را لبیک
میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند برمن از ایشان کفایت کنم او را و در دنیا بپوشم
گناهان او را و در آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان و اگر نمی بود حبیب تحت مقا حبیبان بیگرفتم از ایشان
حیل و چون خادم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که باز برگردد با بعالم فرمود خداوندا هر خادم از سفر را تحفه باشد تحفه
من ازین سفر چیست فرمودی تبارک و تعالی من بر ایشانم چون میروند و بر ایشانم چون در قبور روند برای ایشانم
در نشور روند بر همه حال معین ایشانم فطوبی لکم یا امة محمد و بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه اجمعین و چون
بیامد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صبح کرد و حدیث کرد مردم را بدان مرتد شدند جماعه از ضعیف الایمان و دویدند
بعضی از مشرکان بسوی ابوبکر گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید مرا امشب به بیت المقدس بردند گفت آیا آنحضرت
میگوید وی این را گفتند آری میگوید گفت پس هر چه وی میگوید راست میگوید ایمان آوردم من بدان گفتند تصدیق میکنی
او را که شب به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را در دورتر از آن و اگر گوید که بر
آسمان رفتم و باز آمدم تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله
پس آمد ابوبکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشانرا
بخبر بیت المقدس فرمود آری میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا بمن که من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس صفت
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت ابوبکر اشهد انک رسول الله و طلب ابوبکر آنرا بجهة قطع شک و شبهه
شک بوده وی رضی الله عنه خود بمجرد شنیدن تصدیق کرد پیش از آنکه وصف کرد آنرا بشنود بلکه بجهت اظهار صدق
آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان وثوق داشتند بخبر او پس بکمه تصدیق وی حجت می شود با وجود این در مقام
استعلام و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس پس جواب داد ایشانرا و
همه در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر نشد مرا جواب آن پس اندوهگین شدم و سخت
شد اندوه من چنانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هر چه پرسیدند
خبر دادند و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت آوردند چنانکه تخت بلقیس را در
طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا با آنحضرت چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ و نحو آن
کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته شد پرده و دید آنجا که بیت المقدس است بنمودند و در روایتی آمده است
که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را آورد نزد یک خانه عقیل و در نظر من بداشت و دیدم آنرا هر چه پرسیدند

جواب میگفتم و در حدیث ام هانی آمده که پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد فرمود آنحضرت من نشمرده بودم
درهای آنرا اکنون که مرفوع و مکشوف شد به بین شمردم و خبر دادم آورده‌اند که چون رجوع کرد آنحضرت از
سفر سرگذشت بقافله از قریش که غلامی برداشته بودند دو دوری دو غراره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون نزدیک من
مقابل شتر آوردند شتر رمید و بگریخت پس گرد آورد و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردم ایشان
گفتند که این آواز محمد است که می آید پس آمد آنحضرت قبل صبح و خبر دادم قوم را بآنچه دید فرمود نشانه آن است
گذشتم بر شتران شما که در فلان جا می آمد و گم کرده بودند شتری را پس گرد آوردم آنرا فلان مرد و پیش آن قافله شتری است سیاه
و سفید رنگ که بر وی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا میرسد چون آن روز آمد و برسید قوم مشرف
شدند و انتظار میبردند و در گذشت و گوئی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافله رسید بدان صفتی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت
روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که نیامده بودند پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و
نگاه داشته شد آفتاب پس قدوم آوردند و فصل اختلاف کرده اند قدما و حدیثا از صحابه و تابعین و من
بعدهم در رؤیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار را در شب معراج و عائشه و جمعی از صحابه و تابعین
و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر من آیا دید محمد علیه السلام پروردگار
خود را پس گفت بتحقیق برخاست موی بر اندام من ازین سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار
خود را بتحقیق دروغ گفت بعد از آن خواند عائشه این آیه را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر
و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی که از شارحین صحیح مسلم است
گفته اند که عائشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رؤیت را بحدیث مرفوع و اگر با وی بودی ذکر میکرد و آنرا و اعتماد کرده
استنباط ازین آیه و بتحقیق مخالفت کرده اند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کنند او را غیر او از صحابه
نمیشد آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رؤیت و لازم نمی آید از نفی آن نفی
رؤیت و ادراک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه کسی قمر را ببیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نکند و بعضی گفته اند
که ادراک احاطه است و از عدم احاطت عدم رؤیت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید
و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لازم نمی آید ازین عدم ثنا و ابن
عباس رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقول است از ابن عمر که گفته فرستاد بابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام

دیده بود محمد خدای خود را گفت ابن عباس نعم و گفت داد خدای تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی
علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروة
بن الزبیر که اثبات و جزم کرده است بآن کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین ست قول اشعری و مسلم
در صحیح از ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انی
اراه یعنی وی نورست چگونه بینم او را و این حدیث معارضست بآنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا
و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول است و بعضی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت
بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رایت ربی و قول پیغمبر اکبرست از قول عائشه و حکایت کرده است
نقاش از امام احمد گفت من میگویم بحدیث ابن عباس رآه رآه چندان گفت که منقطع شد نفس وی و پرسیدند سوال
از ابو هریره رضی الله عنه آیا دیده محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف بتوقف رفته
گفته اند که جزم نمیکنیم به هیچ جانب نه باثبات و نه بنفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع
نیست و نهایت آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طائفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده
شود در آن بادله ظنیه بلکه از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی برانند که دیدن
بچشم سر او بود بدیدن بدل نه علم و دانستن ست که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
سبحانه خلق کرده رویت را در دل وی چنانکه در چشم که از قبیل پس دانستن بدل نیست و دیدن بدل دیگر
است و تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر در آنست که اختلاف در دیدن بچشم است
نه دیدن بدل بهر تقدیر دیدن بدل باید که محقق الیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل گفت بنده مسکین
[illegible] والیقین که کلام علما از نظر بدلائل و اخبار و آثار همچنان ست که مذکور
شد و آنچه در ذوق [illegible] میرسد که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ یکی از انبیا
را در آنجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام نیست عجب ست که در آن مقام سر بند بود خلوت
خاص در آمده و با علی مسند قرب اقصی ممالک که و بار بست مشرف نگردانند و آنحضرت با این همه رفعت بار [illegible]
بکمال بندگی و ادب و سطوت کبریائی حق بر وی [illegible] که سوال نتواند کرد و از ذوق کلام مست گشته انبساط
نماید و طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال محبت و محبوبیت که با [illegible] میگردد که حجابی نماند

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب سوال وانبساط شد کاهی نخواسته میدهند اگر خواهند خواسته هم ندهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و خویش شد بود وانچه دلن ترانی جزای شتابی و بیتابی بود وتحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که هنوز سید المحبوبین صلی الله علیه وآله وسلم ندیده باشید دولت نرسیده دیگری چه مجال که بطلبد و بیند وعلماء خود هم متفق اند بر امکان رویت در دنیا لعدا امکان چه مانع باشد وخود مقام معراج در حقیقة از عالم آخرت ست و بهر صورت عالم آخرت دیدنی دریافتنی بود و دید دریافت تا دعوت خلق بحکم عین الیقین کنند چنانکه گفته اند مصرع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده * والله اعلم

باب ششم معجزات آنحضرت

که دلائل وآیات صحت وثبوت صدق رسالت اوینند صلی الله علیه وآله وسلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر گردد بدست مدعی رسالت که مقرون باشد بتحدی بمعنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم واو غلبه جستن وتحقیق آنست که در معجزه تحدی شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی در انجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی ست و بعض مشهور ست که انچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند وانچه از غیر نبی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان وتقوی ومعرفت واستقامت باشد که ولایت عبارت از آنست کرامت ست وانچه از عوام مومنان از اهل صلاح وورع پدید آید آنرا معونت نامند وانچه از فاسقان وکافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه واسلام گردد تحقیق در معجزه در علم کلام بسیار ست اگر به بیان آن اکتفا کنیم و بعضی که اینجا داریم چنانچه مهم ترست وتمامی انبیا ورسل صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین معجزات ست و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست ومعجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم اکثر واوفر واقوی واباهر واظهر واشهر معجزات ست وتعبیر از معجزات در کلام انچه بدلائل وآیات بسیار واقع شده واز دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اخباری ست که واقع شده است در توریت وانجیل وسائر کتب منزله از ذکر انتساب وخروج او از ارض عرب چنانکه نبذی ازان گذشت وانچه ظاهر شده است در ایام مولد ومبعث از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر وموهن ارکان شرک ست وموید شان عزت نمود و ذکر ایشان چنانکه ذکر آن بعد محل آن بتفصیل بیاید چنانچه قصه اصحاب فیل وخمود نار فارس وسقوط شرفات ایوان کسری وخشکی آب دریاچه ساده ودریای سبداب وسماع هواتف صاحب نبوت وصفات وی صلی الله علیه وآله وسلم وانچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجائب در وقت ولادت شریف وایام حمل

ودلیل اندوی تا زمان بعث وظهور وغلبه وتصرف بعد از بعثت وحال آنکه نبود ویرا صلی الله علیه وآله وسلم مالی
استمالت کند بدان قلوب را و در طمع افتند مردم بدان و نه قوت و عادت که غالب و قاهر گردد بدان بر مردم
و نه اعوان و انصار که بمال و رای مظاهرت نمایند بروی که ظاهر کردی دعوی خود را و مردم را که بودند همه مجتمع و متفق
بودند بر عبادت اصنام و التزام ازلام متمکن بر عادات جاهلیت و تعصب و حمیت و تعادی و تباغض و فسق و
عناد و صعلکت و الفت و غلو و انهماک در دین جاهلیت و عدم اتفاق در امر خیر و باز بگردانیدست ایشانرا از
سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم احوال و افعال ایشان را تألیف کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم میان دلهای ایشان و جمع کرد کلمه
ایشانرا تا آنکه متفق گردیدند آری و مجتمع گشت دلها با همدیگر و منقاد و مسخر گشتند بیکدل دیگر وی شدند در نصرت و عاشق
شدند بر طلعت وی و گذاشتند بلاد و اوطان و خانمان خود را و ترک دادند قوم و عشائر خود را در محبت وی و فدا
کردند جان و مال خود را در تصرف وی و غضب کردند در اتباع خود را در مقابله کسوت در اعزاز کلمه او عزیزی نه بجاهی
که بسط کرده باشد برای ایشان و نه باموالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه مال و منالی که در طمع انداخته باشد
ایشانرا در یافتن و گرد کردن آن یا ملک و شرفی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در پیغامبران بلکه بود
آنحضرت که تصرف میکرد در ایشان وی می گردانید غنی را فقیر و میساخت شریف را برابر وضیع ایا جمع می شود
مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او باختیار عقلی و تدبیر فکری باشد تکلیف
در روز ابتدای البته باشد و وی خود یتیمی بود بی زر و زور فقیری بود بی مال و منال و تنهائی بود بی مدد و معاون
ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدای تعالی عزت و قدرت و کثرت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که به همه
بالا بر آمد کار او و همه جهتی گرفت اختیار او لا والله سوگند بخدای که مسخر گردانید او را اینهمه امور شک نمیکنند
در این هیچ عاقلی و یقین می گردد که این امر الهی است و فیض سماوی و نافذ عادات که عاجز نیست از
رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بر آن مگر خالق قوی و قدیر الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین
و از دلائل نبوت او است که بود آنحضرت امی نا خوانده که اصلاً خط و کتابت نمیدانست و کتاب نخوانده بود و جاهل
و نا خوانده موجود شده در قومی که همه امی و جاهل نا خوانده بودند الا ما شاء الله و ناشی شد میان ایشان که
بلدی که نبود در وی کسیکه بداند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و
بیاموزد پیش وی و بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مندرس

و معروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان و عالم و عارف بدان مگر قلیلی و در
بعثت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر جمع آیند دیده و نقاد عالم جمع شوند برابر آن نتوانستند آورد
و این اول دلیل است بر آنکه این امریست که از پیش خدا آورده تصور باید کرد و دریافت باید نمود که بی تعلیم
و تعلیم به چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان نتواند رسید و لقد احسن فیما قال الشیخ الیمنی
رحمة الله علیه بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست ٭ کتب خانه چند ملت بشست ٭ و باید دید و رسید که همان جامع
که جاهل و نادانی و ناپارسائی در اسفل السافلین بود چون در صحبت وی و خدمت وی و تعلیم و تربیت وی در علم
و عمل باعلی علیین رسیدند و باز کی لا من عند الله صلی الله علیه وآله وصحبه بحسب قدره و کماله و اگر در
اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و آداب وی نگرند اول دلیل باشد که هیچ بشری چون وی مخلوق
نشده که دعوی کرد نبوت و رسالت را و وجود معجزات را پس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی و ابهر و ابقی و اشهر معجزات
قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره بی حساب که بحقیقت
اعجاز باقصر سوره از آن که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از آن
مقدار معجزتست و تفصیل وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن به تفصیل آن موصوف به معرفت
آن وجوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اعجاز علی الاجمال بدین طریقه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحدی
کرد بدان و خواند ایشان را بمعارضه و اتیان بسوره از مثل آن فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا
بسورة من مثله الآیة پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بچیزی از آن و ابذل مهج خود کردند و اموال خود را
در ورطه هلاک تلف اول بحث خود بود و اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند در این چنانکه گفته اند بعضی علما آورده
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برعرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن مثل آن عجیب تر و فخیم تر است
در دلالت از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که آورد اهل فصاحت و ارباب بلاغت و خطابت کلامی
را از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم ایشانست لفظا و معنی آن نزد ایشان پس بشبهه شد از اتیان بمثل آن عجب
تر است و عجز ایشان کسیکه شاید کرده است عیسی علیه السلام نزد احیاء موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که ایشان طمع و توقع
نداشتند در حصول آن تا دم و علم ایشان بطریق و حصول آن بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه
ایشان بود پس عجز ایشان کشف حجت رساله است و این حجت قاطع و برهان واضحست که شک و شبهه بوی
راه نیست و ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراح است گفته که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

از عقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند آورد مثل
آن یعنی اگر ممکن بودی علم وی باینکه این از نزد خدا است و واقع نشود و خلاف در چیزی از آن نیکرد و از عقل دور
گذاشت او را که قطع و جزم کند و قول آنکه واقع نشود چنانکه ولن تفعلوا بدلالت کرد آنحضرت علم کرد ایشان را بعجز پیش از
منع و تقصیر از بلوغ در مناقضه و فریاد کرد بر ایشان اشهاد و تو الت هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمجادله باینه
مقام معارضه و داعی کلام ظاهر و تواضع و اعتراف گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس و همم ایشان بجنگ مار و جنگ حرب است در خبر آمده است که
عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر
قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا و باز آید از پیکار و جنگ
همه گفتند برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و نشسته بازی وی و سخنان
گفت و ترغیب کرد در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه را شنید پس از فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا الیه
چون شنید عتبه گوش نهاد و آنرا و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بدان پس
میخواند آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابا
الولید گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بآن و هیچ پس مترس پس عتبه نزد قوم آمد و چون دیدند او را بعضی از
ایشان گفت والله آمد عتبه نه بآن روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم
من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و نه کهانت ای معشر قریش بگذارید او را
با کاری که وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شانی عظیم و چیزی عجیب بخدا که شما میدانید
چون وی یا چیزی میگوید دروغ نمی شود و دعای که میکند بر زمین نمی افتد میترسم من که نازل شود عذاب
رواه البیهقی وغیره و در حدیث اسلام ابوذر که بیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بطلب [illegible]
و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده بود آمده گفت ابوذر والله نشنیدم و ندیدم
من شاعرتر از برادر خود انیس دوازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از آن منم چون آمد خبر آنحضرت
را امین آورد گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم

و شنیده ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق ست و ایشان کاذبند

و ولید بن مغیره زعیم قریش و سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنید می گفتی والله ان له
لحلاوة و ان علیه لطلاوة بخدا سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگری را نیست و ان
اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است و ما هو بقول البشر نیست
قرآن قول بشر و انه لیعلو و ما یعلی و بدرستی وی بلند می شود و بر همه بلندی میگیرد و بر وی چیزی بلندی نمیگیرد گفت ای ولید بقوم خود
بخدا سوگند که نیست در میان شما مردی داناتر باشعار من و داناتر باشعار جن بخدا سوگند که نمی ماند آنچه میگوید سخنان
ایشان را در چیز دیگر آمده است که موسمی بود که قبائل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب حاضر
آمدند اجتماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان خود گفتند که همه اتفاق
میگوییم که کاهن ست گفت ولید والله نیست وی کاهن نیست قول وی زمزمه کاهن و سجع وی گفتند پس می گوییم
مجنون است گفت والله نیست وی مجنون وی عقل تام ست گفتند پس میگوییم که وی شاعر ست گفت نیست وی
شاعر ما شعر را می دانیم و همه اقسام او را شناسیم رجز و هزج و قریض و مبسوط و مقبوض وی شاعر نیست گفتند پس میگوییم که وی
ساحر ست گفت والله نیست ساحر و نفث و عقد وی گفت هر چه شما میگویید از شما من میدانم که باطل ست رواه ابن اسحاق
و البیهقی و گفته اند که این قرآن اگر نوشته یابند او را در صحیفه در بیابانی و ندانند که نهاده است او را آنجا و که آورده
است گواهی میدهند عقول سلیمه و افهام مستقیمه که وی منزل است از پیش خدای عز و جل و قدرت نیست بشر را
بر تالیف وی و چون آمد بر دست راستگوترین خلق و پرهیزگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خداست
و تحدی کرد خلق را بدان که سوره مانند آن بیارند و همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک و شبهه است این وجوه کافی
است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان ست سلوک طریق آن و شریک است در آن عالم و جاهل و مناسب است
این مذهب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزه دیگر
و اما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن بفصاحت و بلاغت و غرائب اسلوب و اخبار بغیوب سازد قرآن است
و مناسب است که بمذهب دیگر که می گویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت نبوت بقرآن این بخصوص
بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد است اول اعجاز و بلاغت است
چنانکه قول سبحانه لکم فی القصاص حیوة جمع کرده است [illegible] معرفت آن وه است سابق آنست که گفته
کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر [illegible] سجده کرد اعرابی گفت سجده کردم

این کلام را شنید اعرابی دیگر مر و بیرا که میخواند فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست
بر مثل این کلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از
امرای روم و بر سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میداد بحق و بود وی که نیک میدانست زبان عرب را و گفت شنیدم کسی
از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تأمل کردم در آن و دیدم که جمع کرده است تمامه آنچه فرستاده شده
است بر عیسی ابن مریم از احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیة اینست و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه
فاولئک هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی که در غایت فصاحت
پس تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دختر که آیا فصیح می پنداری تو اینکلام مرا بعد قول الله تعالی و اوحینا
الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین جمع
کرده است در یک آیة دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن
فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی انتها آخر آیات و ایجاز الفاظ
و کثرت معانی و دیباچه عبارت و حسن تألیف حروف و تلازم کلمات همچنین در بسیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه
که سست میگردد در عادت فصحا کلام و بیان و میرود آب و رونق در آن مثل قصه یوسف با آن درازی که آن مرتبط
بعضی و التئام و تناسق عبارت و دلائل ظاهر است مر متأملانرا و موعظت و عبرت است مر اولی الالباب و در یافت
این قسم در اعجاز موقوف بر معتاد عرب و ذوق ایشانست و زباندان شدن بکلام ایشان اگرچه علما تحصیل کرده اند
فن علما ساخته و کتابها پرداخته اما اندازه آنچه جاهلان عرب و زبان دانان ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود دریافتند
علما و مهره و بزرگان از غیر ایشان نتوانند در یافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل
و قواطع مخالف و مباین سایر کلام عرب است و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و رجز و اسجاع ایشان که قصد بردند
و این معنی را آنست که منتهی نیست بدان از کلام ایشان و مشتبه نمیگردد بدان با بودن کلمات و حروف از
جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امریست که حائر و واله است در آن عقول ایشان و متحیر و متولد شده
احلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند بمعارضه آن و لهذا ظاهر و سطوع برهان
باهر باقی و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان
پس آمد بروی ابو جهل و زجر کرد و انکار نمود بر وی و همچنین سایر اشقیای قریش که حاذق و ماهر بودند در صناعت بلاغت
و فصاحت و طلاقت بودند با سلاست کلام و ظرافت سخن متحیر شده و معترف میگشتند و در آخر تقلید الهیه شقاوت شدند بهلوهم

و در رفتن حکایت کرده شده است از بعضی معروفان و دانایان که قصد معارضه وی کردند متحیر و عاجز ماندند
گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی بجنت رای و تشدید آن که بلیغ و فصیح اندلس بود در زمان خود و بی شبهه بی نظیر
بود در این باب قصد کرد که معارضه قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص خواست که بر نشان آن چیزی سازد
و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست کرد و حامل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد از آن و ابن مقفع افصح
وقت بود و ساخت کلامی را و گردانید آن را مفصل و نام نهاد آن را سوره بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بر صبی
که میخواند در کتب این آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک الآیه پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم
که هرگز معارضه نتوان کرد این کلام را و نیست این کلام بشر ثالث از وجوه قرآن تضمن و اشتمال اوست
بر اخبار و چیزها که واقع و کائن نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده مثل قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام
ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره علی الدین کله و قول وی وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیه و قول وی اذا جاء نصر الله والفتح الی آخره و قول وی انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعداد ملاحده و معطله و قرامطه که جمع کردند کید و مکر و حول
و قوت خود را قادر نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را
در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم
الآیه و قول وی سبحانه و لا یتمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار به اخبار وقائع و حوادث
کائنات سالفه از آنچه نمیدانستند آن را و نمیدانستند مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی
القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لقمان و ابن وی و قصص انبیا و امم ایشان و امثال آن از اخبار قرون
سالفه و امم ماضیه و شرائع دائره و علوم اولین و آخرین از آنچه نمیدانست آن را مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده
بودند عمر خود را در تعلم آن لیکن وارد آمد قرآن بر وجه آن ذکر کرد لفظ آن را اگرچه اعتراف میکردند بدان و تصدیق
آن و میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه بیرون برفته از ایشان و تعلم
نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیا علیهم السلام
این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفا ندارد و محسوس است انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و ثابت
است در دلالت قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن و وجوه دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند
که ممتاز و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی وی را در آن و یکی آنکه عارض میگردد خوف و رعب

و سماع ایشان نزد جماع قرآن و قاری میگرد و هیبت قاریان آنرا نزد تلاوت آن و این هر کافران که بزبان عرب
عربیت و عظمت و جلال هر اسماع ایشان بغالب تر فرق آنست که بر کفار و منکران) ثقیل می آید
استماع وی و زیاده میکنند ایشانرا نفور و ننگ میگردد سینه ایشانرا و دوست میدارند انقطاع او را و مکروه می نهند
استماع او را و مؤمن مصدق زیاده میگردد رغبت و هیبت او وی افزاید ذوق و شوق او و حاصل میگردد بآن
او را انجذاب و خفت و ارتیاح و انشراح و اجتناب از جهت جود میل و محبت قلب بتصدیق قال الله تعالی تقشعر
منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت و طبیعت قرآن عظیم است اگرچه
سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از فساد و جهان عوام الناس
که از شنیدن آن متأثر و رقیقه شوند گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت
بر مجلسی ایستاد و بگریست گفته شد مراد را از چه میگریستی که نمی فهمی گفت میگریم از لطافت این نظم و ذوق
که حاصل شد از شنیدن قرآن عظیم طاری شد جماعه را پیش اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقف و امهال
چنانکه بثبت نقل کرده اند از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام
خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون تا هم المصیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من که برآید و این اول حالی بود
که برانگیخته شد ایمان در دل من و عتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متأثر شد پس رفت نزد قوم خود
گفت والله کلامی کرد محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و ندانستم که چه گویم او را
و لیکن ثابت اند بر کفر و ایمان نیاوردند و جحود و عناد او را زینجا معلوم شد که ایمان تعلق باین چیزها است و علم و دانش و یکجا
نمیکند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و دلیل آنست و لطیفه از وجوه آنست که قاری قرآن ملول
نمیشود و سامع آن مکروه نمی پندارد بلکه زیادت میگردد و بحلاوت و نشاط محبت و تری و تازگی و لذت گرفته میشود
در خلوت و انس با قرآن فتح میشود و تلاوت وی در جمیع حالات بخلاف کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد
نزد تکرار مل متکره میگردد چنانکه تجربه است و این شرط ایمان و محبت است و اما کافران و منافقان و اعدا
فلا یزیدهم الا خسارا و از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را که معهود نبود در عرب و نه آنحضرت را پیش
پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بآن علم هیچ یکی از علماء امم و مشتمل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای
ایشان پس جمع کرد بیان علم شرایع و محاسن آداب و شیم و مواعظ و حکم و علوم و سیر انبیاء و امم و اخبار و آثار و قرن

بر وجه اکمل واتم وتبیینه کرد بطریق حجج عقلیه وبراهین یقینیه واو لسیته بر صفات کمال صانع و توحید وی عز اسمه

قال الله عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء ونزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن

من کل مثل وقال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون وقال هذا بیان للناس

وهدی الایة واز عجائب آنکه جمع شده در وی دلیل ومدلول زیرا که احتجاج واستدلال کرده میشود بنظم قرآن وحسن وصف بلاغت وی ودر اثنای آن ودر امر ونهی ووعد ووعید اوست پس تالی فهم میکند وافذ مینماید حجت را در تکلم را معاً از کلام واحد واز جمله وجوه آنکه گردانیده است او را حق سبحانه ودر حیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل است بر نفوس واوعی مر قلوب را واسمع است در آذان واعلی است بر افهام ومیل است بوی طباع واشرب بود اهواء واز جمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر متعلمین وتقریب آن متحفظین را قال الله تعالی ولقد یسرنا القرآن للذکر واستشهاد دیگر امم یاد نمیداشتند کتب خود را مگر یکی گروه از ایشان چه جای جماعه با وجود درازی عمر وسهولت حفظ قرآن مجید آسانست حفظ آن مر صبیان را وغلمان را در اندک مدت واز جمله تشاکلات بعض اجزای او بعض دیگر را وائتلاف انواع والتئام اقسام وی وحسن تخلص از قصه بقصه دیگر وخروج از تالی بتالی دیگر با وجود اختلاف معانی واشتمال سوره واحد بر امر ونهی وخبر واستخبار ووعد ووعید واثبات نبوت وتوحید وترغیب وترهیب وغیر ذلک هر آنکه امتحان کرده در فصول آن وکلام فصیح چون عارض میگردد او را مثل این اختلاف والتئام ضعیف میگردد وقوت او سست میگردد وجزالت او کم میگردد ورونق او منقلب میگردد والفاظ منتزل میشود وعبارت او واز وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیة باقیه وتکفل حق سبحانه وتعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان واحبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بوی تغییر وتحریف فرمود تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی ومنتهی گشت بانقضاء اوقات وانتهای ازمان ایشان وباقی نماند از وی جز خبر وقرآن عزیز که باهرست آیات او وظاهر معجزات او باقی است تا امروز که هزار وسی وپنج سال بر آن گذشته وهر عصر بود از اهل بیان وحملهٔ اهل لسان امام بلاغت وفرسان کلام وجهابذه براعت وملاحده واعدای دین ودنیا وارد نکرد هیچ یکی بچیزی در معارضه آن وتالیف نکرده در مناقضه آن وقادر نشد بر طعن صحیح وقدح صریح بلکه هر که قصد آن کرد در دائره اعجاز قرآن وجوه کثیره اکثر آن راجعند به بلاغت وفصاحت وواجب نیست که هرکدام از او جهی منفرد باشد علاحده ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت وحقیقه اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد والباقی از خواص قرآن وعجائب

معجزهٔ شق قمر

صفات اوست وبالله التوفیق وصل معلوم شد که قرآن مجید اعظم واعلا واقوای معجزات حضرت سید المرسلین
وخاتم النبیین ست صلی الله علیه وآله وسلم ودیگر معجزات از انشقاق قمر ونبع ماء وتکثیر طعام ونطق جماد وجز آن
نیز عظیم اند وبعضی بالغ بحد تواتر وشهرت وبعضی اگرچه بخبر احاد اند ولیکن بتعدد طرق متحیر گشته ومعجزات آنحضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد وآنرا ارهاصات خوانند وارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس
نبوت ورسالت اند وبعضے در زمان نبوت وقسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیائی ست که همه
معجزات آنحضرت اند وولایت دارند بر صحت نبوت وصدق رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم انشقاق قمر
واین معجزه ایست که تصرف ست در عالم علوی واز هیچ پیغمبری واقع نشده وناطق ست بوقوع آن قرآن عظیم که
فرمود اقتربت الساعة وانشق القمر ومراد وقوع آنست که در دنیا باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران وحمل بر انشقاق
روز قیامت که میکنند آنرا اقوال وی سبحانه وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را روز قیامت
وبتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دوپاره شد قمر در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یک پاره بالای
کوه وپاره دیگر پایان وی ودر روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه وگفتند طلب کردند کفار قریش آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آیتی را وگفتند که اگر صادقی تو دوپاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر دو شق شده ودید
جبل حرا را در میان وفرمود آنحضرت علیه السلام اشهدوا پس گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و
گفت یکی از ایشان اگر سحر کرد شما را نمیتواند که همه اهل زمین را سحر کند پس آمدند مسافران از آفاق وخبر دادند
وازان پس گفت ابوجهل علیه اللعنه هذا سحر مستمر وابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث ست گفته است که این حدیث
یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه وهمچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین
در روایت کرده اند از ایشان جم غفیر وهکذا آثار رسیده است بما وتایید شده است بآیه کریمه انتهی وهمچنین
مملو ومشحون ست بدان کتب احادیث متقدمین ومتاخرین بکثرت طرق وتعدد اسانید ودر مواهب لدنیه آورده
که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر ست منصوص
علیه است در قرآن ومروی ست در صحیحین وغیرهما بطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر وصحت آن وانکار
کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند مر مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق والتیام وعلمای
دین قدیمان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در آن زیرا که قمر مخلوق خدا است میکند در آن هرچه میخواهد چنانکه
احوال قیامت در نصوص مذکور ست واما قول بعضی ملاحده که اگر واقع می بود این نقل طریق

تواتر شریک میبودند همه اهل زمین در معرفت آن مخصوص نمی بودند بآن اهل مکه زیرا که این امر نسبت بحس
و مشاهده و دواعی متوافر است بر دیدن امثال آن از امور غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این صحیح و اصلی
میبود همیشه نوشته میشد و اثبات نموده میشد در کتب سیر و تنجیم و جائز نمی بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک
آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح امر آن جواب داده اند از این علمای کرام این قضیه نسبت
از اموری که ذکر کرده اند ایشان که این چیز نیست که طلب کرده اند قومی خاص از مردم و واقع شده در شب
مردم در شب اکثر در خواب میباشند و اگر بعضی بیدار باشند در درون خانها و زاویها ساکن و مستتر اند و آنکه در صحرا باشد
و بیدار باشد نادر است و این امری بود که لحظه واقع شد و شاید که در آن وقت سائر مردم را حالتی از مشاهده
آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد
ایشانرا از آن مثل اسمار و حکایات و مانند آن و مستبعد نیست که همه اقطار بر قمر واقف باشند چنانکه احوال فلکی
بیشتر غافل میباشند جماعت که متصدی رویت و شرف و شهرت وقوع آن باشند و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل
که ظاهر میباشد در بعضی آفاق نه بعضی و ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در
شهری دیده می شود نه در شهری دیگر و در بعضی شهرها کلی دیده میشود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها اصلا نمیشود
آنرا مگر کسانیکه دعوی علم آن دارند نمی یابند و بیدار و دعوی نزد اهل حق در قدرت الهی است هر که افواه بخواهد
و هر که اخواهد نخواهد و مقصود نمودن بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته بودند این آیه را از
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنها را نمود و دیگرانرا ننمودند خود مسافران اطراف آمدند و خبر دادند تمام عالم اینچه
در کار است تنبیه در مواهب لدنیه میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه
و آله وسلم و بیرون رفت از آستین شریفش اصلی ندارد چنانکه شیخ بدرالدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده و الله
اعلم و اما رد شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد فرو رفتن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سر مبارک وی در کنار
علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر
گزاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بود
پس بازگردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود پس دیدم که طلوع کرد بعد از
غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقعه در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث در غزوه خیبر بیاید ان شاء الله تعالی

معجزه نبوع آب

وصل و یکی از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه روایة کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمدن چشمهاست از سنگ بردست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از اصابع ابلغ است در اعجاز از بیرون آمدن از سنگ زیرا که بیرون آمدن آب از وی معهود و متعارف است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و تحقیق روایت کرده اند این را جماعه از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر و ابن مسعود اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سی صد کس و در حدیث ابن شاهین از انس آمده که گفت بودم من با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک پس گفتند که مسلمانان یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چارپایان ما فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آورد مردی چیزی از آب در مشکی فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب در آن کاسه و نهاد دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آب دادیم شتران و چارپایان را و بر داشتیم باقی آن را و بعضی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی اصغر را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در قدح و نگنجید دست مبارک در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز ابهام انگشت پس در آمد از انگشتان شریف وی آب و حدیث جابر در صحیحین آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از آن در زیر پس مردم گرد وی صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آن را مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس جوشش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند جابر را چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس میبودیم کفایت میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که یافته نشد آب مگر قطره چند در مشک پس بفشاند آن را در کاسه تفرق کرد اصابع شریف را در آن پس جوشش زد آب از میان انگشتان

شریف لبس امر کرد مردم را بآب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس وا نشست از کاسه کاسه سبز نیزه بود و روایت
کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود صحیح و مده از روایت علقمه گفت ابن
مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد
دست مبارک خود را در آب این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرد مثل انس یا جابر مثلا در حقیقه گویا همه آنجا
که حاضر بودند راوی و حاکی اند اگر انکاری پیدا شدی سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه
رضی الله عنهم اجمعین بود باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلا روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم
آن دارد که گویا همه را دیا نند فتدبر و حدیث نبع ما از ابن عباس نیز بطریق متعدده آمده است و سوالی که در بعضی
ست آنست که چه حکمت ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست
نهاد و چشمها پیدا شد چرا از نخست چشمها نه آمد جواب میگویند که این از جهت ادب حضرت خداوند جل جلاله است
که بایجاد و ابداع موجودات منفرد است بی اصل و ماده بلکه آب در اصل بود و معجزه و دعای آنحضرت در آن برکت
حاصل شد کذا قالوا والله اعلم و از این قبیل و مشابه باین معجزه است تکثیر آب چاه و قبیل و روان شدن برکت دعای
وی صلی الله علیه وآله وسلم و صحیح خود معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آیید اگر خواست خدا چشمه تبوک
را در وقت روشن شدن روز پس هر که بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت
معاذ پس آمدیم ما آن چشمه را و حال آنکه پیشتر رسیده بودند با او دو مرد و چشمه مانند دوال بود که میرسید و ترشح
میکرد از وی آب پس پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد
ایشان را و گفت آنچه خواسته بود خدا عزوجل پس کاویدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی اندک
شد از آب بادی که مراد وی حصی است مثل حس مواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف
خود را باز انداخت آب را در چشمه آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است
اگر دراز شود ترا حیات که ببینی اینجا را که پر شود از بساتین و باغات [illegible] واقع شد و این خبر دادن نیز از جمله
آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار بغیب [illegible] از معجزات است [illegible]
آمده که چهارده کس بوده اند و چاه [illegible] کشیدند آب را و نگذاشتند در آن یک قطره

پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر یکجانب چاه و بر آورده شد دلوی آب پس وضو کرد در ان و انگند
در ان آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس جوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانیدند شتران خود را و در
روایتی آمده که بیرون آورد تیری را از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در
حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیبیه بر آمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و میان این دو قصه مغایرت است
جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود چون وضو کردند
و سیراب شدند و بقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است که گفت
خبر داد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی اسفار خود گفت سیر میکنید شما شبانگاه و میرسید تمام شب و
می آیید بر آب فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر و رعایت نکردند حق صحبت
را از جهت اهتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کند فرمود با
صحابه نگاه دارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد
پیغمبر خدا بود وقتیکه خور تافت بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که درین جای شیطان است پس سوار
شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و در وی چیزی از آب پس وضو کرد از
رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب فرمود نگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و اذان گفت بلال
پس گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتم یا رسول الله
هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه مرا و نهاد دهن مبارک خود را در وی و میدمید و یا نمیدمید
والله اعلم پس میریخت آب از رکوه و مینوشانید مردم را پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم مکنید خوش دارید خلق را
همه را میرسد پس همه سیراب شدند و سیصد کس بودند و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس ریخت آب و گفت بمن اشرب
گفتم یا رسول الله نخورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و حدیث
عمر رضی الله عنه در جیش عسرت آمده که رسیده مردم را عطش تا بحدی که نحر میکردند مردم شتر خود را و می فشردند شکنبه آنرا
و می نوشیدند پس رغبت کرد ابوبکر بسوی آنحضرت در دعا پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را هنوز باز نیاورده بود
دستها را که بارید باران پر کردند آنچه ایشان بود از ظرف و تجاوز نکرد باران از لشکر را و آورده اند که یکبار آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ردیف ابو طالب بود در ذی المجاز پس گفت ابی طالب تشنه شدم یا ابن اخی و نیست با من آب پس
آنحضرت فرود آمد و زد قدم خود را بر زمین پس بیرون آمد آب گفت اشرب یا عماه و در صحیحین از عمران بن الحصین

آورده که گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش
فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی از ان علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را
رفتند یافتند ایشانرا که می یابند زنی را که بر شتری که با وی دو مزاده است پس روان شدند آن کس پیش آنحضرت زنی را
که دو مزاده و دو سطیحه داشت از آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را
پس ریخت در وی از آب و نهاد دهان مزادها را که بیائید بخورید آب و بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه میرود و او
میگوید بخدا سوگند باز گذاشته شد از وی و حال آنکه خیال میکنیم که پرتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم جمع کنید برای این زن چیزی از هر جنس از طعامها که باشد پس جمع کردند برای وی از خرما و دقیق و سویق تا
گرد آوردند آنها را در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند آنرا در پیش وی و فرمود آنحضرت مر وی را که
نا قص نکرده ایم از آب تو چیزی ولیکن خدا است که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کسان خود و گفت آمد عجب
پیش آمد مرا دو مرد بردند مرا نزد این مردی که گفته میشود او را صابی پس کرد آنچنین و تمام قصه برایشان خواند و گفت بخدا
سوگند که وی یا ساحرترین مردم است یا رسول خدا است حقا و گفت مر قوم خود را آیا هست شما را رغبت در اسلام آخر حدیث
الطویل کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و در آمدند در اسلام والله اعلم و
احادیث درین باب بسیار است و احادیث استسقا هم ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی

وصل همچنانکه احادیث در تکثیر آب قلیل کثیر آمده در تکثیر طعام یسیر نیز کثیر است و این هر دو اثر تربیت و ولی
نعمی آن سید کائنات است که همچنانکه بحسب روحانیت مربی و مکمل قلوب و ارواح است در عالم جسمانیت نیز پرورش
و خورش دهنده ابدان و اشباح است بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ❊ که اگر خار و گر گل همه
پرورده تست ❊ و مشهور درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوه خندق که روایت کرده اند آنرا بخاری
و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا
گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم
من آنرا و آس کرد وی جو را و انداختیم گوشت در دیگ و آمدم نزد آنحضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام
من بزغاله را و طحن کرد زن من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چندی نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد
جابر سوری ساخت بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند آن مردم را لفظ فارسی است که بر زبان مبارک رفته
و سور بسکون همزه طعام که باقی مانده باشد از شراب ساخته بیائید و فرمود مر جابر را دیگ را فرود نیارید و خمیر را نگاه دارید

تا من بسیم پس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر دیگ در نظر شریف وی پس انداخت در آن
آن دهن مبارک خود را و دعا ببرکت کرد و فرمود بازن بریان را و بخوان با خود و زنان دیگر را که وی نیز پیش در کشید
از دیگ گوشت را آنگاه نگذاشته وران پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند هنوز دیگ در جوش
بود و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابوطلحه با ام سلیم بخدا شنیده آواز
رسولخدا را است می شناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند
از جو و پیچید در جامه و من داد پس بردم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم
پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بود
برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابوطلحه را و خبر کردم او را گفتم
که می آید رسولخدا پس ابوطلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسولخدا با جماعه از مردم همراه و نیست نزد ما چیزی
که بخورانیم ایشانرا جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفتم خدا و رسول وی داناتر است
یعنی با نچه واقع شدنی ست گویا دریافت ام سلیم که رسولخدا که آمده است با وجود علم او بحال با حکمتی خواهد بود
البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابوطلحه تا دریافت رسولخدا را پس آمد رسولخدا صلعم و فرمود بیار ام سلیم
آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفته کرده شود نانها و بیفشرد ام سلیم ظرفی
او که در وی روغن بود نان خورش ساخت آنرا پس فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم در وی چیزی که خواست
خدا یعنی خواند دعای برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و طلب ده کس را پس آمدند ده کس و خوردند تا سیر
و برآمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا وقتیکه آمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد کس و در روایتی
از مسلم هشتاد آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگرست زیرا که اکثر روایات صحیحین ده است کذا فی المواهب
والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن و همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار درآیند طعام در نظر
ایشان قلیل می درآید و کافی نمی نماید و این سوء ظن موجب ذهاب برکت میگردد یا جای تنگ بود گنجایش همه
نداشت یعنی وجه موجه اش بموجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا وجهش عدم
گنجایش بود یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیره دشوار می آمد و موجب ازدحام میگشت و در روایتست از ابی عمره
رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم گرسنگی بر مردم غالب آمد عمر رضی الله
عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که بقایای توشهای خود را گرد آرند و دعای کن ببرکت در آن فرمود نعم

حدیث ابی عمره

بکنم پس فرمود نطعی بگسترند بقایای زاد آوردند یکی مشتی از ذرت آورد و دیگری پاره آورد و اعلان ایشان
کسی بود که آورد صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطع چیزی اندک و دعا کرد به برکت و فرمود بگیرید از وی در ظرفهای خود پس نماند
در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از آن مانده بود و لشکر در غزوه تبوک به سی هزار
کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند
خدای تعالی را با این شهادت هیچ بنده که باور داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین
است که شهادت دهند نزد مشاهده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین بحق در دعوی نبوت اشهادت آنحضرت
علیه السلام در این مقام از کدام عالم است مگر حال حضور غیب شاهد وقت دارد یا حاصل زیادت یقین ایمانست یا برای
تثبیت و تلقین امت است والله اعلم بحقیقة الحال روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم عروس بزینب پس فرستاد ام سلیم برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان بدست من و حیس بفتح حاء و سکون تحتانیه
در میان نام طعامی است که از تمر و روغن و قروت میسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس
این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت تو فرستاده است و بر تو سلام میخواند و عذر قلت
آن میکند پس انس گفت بردم نزد آنحضرت آورد و فرمود بنه و فرمود برو فلان جماعه را از مردان نام برد و بطلب و
بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود و هر که پیش آمد مرا حجره یا از آدم و گیه
و خانه پرست از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشد پس دیدم که نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس بخواند ده ده کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید که
هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند همچنین طایفه طایفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود برداشتن
انس پس برداشتم و ندانستم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه الشیخان و در حدیث
ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله
عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت که بطلب سی کس را از اشراف انصار پس بخواند ابو ایوب
ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود که بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود که بطلب هفتاد
کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد و گفت ابو ایوب خوردند
ازین طعام صد و هشتاد مرد و مروی است از سمرة بن جندب که گفت بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم بکاسه که نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شب ده کس می آمدند و ده کس می نشستند و می خوردند گفت شخصی

این برکت از کجا بود پس اشارت کرد بسمره بجانب آسمان و گفت از اینجا بود رواه الدارمی وابن ابی شیبة والترمذی
والحاکم والبیهقی وابو نعیم و در حدیث عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم صد و سی تن و ذکر کرد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد
سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و سی تن مگر
آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از آن شاة یا دو کاسه بزرگ از طعام پس
خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است
که امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بخوانم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده
شد پیش ما یک کاسه طعام پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر
آنکه در وی اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیری
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آوردند فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است
کاشکی این مرا دادی میخوردم و آسوده میشدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت
علیه السلام بیرون آمدم و یاران را طلبیدم پس درآمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام پس
بعد از آن تو خور خوردم فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی است از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را
و می نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه
بود و طلبید قدحی آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه
که ام مالک انصاریه میفرستاد هدیه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه که مر او را بود روغن پس می آمدند
پسران او و می طلبیدند نانخورش و نمی بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عکه
که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه میبود مر او را روغنی در آن
تا بفشرد روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بیان کرد صورت حال را
فرمود آنحضرت بفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشردی و میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود روغن برای شما
گفت بنده مسکین ازین حدیث معلوم میگردد که هر که خدمت کند حضرت سید المرسلین را و انفاق کند بجهت
وی چیزی را که تواند برکت دهد خدای تعالی در رزق وی و مال وی و در همه چیز رزقنا الله و هم از جابر رضی الله عنه

آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و وسق بفتح واو
و سکون سین شصت صاع است پس همیشه میخورد وی و زن وی و مهمانان وی ازان تا روزی پیمانه کرد آنرا پس آمد پیش آن
حضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما و میخوردید ازان همیشه گفته اند که حکمت در رفتن
برکت روغن هنگام فشردن عکه و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن منافی تسلیم
و توکل بر خداست و مشعر است و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت نفس پس سزاوار شد فاعل آن بزوال نعمت
قاله النووی و مثل این است نکته در نگاه نکردن بدیگ و خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار
والحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در وام پدرش عبدالله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب
مشهور است که گذاشته بود بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را قبول نکردند و میوه درخت نخیل وی کفاف
دین ایشان نبود پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد
و گذاشت وام بسیار و من میخواهم که ببینند ترا غرما فرمود برو خرمن هر تمر را در یک گوشه بنه پس کردم انچه
امر کرد آنحضرت و خواندم آنحضرت را چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند بمن چون دید آنحضرت ایشان را
گرد خرمن را که کلانتر از همه بود و نشست بران و گفت بخوان یاران خود را یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان
تا ادا کرد خدا تعالی از والد من امانت او را و من راضی بودم که امانت والد ادا کرده شود و هیچ چیزی برنگردد
بخانه و جابر را رضی الله عنه خواهر بودند که پدر وی گذاشته بود دیگر خرمنها همه باقی و سالم ماند تا دیدن می بینم
آن خرمن را که بران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک دانه کم نشده پس تعجب کردند غرما و نیز روایت
کرده است ابو هریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پرسید آنحضرت از من چیزی داری یا ابا هریره
گفتم نعم یا رسول الله اندکی تمر دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس حاضر آوردم دست مبارک خود را
در توشه دان و برآورد ازان یک مشت تمر و دعا برکت کرد و طلبید مردم را ده کس تا تمام لشکر ازان سیر شدند
فرمودند پس بگیر انچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را در مزاده و بگیر ازان مشتی در وقت حاجت و بشمار
مر اینرا پس گرفتم من بیشتر از انچه آورده بودم پس خوردم و خورانیدم ازان تمر در مدت حیات رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت ازمن و در روایتی
آمده که گفت برداشتم ازان چندین چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که
مجموع تمرات ده دانه تمر بود و بعضی بیست و یک گفته اند والله اعلم و در قصة الاصحاب از ابو هریره رضی الله عنه

درین باب باقی نیز نقل کرده است بیت للناس هم ولی فی الیوم همان ٭ هم الجراب و هم الشیخ عثمان ٭ والله اعلم
و مروی ست که آنحضرت عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد داد و ترتیب کرد آن خرما
باقی بود گویا یک خرما ازان کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک ست
که بقایای زاد را بآن ملت برکتها بخشید که بیست هزار کس ازان سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گذشت
پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و فاقه را
از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد و حکایت یاد دارم که در بازار مکه زادها الله تعظیما و تکریما تره فروشی بر ترها
آب میپاشید و می گفت یا برکة النبی تعالی و انزلی ثم لا ترحلی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و فصل
در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم همچنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر
و دین و شریعت وی اند صلی الله علیه و آله و سلم انس آنها که قرعه سعادت بنام ایشان افتاده از اهل ایمان همچنین
سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر ارادت وی الهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وے
صلی الله علیه و آله و سلم ساخت ازینجا ست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله و سلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث ست و لیکن چون از دائره عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون
اند لاجرم ایشان جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان
اما حیوانات الا انجمله سجود جمال و شکایت است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه انس بن مالک رضی الله
عنه روایت کرده که هر کسی از اهل بیت انصار را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود
ما را شتری که آب می کشیدیم بروی اکنون سختی و سرکشی میکند بر ما و منع میکند از پشت خود را و نخل و زرع ما تشنه اند پس
بر خاست آنحضرت با اصحاب و رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه
ازان نشسته بود گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از
وی گزندی رسد فرمود نیست برمن باکی ازان پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد
بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل در آورد صحابه گفتند یا رسول الله
این حیوان لا یعقل ترا سجده میکند ما سزاوار تریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نمی باید و نسزد بشر را که
سجده کند بشر را و اگر میبود لایق که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند مر خود را از جهت عظم حق مرد
بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت نیست هیچ چیز میان آسمان و زمین مگر که میداند

که من رسول خدا ام گر عصاة جن و انس در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی شکایت
درآمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را آنحضرت بر خاک
نهاد و فریاد کرد بآواز وی که شتر وار دلیس بالستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود صاحب شتر بفروش این را بمن
گفت یا رسول الله پیش کش تست ولیکن این شتر مر اهل بیت است که جز این وجه معیشت ندارند فرمود
این شتر گله کرد و کثرت عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده
بالفاظ مختلفه آمده و صحیح ست و از انس آمده که گفت درآمد رسول خدا و ابو بکر و عمر در بستان یکی از انصار
بود و در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت
علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
که این قوم پیش از آنکه نماز خفتن بگذارند خواب میکنند و من میترسم که خدای تعالی آن قوم را عذاب کند پس
آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نهی فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه ما شاتی بود چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون بیرون میرفت آنحضرت
پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس شتر میکرد و یکی بگر یکی
و نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک
خود را بر پشت گوسفندی مالید که نر بوی رسیده بود و پستان وی بر شیر شده بود شیر و خود بیاشامید و ابو بکر
را نیز بیاشامید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور ست و در باب
هجرت بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر میتوان کرد در الفیا و در آیات
حیوانات نیز ازین باب ست قصه کلام ذیب و شهادت او مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حدیث
تکلم ذیب روایت کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایت کرده است امام احمد از ابو سعید
خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی و کشید شاة را از گرگ نشست
گرگ بر دم خود و چنانکه عادت سباع میباشد و گفت از خدا نمی ترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدای
تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی ای عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم
عجب تر ازین محمد بیثرب خبر میدهد مردم را باخبار سالفه و مردم نمی گرویدند بوی پس راعی غنم خود را هی ساخته تا
درآمد بمدینه منظره و بگذاشت غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد آنحضرت

تا پیش امر کرد تا اذان گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بآنچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
بیهقی از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره باسناد صحیح آمده که گفت ذئب
عجیب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بآنچه گذشته و بآنچه می آید و این راعی یهودی بود
پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ براعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده
هرگز عظیم قدر تر نزد خدا از وی بتحقیق کشاده شده است برای وی ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اصحاب
وی منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان بهشت مینگرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در
آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند هر که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب براعی که نیست حائل
میان تو و وی مگر همین دره و از کوه میروی اندکه و در حضرت وی و میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا
که نگه دارد گفت ذئب من نگهدارم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی از آن و مثل
این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو
بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین از آن است که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم
الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابو سفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر میکنی این حکایت را مکه میگذارد
زنان مکه برای مردان و از ابو جهل با اصحاب وی نیز روایة مثل این کرده اند و ازینجاست حدیث ضب یعنی سوسمار
و کلام کردن او و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض
در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد
اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده است ضب را و گرفته است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزل خود
و بریان کند و بخورد چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفت رسول خداست
پس بیرون آورد ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این
ضب و انداخت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود یا ضب پس
جواب داد ضب بزبان مبین که شنیدند قوم همه لبیک و سعدیک و فرمود آنحضرت ای ضب کیست که آید قیامت
را یعنی ضب تمام خلق پس فرمود آنحضرت کرا عبادت میکنی گفت خدا را که در آسمان است عرش او و در زمین است
سلطنت او و در دریا است راه او و در جنة است رحمت او و در آتش است عقاب او فرمود آنحضرت

حدیث ضب

من کیستم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد
اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که ابن ضب لعنت آنحضرت خواند صلی الله علیه و آله وسلم و از آنجمله است
حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکند بعض او بعض را ذکر کرده است قاضی
عیاض در شفاء و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صحرای گشت ناگاه شنید
آواز یا نبی الله یا رسول الله پس آنسو نگریست آنحضرت و دید که آهو ماده بسته و بند افتاده است و اعرابی آنرا
در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو
آهو بره است درین کوه رها کن مرا تا مروم و شیر دهم ایشانرا و باز آیم فرمود آنحضرت چنین میکنی و باز می
آئی وعده ای کند مر خدا تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمده برگشت او را آنحضرت
پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این ست که رها سازی این ظبیه را پس رها کرد
اعرابی او را دوید و بدر صحرا از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و
ان محمدا رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند بر آبی فرود آمده بود و پس آهو
نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید و همه را سیر ساخت که مقدار سی صد کس بودند برافع که مولی آنحضرت بود
فرمود که این را نگاه دار پس رافع او را ببست بعد از ساعتی دید که رفته است فرمود ان الذی جاء بها ذهب
و ذهب بها و از آنجمله است کلام حمار روایت کرده است ابن عساکر چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است خدای
تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار نشده است آنرا هیچ یکی جز پیغمبر امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی
نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی بودم من
می لغزیدم عمدا در سواری او و بود آن یهودی گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور است
و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنحضرت میفرستاد او را بدر کسی تا خبر کند و طلب کند پس
می آمد یعفور بدر در میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمدی صاحب در اشارت میکرد که اجابت کن رسول خدا را
که ترا می طلبد و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بچاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان بود و خود را
در انجا بچه انداخت و جزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هم ازین باب است تسخیر اسد و تملق او بسفینه که در دریا
از لشکر جدا افتاده و راه گم کرده بود و گفت او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را بلشکر و ازینجمله

آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزه رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم و ابن وهب روایه کرده است
کبوتران که مشغول شدند بر آنحضرت روز فتح که بسی دعا کرد برکت ایشان و نسج عنکبوت و تبیض حمام بر در غار
هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت
علیه السلام شجره را ابتدا آمدی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام
حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و آنچه مشهور بود از ان واقع
شده در کتب ائمه آوردیم وصل همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در ربقه
فرمانبرداری و طاعت وی بودند و از نجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت برسالت
وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذاشتم هیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله
و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمکه پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی
آن پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این حالت که
در ابتدای وحی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و روایت شده دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد
جید از ابن عمر آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک
بآن حضرت آمد گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود
آیا رغبتی است ترا در خیری یعنی میخواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای گفت آن چیست فرمود شهادت
شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا برآنچه
میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کرانه وادی بود پس شگافت
می کرد زمین را و می آمد تا ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آنحضرت از وی سه بار گواهی داد
آن درخت بعد از ان باز گشت بجای خود الحدیث و دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روز احد که کافران
مشرکان رخساره مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آزار رسانیدند
آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت
آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام
بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان آن را یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت

وصل اطاعت نباتات

را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت بالیستاد گفت جبرئیل امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد برگشت دلائل
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسبی حسبی رواه الدارمی من حدیث انس واز بریده اسلمی آمده
کرد اعرابی که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معجزه پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدا
می طلبد ترا پس کرد آن درخت از راست و چپ پیش و پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند
زمین را و می کشد رگهای خود را و بایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن
این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن
ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بوسه کنم اینجا داد و آورده اند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بود بدرخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره
دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت همچنین منفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه
وآله وسلم واز ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله و گفت بچه
چیز شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود بآنکه بخوانم این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام خواند
آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پیش فرمود آنحضرت برگرد بجای خود در رو برگشت بجای خود پس اسلام آورد
اعرابی رواه الترمذی وصححه و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود بارها آمده
وفی القصیدة شعر جاءت لدعوته الاشجار ساجدة * تمشی الیه علی ساق بلا قدم * کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط فی اللقم * و در حدیث دراز طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای
گشاده پس رفت آنحضرت برای قضاء حاجت و رفتم من در پی آنحضرت با داوه از آب پس ندید که استتار کند
بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی یکی درخت و گرفت
شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا عزوجل پس منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر
که مهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که می گوید ترا رسول خدا ملحق شوی بصاحب خود که بنشینم در پس شما پس رفتم
من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس ایشان و بیرون
آمدم من و دویدم و نشستم در جائی دور و افتادم در حکایت بالنفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آن حضرت
می آید و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای خود ایستاده اند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا
مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی درخت چیزی یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقارب
گفت برو بگو باین نخلات که رسول خدا امر کند شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا و بگو بسنگها نیز همچنین پس رفتم
و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب بیکدیگر آمده که سنگها را باهم بربسته و چون
قضا کرد حاجت را فرمود بگو بآنها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبدالله بن مسعود
رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود بیا آمد درخت
پس آمد رفت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از علمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه
و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین و صل همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی
صلی الله علیه وآله وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از اسلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چنانکه گذشت هیچ شجری و حجری نبود مگر آنکه سلام می کرد بر من و می گفت السلام علیک یا
رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله
عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که برآمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر خود پیش از بعثت گفت باقی نماند
شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را بیاید ان شاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از
حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من میشناسم حجری را بمکه که اسلام میکرد
بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی تحقیق من میشناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است
بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله
عنها مسدود دست در دیواری و مردم تبرک میجویند بلمس وی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از آن راه و شیخ ابن حجر مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که
این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در مقابله وی
در دیوار دیگر اثر مرفق شریف او است که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ و آهن نرم کرده برای انبیاء علیهم
السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی میکرد و اثر قدم شریف این ست والله اعلم و در مواهب
لدنیه از ابوحفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم بوی از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است
که سلام میگوید بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه در و دیوارهای خانه وقتی

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام مر عباس و پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است آنرا بیهقی در دلائل
و ابن ماجه و در مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از
منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما را زیرا که مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان
وقت چاشت پس فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح
کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر و بچسبید بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشانرا چادر خود و فرمود
یا رب این عم من است و هو بمنزلهٔ پدر من است و ایشان اهل بیت من اند پس بپوش ایشانرا از آتش دوزخ همچو پوشیدن
من ایشانرا باین چادر پس آمین گفت آستانهٔ در و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین و یکبار دیگر مثل این
ابو طالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت اشارت بکوهی که آنجا بود و فرستاد و فرمود بگو
این کوه که تر آب دهد آن کوه متکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آیت نازل شد و اتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستیم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور درین
باب حنین جذع است فی الصراح حنین آرزومندی و نالهٔ ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال
تنهٔ درخت و حدیث حنین جذع از جماعهٔ کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب
لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث
حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره متعدده خارج
از حد حصر و احصار تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
حنین جذع را انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد
کسیکه مطلع است بر طرق حدیث نه غیروی که ممارست ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه حنین جذع از
امور ظاهر است که حمل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و ابهر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم و شافعی گفته که داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی
صلوات الله وسلامه علیه و علیهم پس گفتند شافعی که داده است هیچ پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را
گفت داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صورت او و این اعظم و اکبر است از آن و قید
شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند در روایت و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طویل است روایت
کرده شده است که مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل بود و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه ساخته

شد برای وی منبری الست برای خطبه تکیه زده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
از آن جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که حنین کرد و لرزید
بآوازی و بسیار شد بکاء مردم بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که انشقاق یافت جذع
و پاره شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار مبارک گرفت پس
ساکن گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را همیشه
میبود و اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس امر کرد آنحضرت
که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگزارد آنحضرت بسوی وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت چنانچه
خواند پس آمد در حالیکه پاره کرده بود زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردید بمکان خود و در حدیث
بریده آمده که فرمود آنحضرت با آن چوب اگر خواهی باز نشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل تا برویند از تو رگهای
تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی نشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان
خدا از میوه تو پس بیاید آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید نشانم مرا
یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید
این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت که چنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و
حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث میگفت ای بندگان خدا چوب ناله میکند از شوق
پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بیت سنگی و گیاهی
که در وی شعوری هست * بی زاری وان که در وی شعوری هست * و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت
کرده است و آنچه ذکر کردیم کفایتست و از این بابست کلام کردن آنحضرت بجبل و کلام کردن جبل
با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان
رضی الله عنهم اجمعین بجبل احد را که کوهیست و در شان او واقع شده است احد جبل یحبنا و نحبه پس
جنبید احد پس زد آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود ثابت و برجای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و
صدیق و دو شهید رواه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده
که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبل ثبیر بر بودن کعبه و آن جبل بمناست و با وی ابو بکر و عمر و من بودم
پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت او را بپای مبارک خود و فرمود بر جای خود

باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری و احمد الترمذی و ابو حاتم و از ابو هریره رضی
الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا بکسر حاء مهمله که جبل مکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در ابتدای وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شده بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس
جنبید حرا پس فرمود آنحضرت آرامیده باش حرا نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکور اند مگر ابو عبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده
که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آی یا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت
من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت حرا بسوی من بر آی یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل
یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنبش رجفه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده
وقتیکه تحریف و تبدیل کلام کرده بودند که گفته شده بود بایشان آن رجفه غضب بود و این رجفه طرب و ابتهاج بوقوف
آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقرار جبال از وی بایست و تسبیح
حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت کفی از حصاة پس تسبیح کردند
در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و شنیدیم ما تسبیح را پس ریخت آن حصات را در دست ابوبکر رضی الله عنه
و تسبیح کردند بعد از ان ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این ابو ذر
ذکر کرده و تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که
ولید بن قیس گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه خبر داد که سوید بن ابوذر بود روایت میکند
از ابوذر که گفت درآمدم یکروزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست
نزد وی هیچ یکی از مردم گویا می بینم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر وی و رد وی سلام
را و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا اباذر گفتم خدا و رسول خدا را نیست پس امر کرد مرا که بنشین پس نشستم در پهلوی
شریف وی و نمی پرسیدم او را چیزی و نمیگفت وی بمن چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که شتابی
میکند پس سلام داد گفت آنحضرت جواب سلام وی را و فرمود چه چیز آورده است ترا ابوبکر گفت آورده است
مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بنشین پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود و عمر آمد
و کرد عمر مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابوبکر پس عثمان آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر
رضی الله عنهم اجمعین پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه را هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند

سنگریزه‌ها در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی مانند حنین نحل در کف
شریف رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس داد آن سنگریزه‌ها را به ابوبکر و درگذشت از من پس تسبیح کردند در کف
ابی بکر پس گرفت سنگریزه‌ها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزه‌ها بعد از آن دیگر بار
و تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داد بعثمان را و تسبیح کردند در دست وی چنانکه
تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پس گرفت سنگریزه‌ها را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده‌اند این حدیث را
بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی از زهری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس نهاده شدند در دستهای
ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی از ما همچنین آورده است این حدیث را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید
ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح
کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و میشنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که
گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آورد بوی جبرئیل علیه السلام طبقی که در وی انگور بود و انار
پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست شریف او و در روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر منبر این آیت را وما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود که میگوید جبار ذات خود
را میگوید انا الجبار انا الکبیر المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله
عنهما آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده بر جاها در سنگها پس چون درآمد آنحضرت
در مسجد عام الفتح اشارت می‌کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مساس نمیکرد و میگفت جاء الحق وزهق الباطل
پس اشارت نمیکرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت نمیکرد بقفای آنها مگر که می افتادند بر رو و همه
در دست سلطنت وی خوار و زار بودند و در حکم این ست تکلم صبیان و شهادت ایشان برسالت وی صلی الله
علیه وآله وسلم روایت ست از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و درآمدم سرای و دیدم در وی رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم از وی امری عجیب آورد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که همین روز زائیده شده بود
پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من انا گفت انت محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت
صدقت بارک الله فیک بعد از آن آن ولد تکلم نکرد هرگز تا جوان شد وی نامیدیم او را مبارک الیمامه و در شواهد
از بن علیه روایت ست که آورده‌اند نزد آنحضرت غلامی را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا

تسبیح طعام

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رواه البیهقی **وصل** در ابرای ذوی العاهات و احیای موتی یعنی بکردانیدن
بیماران را و زنده گردانیدن مرده ها روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر من جنون دارد و میگیرد او را
چون در وقت طعام شام بگیرد می سازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و قی کرد
و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که می دوید رواه الدارمی و عدها البوصیری حیث قال شعر کم
ابرأت وصبا باللمس راحته ٭ واطلقت اربا من ربقة اللمم ٭ و آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود
که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس شد عاقل
فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز احد زخمی بچشم قتادة بن النعمان تا افتاد
بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی ست که دوست میدارم او را و می ترسم که ببیند
و مکروه دارد نظر وی را پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و نهاد در جای خود و فرمود خداوندا بپوشان
چشم او را جمال پس بود آن چشم بهترین و بیناترین و بیناترین چشمان او و روشن تر و وقتی که بدرد می آمد چشم دیگر وی
آورده اند که از اولاد قتادة بن النعمان مردی بود در خدمت عمر عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر
انا ابن الذی سالت علی الخد عینه ٭ فردت بکف المصطفی احسن الرد ٭ فعادت کما کانت لاول امرها ٭ فیا حسن
عین و یا حسن ما خد ٭ پس انعام کرد عمر او را و نیکو کرد جائزه او را و روایت کرد طبرانی و ابو نعیم از قتاده که گفت بودم
من که نگاه میداشتم تیرهای را بروی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر
رسید بمن تیری که افتاد بدان حدقه چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم و چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاه داشت
روی پیغمبر ترا بروی خود رسید آفت بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایت کرده شده است
گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست
مبارک خود کفی از خاک انداخت در آن آب در دهن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا استعجاب برد
که استهزا کرده شد تو پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی بسر حد موت و نوشانید آنرا پس شفا یافت
و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی و هیچ چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بینا شد چنانکه
رشته در سوزن می در آورد و هشتاد ساله بود و امسال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که علی کرم الله وجهه

کجاست گفتند حاضر نیست و درد چشم دارد پس کس فرستاده طلبید و نهاد سر مبارک او را بر کنار شریف خود و تفل
کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود بوی درد وی و هرگز درد نکرد چشم وی رضی الله عنه و دوم
کرد ضربه بساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و در صحیح البخاری ست که زید بن معاذ شمشیر
رسید بر وی و پا شد و شکسته گشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح بخاری است که چون عبد الله بن عتیک
ابو رافع یهودی را کشت شب مهتاب بود و چون پا بر زینه نهاد و پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد و بشکست ساق وی
پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال شفا یافت و امثال
این حکایات و آیات بسیار است و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده است
بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آنمرد ایمان نمی آرم بتو تا زنده نکنی دختر مرا که مرده
است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت انداخته ام من دختر را در وادی پس
فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی را پس آواز کرد آنحضرت علیه السلام آن دختر را پس جواب داد آن دختر گفت لبیک و
سعدیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت لا والله یا رسول الله یافتم من آخرت را
بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پدر و مادر تو ایمان آوردند اگر دوست داری باز
گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و مادر من یافته ام خدا را بهتر و مهربانتر از ایشان و در روایت این حدیث
دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خورد را ذبح کرد و چون مادر وی در
دنبال وی دوید او وی بیام آمد و خود را بر زمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد
النبوة بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم
از این قبیل است و لیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار
رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجوز عمیا پس پوشیدیم آن
مرده را و تعزیت کردیم آن زن را گفت ای مرد پسر من گفتند آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کرده بودم
بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی و فریاد رسی مرا در هر شدت و محنت پس منه بر من بار این مصیبت
پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد با ما رواه ابن عدی و ابن ابی
الدنیا و البیهقی و ابونعیم و این برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس معجزه

وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون
تکفین کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه انصاری
خزرجی که حاضر شده بود بیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد و بعد از آن بکلامی
که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امر الله فی الکتاب
الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت
اربع و بقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف وقامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در
مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته بود زید بن خارجه از سروران انصار وقتیکه در یکی از راهها
از راههای مدینه میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بمرد پس آمدند زنان انصار و گریستند بر وی و مردان
ایشان پس ماندند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه
آن آواز از زیر جامهای وی بود پس کشادند روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و کان
ذلک فی الکتاب الاول و صدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا
فی الکتاب من عاش بعد الموت انتهی و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبید الله الانصاری
گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را کشته شده بود در یمامه پس شنیدیم او را وقتی که
در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الشهید عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم او
مرده است کذا فی الشفا و اگر تشکیک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بر دست
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشد تا معجزه وی گویند جواب آنکه مردن مری ثبت است که پنهان نماند و ذکر آنحضرت
و مدح وی ناطق بدان است که اینهمه ببرکت و عزت وی بود و اگر کرامت باشد نیز معجزه اوست و ابونعیم روایت کرده
که جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی و پخته و ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد پس خوردند
قوم فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوانهای او را مشکنید پس استخوانهای آن جمع کرد آنحضرت و نهاد دست مبارک
خود بر آن تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست شاة در حالیکه می افشاند گوشهای خود را و بعضی از کمل اولیا را کرم
قادریت الهی تعالی شانه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان نیز اتفاق افتاده که مرغی
خوردند و مستی برای استخوانهای آن نهاده و نام خدا و رسول خدا گرفتند مرغ برخاست و روان شد و این نیز از
آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه تکلم شاة مسموم که در خیبر بود بعضی از قبیل احیاء موتی میدانند و بعضی

میگویند که آن کلامی ست که خلق کرد خدا تعالی در شاة مسمومه چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تعالی
و می شنوانند از وی بی تغیر اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین ست و
بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات ست در آن و لازم تکلم احیا وی گویند که حق تعالی پیدا کرد در آن حیات
تشکیل کرد برای وی دهن و زبان قدرت داد بآن بر کلام و ظاهر قول اول است والله اعلم * وصل و یکی از
انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم و در شفا گفته که این باب جامع
است مر اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر جابه در الشفاء و امر متواتر المعنی ست ضرورة
و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعا می کرد از برای کسی در یافتی دعا
فرزند و فرزندان او را و از اشهر احادیث درین باب دعای آنحضرت ست صلی الله و آله و سلم و گفت رسول الله کرد
بانواع نعم و کرامات ظاهره و باطنه مخصوص گشت و آورده اند که مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انس بن مالک
خادم تو انس است دعا کن مر او را دعای دنیا خواست و الا دعای دین آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصا
آنکه خادم و حاضر درگاه و بیگاه است پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و اولاد او را و برکت ده
او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکنند که گفت انس بخدا سوگند که مال من بسیار است و اولاد
و من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت ندانم هیچ یکی را که رسیده باشد از عیش و خوشی و زندگانی آنچه
چنانکه من رسیده ام و گفت بتحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود نمیگویم سقط و ولد ولد را
و آمده است که نخل وی در یکسال دو بار میوه میداد و از آنجمله است دعای او عبد الرحمن بن عوف را ببرکت مشهور
وی رضی الله عنه گفت اگر بردارم من سنگی را امید دارم که در تحت آن یابم زر و فتح کرده شد بروی ابواب رزق و تجارت تا
بودی که هیچ چیز با خود نداشت و حفر کرده شد زر از ترکه وی به تبرها تا آنکه شوخ نشست دستها و صلح کرده شد
بر زنان او که چهار بودند به ربع حق آنها که ثمن ست بهشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد
زنی از زنها که طلاق داده بود او را بهشتاد و چند هزار و وصیت کرد به پنجاه هزار در راه صدقات علاوه بر صدقه ها و عطایا
و آزادی کرد یکروز سی بنده را و تصدق کرد یکبار کاروان خود را که در وی هفتصد شتر بود و از حبوب مالا بود و تمام
و تصدق کرد و شتر ها را نیز با آنچه بر آن از اسباب و اقتاب و اجلاس و باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد
او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبد الرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید یا سینه کود کنان
پس بشکرانه این نعمت تصدق کرد تمام کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام مر اسعد

بن ابی سفیان بتمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود با معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا ملک نرم کن سیرت و خلق خود را گفت معاویه از اثر او مرا طمع و امید داشتی ملک شد و دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای نکردی رضی الله عنه مر هیچ یکی را بنیک یا بد مگر آنکه مستجاب شدی و باکه سعد را هم دعوی رضی الله عنه از لوازم و آثار هم این عالمست و از تیر تشبیه داده اند و دعا کرد باعزاز اسلام بعمر یا بابی جهل استجابت کرده شد بعمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد عمر و رسید مردم را در بعضی سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عطش والتماس کردند از آنحضرت دعا پس کرد آنحضرت و پیدا شد سحابی که آب داد همه را آبشار و دعای آنحضرت در استسقاء و باریدن و کشادن مشهور است و معروف فرمود مر نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدا تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که فرمود نیکو گفتی مرا دندانها و چون می افتاد مر او را دندانی میروئید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد و بیست سال یا بیشی زیاده بران گفته اند و این ابیات از قصیده وی مشهور است که اسلام آورده و باید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت انشاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل پس نامیده شد بحر است و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر را ببرکت در صفقه پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی خمرها از مال و دعا کرد ببرکت مر عروه بن ابی الجعد را پس میگوید بتحقیق دیدم من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی ست تا آنکه سود میکردم چهل هزار درهم را الیبنی در یک روز و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود میکرد در آن و گرفت یکبار ناقه آنحضرت پس دعا کرد و آواز داد ناقه را پس آمد بآواز وی و سپرد بآنحضرت و دعا کرد مادر ابو هریره را باسلام و مسلمان شد در حال بعد از آنکه بدی گفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود از گرمی و سرما پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در زمستان جامه صیف را و در صیف جامه شتا را و نمی رسید او را گرمی و سرما و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها از گرسنگی پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و درخواست کرد از آنحضرت طفیل بن عمرو آیتی که رهنمای باشد برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بکن مر او را نوری پس طالع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله گمان برند چنین خیال نکنند پس گذشت آن نور بسر طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک نام کرده شد او را ذو النور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط او و دعا کرد بر کسری که پاره کرد

کتاب آنحضرت را که پاره پاره کرد ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس در اقطار
دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدا تعالی اثر او را پس جا ماند گشت آن شخص و دید مردی که
خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمی‌توانم بدست راست خوردن با دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی خورد
پس نتوانست برداشت دست را با خود گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا بر گمار بروی سگی از سگان خود را
پس خورد او را شیر و حدیث دعا آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز مشهور است
و کشته شدند آن جماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص دهن خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت بقصد تهکم
و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر کردند او را
بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیواری یکباره و
و همچنین دعا بر ابن عامر باهبا که بموت طرید وحید ا همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بابیست
و این بابیست بیشتر از آنکه احاطه کرده شود بدان و فصل در کرامات و برکات آنحضرت در چیزی که لمس کرده و مباشر
کرده آنرا و صحیح آمده که بیرون آورد اسماء بنت ابی بکر جبه طیلسانیه را و گفت که این جبه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم پوشیده است و ما می‌شوییم آنرا برای بیماران و شفا می‌جوییم بان و بود کاسه آنحضرت که آب می‌انداختند
و آن و شفا می‌جستند بان و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید حاضر نشد با آنها هیچ قتالی
را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد و کم نگشت آب وی
هرگز آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین‌تر از وی آب و گذشت
آنحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان است و آب وی شور است فرمود نام وی نعمان است
و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن
مبارک خود را دران پس گشت خوشبوتر از مشک انداخت آب دهن در دلوی از بیر و ریخت در آن فایح گشت از
وی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس مکیدند ایشان و ساکت شدند
بگریستند پیش از آن از عطش وی انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان کودکان شیرخواره و کفایت کرد ایشانرا
تا شب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که بفرستاد در وی روغن برای
آنحضرت وی یافته همیشه در آن تا بغنیمت و از انجاست برکت دست شریف و مس آن و نشاندن نخل برای یهود
و برچیدن آنها در همین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود بر اوقیه

و نشاندن سی صد نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کسی دیگر نشانده بود روایت کرده است ابن عساکر از عمر رضی الله عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بوده‌اند در آن و آن یک نخل را نیز آن حضرت قلع کرد و نشاند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از ذهب بعد از آنکه گردانید آنرا بر زبان مبارک خود پس داد از آن اربعین اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را گویند و عن عقیل یکی صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه شدم و یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم و گرمی آنرا چون گرم میشدم و از آنجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل قصه شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم و ذاقهای او و شاة عبد الله بن مسعود که نچشیده بود بر وی نر و شاة مقداد و جز آن از آن جمله است توشه دادن وی اصحاب را از شکمچه بیمانانکه بست دهان آنرا و دعا کرد در آن و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین هست و گفته‌اند دیدند در وی از دست برآورد آنحضرت بر سر عمرو بن سعد و دعا کرد به برکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت و شفا می گوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد و تمام جسد وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنچه دست مبارک وی بر آن گذشته بود و پاک کرده بود آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود و روز حنین و دعا کرد مر او را پس بود غره فرس و نام کرده بود او را و مسح کرد بر روی دیگری پس بود همیشه بر روی او نور مسح کرد نیز عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قصیر بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد مر او را به برکت پس سر آمد مردان را طولا و تمام ا را حسنا و جمالا و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی هیچ زنی آنچه یافته میشد در روی وی از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از وجه مزاح و هزل بود و لعل الله چون مزاح و هزل را احتمال بود عزم و جد را چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد به برکت پس بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی و نهاده میشد بر موضع دست نبی صلی الله علیه وآله وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفت داشت پس به شد و برابر شد موی سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند آورده می شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت مگر دست خود بر سینه وی و میرفت آن مس و جنون وی و عتبه بن فرقد

مروی بود که زنان متعدده داشت و زنان وی بسبب یکدیگر تندخو بیباکی مینمودند و چون بر همه غالب بود و دعوی
بنمود دیگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه علتی که داشت و از عظائم معجزات که ببرکت
دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است و ریختن آن بر روی کفار و افتادن آن
در چشمان ایشان و سبب هزیمت خوردن لشکر ایشان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت کرده و چون ایشان
لشکر اسلام راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بطی
الاقدام بود چنان شد که هیچ اسپی با وی مسابقه و مجاراة نمیتوانست کرد و پیدا شدن سرعت و سبکی در شتر
جابر به پستی و ماندگی که داشت بعد از آن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نمیتوانست نگاه داشت و همچنین سوار
شدن حمار تنگ گام سعد بن عباده را چون بازگردانیدند بوی چنان تیز رو شد که هیچ اسپی ترکی و هیچ دابه نمیتوانست بوی
رسید و پیدا شدن شجاعت بعلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بسینه وی کمان زد
پس گشت تا آنکه تمام عمر ثابت ماند ثبات و از آن جمله دادن او دست عکاشه را هیچ درخت در وقتی که شکست
شمشیر آورده و مبدل گشتن آن در دست وی بشمشیر و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتی شهید
در قتال اهل رده و نام این سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبدالله بن جحش روز احد شاخ خرما و
گشتن آن در دست وی بشمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما و روشن شدن آن و راه
و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی بزن او را بان چوب که وی شیطانست پس رسید بخانه و زد آن
سیاهی را بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را و امر کردن او را بگسترد او و نهادن
دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است

وصل و از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وآله وسلم بودن اوست مطلع بر غیوب و خبر دادن با آنچه حادث
خواهد شد از کائنات و علم غیب اصالة مخصوص است بپروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هرچه بر زبان
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از تعلیمات وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام و در حدیث آمده است والله
انی لا اعلم الا ما علمنی ربی در شفا میگوید که این بابیست که دریافته نمیشود قعر او و معلوم است بالقطع
و رسیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمغیبات دو قسم است یکی آنکه ناطق است قرآن
بآن که خبر میدهد از اخبار ماضیه و آتیه و احوال امم سالفه و قرون خالیه و احوال خلق در مبدا و معاد
و هم شهادت بران و موعظت بآن [illegible] المعاد و عن عاد و عن ارم و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها رفته است

واما آنچه در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوی وقوع معارضه قرآن بعدم اتیان سوره
مانند آن چنانکه در اول آیه وان کنتم فی ریب مما نزلنا است فرموده ولن تفعلوا ولا یاتون بمثله قطعا ظاهر شد صدق
این خبر عیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت واز آنجمله قول تعالی است واذ یعدکم الله احدی
الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است وقریش را دو قافله بود یکی
غنیمت بیشتر داشت وشوکت کم ودیگری بعکس آن ومسلمانان آنرا میخواستند که غنیمت داشت وشوکت وی کم بود پس
خبر داد حق تعالی از آنچه در ضمائر ایشان بود وآنچه کرده وعده که با ایشان کرد واینهمه پیش از لقای عدو وقوع یافته
است پس از جمله غیوب باشد وتمام قصه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی واز آنجمله قول اوست تعالی سیهزم الجمع
ویولون الدبر این نیز در شان کفار قریش است در روز بدر بود عدد ایشان تا هزار ومستعد بودند بمال وسلاح
وعدد مسلمانان سیصد وسیزده بود با ایشان جز دو اسپ یکی با زبیر ودیگری با مقداد پس نصرت داد خدا تعالی
مسلمانان را وقادر گردانید بر قتل سرداران ایشان واغتنام اموال ایشان واز آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی
قلوب الذین کفروا الرعب در شان کفار احد که با وجود حصول نوعی از غلبه وشوکت رجوع کردند که وعده کرد ابوسفیان
که سردار گروه مشرکان بود در این غزوه یا محمد موعد ما وتو بدر است در سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اگر خواهد خدا وبعد از رجوع در راه پشیمان شدند وعزم کردند که برگردند وبیایند واستیصال
مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان واز آنجمله است قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده وسبب نزول این قصه قتال کسری وقیصر است غلبه کسری
وخوشحال شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود وکتاب نداشت وقیصر نصرانی از اهل کتاب بود و
گفتند غالب آمدند برادران ما بر برادران شما زود باشد که ما نیز غالب آئیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری
بعد از هفت سال در سال حدیبیه وبیرون کردند روم فارس را از دیار ایشان واز آنجمله قول حق سبحانه است ولا
یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را نه بدل ونه بزبان هرگز با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار است بغیب
وبود همچنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول میشد وشهرت میگرفت ودر روایت آمده است مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند
در آن ساعت میمردند وباقی نمیماند هیچ یهودی بر روی زمین واگر از ایشان تمنی می آمد در ساعت میکردند آنرا از
برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی میکنند میمیرند وهمچنین
قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة ویهود اذل کفره اند در هر مکان وزمان چنانکه خبر داده

و ازانجمله قول حق تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
الآیة و این وعده است از خدای عز وجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه میگرداند امت او را خلفای ارض
و ائمه ناس و والی امر و اصلاح می یابد بایشان بلاد و فتح میکند برای ایشان بلاد و ایمن میگرداند ایشان را بعد
از خوف و قوی و حاکم میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا کرد وی سبحانه وعده خود را و من اوفی بعهده
من الله و لله الحمد والمنة و نرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و
باقی جزیره عرب را و ارض یمن را تمام و گرفت جزیه را از مجوس هجر و از بعضی اطراف شام و هدیه و پیشکش
فرستاد او را هرقل پادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان
آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا و اختیار کرد خدای تعالی برای وی آنچه نزد او
تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه راستین وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شد و پریشان گشت و سست شد بعد از وی و شجاعتی بروی کار آورد
که هیچ یکی از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از آن و هیچ رای و در توقف میزدند و او کرد همت و شجاعت
برپشت و در پیچید جزیره عرب را و عدل گستری کرد و برانگیخت جیوش اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید
پس فتح کردند طرفی از آن و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت
عمرو بن العاص بجانب مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و
توابع آنرا پس برگرفت او را حق سبحانه و اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن
بالهام کردن او با استخلاف عمر فاروق و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح
کرد وی بلاد شامیه را تمام و دیار مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را نهایت خوار
کرد و رفت تا اقصی مملکت وی و قهر کرد قیصر را و کشید دست او را از بلاد شام و انحیاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد
اموال آنرا در راه خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس
از آن که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن پس فتح کرده شد بلاد تا
اقصی اندلس و قیروان و سبته از آنچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و گشت کسری و هلاک شد
و زوال پذیرفت ملک او بالکلیه و فتح کرده شد مداین عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان ترکان را
قتال عظیم و آمد خراج از مشارق و مغارب و اینهمه برکت تلاوت و درس وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن امت را

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم ست و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن عظیم تر و تمام
تر فتح شد بر وی بلاد اسلامیه اکثر و او خبر بعد از ان خلیفه مطلق و امام بر حق علی مرتضی شد کرم الله وجهه لیکن قوم
قدر وی ندانستند و او را نشناختند و مراد خلاف و نزع وی نشدند مگر بمخالفت او حکم بر بستند پس شد آنچه شد فانا لله
وانا الیه راجعون توربشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب ست و در کتاب عقائد نوشته است که قتال ان
علی رضی الله عنه بعضی از جماعه او را نشناختند و قومی محبت دنیا ورزیدند و بعضی خطا در اجتهاد کردند و گفته
است در عائشه صدیقه و طلحه و زبیر جز این اعتقاد نتوان کرد از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر ست در عیان و دین اسلام
چنانکه خبر داده غالب ست بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه ست اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در آمد در ان علم
اسلام ولله الحمد و قسم دیگر از اخبار شائع شده است در احادیث از انجمله است روایة از حذیفه ابن الیمان که
گفت که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر
آنکه حدیث کرد آنرا کسیکه یاد گرفت و فراموش کرد کسی و بتحقیق دانسته اند آنرا یاران ما و گاهی میباشد چیزی که
فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی مرد را و غائب می شود
از وی چون می بیند میشناسد او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران ما را و یا دیده و دانسته فراموش
میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یکے از فتنه برانگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس باوی باشند
مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از آنچه می جنبانند پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از ان علمی روایت
کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من
میشناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و میشناسم رنگهای اسپان ایشان را و ایشان بهترین سواران
باشند بر روی زمین و بتحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از آنچه دیده است آنحضرت امت خود را و وعده
کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکنند زن
تنها از حیره بسوی مکه نترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بمدینه و فتح کردن خدای تعالی بر
امت او را خزائن دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا باشد بعد از ان کسری

خطبه خواندن آنحضرت علیه

ونه قصرها کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم و قیصر منهزم شد از شام و در آمد اقصای بلاد اسلام را فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهواء
سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق است بر هفتاد و سه فرقه و نجات یک فرقه و گسترانیدن اهل
تنعم و اتراف از امت فرشها و پوشیدن حله در صباح و مساء و نهادن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوشش دیوارها
مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون اینچنین کنند پیدا آرد
خدای تعالی عذاب و در جنگ در میان ایشان و برگمارد در میان ایشان شریران ایشان بر نیکان ایشان و بر نیکان از میان
رفته یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علمای و ظهور فتن و
پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنائع ست که در زمان یزید
واقع شده و قصه ذکر یافته فی تاریخ المدینه و خبر داده بقصه مسیلمه کذاب و انذار کرد بیرون آمدن ایشان و فرمود وای عرب را
از شری که نزدیک رسیده است و فرمود دیدم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من مشارق و مغارب زمین و نزدیک است
که برسد ملک امت من بهر چیز که پیچیده شده است از زمین و همچنین دراز شد ملک در مشرق و مغرب ما بین ارض
هند که از اقصای شرق تا بحر طنجه که غایت عمارت است و ورای آن و مالک نشد آنرا هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب
و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق تا آنکه بر پا شود قیامت و مراد باهل غرب بعضی عرب
داشتند زیرا که غرب بفتح غین معجمه و سکون راء بمعنی دلو است و عرب مخصوص اند بآب دادن بدلو کذا قیل و بعضی باهل غرب یا
مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی
این معنی است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق قتال کنند
بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشان را امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه ایشان همبرین حال باشند گفتند یا رسول الله
کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بملک بنی امیه و ولایت معاویه
و فرمود آگاه باش سرانجام ست که تو والی میشوی امر امت مرا چون چنین شود قبول کن از نیکان و در گذر از بدان
گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که نایل خواهم شد بکلداری و در مواهب لدنیه آورده که ابن عساکر روایت کرده است که
آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را
قتال نمیکردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول گفت بجاور ابن عباس که و دیگم تو بیست

چون بزائی بیار او را نزد من چون زائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبد الله و گفت ببر ابو الخلفاء خبر داد بغلبه آمدن ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه تا لک شدند و با آنچه دیدن اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقتیل و تشدید و تشرید و خبر داد بقتل علی رضی الله عنه و آنکه بدبخت ترین قوم کسی که رنگین گرداند راس و لحیه شریف او را بخون و آنکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت و نار است می آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این بیست بر آنچه در احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته و دشمنان علی خوارج اند و ناصبیه و طائفه اند که نسبت کرده میشوند بسوی وی از روافض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفاء و در حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که تو را شبیهی است از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری و فرود آوردند او را در مرتبه که نیست مر او را و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند در من دو مرد محب مفرط که مدح میکند مرا بآنچه نیست در من و مبغض که باعث میگردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته میشود عثمان در حالی که میخواند وی مصحف را و گفت سرانجام است که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله خبر داد که وی کشته میشود مظلوم و خبر داد که خدای تعالی میپوشاند پیراهنی و ایشان میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود یا عثمان چیزی که میپوشاند ترا خدای تعالی باید که بر نکشی تو آنرا از بر خود و خبر داد عثمان را به بهشت به بلائی که رسید او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر و فرمود که وی کشته میشود شهید و خبر داد بمحاربه زبیر مر علی را و پشیمان شدن او از آن و بآواز کردن سگان بر بعضی از ازواج وی صلی الله علیه و آله وسلم در حوأب که نام موضعی ست میان مکه و بصره که کشته میشوند گرد آن کشتگان بسیار و ظاهر شد این حال بر عائشه نزد بر آمدن او بسوی بصره در واقعه جمل و خبر داد که عمار بن یاسر را که میکشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر نزدیک بتواتر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود او را و بحجاج آنچه بود و گفت ابن عباس را که کم میکنی تو بصر خود را و باز گردانیده میشود بسوی تو روز وفات تو و این قصه و خبر داد بشهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته و مسافت یک ماه بود چنانکه در مجلس بیاید و قرآن بعض قاف و سکون راء مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در واقعه خیبر چنان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک ما و یا فتنه

باشد آخر زخمهای سخت خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان
لا اله الا الله و انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که درمیان ایشان ابوهریره و سمره بن جندب و حذیفه بود آخرکم
میرد از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود و آتش افروخته بود تا گرم شود پس
سوخت در ان و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقت حال چیست گفت
جنب بود چون شنید که کارزار حضرت سخت ست فرصت غسل نیافت و رفت و کشته شد ابوسعید خدری رضی
الله عنه میگوید یافتیم سر او را که آب از وی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو
کس باین دو صفت کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر بمعنی مهلک قتال حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسماء
الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سرانجام ست که صلح دهد خدا تعالی بوی میان دو گروه
از مسلمانان و مصدق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور ست و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی
نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب
رضی الله عنها بود که دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود از حدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطف و نشان داد که خواهد کشت
او را کلب ابقع یعنی شک نیست که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی
خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از ان ملک و در روایتی ملک گزنده فرمود ابتدای این
امر نبوت و رحمت ست پس از ان رحمت برخلاف پس ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد باتیان
اویس قرنی و نشان داد با مرای که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سرانجام ست که پیدا شود در امت من
دجال کذاب و میان ایشان چهار زن خواهد بود و همیشه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان
دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک ست که بسیار شوند در میان شما
عجم مقرر شوند میان شما پیش گروه شما و برابر شما شود قیامت تا آنکه براند مردم را به عصای خود مردی از قحطان
یعنی پادشاه و حاکم بود برشما فرمود خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه تابعین
و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک
بعد از ان فاش می گردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند پیش آنکه گواه گرفته شوند و خیانت
میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فربهی و نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وی است بدتر از وی

و این را نقض کرده‌اند بزمان عمر بن عبدالعزیز که بعد از جماعه سابق از بنی مروان آمده جواب داده‌اند که این حکم
اعتبار اغلب است و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود و ابوهریره که راوی این حدیث است
میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام میگفت ابوهریره اعوذ بالله من امارة الصبیان پس گذشت وی
رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که بادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه و مرجیه و رافضیه
و خوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر بهترین فرقه و مراد علی را اصحاب او بودند رضی الله عنهم اجمعین
و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند یکی از دو بازوی وی مانند پستان زن است که می جنبد و
حرکت میکند و سیمای ایشان تحلیق راس باشد کشت ایشان را امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آمده
که فرمود آنحضرت که اگر می یافتم من ایشان را میکشتم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسبب آخر این امت اول را چنانکه رافضیه
کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانچه ملح در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد مر ایشان را
جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند در ولایة
و حکومت و رعایت که بدیگران بکنند با ایشان نکنند شمنی در شرح شفا از بعضی نقل کرده که این اثره در زمان حجاج
بود و خبر داد که در آخر زمان مردم در از ذل گوسفند چران و برهنه تنان و برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و بنا و نزاید
در ربه خود را یعنی بیبی خود کنیز غیست از کثرت تسری و خبر داد بعد ازین قریش احزاب عرب غزا نکنند آنحضرت را
و وی غزا کند ایشان را و این در غزوه خندق فرمود که بعد ازین کافران بر سر ما بجنگ نیایند و همچنین واقع شده و خبر
داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم میم و سکون واو و بفتح نیز بموت ست و موتان بان و باو طاعون
است و اکثر استعمال موتان در موت مواشی ست و ظاهر مراد طاعون عمواس ست که در زمان امیرالمؤمنین عمر رضی
الله عنه افتاده بود و می گویند که در سه روز هفتاد هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد بسکونت بصره و خبر داده که جمعی
غزا می کنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیرالمؤمنین
عثمان خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم ایشان حمل بر سلمان فارسی
و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابو حنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس اند فرود می آرند و در روایتی
رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعالم مدینه جمعی از علما بر آنند که مراد بآن امام
مالک ست و قومی گویند که مراد وجود عالم ست که در مدینه باشد خروی دران زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بران و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملا طباق الارض علما وامام احمد وغیره بر آنند مراد بآن شافعی ست
و خطیب از حدیث انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی و تشنیع الشافعیه گفته در اسناد
این حدیث احمد جویباری ست وراوی وی مامون سلمی ست و یکی از این دو وضع کرده این حدیث را و صاحب
سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه درین باب است موضوع
و مفتری ست والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر یعنی قیامت و
خبر داد که خدا تعالی برانگیزد درین امت بر سر صد سال کسیکه تجدید میکند دین را و خبر داد بذهاب الاشل فالاشل
و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات بادی وزید بادی تند فرمود وزیدن این باد از
جهت موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند همچنین یافتند و خبر داد از مردیکه خیانت کرده و غنیمت مهره
را از مهره‌های یهود پس یافته شد در جای باش او همچنین و نزدید بعضی گلیمی را پس خبر داد و یافته شد و قطع
و یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی ست و پیچیده است مهار وی در
شاخ درختی و خبر داد ایشانرا بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی همچنین همچنین و در فلان
وادی آن کتاب را میبرد پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکی دیگر و گرفتند آن زنرا یافتند در همان
جای که نشان داده بود و این قصه مذکور و مسطور ست در کتب احادیث و سبب نزول سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد
بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر نداشت هیچکس الا وی و زن وی پس اسلام آورد
چنانکه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتی که از زندگی موت کرد وی شاید که تو
پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت
داد او را بطول عمر و بود وی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد در خمس و خمسین یا سبع و خمسین و بعضی گفته اند در
ثمان و خمسین و خبر داد که کشته شود ابی بن خلف بدست من و گفت در عتبه بن ابی لهب که بخورد او را کلب الله
پس بخورد او را شیری و خبر داد از موضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد موضع هر یک را و خبر داد بموت نجاشی در روزیکه مرده
در حبشه بود و بیرون آمد بمصلی و نماز گذارد بر وی بچهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را وقتیکه آمد برسالت از جانب کسری
بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد خبر و قصد اسلام آورد و خبر داد ابا ذر را باخراج مردم وی را از مدینه
دید او را روزی خواب کنند در مسجد گفت چگونه باشد حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده می شوی از این مسجد
گفت سکونت میکنم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد بزرگانی [illegible]

تنها و مردن او تنها و قصه ابوذر و رفتن او بربذه که جای بود از او بود رفتن او از عالم مشهورست و مذکورست در
کتب سیر بیاید ان شاء الله تعالی و در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او کجل که ثابت باش نیست بر تو مگر نبی و صدیق
و شهید بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهورست و گفت بسراقه که چگونه بود بحال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری
را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در این بود بپوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی
برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت حمد مر خدا را که بر کشید آنها را از دست کسری و بپوشانید سراقه
را خبر داد و بنا و شهری میان دجله و جبل که مراد بدان بغداد است و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که
او را ولید خواهند گفت و وی بدترست مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قائم نمیشود قیامت تا آنکه قتال
میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکی ست یعنی هر دو مسلمان اند گفته اند که مراد باین واقعه صفین ست قاضی
ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری ست که ناگاه در آمد در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه افتاده در اسلام
بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قتل عمرست رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقطع
شد وحی و ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد آنچه شد از قضا و قدر الهی
و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم
اجمعین میکرد و چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بشکنم
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا ای عمر و آنچنان بود
که وی بعد از سلام در مکه بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید
دلهای مسلمانان را و روشن گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس را تلبس حمیدا و تقتل شهیدا پس
شهید شد روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامی که فرستاد او را بر اکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که
نصرانی بود بدرستیکه می یابی تو او را که شکار میکند گاوانرا و همچنین بود و خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد بران
از اسرار منافقین و مؤمنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه می گفتند
بعضی از قوم مر بعضی را و الله اگر نباشد بر نزد ما کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزه های بطحا ما را و اعلام کرد آنحضرت
صفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی در موهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود
در طلع شگوفه نخل نر در زیر سنگ سر چاه یافتند همان صفت و بر آورده شد و خبر داد که خورده است ارضه صحیفه را که
نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافتند همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را

و وقتیکه تکذیب کردند قریش او را و لیلة الاسراء و رسیدن قافله ایشان و ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات
قبیحه در امت در آخر زمان از رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد و قیران و قلت رجال و کثرت
نسوان و خبر داد و نقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و دلال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مکه مفصل مذکور
و اخبار از شراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم ست که کتب علیحده
می طلبد و وقوع آن منتظر و متوقع ست در آنچه ذکر کرده شد کفایت ست در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله
علیه و آله وسلم وصل دیگر از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ عصمت الهی ست عز اسمه و جل جلاله
مر او را صلی الله علیه و آله وسلم از شر مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی یعصمک من الناس و اصبر
لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر قال و اذ یمکر بک
الذین کفروا الایة و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که حراست مینمود نفس نفیس خود را و پاسبانی مینمودند صحابه
رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه والله یعصمک من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه
و گفت بر دمی که حراست میکردند ای مردمان برگردید و بروید بدرستیکه نگاهداشت مرا پروردگار من عز و جل
و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری در زیر درختی
نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون اول واقع شد در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت
درختی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و کشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند ترا از من
فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی زد سر آن شمشیر تا روان شد دماغ او پس نازل شد
این آیت و بتحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم
خود و گفت آمده ام شما را از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی
فرمود ترا که نگاه میدارد از من و برابر او را آمده ست مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه
السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر مثل این در غزوه غطفان
نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع
ایشان گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید رو
بلند قامت زد در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر پس دانستم که وی فرشته است و
اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوندا کفایت کن مرا

از شر وی بهر طور که خواهی بپرس و فساد بروی خود بجهت وی که در کمر وی پیدا شد و در اینجا نازل شده است قول وی
سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمومنان بجهت آنست که
نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه بایشان راجع ست و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب
لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و شنام گوید
که ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بیحیا و بی ادبست
اگر اینجا برخیزی بهترست آنحضرت بود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب تو مرا هجو
کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و نمیگفته پس آن زن خایب و خاسر برگشت و آنحضرت را
که همین جا نشسته بود ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا بجناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق
ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای ابوبکر اگر میدیدم من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را و ذکر کرده است
و نیز آمده که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد چشمان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را
و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشانرا تا آواز دادند او را و ندیدن و نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت
که آنحضرت از درون خانه برآمد و بایشان سخن کرد و بگذشت ایشان از انداز بر نیاوردند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان
انداخته برآمد هم ازین باب ست چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باینحال
و روایت ست که از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمودم من با ابوجهم بن حذیفه شبی بر قتل رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم او در منزل پس شنیدیم او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة و ما ادرئک ما الحاقة
تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختیم هر دو و فرار نمودیم و بود
این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجایب روایات قصص است چنانکه در محلش مذکور
گردد انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک بن جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم
برگماشته بودند و رسید او در پی آنحضرت و فرو رفتن پاهای اسپ وی در زمین و برآمدن و پاهای شریف و برگشتن
وی مشهورست و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و دوید تا بداند قریش را چون نزدیک رسید بمکه
شد دل وی و دریافت چه کند و گوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود
آورده اند ابن اسحق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود ابوجهل لعین سنگی بر
گرفت و ملاعین دیگر بیاری یاری خواست که بنیاد از دست ... آنحضرت پس چسپید سنگ بدست وی و خشک شد بر دو دست

وی نگرون و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و دور گند رد پس گشاده
شد بهر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز مانند آن در بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کردن آن شتر که بخورد او را
فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود بصورت برآمده اگر نزدیک می آمد بخوردی او را و نیز یکبار آنحضرت در زیر دیوار نشسته
بود یکی از اشقیا سنگ آسیا گرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت بجانب مدینه
برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را
پس نماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید بگریخت و رو برتافت [illegible] اتقا و پرهیز میکند بهر دو دست
خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم اسپها و آوازها چنانکه پر کرده
زمین را فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می ربودند اعضای او را پاره پاره میکردند
نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است
که شیبه بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه بشرف اسلام
مشرف گردد در روز حنین با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رسید و حمزه بن عبدالمطلب پدر و عم او را کشته بود گفت امروز
کینه خود از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه و علی کشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشتم شمشیر خود را تا برسم بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد لهیبی از زبانه عظیم از آتش سریع تر از برق پس گریختم
از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین مردم است
نزد من پس برداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالی میزدم شمشیر را اگر پیش می آمد در این ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] فضاله [illegible] آورده که گفته می خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت
در طواف بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن میکردی با نفس خود میخواهی که بکشی رسول الله
گفتم لا یا رسول الله پس خندید آنحضرت و استغفار کرد برای من و نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرامید
دل من پس بخدا سوگند بر نداشت دست مبارک را تا آنکه خدای تعالی هیچ چیزی را محبوب تر نزد من از وی صلی الله
علیه و آله و از اشارات اعجاز حدیث [illegible] ابن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
گفت عامر به اربد من مشغول میدارم از تو روی محمد را پس بزن تو بروی شمشیر خود را پس ندید عامر اربد را که کاری
کند پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا هرگاه قصد میکردم که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان خود و او

میان او و آیا نمیخواهی که بزعم تو او از عصمت حق سبحانه عزوجل حبیب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان خبر داده اند قریش
را و ترسانیده اند ایشان را ازوی و تعیین کرده اند او را بالنعت و صفت و سطوت وی بر ایشان و در غلا نمیدیدند ایشان را از قتل وی
صلی الله علیه و آله وسلم و نگاهداشت و برآورد سبحانه تا رسید و روی امر او بمنتها یریدون ان یطفئوا نور الله
ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و تحصیل و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف ست که جمع کرده
حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه و آله وسلم و مخصوص گردانیده او را بدانکه مشتمل اند بر [مصالح]
مصالح دنیا و دین و معرفت او بامور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح امت و احوال و اخبار امم سالفه و قرون
ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شرائع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف آراء ایشان
و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان و محاجه کفار هر امت و معارضه هر فرقه از اهل کتاب با آنچه در کتب
ایشان بود و اعلام باسرار و مخبئات علوم آن و اخبار آنچه پوشیده اند و تغییر داده اند از ان و احاطه بلغات عرب و غریب
الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهت تقریب فهم
غوامض و تبیین مشکلات آن با اشتمال شریعت غرای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول و حفظ اسبا
با اغراض و احوال که مستحسن است نزد او با بقول حق نزد کفار و جهال و ملاحده که عقل سلیم و انصاف داشته باشند
اگر معاندند و بر هیچ اصل مخالف معقول و متکلم نگوید و مع کلم مشتمل بر ضروب علوم و فنون معارف مثل طب و تعبیر و فرائض
و حساب و غیر آن از علوم که مبدا بر ایشان آن را اگر یکپاره تعارف کرده بود پس را او نگون کرده بر گشته و مجالست کرده
با اهل کتاب و دریافته کرده در ان و نه آنحضرت خوانده و نه نوشته و صحبت نداشته با کسی که صفت او این باشد و نه آتی
شده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت و
معارف عرب علم انساب و اخبار اوایل و شعر و بیان است و حصول آن نیز بعد از تفریغ و تعلم و اشتغال بطلب ساخته
و صحبت با اهل آن فن است و این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه و آله وسلم
فکفاک بالعلم فی الامی معجزة فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم آنست که تواتر اخبار از رهبانان و احبار و علمای اهل کتاب و صفت وی و نعت امت وی و اسم وی و علامات
وی چنانکه علیه شریف و خاتم نبوت و اشارات از وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین از قبل تبع و متقدمین
ساعده و شعر و زن ایشان و تعریف کرده امراء را بیان [illegible]
گردیده [illegible] کتب سالفه [illegible]

که برای حسد و عناد رفتند و جمله ازان در ابواب سابقه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و
ظاهر شده بر السنه اصنام و ذبائح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت وی بر
احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسیکه مشاهده کرده آنرا مذکور و مسطور ست و دیگر آیات و علامات که در وقت
ولادت شریف و وقت وفات و در استقات و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصائص
و کرامات و آیات اقبال آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم از ملائکه و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و طاعت
جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشانرا چنانکه در غزوهٔ بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی ازان صور دیدن جبرئیل
است از برای تعلیم اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت
دحیه و دیدن سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید
است و دیدند بعضی از ایشان راندن ملائکه اسپان خود را روز بدر و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران و شنیدند
قعقعهٔ سیاط و دید ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند
ملائکه عمران بن الحصین را که از مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حمزه جبرئیل را در کعبه
پس بیهوش افتاد حمزه و دید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشانرا و اینها همه
از معجزات آنحضرت ست و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت
را ملکی بصورت وی پس ندا کرد آنحضرت و فرمود پیش آی ای مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم روزی نشسته با آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز
جن ست فرمود تو کیستی گفت من هامه بن الهیم بن الاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دید ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقهٔ فطر که حوالهٔ او
بود و نزد وی بود و تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که وقتی خالد نزد هدم کردن عزی زنی سیاه
که بر آمد از میان او موی سر پریشان سوی پس دو پاره کرد او را بشمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در روایت
تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت بستن او را بستون مسجد و یاد کردن دعای
سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطانرا مشهور ست وصل آنچه ظاهر شد از معجزات
آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان

بر شریعت خبر آنچه ذکر کرده شد از وقت وفات خارج از حد حصر و احصا ست و اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن در
محلش ذکر خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه بتحقیق آورده ایم درین باب چیزی
از معجزات واضحه و از جمله از علامات صحیحه که دران کفایت است و بی نیازیست از زیادت و بحقیقت معجزات
پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنهاست اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبری معجزه نیاورد مگر مثل آن
یا بهتر از آن آنحضرت را ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع میشود
بدان اعجاز نزد بعضی ائمه محققین سوره انا اعطیناک الکوثر است یا آیتی که بقدر او ست و اعجاز قرآن چنانکه سابقا
گذشت بدو وجه است یکی از طریق فصاحت و بلاغت و دیگر از طریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه
باشد پس مضاعف شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از انبا بعلوم غیب تواند که سوره واحد
ازین تجزیه متضمن باشد از اشیاء متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا
ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعف گردد بکثرت کشید این در حق قرآن ست پس تر اما وضوح که وارد ست و آن آنکه اکثر معجزات
رسل بقدر همم اهل زمان ایشان میباشد و بر اندازه فنی که آن قرن دران سامی و فائق میباشد چون زمان
موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه چیزی بود که دعوی میکردند
اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت ایشانرا و نبود در قدرت
ایشان و ابطال کرد سحر ایشانرا و همچنین در زمن عیسی صنعت طب در قدر و مرتبه بسیار بود و [illegible]
دران پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر نبودند بران و آورد ایشانرا چیزی که گمان نداشتند آنرا از
احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بی معالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس تر فرستاد خدای تعالی
محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت
پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق این چهار ست که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط
کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب عجیب که راه نیافتند به هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب آن منهج آنرا
و اخباری که صادر ست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکمال خود مست و اما تنوع معجزات آنحضرت از جهت
آنکه اخبار از کوائن و حادثه و اسرار مخفیه یا ضمائر که یافته شد چنانکه خبر داده و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق
آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی از آن صادق می بر آمد و ده کاذب و از بیخ بر کند آنرا بمنع شیاطین که القا
میکردند بر ایشان اخبار ایشان بشب و بعد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بروجهی

آنکه سبب او معاصی ست اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل ست قلب را و بدن را و از جمله آن حرمان علم ست که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد و لهذا امام الشافعی رحمة الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی * فارشدنی الی ترک المعاصی * و قال اعلم بان العلم نور من الله * و نور الله لا یوتی العاصی * و از جمله حرمان رزق ست و در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق ست قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض الآیة چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل فلجان ست که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینم از دیگران مرزوق تر اند و منعم تر اند جواب آن آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان ست لیس و بیچ خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان کنده شده است یا کم و استدراج ست و ظلمتی و وحشتی که در قلب نزد ارتکاب معصیت یافته می شود محسوس و مذوق ست و گاهی این شامت و سواد و بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان ست و سستی قلب و بدن نیز از آثار معاصی ست و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر ست چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را حمل بر محق برکت وجود آن کنند موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم ست و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسده و اخلاط ردیه ست حال قلب همچنین ست و استفراغ آن بتوبه و حمیت با حماء از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما درد شما ذنوب ست و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن از جانب رسول ست صلی الله علیه و آله وسلم و طب قلوب بواسطه وحی است و طب اجساد غالبا بتجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه از رخصت افطار در سفر و مرض و شرعیت تیمم نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر می گردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد در نبیست دریجه بیرا کلام ع اثبات اسباب ست و آن منافی توکل نیست چنانکه در جمیع عشش با کل و شرب دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین ست صلی الله علیه و آله وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسباب میفرمود و فرموده است خدای تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده دواست او را دوا و در روایتی فقد مگر موت را یعنی برخی که بمقدار حیات در پی موت و در بعضی احادیث امده بهذا و اشارتست که نظر در مداوات بحکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید پنداشت و الفاق ست بر آنکه امر برای وجوب نیست و طالبیت و با لقدر و تقدیر الهی منافی توکل نیست اگر گاهی ترک اسباب کنند برای تحقیق حال و تفصیل مقام توکل با ینست ست اشارت و قول صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر

حساب ہم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربہم یتوکلون ودر روایتی دیگر ولا یکتوون نیز زیادہ کردہ وگفتہ اند کہ مراد
آنست کہ این افعال را بطریق اعتماد واعتقاد علیت نکنند ودر مواہب لدنیہ از حارث محاسبی رضی اللہ عنہ
در باب ہل یتداوی المتوکل نقل کردہ کہ گفت منافی توکل نیست از جہت وجود آن از سید المتوکلین صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم پس گفتہ شد مر حارث را کہ در خبر آمدہ است کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من استرقی او
اکتوی بری من التوکل پس جواب داد کہ مراد بدین است از توکلی ست کہ ذکر کردہ است ایشان را در حدیث یدخل الجنۃ
من امتی سبعون الفا بغیر حساب الحدیث وفرمود توکل بعض از وی افضل ست از بعض دیگر انتہی واز تمہید
آوردہ کہ مراد براءت از توکل ست وقتیکہ استرقا کنند برقاءی کہ مکروہ در شریعت ومخالف آن اگر کنند وبتعلیقہ
وی متعلق باشد وشفا از وی داند وجزم کنند بآن وموقوف باشد از فعل الہی واما آنکہ شفا از نزد اوست بدلیل جواز استرقا
بقرآن وفاتحۃ الکتاب چنانکہ بیاید وتحقیق درین باب آنست کہ اسباب سہ قسم است یکی اسباب یقینیہ است کہ رعایت
آن بحکم الہی وتقدیر وی واجب است چنانکہ دفع لقمہ وبلع آن در اکل ونہادن کوزہ در دہان ومص آن در
شرب وترک آن داخل توکل نبود بلکہ موجب اثم است دیگر اسباب ظنیہ کہ بحکم تجربہ صحیح در خاصیت آن ثابت
شدہ است مثل استعمال ادویہ حارہ وبارده در تحریر وتبرید مزاج واین قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای
تحقیق حال نفس وتحصیل مقام توکل کہ بعضی ازین قوم ترک کردہ اند وباوجود آن در فتوای شریعت محل عتاب
شدہ ودیگر اسباب وہمیہ است کہ نہ چنین ہست وارتکاب واستعمال آن منافی توکل ست باتفاق وعلاج آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ادویہ را بسہ نوع بود یکی ادویہ طبیعی کہ عبارت ست از اجزای جمادی ونباتی وحیوانی
دوم ادویہ الہی روحانی کہ ادعیہ واذکار وآیات قرآنست سیوم ادویہ مرکبہ ازین دو قسم باید دانست کہ شفای
اعم وانفع واعظم از قرآن فرود نیامدہ چنانکہ وننزل من القرآن ما ہو شفاء ورحمۃ للمؤمنین وقرآن تمام شفاست
از امراض روحانیہ چہ امراض روحانی اعتقادات فاسدہ واخلاق ذمیمہ واعمال قبیحہ است ودر قرآن تمامست بر دلائل
واضحہ قطعیہ بر اثبات عقائد حقہ وبر بیان وارشاد اخلاق فاضلہ واعمال محمودہ واما بودن وی شفا از امراض
جسمانیہ بجہت آنست کہ تبرک وتیمن بقراءت وی نافع ست در بسیاری از امراض وعلل ومزیل ودافع ست مر آنہا را
وچون از خواندن ودمیدن افسونہای مجہولہ کہ مفہوم نگردد از آن معانی وی وارد ست از قبل اہل فسق وفجور
کہ ثابت ست بجہت بعضی نجاست وکثافت آنہا آثار عجیبہ در جلب منافع ودفع مفاسد ظہور میکند از قرآن عظیم کہ مشتمل
است بر ذکر جلال کبریائی الہی وذات وصفات وی تعالی وتقدس ثابت شدہ است از قبل کسی کہ ثابت شدہ

شفا او نزاهت و عظمت و کمال او لعیان بمعجزات ظاهر چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
کسیکه نجوید شفا بالقرآن شفا ندهاد وی را خدای تعالی هرگز آمده است که فاتحة الکتاب دواست مر هر دردی را و رقیه بلیغ
و بجهت افسون و معتوه بفاتحة الکتاب امری مقرر و ثابت ست در احادیث و در حدیث امیر المومنین علی کرم الله وجهه
نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول وی تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء
آیات شفا را ذکر کرده و چلپی در حاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه وغیر آن حکایتی
در باب این آیات از امام طریقت ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت
بر موت و شدید شد بر وی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت
علیه السلام از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجائی تو از آیات شفا و چرا التماس نمیکنی شفا
بسبب آن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتم آن آیات کریمه را و شش جا از کتاب خدا عز و جل یکی و یشف
صدور قوم مومنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء گفت پس نوشتم این آیات را پس
آنرا حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال گویا بند از پای وی گشاده شد و از شیخ
تاج الدین سبکی رحمة الله علیه که از علمای شافعی ست نقل کرده اند که گفت دریافتم بسیاری از مشائخ
را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این
عمل که برای بیماران میکردند و لیکن در اینجا سخنی ست که باید دانست و دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه
کرده میشود بآن و استشفا نموده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها ست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت
همت فاعل و تاثیر وی شرط است در آن و هرگاه تخلف کند شفا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب
عدم قبول یا در اینجا مانعی قوی ست که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر
آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را و گاهی از جهت
وجود مانع از وصول اثر دوا است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تام انتفاع بدن بوی بحسب قبول
خواهد بود همچنین قلب چون بگیرد رقاء و تعاویذ را بقبول تام و همت قوی را از نفس فاعله تاثیر میکند در ازاله
علت و همچنین دعا از اقوی اسباب ست در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن گاهی تخلف میکند اثر وی
یا از جهت ضعف وی در حد ذات وی چنانکه دعای باشد که دوست نمی دارد آنرا خدای تعالی بجهت آنچه در وی ست

تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت غفلت قلب داعی و عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس و حضور
جمعیت او بروی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالت مثل اکل حرام و عروض ظلمت و رین بر قلب یا استیلای غفلت
و سهو و لهو و در حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی ساهی غافل و دعا و صدقه بلا
را دفع و دعا علاج میکند آنرا و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف می کنند در آن و دعا سلاح
مومن است اگر با حضور قلب و جمعیت کامله بر مطلوب مصاحب گردد و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار
و ذل و تضرع و طهارت و رفع بدین و ابتدای بحمد و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق و الحاح و تملق و توسل
باسماء و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم و سائر شروط و سائر آداب مثال رمی که تیر
بکمال راست و درست بود و زور بازو بکمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و مانع آن نبود و حاجت و مانع
وصول در میان نبود و علم بصنعت تیراندازی تمام از شرائط و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات
و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی است اگرچه جاری گردد بر لسان ابرار و اقویا بتوجه تمام و همت تام
و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسمانی زده از آن تارک و غافل شدند و مراد بمعو
ذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدمید بنفس کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات
متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و آنها از قرآن است
و در بیان باب که سخن میکنیم تمامتر از آن مراد است و از کار رقا و رقیه در باب استعاذه بسیار وارد است و بتحقیق اجماع کرده
اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد یا بزبان عربی یا دیگر که معنی آن فهمیده
آنرا و با عتقاد آنکه موثر حقیقی خداست نه اسم و تاثیر رقیه بتقدیر حضرت حق تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که
پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغییر میدهد تقدیر خدای تعالی
شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت
گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در این باب فرمود عرض کنید رقیها را بر من اگر در آن شرکی نبود بکنید باکی نیست
و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما
رقیه بود که برای عقرب می کردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم در این باکی بکنید و فرمود هر که تواند
که نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که تجربه منفعت

آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن ولکن احتیاط دران ست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این
در غیر ماثور است والا آنچه ماثور باشد چنانکه در رقیه حمهٔ عقرب آورده است بسم الله شجّة قرنیة ملحة بحر قفطا جایز خواهد بود
بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جایز نیست و همچنین دعوات
و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعای
میخواند شخصی دیگر که آنجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقا مفهوم آن
کلمات این بود و آن شخص نادانسته میخواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد از لغات معلوم نشده است خواندن آن
و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند والله اعلم و در حدیث ابو داود
و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود رقاه و تمائم و
توله شرک ست رقی جمع رقیه است و تمائم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن جا ویزند و آنرا در جاهلیت برای
دفع آفا میکردند و توله بکسر تا و فتح واو و لام چیزی ست که زنان برای جلب محبت مردان بکنند و این نوع
از سحر است و دعا و حرز و رقیه که در کاغذ یا پاره بنویسند آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو ببندند بعضی علما آنرا
نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع
فزع و وحشت در خواب این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
و ان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد و کسیکه عاقل
نبود می نوشت آنرا در صکی و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که در احادیث واقع ست مثل تعویذ الطفل بکلمات
الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنها بیاید بمعنی استعاذه و پناه طلبیدنست از شر چیزها عزوجل و از
زینب امرأة عبدالله بن مسعود آورده اند که دید عبدالله در گردن وی رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خیطی
است که افسون کرده شده است برای من در وی پس بگرفت آنرا عبدالله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبدالله
بے نیاز هستید از شرک و محتاج نیستید بان شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم گفت رقاه و تمائم و توله شرک است
گفتم چرا همچنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چیزی و رفتم نزد
فلان یهودی پس خواند وی افسون و ساکن شد بیرون رفت درد آن چشم گفت عبدالله این درد که در چشم تو بود
عمل شیطان بود که در چشم تو اثر میکرد چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانکه
رسول خدا میفرمود صلی الله علیه و آله وسلم اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک

شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن دست که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن
داشتند و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه ... باشد و حالان که وارد
شده در آن احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت شرع و امتثال الله سبحانه در هر چه واقع
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نهی از آن رقی ست که میخوانند آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند
بامور مشتبه مرکبه از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت
میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین
دوستند چون خوانده شود عزایم باسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ
چون آن نیز گاهی اثر جن می باشد بتمثیل وی بصورت مار هرگاه که رقیه خوانده شود باسمای شیاطین سلامت
میکنند سموم آن از بدن ایشان از جهت مکروه است رقیه که باسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند
علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات بدانکه حاصل مقام آن آمد که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه
حدیث است از این قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مؤدی بشرک گردد دوم آنچه باسماء اوست تعالی و تقدس و این جائز
است و اگر ماثور باشد چیزی از آن مستحب بود سیوم آنچه باسمای غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا معظم
مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهت شبه
التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حالف بغیر خدا عز و جل گفت بنده مسکین
عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و آسمان. چنان میکنند بسبب قرب ایشان بدرگاه حق و درگاه
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشان را همین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول وی کنی نه باستقلال استبداد
این را قیاس بر حالف بغیر خدا عز و جل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشتراک چنانکه جهال عوام الناس
کنند حکم صلوات وارد اللهم صل علی محمد و آله وسلم کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی
را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه است
گفته که رقیها بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده شده بودی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او واجب است اجتناب کنند
اهل کتاب مسلمانان را ضرر میدهد و هرچه رقیه کنند بچیزی که معروف است از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست
که مراد بکتاب الله قرآن باشد الا چون در تورات و غیره در تحریف و تغییر واقع شده است اعتماد بر آن نتوان کرد یا
که مضمون باشد مضمون آنکه موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در موطا آورده که ابوبکر رضی الله عنه

فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عائشه رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده
است در قول مالک رحمة الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را و بجواز قائل ست امام شافعی رحمة الله علیه و روایة
کرده است ابن وهب از مالک کراهیت رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه مینویسند از خاتم سلیمان علیه السلام
و گفت نبوده آن امر ناس در قدیم الزمان یعنی بدعت ست و مکروه است تنبیه بیشتر پای لغزش عوام الناس از
آنست که این افسونهای باطله و شگونهای جاهلیت را تاثیرات عجیبه می یابند [illegible]
میگردد از نبیا در مرتبه انکار رو در طبیعت می افتند چنانکه از قول زینب امرأة ابن مسعود ظاهر میگردد که گفت من
پیش که کنم همین ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد و فلان یهودی افسون کرده رو همه بیرون رفت و نمیدانند که
معنی فساد و بطلان آنست که شارع از ان نهی فرموده و حکمت و فائده آن نزد او ست و ظاهر آنست که مقصود او [illegible]
از وی کفر و اشراک ست پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت ست ارتکاب نمیکنند اینها را اگرچه سبب
هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی و حیات باقی در امتثال امر شارع ست و آنهای که مطمح نظر
ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و معصیت می افتند اعاذنا الله من ذلک و در
دیار ما افسونی ست که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره می کنند که مردم بدان میشوند
و چون نسبت بحضرت شیخ مرحوم می یابند شوق تمام و مفتون میگردند و دعای ست که متعارف زبان هندوانست
اجتناب از آن لازم [illegible] الله تعالی و حصل رقیها از آنحضرت در بعضها مروی ست خصوصا در عین و حمه
بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید چشم زخم را از حمه و از نمله یعنی ریشها که بر
پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة یعنی نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه مراد از نفس عین
است یعنی چشم زخم و در روایة اللدغة زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردار ست از عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست
باینها بلکه در جمیع امراض و اعلام مشروع و مسنون ست چنانکه در تپ و در سر درد و دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود و ثابت ست [illegible]
یعنی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر رساند [illegible] چنانکه در حدیث فرمود
لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین اگر چیزی بود که پیشی گیرد بر قضا و قدر هر آئینه سبقت
میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردمان آدمیان بعد از قضا و قدر

الهی بچشم زخمست و اکثر علمای دین برآنند که عین حق ست و جماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال هر که بر طریقه ایشان
میرود منکر شده اند آنرا و چون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطل باشد و آنکه گویند چشم زخم
الهی ست چشم زخم چه اعتبار دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الهی ست و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بر طریقه
اهل سنت ست میگویند که آن از اسباب عادی ست بایمعنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد
مقابله شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی وی بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عاین می برآید بسوی معیون مجزوم
هیچ جانب اثبات و نفی نمیتوان کرد و هر دو جانب محتمل ست و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئی
منبعث میشود از عاین و متصل میگردد بمعیون و در می آید در درون مسامات چشم وی پس پیدا می کند باذن الله هلاک
را نزد آن چنانکه پیدا می کند هلاک را نزد نوشیدن زهر و این محتمل ست اما دعوی قطع و جزم خطا ست و نقل کرده اند
از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینم من چیزیرا که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون
می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل می گردد بمعیون که باعث هلاک
و فساد میگردد مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد و از بعضی افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد و بالجمله بمثال
تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه می گردد اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود میرسد
و کارگر می افتد اگر مانعی در میان بود که عبارت از حرز و تعویذ و دعاست و مانند سپر ست وصول و نفوذ نیابد
اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد و بر مثال تیر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مر این
علت را یعنی چشم زخم را بتعویذات بود یعنی بآیاتی و کلماتی که در بیان استعاذه واستعانت از شر و مثل معوذتین و فاتحه
و آیة الکرسی و گفته اند که بزرگترین رقیها قرائت فاتحه و آیة الکرسی و معوذتین ست و از جمله تعویذات نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم که در احادیث صحیح ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا
فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها
و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل والنهار و من شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا
یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتی که دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین که مترس
باشد از رسیدن ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف
را دید که غسل میکرد و بود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و استحسان نمود و
گفت والله مثل این پوستی ندیده ام در مردان و نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بیهوش شد و بر زمین افتاد

منبعث

خبر بآنحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنی کسی را گفتند عامر را که دید ببدن وی و تحسین کرد پس عامر را
طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود هرچه می‌کشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دیدی او را و در نظر تو خوب آمد چرا نگفتی اللهم
بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عامر روی خود را و هر دو دست خود را و
مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخله ازار را در قدحی پس ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر او پس
بشد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند در مواهب
لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم یکی از کسی می‌آوردند قدح
آبی نزد عاین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب را از قدح و مضمضه میکرد پس میریخت آب در قدح پس
می‌شست روی خود را در قدح پس در می‌آورد دست راست را و آب را میریخت بر دست چپ پس در می‌آورد دست
چپ را در قدح و بر میداشت آب را از قدح و میریخت بر دست چپ پس در می‌آورد دست راست را در دست
چپ را و میریخت آب بر مرفق ایمن پس در می‌آورد دست راست را و میریخت بر مرفق ایسر پس در می‌آورد
دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پس در می‌آورد دست راست را و میریخت بر قدم یسری پس در می‌آورد
دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پس در می‌آورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس می‌شست
داخله ازار را و نمی‌نهاد قدح بر زمین پس میریخت آن آب مستعمل را بر سر معیون از جانب پس وی می‌شد باذن خدا
انتهی پوشیده نماند که این اثر عادت قوم را ذکر کرده ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیز همچنین کرده باشند والله اعلم و بر هر تقدیر آنرا از راه عقل در نتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف
کند در وی متشرعی باید گفت او را الله و رسوله اعلم تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر
متفلسفی توقف کند رد بروی آسان‌تر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود که ما میکنند
بخاصیت خود این نیز از آن قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است بدانکه مراد بداخله ازار چیست بعضی
گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف ازار است آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست و قاضی
عیاض گفته که مراد حجزه است که متصل است بازار یا موضع ازار حجزه و بعضی گفته اند مراد سره است که معقد
ازار است و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند بمعیون بنوشانند مجاهد میگوید که باکی نیست
که بنویسند قرآن را و بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را و اطلاق قرآن را آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسماء و صفات
علیا باشد شاید هو الانسب و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی در طلق ماند بود یک آیه یا دو آیه را از

قرآن فرمود که بنویسند و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا ذکر رفت از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات
شفا نیز ازین قبیل است حکایت از ابو عبد الله ساجی هرویست که گفت در سفر بودم بر شتری خوب سوار و در میان
همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله ساجی را گفتند
شتر خود را از شر او نگاه دار ساجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست بعاین این خبر رسید نگاهبان شد تا
ساجی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل ساجی آمده در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون درختی
که از بیخ بر کنند ساجی را خبر کردند که عاین شتر را چشم زده بیامد چون عاین را دید این رقیه بر خواند بسم الله حبس
حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من
فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر چون ساجی این دعا بخواند در زمان چشم آن
مرد عاین بیرون افتاد از محل خود و شتر تندرست شد برخاست و این نیز از رقیهای چشم زخم است و در
مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت و از جمله علاج بعین احتراز و اجتناب از آن و ستر محاسن از کسیکه
نظر بد میشود از عین وی و بعضی تدبیر کنند دفع عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان
رضی الله عنه دید کودکی خوشروی را فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون گودی است
که بیاشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که سیاه کردن نون از کودک ستر جمال او نیست
و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت در خانه
ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیح اینچنین است که جاریه دید که در روی وی سفعت است
یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن رسیده است از ینجا
معلوم میشود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است و
بعضی از شراح حدیث نظر را نفس ساخته و گفته نظر النفس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه
در آمد و در روی کودکی صفره را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین گفتنا
که اصابت عین بجهت اعجاب و استحسان میباشد اگرچه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از مرد صالح باشد
چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و باید که عاین که خوش آمده است او را چیزی مبادرت بدعا و تبریک
کند و این نیز رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مخالطت مردم و الزام کند
او بیت را و اگر فقیر است رزق دهد او را الفقد که ضرر او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم

منع میکرد و او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشدّ است از زیان سیر که منع کرده شد باست اکل او را از
حضور جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث ست گفته اگر سلطان
کند عائن چیزی را ضامن گردد و اگر بکشد بروی ست قصاص یا دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث عادت
وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در شرح گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست اینکار
و مخصوص نیست ببعضی ناس و در بعضی احوال و واقع نشده است از وی فعلی بلکه نهایت ست و مکروهی که
میرسد از وی متعین نیست و تشیع وابلای که در زوال حیات گاهی حاصل میشود و گرده بی آنکه برساند بهلاک
انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران آنکه اگر معلوم کنند درینجا بنویسند و الله اعلم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافه امراض جسمانی مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت
و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصائب و احزان و اندوه و غم و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و
حریق و درد دندان و حبس بول و جراح و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض و آلام و سائر محن و بلاء و شدائد
و تمام آن رقیه و ادعیه و دعوات نیز در کتب احادیث مذکور ست از انجا باید جست مصنف بتعرض علاج جسمانی با دویه
حسبیه نیز پرداخته و اکتفا و اقتصار علی المقصود از بیان ذکر سحر و حکم آن بجهة اشتمال وی بر قصه یهود در سحر
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طول کلام در آن داده و فصل فی الصراح سحر افسون و جادوی کردن
و سحر حرام ست و از کبائر ست باجماع و گاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم تعلم
وی حرام ست و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر بنیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد
تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف ست چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که
منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقة سحر اختلاف ست بعضی گویند که سحر تخییل و ایهام ست و حقیقت
ندارد یعنی آنچه حاصل میشود در مسحور از احوال و افعال مجرد وهم و خیال ست و حقیقت ندارد و اختیار ابوجعفر استرآبادی
از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طائفه دیگر این ست و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقت ست و جمهور علما
برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست
که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و تبدیله حقیقتا یا نه کسیکه میگوید که وی تخییل محض ست منع میکند آنرا و آنها که قائلند بآنکه
مر او را حقیقت ست اختلاف کرده اند که آیا مر او را تاثیر ست فقط چنانکه تغییر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض ست
یا منتهی میشود باحالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر

سحر

ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل ست و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق ست و بعضی دیگر میگویند که
زیاده نیست تاثیر وی بر آنچه در قرآن مجید مذکور ست که یفرقون بین المرء وزوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و صحیح
از جهت عقل و نقل آنست که واقع میشود آنرا زان و آیه دلالت ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت
واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد لیکن ذکر نکرد آنرا و سحر از جمله صناعیست که حاصل میشود باعمال و
اسباب بطریق اکتساب و عد آن از اقسام خارق عادت مسامحه است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و
فساد ست و شرط ست که خبیث باشد و اگر جنب از وطی حرام بلکه با محارم بود اصل ست کذا قیل و میگویند که حبال
و عصی که در دست سحره فرعون می پیچید و موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال
از چرم بود محشو به زیبق و در ته آن انبار کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون گرم گردد بجنبش در آید و این سخن
غریب ست و حق تعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کنندگان آنرا سحره گفته
پس حمل آن برین نوع و تخییل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی لغوی ست که عجیب است و حمل بر حقیقة سحر
ادخل ست در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود والله اعلم بحقیقة الحال و بنقل
صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل وی صلی الله
علیه وآله وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخییل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از
حدیبیه بود در ماه محرم در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز بود و وجود آثار و بقای آن از اول
حافظ ابن حجر گفته که این روایت صحیح معتمد ست و غالبا زور و قوت آن چهل روزه بود و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال
تا آخر مدت مدید باستداد کشیده تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بود دعا کرد و بسیار کرد پس فرمود یا عائشه
آگاهی داری تو بآنکه خدا تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را و آنچه یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی
فرود آمدند دو مرد و نشست یکی از ایشان در نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از ایشان دو مرد با خود را چه حالت
این مرد را و درد او از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بالفتح شانه و مشاطه مو یها
که می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعای شکوفه نخل گفت کجا نهاده اند آنرا گفت در بئر ذروان بذال
معجمه مفتوحه نام چاهی ست که در آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بئر ذی اروان بالف گفته اند و این صحیح تر ست
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با چندی از صحابه بر آن چاه فرمود این چاه است که نموده اند مرا آب

وی سرخ بود گویا عصارهٔ آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل رؤس شیاطین پس آوردند از آن چاه آن سحر را
اینچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی آنرا یا رسول الله
و رسوا نمیکنی آنکسانرا که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شری را الحمد لله تعالی مرا شفا داد و دیگر
چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند
در وی وتری یعنی زه کمان و در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند
گرهی از آن گشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاد آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی
الله عنهما پس یافتند طلعهٔ نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده فرود آمد
مردی و یافت طلعهٔ نخل را در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و در وی سوزنها خلانیده و
رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی گشاده میشد و
هر سوزنی که میکشیدند المی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی گرهی
گشاده میشد و بعضی از صوفیه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین قضیه مسلک تفویض
و تسلیم در امر پروردگار را و صبر کرد و در طلب اجر برین بلا چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که فوت گردد
از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت بتداوی و معالجه
بعلاج جسمی و روحانی روحانی خود این بود که منزل شد بروی معوذتین و جسمی آن بود که حجامت کرد در
سر مبارک و صاحب سفر السعادة گفته است که کسی که از دین و ایمان حظی ندارد وی را آگهی است از این علاج انکار
میکند یعنی میگوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد در دفع وی میگوید نکند
و میگوید حکم کرده اند لابدی چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کرده ندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون
ایشان حکم کرده اند لابدی وجهی و حکمتی خواهد بود و این سخن در حق آنحضرت اولی و انسب است بعد از آن
اشارت میکند بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در
قوای دماغیه تاثیر کرده خیال تخییل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد و این تصرفست از ساحر در طبیعت
و ماده دموی تا آنکه ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی بر گشت زیرا سحر مرکب
است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خبائث نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه از آن
تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که ماده آن وی است که بعد از انفصال آن در

تجاویف قلب بخاری لطیف چون دماغ متصاعد گشته حائل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج
آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و دیگر بدیگر استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت
حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه و شرف اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه مودی
بآن باشد باطل ست و موجب عدم وثوق بشریعت ست چه احتمال دارد برین تقدیر که تخییل کرده باشد که می بیند
جبرئیل را و وحی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر [illegible]
شده درین باب گمان این سخن مردود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه واله وسلم در
دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و معجزات باهره شاهد بران و آنچه متعلق است
ببعضی امور دنیاویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت برای آن و در آن عرضه است هر چیزی که عارض
میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخییل کرده شود بسوی وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده
است که جزم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت است مر آنرا با عصمت او از آنکه باشد آن در امور دین و
لازم نمی آید که بکردن آن بلکه از جنس خاطرست که خطور میکند و ثبوت ندارد و بیهقی می نماید برین ملاحده که
حجت و باطل نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی برابر خلاف چیزیکه خبر داده است
بدان و آنکه گویند که موجب منقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه واله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیرا که او را کفار ساحر میخواندند و مقررست که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی
برای این حکمت و مصلحت ست و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بنقصان ست کلیه نیست شاید که در کاملان نیز
بجهه مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم و بدانکه رقیه
و تعویذات نبوی صلی الله علیه واله وسلم بسیارست استقصاء آن از طاقت کتاب و کاتب خارجست آنچه
اول بر تعداد امراض جملا اکتفا کرده شد اما طبع تبرک آنها یکباره نیاسوده قرار بدان یافت که جمله از انجمله اجلا
بدان کثیر الواقع ست تبرکا و تیمنا ذکر کرده شود وبالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر معین ست در قبهای این هم باب تبریک گشته
رقیه برای این همه بلایا و امراض و آفات قرائت فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی ست و این دعا که اذهب
البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما کلمه دعوات آنحضرت بود برای جمیع امراض و آلام
و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون و از انجمله اللهم

انی اعوذ بک بوجهک الکریم وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم
انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک وازانجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وبرأ
ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم وازانجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وازانجمله تحصنت بالذی
لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت به وهو ربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر
بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق
حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله
مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن
بداند واز انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده ودر صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان
بن العاص آمده است که وی رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دردی را که می یافت در تن
از زمان باز که اسلام آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر آنجائی که درد میکند
از جسد تو وبگو بسم الله سه بار وبگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس
وبیخوابی وشکایت آورد خالد با آنحضرت وگفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی
بخوابگاه خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا
من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک جل ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دافع الکرب روایت
است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب
العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان وروایت کرده است ابوداود از ابی بکر
صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت ودر مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود هر که رسد

هیچ بنده را هم و حزن و بگوید اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی
قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به
فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب همی مگر ببرد خدا تعالی
حزن و هم او را و بیارد بدیل آن فرج و کشادگی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدا تعالی او را از هر همی فرج و از هر ضیق مخرج و روزی دهد او را از انجا که
گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة
الا بالله و در صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت و در ترمذی آمده که وی بابیست از ابواب جنت و در بعضی
آثار آمده که فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان و بر نمی رود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله و مشائخ گفته اند که نیست هیچ چیز
اعون بر عمل از این کلمه و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی و خواتیم سورة البقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدا تعالی
و در حدیث سعد ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدرستی که من دانستم کلمه که من میدانم
کلمه را که نگوید آنرا مکروبی مگر آنکه گشاده کند برای او خدا تعالی از آن آن کلمه برادرم یونس ست که ندا کرد در ظلمات
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و در ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا
نکند باین هیچ مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت کرده شود مر او را و در روایتی آمده است اسألک تمام العافیة و اسألک
دوام العافیة و اسألک الشکر علی العافیة و اسألک الغنی عن الناس و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم قصیده فقره
روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و گفت یا رسول الله پشت
داد دنیا بمن گردانید دنیا از من فرمود کجائی تو از صلوة ملائکه و تسبیح خلائق که بوی داده میشوند بدان رزق بگوید
طلوع فجر سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا ذلیل و راغم پس رفت آن مرد و درنگ
کرد مدتی و بازآمد و گفت یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمی دانم که کجا نهم آنرا و این کلمات را سلسله پیران ما
از سنت فجر و فرض فجر میخوانند اگر ختم کنند بلا حول ولا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
جمیع گناهان گردد و این سبب وسعت رزق ست و لهذا استغفار سبب است زیرا که معاصی موجب ضیق رزق
و هم و غم ست چنانکه گذشت و انچه در وی ست که اکسیر کیمیای مشائخ نام ست و مجرب ست بعد از سلام
نماز جمعه پیش از آنکه بگرداند پایها را از وضعی که در تشهد نشسته است بخواند فاتحة الکتاب هفت بار و قل هو الله
احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار و همچنین در حدیث واقع

شده است برای زعفران ما تقدم من الذنب وما تأخر ومشایخ بعد از ان این دعا را که آثار آمده است میخوانند
بهفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک و
بفضلک عمن سواک رقیه اطفاء الحریق طبرانی وابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
اذا رایتم الحریق فکبروا چون ببینید شما آتش را که درگرفته است تکبیر برآرید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میمیراند
آنرا مجرب ووجه اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که تا ماده شیطان هست که پیدا کرده شده است از ان و هست دروی
از فساد عام که مناسب شیطان و فعل اوست و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را وشیطان نیز دعوت
میکند بدان ومیخواهد هلاک بنی آدم را ابلیس او شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد و کبریائی حقتعالی دفع میکند
شیطان او فعل او را پس از نتیجه تکبیر را اثریست در اطفاء حریق وینبغی ان یستد تر وکبریائی حق هیچ چیز نیست چون تکبیر
گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند تا رزاد تحقیق تجربه پیوسته است این عمل رقیه صرع گفته اند صرع یکی از
تصرف ارواح خبیثه است ودیگر از اخلاط ردیه ودرین قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا ورد اما علاج صرعی از ارواح
خبیثه بودی میباشد ومعالجه این محاربه است ومحاربه را باید که سلاح حسن صحیح باشد وساعد قوی تا آنکه از
بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه بقول بسم الله ولا قوة الا بالله و بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی خواندن محمد رسول الله را امر میکردند
مصروع را بکثرت قرات آیة الکرسی و بقرات معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله والذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره یاس گرفته بحضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایت کرده
حمیدی ورطبا از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که تعوذ میکرد از
صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر واعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار
رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درد دندان پس
نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخسار او که در ان جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه سوء ما یجده
وفحشه بدعوة نبیک المکین المبارک عندک پس شفا داد او را الله تعالی پیش از آنکه برخیزد و روایت کرده است حمیدی که
فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه شکایت میکند درد را که می یافت از دندان
پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انگشت سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله وبالله
اسالک بعزک وجلالک وقدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک وکلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجة

کلمه پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از عجایب که شایع و ذایع ست از سمعان
بحث طبری امام مقام الخلیل یکه دیدیم او را که گرد بار با دنهاد دست خود را بر سر شخصی که درد میکرد دندان
وی و پسیاد وی نام او را و نام پدر او را و سید از منی که مینواهد که درد کند دندان مدت و بالمدی امی گفت
درد چند سال ترا ابد خدم پس میگوید آن شخص چهل سال یا هفت سال یا ده سال مثل ترا العین مطلق پس برمیداشت
دست خود را اگر آنکه ساکن شد الم وی و ملک میکرد مدت مذکوره که درد نمیکرد و این امر شایع و شهرت از وی نقدی
اما هیچ دعای معین ذکر نکرد خطا هر است این دعا با توجه خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواند والله اعلم
بحقیقة الحال و گفت صاحب مواهب و آنانچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخسار یکه در جانب درد است
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد
بنویسد وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم رقیه حبس البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء
که آمد او را مردی و گفت پدر او را محبوس شده است بول و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابوالدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک
فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین
انزل شفاء من شفائک ورحمة من رحمتک علی هذا الوجع فبری و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرده
بود و به شد و این رقیه در مشکوة عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیة الحمی
روایت است از انس رضی الله گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعائشة رضی الله عنها و وی تپ زده بود
و دشنام میکرد تپ را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دشنام مکن تپ را که وی مامور است ولیکن اگر خواهی بیاموزم
ترا کلماتی که چون بگوئی آن کلمات را برد آنرا خدا تعالی از تو فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و
عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس ولا تنتنی الفم ولا تاکلی اللحم ولا
تشربی الدم وتحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که
آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس رفت تپ از من تمام صاحب مواهب میگوید بتجربت این رقیه یافته ایم برکت
تیح خود ولفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت
آمنت بالله والیوم الآخر فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم وانتقلی الی من یزعم ان مع الله الها
آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و بنویسد برای حمی مثلثه چنانکه ذکر کرده است صاحب اوسی

بر سر ورقه لطیف بسم الله خرجت بسم الله قلت و تکبیر و سیر بر وی یک ورقه را او بلعید از آن در دم همین دفع و دفع با وجود کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از سلف رخصتی ست چنانکه گذشت و از ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه می نوشت اوراق برای حمی و غیر آن و میگذاشت بر وی نزد او پس هر که میبود و بوی المی میگرفت ورقه را از آن و استعمال میکرد و شفا می یافت باذن الله عز وجل و میبود مکتوب انی لم یزل و لا یزال یزیل الزوال و هو لا یزال و لا حول و لا قوة الا بالله و هو العلی العظیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین

رقیه خراج و نفخ و خارش و دمیدگی بر وی پوست حسب زاد المعانی گفته که بنویسد بر وی این آیه را و یسألونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا مجرب است رقیه عسر ولادت و از آنچه مجرب است مر عسر ولادت را چیزی ست که روایت کرده شده است از عبدالله بن امام احمد حنبل که گفت دیدم پدر خود را می نوشت وقتیکه دشواری شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من النهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را مردی و گفت یا ابا عبدالله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بر وی ولادت در روز گفت بگو او را که بیار جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت بسیار کسی را و در بعضی گفته که بنویسد اذا السماء انشقت اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی آخر السورة و ننزل من القرآن بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا هذا القرآن علی جبل الآیة الی آخر السورة و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و بنوشد آن را زن و بیفشانند بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و تنوشتم آن را مر هیچ احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شد از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام بر زنی در حال آنکه معترض بر وی افتاده بود و بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن برای من که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس من النفس و یا مخلص النفس من النفس و یا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد او برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار

رقیه رعاف گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف و از آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود به جبهه معروف و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر جایز نیست کتابت آن بخون رعاف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد

و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام
نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی
پس سید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد بروی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس
گفت ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ بر نه بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش
کردم بخوانم آنرا روایت ابوداؤد والترمذی وقال حدیث حسن صحیح تنبیه که حاصل گردد بوی سعادات از هفتاد بلا روایت
است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و عافیت داده میشود
از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنت است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ولا ملجأ من الله الا الیه دور گردانند از وی خدا تعالی هفتاد باب از ضرر که ادنای آن فقر است و روایت کرده است
طبرانی از ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة
وتسعین داء ایسرها اللمم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد او را
فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن
امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده
شود بروی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضی رواة این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا
چنین بسیار نباشد ذکر کرده است ابن عبد الحق در کتاب الطب النبوی تنبیه در طعام روایت کرده است
بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر
الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند او را هیچ چیز تنبیه ام الصبیان
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که زائیده شود مر او را فرزندی
پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ زیان نکند او را ام الصبیان هذا ما رواه ابن السنی و ذکر

عبد الحق فی الطب النبوی صلی الله علیه وآله وسلم وام الصبیان ریحی ست که تعرض میکند باولاد و بسا که بیهوش شد
ایشان نزد وی الله بر ایشان و سر در تاذین آنست که تا اول آنچه بگوش وی آید کلمه شهادت باشد و کبریائی
عظمت وی پس این گویا تلقین ست مر او را شعار اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده میشود کلمه
توحید نزد خروج از دار دنیا و نیز شیطان میگریزد از کلمات اذان رقیه حفیظه رمضان لا آلاء الا آلاؤک یا الله
سمیع علیم یا الله محیط به علمک کعسلهون وبالحق انزلناه وبالحق نزل الی آخر یا صاحب مواهب میگوید گفت شیخ تما
مشهور شده است ببلاد یمن و مکه و مصر و مغرب و جمله بلدان که این حفیظه رمضانست نگاه میدارد از غرق و حرق
و شرق و سائر آفات و نوشته میشود در آخر جمعه از رمضان و جمهور مردم بسیار پسند آنرا در حالی که خطیب خطبه میخواند
بر منبر و بعضی بعد از صلوة عصر و گفته است که این بدعتی ست نیست اصل مر آنرا اگرچه واقع شده در کلام غیر واحد
از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان ورود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن حجر انکار میکرد
آنرا جدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود و دید یا کسی را که می‌نوشت آنرا گفت قبحک الله یا ابنه البدعة و جعل
واما الطب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باد ویه طبیعیه طبیبه بسیارست و در اکثر امراض واقعست ظاهر گشت
که طب آنحضرت از وحی باشد و اگر در بعضی مواضع بقیاس و اجتهاد و تجربه باشد نیز بعید نیست واما اقتصار بادویه
روحانیه کردیم از جهت بودن ایشان اتم و اعلی و اخص و اکمل ولیکن حدیثی در باب علاج اسهال بعسل واقع
شده است که در اینجا کلامی ست نقل کنیم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که مردی نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت سیر شد شکم وی پس امر کرد
آنحضرت علیه السلام او را بنوشانیدن عسل مر او را پس نوشانیدم او را عسل پس زیاده شد استطلاق پس فرمود
آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو و در روایه مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن
عسل پس آمد آخر بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس زیاده شد استطلاق و در روایه احمد
آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را عسل پس نوشانید پس بهتر شد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در رابعه صدق الله وکذب بطن اخیک و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا کذب سمعک
میگویند یعنی نفر بیه نیافت حقیقت آنچه گفته شد او را پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت
قبول شفا را بلکه نفر یافت روی کذا قیل و امام فخرالدین رازی گفته رحمة الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دانسته بود بوحی که عسل ظاهر شود نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا جاری

شد مجری کذب از جهت اطلاق کرده شد بروی لفظ کذب انتهی و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته
که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مر کسیرا که وی را اسهال است و جواب داده شده است که این سخن
صادر از جهل است از قایل آن و مصدق بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا که
مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت
و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد از تخمه و اتفاق دارند که علاج این
تخمه ترک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاج است بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادام که در طبیعت قوت
است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از تخمه بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکنند استقرار غذا را در
معده و در وی ریشها بسیار است چون تهیج یابد اخلاط لزج خاشد میگردانند معده را و فاسد میگرداند غذای را که
واصل میگردد بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین
باب از عسل خصوصا اگر آمیخته شود بآب گرم و در تکرار امر بآشامیدن عسل نکته لطیف است چه دوا میباید
که بر مقدار و کمیت بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکلی مرض را زایل نگرداند و اگر از ان
زیاده آید قوی را ساقط گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گرداند و چون در مرتبه اولی چندان عسل نخورد
که مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد امر باعادت شرب عسل میگرد تا بحد خویش رسید لاجرم
فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارتست از کثرت ماده فاسده و چون در آخر القدر داد ند که
در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و آله و سلم کذب بطن
اخیک اشارتست بآنکه این دوا نافع است و تقاعد وی نیست از جهت قصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت
ماده فاسده است پس از جهت امر که بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی جریان
میکند شتاب بسوی عروق و نافذ میگردد با وی اکثر غذا و ادرار میکند بول را پس قابض میگردد و گاهی باقی
میماند در معده پس برمی انگیزد معده را و میگرداند تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال میسازد بطن را پس انکار
وصف عسل با اسهال مطلق از قصور عقل منکر است و بعضی گفته اند در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آنچه بر عموم و شفا بر این اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس چون تنبیه کرد بدین [illegible]

تلقی کرد آنرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله ثانی آنکه وصف مذکور بنا بر الف عادت ایشان بود در تداوی
بعسل و تشجیع امراض ثالث آنکه اسهال از تخمه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد امر بطبخ عسل بود پیش
از شرب زیرا که وی عقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بی طبخ خورد و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تایید
میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل و القرآن اخرجه ابن ماجه و الحاکم مرفوعا و لفظ
ابن ابی شیبه و الحاکم موقوفا و رجاله رجال الصحیح و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون
اشتکا کند و درد رساند چون طلب کند شفا یکی از شما باید که طلب هبه کند از زن خود از مهر وی چیزی
و بخرد بآن عسل و بنوشد با آبی از کتاب الله در کاسه بشوید آنرا با آب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدای تعالی
او را بعضی علما در حدیث آن گفته اند که حق تعالی فرموده است و ننزل من القرآن ما هو شفاء فرموده و انزلنا
من السماء ماء مبارکا و جای دیگر فرموده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند
زنان شما بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارنده و فرموده عسل فیه شفاء للناس پس
چون همه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا
بحق القرآن العظیم و ببرکت نبیک الکریم اللهم صل و سلم علیه وصل در تعبیر رؤیا از آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم تعبیر بمعنی تفسیر عبرت الرؤیا بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است و رؤیا بضم راء و
سکون همزه آنچه ببیند شخص در خواب و بیان حقیقت رؤیا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکلات ذکر کرده شده
اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتب صحاح وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابو بکر بن العربی که از اعاظم علمای
مالکیه است گفته که رؤیا ادراکاتی ست که پیدا میکند خدای تعالی در دل بنده بدست ملکی یا شیطانی بحقایق آن
یا بتعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما و گفت یا ابا الحسن مردی می بیند رؤیا
پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
میگفت نیست هیچ بنده و نه امه که خواب میکند پس بر میگردد بخواب مگر آنکه بر برده می آید روح او بسوی عرش
پس میگردد بآن عرش آن رؤیاست که صادق می آید و تا آنکه بیدار میشود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی
این حدیث را صحیح نمیداند و ابن القیم حدیثی آورده که رؤیای مومن کلامی ست که میکند او با پروردگار تعالی و
تقدس و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رؤیای انبیا صلوات الله و سلامه علیهم وحی ست بخلاف غیر ایشان پس

وحی نبی در آید آنرا خللی زیرا که وی محروس ست بخلاف رؤیای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را شیطان
بخاری از حدیث انس آورده که رؤیای حسنه از مرد صالح یکجزء ست از چهل و شش جزء از نبوت و گفته اند که مراد
غالب رؤیای صالحین ست و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را ولیکن نادر ست از جهت قلت تمکن شیطان
از صلحا بخلاف غیر صلحا که صدق در وی نادر ست از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان و درینجا اشکال کرده اند که
بودن رؤیا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وآله وسلم و جواب داده اند که
اگر از نبی ست صلی الله علیه وآله وسلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقتا و اگر از غیر نبی ست پس چنین جزو است از
اجزای نبوت بسبیل مجاز باعتبار تشبیه رؤیا به نبوت از افاده علم و بعضی گفته اند که مراد اخبار نبوت ست و نبوت اگرچه منقطع شد
علم او باقی ست و از امام پرسیدند که ابا تعبیر کنند رؤیا را هر کس گفت ابا به نبوت بازی میکنند و امام گفت الرؤیا جزء
من النبوة مراد وی همان تشبیه رؤیا ست به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی گفته اند که جزو شی مستلزم ثبوت
وصف کل را نیست کسی که میگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نمیگویند او را مؤذن و این سخن حقیقت باعتبار معقول آنکه جزو
غیر کل ست و نبوت مجموع این اجزاست و هر جزو نبوت نیست و این ظاهر ست ولیکن نقل از الفت که در نبوت داخل ست
نبوت عبارت ست از مجموع آن اجزا فافهم و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لم یبق
نبیا بعدی از مبشرات مگر رؤیا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما از مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برداشت پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بسبب مرضی که رفت از عالم و مردم صف بسته ایستاده بودند پس
ابی بکر رضی الله عنه گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود
برای او و تعبیر مبشرات باعتبار غالب ست و الا گاهی رؤیا منذره هم میباشد و صادق هم میباشد جهت استعمال آنرا برای
مسلم بجهت رفق با مستعد کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزاء
نبوت نمیدانند حقیقت آنرا مگر ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همین قدر است که رؤیا
جزوی از اجزای نبوت ست فی الجمله زیرا که در وی اطلاع ست بر بعضی از غیب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص
است بمعرفت درجه نبوت و امام رازی رحمة الله علیه گفته است که لازم ست عالم را که بداند هر چیز را بطریق تفصیل و
تحقیق مگر نادیده است حق تعالی هر چیز علم را حد یکه واقعست نزد آن پس بعضی از آن چیزی است که دانسته میشود
مراد آن جمله و تفصیلا و بعضی از آن است که دانسته میشود جمله نه تفصیلا و رؤیا ازین قبیل ست و در حدیث نیز
روایات مختلف آمده در بعضی جزو من خمسة و اربعین آمده و در بعضی جزو من سبعین و در بعضی ستة و سبعین آمده

بعضی ستة وعشرین و در بعضی اربعة وعشرین پس وثوق بصحت آن نماند و مشهور ستة واربعین ست و بعضی از
برای عدد روایت مشهور که ستة واربعین ست مناسبتی پیدا کرده اند و گفته که حق تعالی وحی فرستاده بسوی پیغمبر
خود شش ماه در منام بعد ازان وحی فرستاد در یقظه باقی مدت حیات و مدت نبوت بیست وسه سال ست و نسبت
شش ماه به بیست وسه سال نسبت یک جزء ست به چهل وشش این وجه مناسب معقول ست اگر ثابت شود که وحی در
ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی گفت که از اهل علم در تاویل این عدد قولی گفته اند که نزدیک نیست
که ثابت گردد و نمی شنویم ما دران خبری واثری و نه ذکر کرده مدعی نیز در بنای این چیزی و بجبر وظن چیزی گفته
والظن لا یغنی من الحق شیئا ولازم نیست برما که هرچه مخفی باشد علم آن بدانیم ما آنرا مانند اعداد رکعات و ایام
صیام و رمی جمار و جز آن و نیز این بر مناسبت در اعداد که در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه
واجب تفویض ست بعلم شارع والله اعلم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین
رؤیاها رؤیای ست که وقت سحر بیند رواه الترمذی والدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه نزدیک شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم و راست ترین
شما در رؤیا راست ترین شماست در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان
لیل و زمان نهارست و آن وقت استوای انهاست و در ایام ربیع که وقت اعتدال طبائع است ربیع و استوار
لیل و نهارست همچنین ست عبارت قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل میزانست
و در وقت استوار لیل و نهارست و معبران نیز برانند که اصدق رؤیا نزد اعتدال لیل و نهارست و در ینجا بحث
کرده اند که برین وجه فائده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبائع درینوقت مخصوص بمسلم نیست و جوابش آنکه
حال کافر خارج از دائره اعتبارست اطلاق صدق بر رؤیای او جنون و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای
مدت اوست نزدیک قیام ساعت و تائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رؤیا المؤمن
آورده این مسکین از بعضی مشائخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت ست و بعضی گفته اند که مراد زمان
مذکور زمان مهدی ست که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق ست زیرا که آن زمان کوتاه
خواهد بود از جهت بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانند با عیسی
بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول
و اصدق اند در اقوال و ازین جهت گفت در آخر این حدیث و اصدقکم رؤیا اصدقکم

صدیقًا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهرست چه هرکه صدق پیوسته شعار وی شد روشن میگردد دل او و قوت
می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بروجه صحت و سداد و هرکه بیماری وی صحیح و سالم ست خواب او نیز
همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم ست قلب او پس نمی شد مگر کاذب را ضغاث
احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان ست که گفته شد و نیز در حدیث آمده
که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدای را عزوجل
و تحدیث کند بآن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان ست و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن
و ذکر نکند آنرا نزد کسی که ضرر نمیکند وی را رواه البخاری و در روایة مسلم آمده که خواب بد از شیطانست و خبر ندهد کسی را
بآن و باید که تفل کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایة دیگر آمده که بگردد از پهلوی
بپهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را
و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده
نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هرچه نخست
تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف ست و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب
کند در تعبیر و اگر صواب نکند پرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر آنجانب کند از عائشه
رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد زوج من غائب ست
گذاشته است مرا حامل و در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودکی اعور پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی صحیح سالم و بزاید ترا غلام نیکوکار را او این زن یکبار دیگر آمده
و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را گفتم من در تعبیر خواب او که
اگر این خواب تو راست ست بمیرد زوج تو و بزاید ترا غلام بدکار پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد سیدنا
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز مان ای عائشه و این چنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و
حمل کنید بر آن زیرا که رؤیا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که صاحب پیش از تعبیر گوید خیرا لنا
و شرا لاعدائنا بعد از آن تعبیر کنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز اینچنین میکرد و گفته اند که از آداب معبران
است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد در شب انتهی و در مقاصد حسنه
مواهب و حجتش ظاهر نیست و صدقی بهمین باب نقل نکرده و اگر گویند که این اوقات اند که نماز در آنها

مکروه است پس وقت استوا هم باید ذکر کرد و مگر بذکر نزد زوال اشارت بآن کرده وجه منع درین حیثیت و تحقیق
ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز بامداد برمیگشت می پرسید از صحابه
آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد و هرکدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکرد وی صلی
الله علیه وآله وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از
طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوفست بر دلیل و دلیلی بران خبر کراهیت نماز دران اوقات ظاهر
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقعست تا آنکه بعضے گفته اند که مستحب آنست تعبیر کنند بعد طلوع شمس تا
رفیع و از عصر تا قبل غروب و حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رؤیت رؤیا آن گفته اند
که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بوده میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست
که مقصود از سوال مذکور معرفت حال صحابه که در سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشائخ طریقت که
معاملات مریدان و واقعات ایشان را میپرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما
گفته اند که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقرب است باوقات و دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب
عهد بآن و گاهی عارض میگردد نسیان و از جهت حضور ذهن عابر در آن وقت بجهت طیب هوا و فراغت قلب و قلت
شغل و عدم فکرت در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسپد و بر پهلوی راست
چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سوره والشمس واللیل والتین و سوره اخلاص و معوذتین
و بگوید اللهم انی اعوذ بک من سیء الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسئلک
رؤیا صالحة صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا علت جهل
و باعث عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامه رؤیا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابهای
پریشان و کاذب چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی حزمه
خاشاک در هم آمیخته و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته خشک و تر و اضغاث احلام خوابهای شوریده و
الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت
تلاعب شیطان است تا اندوهگین گرداند آدمی را و محزون سازد مثل آنچنانکه کسی بیند که بریده شده است
سراو یا آنکه سیر بود یا مرده است یا در جای هولناک افتاده و خلاصی ندارد و ازان روایت کرده است مسلم
از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است

سن و در پی آن میرود پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان تو در منام چنانکه ببیند که فرشته او را
میکشد او را یا فعل حرام و مانند آن از محال یا هرچه در بیداری از حدیث نفس و از روی محال وارد شده او را در خواب
می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه
بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دود یا چیزی سیاه
بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان از صالحین و گاهی غیر ایشان را
نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و درینجا دو عبارت است رویای صادقه و رویای صالحه و ظاهر آنست که هر دو بیک
معنی و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود و حسب دلخواه نماید و این در رویا انبیا
و صالحین نسبت بامور آخرت یکی باشد و اما نسبت بامور دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در احد دید که گاوان را ذبح میکنند و در شمشیر خود دید که شکسته افتاده است تعبیر کرده ذبح بقره را بآنچه رسید
اصحاب او را از او زخم و شکسته شدن شمشیر کشته شدن مردی از اهلبیت وی یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبدالمطلب
و باز آن عاقبت مرتبه ایشان راست و فتح و نصرت بر خلائق اجمعین و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب
بر ایشان استواء صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث است و نادر است بر ایشان صدق و
کفار و صدق ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف
علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرویا بالاسحار ذکر کرده اند بعضی
علما که رویای اول لیل دیرتر می افتد تاویل آن و از نصف ثانی بتفاوت اجزای او و قت اسحار سریع اثر تر از همه رویا
ترست خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله
است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای زنان مثل رویای مردان است و نسا حکم مردان دارند و بعضی گفته اند
که زن چون چیزی ببیند که مناسب زن نیست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او و همچنین رویای
طفل برای پدر و مادر است والله اعلم وصل رویا و تعبیر آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مروی است بسیار است
از آنجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
میفرمود در اثنا آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را
که بیرون می آید از ناخنان من و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آن را که روان میگردد در رگهای من میان پوست
و گوشت پس بقیه دادم آنچه زیاده ماند از آن عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کرده آن را یا رسول الله

گفت بعض علما شیخ ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبن را بجهت اعتبار بچیزی که ظاهر شده
بود آنحضرت را در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام
که بنوشد اختیار کرد آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را
و در بعضی احادیث مرفوع تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم
کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن ست در غذای ابدان صلاح
آن و گویند که مثال علم در انوار لبن ست والحمد لله این مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم این سعادت و بشارت ستده و مستبشر گشته می بینم که سبوی پر بود پاک تر از شیر لطیف شیر خوش
طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است امیدوار است که نصیبه از علم دین مشرف و محظوظ گردید و بار
دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید بغایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از آنجمله رؤیت اوست
صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر بدن که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم قمیص را تعبیر آن بدین و در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که ایشان را پیراهنهاست
بعضی از آن پیراهنها بسینه رسیده اند و بعضی دون آن است و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بروی پیراهنی ست
که میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و درین دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از آن چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه
پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر تخت خواهد بود و مؤید این احتمال است روایتی که حکیم ترمذی
در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین
بقمیص آنست که قمیص میپوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حاجب میگردد از هر مکروه و اصل درین
باب قول حقتعالی ست ولباس التقوی ذلک خیر بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر میکند عورت جهل را
چنانکه میپوشد قمیص عورت بدن را پس آنرا که رسیده است تا سینه میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب معاصی
میکند و آنرا که پایان تر رسیده شرح انظار آنست و پایهای او ناپوشیده بشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای
رسیده کسی ست که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست بعمل صالح کامل
مراد بلباس یا تمام پوشان باشد یا خصوصیت [illegible] ازو فشان مراد درین عمل بهشت
اوست از حق برای امثال او امر و اجتناب [illegible] درین باب بمقام عالی بار نمیرسید
معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند در [illegible] و این از امثله است که تصویر

در منام ومذموم ست و نقیضه در آن جز تقبیح ست که مذموم ست شرعا از جهت وجود وعید در تطویل و عالم منام واز
تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و از انجا روایت سطولیه
در صحاح شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و تعبیر آن چنانکه ابن ماجه از ابو هریره روایت میکند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب آگاه داده شدم خزائن زمین کسنا
است از خزاین کسری و قیصر و غیر آن که فتح کرده شد برای امت وی و اشاعت وی دارد که بعد از وی فتح شد پس
فرو نهاده شد در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران آمد بر من و اندوهگین ساختند
مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن این دو سوار را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پرید
پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا و دیگری صاحب یمامه
که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که در زمن دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش
از وفات آنحضرت وحی آمد بوی صلی الله علیه وآله وسلم بقتل وی و در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل
وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی پس فرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد در یمامه که بلدی
است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق رض و قصه او مشهورست و وجه کذابین و سوارین گفته اند که
کذب وضع شی ست در غیر محل پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند آنها از
لباس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که آنها حلیه نسا اند دانست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی
کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز در بودن از ذهب که منهی عنه است مردانرا پوشیدن آن دلیل ست بر کذب
و نیز ذهب مشتق از ذهاب ست بمعنی رفتن پس دانست که آن چیزیست که ثابت نیست امر آنها و کلام این
باذن کردن حق سبحانه تعالی مراو را بنفخ کردن آنها را پس رفتند به پرید پس دانست که میروند و زائل میگردد
و کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم بوحی که آمده است از اله مسکت آنها را از دعاوی آنها و قطعی گفته که مناسب تاویل
در این رویا آنست که اهل صنعا و اهل یمامه اسلام آورده بودند مساعد مر اسلام را پس چون ظاهر شدند
در آنجا دو کذاب پس تاسری کردند بر اهل این دو بلد بآرایش دادند کلامهای خود را و دعاوی باطله خود و فریب
خوردند اکثر آنها پس گویا این بمنزله شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارت ست
بآرایش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب ست انتهی و بعضی وجه تاویل سوارین بکذابین گفته
اند که سوار در دست مشابه است بقید مر دست را چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند دست را در [illegible]

از عمل و تصرف گویا کنایه است از گرفتن به هر دو دست شریف ما ذکر داشتند که عمل و تصرف کند به هر دو دست کذا ذکر
الطیبی و از انجمله رؤیت زن سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل وبا از مدینه بجحفه روایت
کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امراة سوداء ثائرة الراس ژولیده موی را که بیرون
آمده است از مدینه و اقامت گرفت بمهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح یا و عین مهمله نام جحفه است بضم جیم و سکون حای مهمله و
فتح فا که نام موضعی ست میان مکه و مدینه مکرمه و ساکن بودند در وی یهود پس تاویل کردم آنرا که وبای مدینه نقل کرده شد
بسوی جحفه و مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبا و تپ بسیار بود پس آنحضرت
او را بیرون آورد و در دیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر تمثیل وبا بامراة سوداء گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اشتقاق از لفظ سودا را که بمعنی بدی ست و دا را که بمعنی درد ست پس تاویل کرد به بیرون رفتن او ابتدا آمدن
معنی چیزی که جمع کرده است آنرا اسم او که سوء و دا راست و تاویل کرد ثوران راس او را که آن بدی که می برانگیخت
شر را به در رفت و فرمود گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب ست بر وی سیاهی در رویا مکروه و مذموم
میباشد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده میشود به تپ زیرا که وی برانگیزد ابدان را بلرزیدن و گردیدن
از تپ سوداوی که بیشتر وحشت می آرد و از انجمله رؤیت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن سیف و باز آمدن
بحال خود در روایت ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم در منام خود که من
جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا بآنچه آورد
خدا تعالی از فتح و اجتماع مومنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کرده اند صحابه سیف را زیرا که صحابه پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم به ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و گسسته شدن شمشیر بوقوع هزیمت
بر ایشان و بجنبانیدن بار دیگر عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شد فتح و جمعیت ایشان را
و این منام در قضیه غزوه احد ست و در وی اسباب معانی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل ست پس خیال کردم که آن
ارض یمامه باشد یا هجر تعیین کرده آنجا نخیل بسیار ست پس ناگاه دانا شدم که یثرب است و در روایت امام احمد و غیره
وی از جابر اینچنین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه ام و دیدم
گاوان را که ذبح کرده می شوند یا آنکه در خدا تعالی خیر و ثواب صدق را پس تاویل کردم درع حصینه
را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاوان را بکسانی که کشته شوند در احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

وتاویل کردم بآنچه آورد رضا تعالی از فتح و ثواب در صبر بر جهاد و قتال رو نمود تا آخر فتح که در مشکوة ذکر هجرت
و ابهام موضع آن و تعیین شهر به و شهر سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و فذکر تقریر
بجزان در حدیث نکرده فتدبر بدانکه از جمله روایت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی ست و آب میکشد
روایت است از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام بر آن
چاه دلوی ست پس کشیده ام از آن چاه آب آنقدر که خدا خواست پس ستان آمد ابن ابی قحافه کشید از آن چاه
یک دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی ایستاده ام پس هیچ کس را
عجب تر از وی که عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال
معجمه دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی ست و خدا بیامرزد او را پس ایستاد آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ
عبقری از مردم را که می کشد آب را مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری یا از قوم سید و بزرگ
و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و جز آن را
که در غایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر الجن
والعبقری الکامل من کل شیء والسید والذی لیس فوقه شیء والشدید و در روایتی آمده پس کشید عمر تا آنکه
سیراب شدند مردم و پر شد حوضها و در روان شد در ما سیرا سکو بید گرفته ست نووی این مثالیست که جاری
شده امر این دو خلیفه از ظهور آثار صالحه ایشان و انتفاع خلائق بایشان و اینها همه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس ایستاد در امر دین اکمل قیام و اتم از همه و تقریر کرد قواعد دین و تمکین ساخت
اساس ملت را صلی الله علیه وآله وسلم پس خلیفه شد او را ابوبکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را
تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دایره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه
کرده شد امر دین اسلام بآبهای که در دلوی آبست که در دست حیات ایشان بصلاح کار ایشان و قول آنحضرت
که فرمود گرفت ابوبکر دلو را از من تا راحت بخشد مرا اشارت ست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحت ست از کد دنیا و تعب آن پس قیام نمود به تدبیر امر امت و معانات احوال ایشان و آنکه فرمود کشیدن
وی ضعفی ست اخبار است از قصر مدت ولایت وی دو سال بود و بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم ایستاد
تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی و اتساع یافت دایره اسلام
بکثرت فتوح و تمصیر امصار و تدوین دواوین و نیست در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم و یغفر الله که معنی

روایات مذکورست قصص و تشبیهات نبی بکر ابن کلمه الیست که در مقام تحسین وادی شکر میگویند و از انجمله است که
روایت کرده است مسلم از انس و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب
که در خانه عقبة بن رافع که صحابی است رضی الله عنه ابن خالد عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش یاران
آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و ابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوب
کرده و نشانده بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند بامداد تعبیر فرمود که
عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت یعنی رد از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده
که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع گرفت و دینی که اختیار کرده است مر ایشان را خدا تعالی
شیرین و خوش آمد ایشان را از لفظ رطب ابن طاب گرفت انتهی اجمالا از مناسبات است که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم خود دیده و تعبیر کرده است ولیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرت نه بر استنباط مناسباتی است
که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر بنا بر مناسباتی که ایشان را روی دهد اعتبار نمایند بلکه همه بوحی والهام بود اگرچه رعایت
مناسبات هم باشد و در نسبت چنانکه در تحقیق رویت رطب ابن طاب معانی از اسماء گرفته تعبیر فرمودند و عادت
شریف بود که از اسماء معانی اخذ کرده تفاؤل مینمود چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت
پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا
باز پرسید که از کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک و غیر آن را لهذا تعبیر کرده معبرین و مثال آنکه
سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد و برادر و زوجه و لسان و ملاذ و امثال آن چنانکه ذکر کرده است
طیبی والله اعلم وصل آنچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده اما آنچه صحابه دیدند
وآنحضرت تعبیر کرده نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برمیگشت روی می آورد بصحابه
و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نگفت
هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بامداد همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند نه دیده است
از هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی
ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بر دست وی کلوبی است از آهن که می
در آرد او را در شدق وی و در کله وی تا میرسد بقفای او و همچنین میکند بکله دیگر مانند آن باز بهم می پیوندند
کله ها و درست میشوند باز می در آرد بخود را در کلها همچنین هر بار میکند گفتم این چه کار است گفتند

پس برداشتم سر خود را ناگاه می بینم مانند ابری و در وی مانند ابر سفید که می بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا
تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است عمر تو که تمام نکرده آنرا و چون تمام کنی در آیی آن منزل
خود را روایت کرد این حدیث را بخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و در روایت مشکوة
مذکور نشده از غرائب آنچه روایت کرده شده است از عجائب آنست که زراره عمرو بن نخعی قدوم آورد بر پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من دیدم در راه که می آمدم خوابی می بینم که ماده خری که
گذاشته ام او را در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا
داهی که او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم داهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد
فرمود آنحضرت بتحقیق زائیده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس چیست که سفید و سیاه شده
فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست بتو برصی که پوشیده از مردم گفت نعم سوگند بخدای
که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی
و سیاهی در بچه آن بچه این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره دیدم نعمان بن المنذر را
در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که در روی دو گوشواره است و دو بازو بند
سوار که زیورهای زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بحال خود زینت
و بهجت پوشش و هیئت نیک گفت زراره دیدم گنده پیری را که سفیدی موی وی بسیاهی در آمیخته
است بیرون می آید از زمین فرمود این بقیه دنیاست گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین پس
حائل شده است میان من و پسر من که او را عمرو میگویند دیدم آتشی را که میگوید لظی لظی بصیر و اعمی
نام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا بخورم من شما را و اهل شما را و مال شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آن فتنه ایست که پیدا شود آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتنه میکنند
مردم با امام ایشان و فتنه ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فتنه انگیز دلیرانه گویند پس اختلاف و اشتباک میکنند
بهم اشتباک اطباق رأس یعنی استخوانهای سر که بهم مشتبک اند و بهم پیوسته آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر
افتادن است و آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انگشتان خود را و فرمود یحسب المسیء انه محسن یعنی گمان می برد آن
فتنه بدکار که وی نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیکی پندارند دم المومن عند المومن احلی
من شرب الماء یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب اگر ... گفته

سوار ہب پس نظر باید کرد باین تعبیر و بار نزاره از مشکوٰة نبوت فشو بجلاوت حق یکسو نیطا بصدق معلو بانوار
واز این عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمجرد مناسبت و مشابهت و ظن و تخمین
نیست و اگر این را وهم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع مدار چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار بن را وینا
تعبیر راجع بشارت ساختند و در مورد تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید نیست و بیعت خواهد بود و سابقا گذشت
که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوارها را در دست خود دیگران دیگر دید آمد بروی حالیش آنکه نعمان بن المنذر
پادشاه عرب بود از جانب اکاسره و ایشان سوارها می پوشانیدند ملوک را و تحلی می ساختند بجای سوار لباس
نعمان بن منذر دیگر را نمود در غیر موضع بود و در غیر موضع بود و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده است لباس حریر
برای اجاوامت نیست جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس وی نیست پس استدلال کرد بآن سوار جی
موضوع در غیر موضع ولیکن محمود شد عاقبت بر فتن و بر بدیل آن و از قیس بن عباد بیش می نیمیدن تخفیف
آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر بود رضی الله عنهم پس
گذشت عبد الله بن سلام و در برداشتی در آمد مردی که بر روی وی از خشوع بود پس گفتند جماعه نشسته بودند این
مردیست از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد در بر آمد و در پیچیدم من در پی وی گفتم مر وی را که شما چون
آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردیست از اهل جنت گفت نمی باید کسی را که بگوید چیزی که علم ندارد و بیان می کنم
ترا که چرا ایشان گویند چنین گفت مرا ایشان از اهل علم در بیان تحقیق تواضع ست از وی رضی الله عنه و ترس
از عجب و ترس آنکه مشار الیه بامانی نکرد و بعضی میدانم که ایشان از اهل علم حاصل شد یا بعضی چیزی که هست
این است که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گویا در مرغزاریست سبز و فراخی و سبزی او در
وی ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست یعنی
دسته کوزه و ده مانند آن استعاره میکنند در هر چیزی که محکم بگیرد از آن گفتند مرا که بالا برو گفتم نمیتوانم
طاقت ندارم که بالا روم پس آمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس من پس برآمدم بالای عمود و گرفتم
عروه را گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست من بود پس گفتم این خواب را
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آن مرغزار اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروه وثقی است پس
تو در حال آنکه مستمسکی بعروه وثقی تا ایمن قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تلمیح ست بقول الله سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایت دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گرفت بجز بجهت پس

رفتم بادی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال خواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا این راه که این راه اصحاب
شمال است و تو از اهل آن نیستی پس راهی پیش آمد بجانب یمین پس گفت بگیر این راه پس پیش آمد کوهی گفت
برآ بر این کوه پس خواستم که برآیم هر بار که قصد کردم برآمدن بر پایان افتادم و نتوانستم برآمد و چون عرض کردم
این خواب بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خیر دیدی ای عبدالله پس آن منزل شهیدست نمی یابی تو
آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است و بر
فراش خود مرده در اول امارت معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و انموذجی است و الا آنچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل کلمات وی در آن نتوان گرد و چون تأمل
کنی بدانی که هر کرامتی که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم تأویل همه از آثار معجزه نبوت است صلی الله علیه وآله
وسلم و برکات تصدیق و از ثمرات اتباع هدی و طریق اوست و رسیده است بما آن از تعبیر صدیق تعبیرات عجیبه و
بحر عجائب و اگر استقصا کنی آنچه داده شده است امام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شایع و ذائع گشته و رسیده است
بآن اجماع حکم کنی که آنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم و معارف احاطه نمیتوان کرد بآن
عبارات و نمیرسد بحقیقت و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این امت است اعطا کرده شده است از وی در فن
تعبیر آنچه شایع از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاده الله فضلا و شرفا و مجدا و افاض
علینا من مواهب علومه و معارفه و تعطف علینا بلطفه

وصل روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمره بن جندب که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی پس عرض میکرد
که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی
خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک
کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابوداود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت
روزی کیست که دیده است از شما رؤیا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن
کرده شد تو و ابوبکر پس راجح آمدی تو و وزن کرده شد ابوبکر و عمر پس راجح آمد ابوبکر و وزن کرده شد عمر و عثمان پس راجح
آمد عمر پس برداشته شد میزان پس آمد این خواب و اندوهگین گردانید آنحضرت را و دیدیم کراهت در روی مبارک وی انتهی
پس بعد از این نپرسیدی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از خوابها و گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم این خواب اشعار با انقضاء راه است بخواب و انقضاء مراتب هرگاه که بود این رؤیا کاشف منازل ایشان و تفاوت میان ایشان یعنی

وصل

آنحضرت صلعم گفت

دستهای گیاه را وگذشتن بر همین حال بعد از ان قدوم آوردند عظیم وکثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف
شدند تکبیر آوردند وگفتند این بهترین منازل ست یعنی خوش کردند آنجا را مقام ومنزل ساختند بسبب میل
کردند وگذشتند بر چراگاه چپ وراست پس هنگامی که دیدم من این را لازم گرفتند راه را دنبال ایستادم آنجا
تا آمدم نهایة چراگاه را پس ناگاه من باتوام یا رسول الله و منبری که هفت درجه دارد و تو در اعلای درجه آنی و بر دست
است تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن میکند بلند میگردد نزدیک ست که بالا رود از مردان در درازی بر دست
چپ تو مردی میانه قد بسیار گوشت سرخ خالهای بسیار بر رو چون تکلم میکند گوش بدارند سخن وی را جهت اکرام
وبزرگداشتن او را ودر پیش او پیری ست بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی واتباع میکنید او را ودر پیش او ناقه
ایست لاغر کلان سال گویا که تو وی را انگیزی پس متغیر شد انی یا رسول الله گفت حاکی این رویا که ابن رمل ست چون
شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه وآله وسلم ساعتی پس گشاده شد این حال گویا وحی
شد که در انوقت آنحضرت را حال پیش آمد پس گشاده شد پس شروع کرد در تعبیر انچه ابن رمل دیده بود اما آنچه دیدی از
راه فراخ نرم پس آن راه راست ست که برده ایم شما را بر آن و شما بر آنید واما چراگاهی که دیدی تو آنرا دنیا ونضارت وغضارت
عیش او که بخشیده ایم او ست که بخشیده ایم ما را وخواسته است وی ما را ونخواسته ایم ما او را واما گذشتگان تا ثالثه خواند
آنحضرت انا لله وانا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آنها ست در
فخ شهوات دنیا وافراط وتفریط در تمتع وانتفاع بمتاع حیات دنیا چنانکه ملوک وامرای است کرده اند اما تو ابن
رمل بر طریقه صالحه خواهی بود وهمیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی مرا چنانکه گفته من با توام یا رسول الله
واما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیا ست که عمر وی هفت هزار سال ست ومن در الف آخرم که پایه اعلاست اما
مرد میانه گندم گون که دیدی آن موسی علیه السلام ست تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدا عز وجل با وی
بیواسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی ست علیه السلام تکریم میکنیم او را نیز بزیادة مرتبه از نزد خدا اما
پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم ست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین واما ناقه لاغر کلان سال
که دیدی می انگیزم من او را قیامت ست که برمن در امت من قائم میشود ونیست هیچ نبی بعد از من ونیست
هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازین قصه هیچ یکی را از رویا وی
مگر آنکه می آورد هر دی رویا را پیش خود پس تحدیث میکرد بدان او را روایه ابن قتیبه والطبرانی والبیهقی فی الدلائل
وسند وی ضعیف است والله اعلم باب هشتم در اسمای شریفه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

گذاشتند

از عالم کرامات و جامع فضائل کمالات اسماء شریف اوست که نبی از محامد اخلاق و محاسن افعال و جامع
جمال و جلال اند باآنکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله وسلم در قرآن عظیم و غیر وی از
کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت اسماء دلالت میکند بر شرف مسمی و اکثر اشتقاق
اسماء از صفات و افعال ست و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی ست و اشهر و اعظم اسماء شریف محمد ست بر
مثال اسم الله که اسم ذات ست و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی تسمیه وی سبحانه او را باین
اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبدالمطلب کاو را شیبة الحمد گویند و گفتند عبدالمطلب را چرا تسمیه کردی پسر
خود را محمد و حال آنکه نبود اند پدران تو و قوم تو هیچکس باین نام گفت از جهت آنکه امید دارم که محمد گویند و ستائش
کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبدالمطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نقره بیرون آمده
که یکطرف او در آسمان ست و طرف دیگر در زمین و یکی در مشرق و دیگر در مغرب و بعد ازان گویا آن سلسله درختی شده است
که بهر برگی او از نوری ست و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان تعبیران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودیکه از
صلب وی بر آید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و زمین ازینجهت او را محمد نام
کرد و با آنچه حدیث کرد عبدالمطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که قرار دار کرده شده بسید
این امت و چون نهی وی بزای او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت ست که نام کرده نشد پیش
از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی منع و دفع اشتراک و اشتباه
در آن و لیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان
وی خبر دادند بنام شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم
حیث یجعل رسالته و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در حدیث صحیح از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر
الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرموده پنج نام ست مرا یعنی اسماء مشهوره من ... ماحی ام که محو می کند
خدا تعالی بمن کفر را یعنی که مکه و بلاد عرب را الا آنچه محو شد از زمین در حیات آنحضرت و وعده کرده شده
که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که مراد بمحو کفر ظهور و غلبه دین حق
است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حدیث ست و محو کرده نشد هیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد
با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که مبعوث شد در حالیکه اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و از کیش ...

و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس قائل بودند
بمبدأ و معاد و فلاسفه که نمی شناختند انبیا را و قائل نبودند بایشان و اعتقاد و اقرار نداشتند بمعاد پس ایشان
پس محو کرد خدا تعالی آنرا بسبب رسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان و رسید دین او تا آنجا که رسید شب
و روز و شایع و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده
بود و اگرچه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قریب ترین دیار به مولد و مبعث آن سید ابرار بود اظهار آن
نمود و لیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین وی و احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس نمود که بعد از وی
اصحاب و اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز ترقی و تزاید یافت و اگر محو کفر از سینه مومنان و انهاک
گردانیده بودی و در ربقه اطاعت و انقیاد در آوردند مراد دارند اطلاق این اسم کافی ست و موافق ست با معنی
آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شده بوی سیئات کسیکه اتباع کرد او را غایت آنکه
اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبه وی و کمال و تمام آن والله اعلم و قوله و انا الحاشر الذی یحشر
الناس علی قدمی و نام من حاشر است که برانگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این
عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی یعنی بعد
از وی و در نظر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که من اول من تنشق الارض پس حشر
کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در حشرگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند مردم
از وی و در نظر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که من اول من تنشق محشور شوند پس مضمون
آن راجع باشد ببودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پس وی یا
ایشان قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر مرادف بعثت ست
بعثت برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن و در صحاح قوله و انا العاقب عاقب آینده یعنی خاتم الانبیا و اگرچه
رجوع حاشر ببعضی وجوه بمعنی خاتم انبیاست و لیکن لفظ عاقب بهمین معنی ست و خاتم مستلزم همین معنی ست و معنی قول
وی لی خمسة اسماء آنست که این اسماء موجود اند در کتب مقدسه متقدمه و نزد علماء امم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسه از
لفظ راوی ست و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه وآله وسلم و صواب آنست که لفظ حدیث ست تا یکی اعلام باسماء دیگر
یان نیز صحیح باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج خاتم و روایت کرده نقاش که مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله
وسلم در قرآن هفت اسم ست محمد و احمد و یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی و در یس یا سید و حکایت

کرده است ترا اسلمی از راه عطی و از جعفر بن محمد بعضی احادیث عشره آمده است که در حدیث اول گذشت
و دیگر فرمود انا رسول الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم یعنی حرب یا شدت حرب و جهادی که آنحضرت در
راه خدا کرده هیچکس نکرده صلی الله علیه و آله و سلم و انا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا یعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفاوت
یعنی کرم و لطف داشته و مقفی کریم لطیف را گویند مقتفی بزیادة تا ابدا از قفاوت نیز آمده و انا القثم بحتانیه مشدده
یعنی جامع کامل و صاحب مشارق گفته که گمان آنست که اسم قثم است بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است
که حربی روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع
للخیر و این اسمی است که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم است و لیکن قیم بمعنی که نزدیک باین معنی است
در کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوندا بر انگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قیم بمعنی مقیم سنة
و نبی الملحمة و نبی المرحمة و الراحة و الرحمة و الراحة نیز آمده و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود
بالمؤمنین رؤوف رحیم و در صفت امت او واقع شده رحماء بینهم و فرمود حق تعالی در شان ایشان و تواصوا
بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای برحم بعضهم بعضا و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء و فرمود الراحمون
یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء پس رحمت از نسبتهای خاص است با آنحضرت و اسماء
و نبی التوبة واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کرد و ببرکت او توبه کردند بسوی خدای تعالی است و بر آدم صفی الله
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار و شد وسیله قبول توبه او
شد که الهی بحرمت محمد و آله و تحقیق آمده است از القاب و اسماء وی در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و
مبشر و بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و المبین و العزیز و الحریص علیکم و الرؤف الرحیم و قدم صدق و بشر الذین
آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس
و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی و داعی الحق و البرهان مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی صفات
جلیله که در کتب قدیمه و احادیث نبویه آمده مصطفی و مجتبی و ابو القاسم و الشفیع و المتقی و المصلح
و الطاهر و المهیمن و الصادق و المصدق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رسول
رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب المقام
المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و
الناقة و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین و از اسماء شریفه او و...

المتوکل والمختار و مقیم السنة والمقدس و روح الحق و این ست معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده و گفته اند که
فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسمای شریف او در کتب سالفه ماذ ماذ و معنی او طیب و حمطایا یعنی
حامی الحرام و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح و المنحمنا اسم او در توریت احید و معنی صاحب القضیب صاحب
السیف واقع شده است تفسیر در انجیل اجیر و بی که در دست شریف او می بود خلفای عباسیه آنرا در دست
داشته اند و هراوت در لغت بمعنی عصا ست و صاحب شفا میگوید که گمان دارم و الله اعلم مراد آن عصا ست که
در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش آیند و مراد
بتاج عمامه است و نبود در آن پیش مگر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب این اسما
است که در شفا ذکر کرده و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم
واقع کفایت است ان شاء الله تعالی و کنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایت است از انس
رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم
انتهی و بعضی ابو الارامل و ابو المؤمنین نیز گفته اند و نیز آنکه او را الیتامی نیز گویند کنیتی است دارد چنانکه در شعر ابو طالب
آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسمای شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده
اند آنرا بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص یعنی بیست و نه رسانیده موافق اسماء الحسنی و این وجه چیزیست که توقف
گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن و حدیث میرسد بسیصد و دیده ام در کتاب احکام
قرآن مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و مر پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی مخصوص است
بوی و غالب است بروی صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزار نام است و بعضی مشترک چون از هر وصفی از اوصاف
وی اسمی بگیرند بسیار اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر و صل صاحب مواهب عدد کرده اگر اسمای شریف
وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده برچهار صد ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف معجم حیث انکه
بباید دانست که اشهر اسمای آنحضرت احمد و محمد است که هر دو اسم ذات اند و دیگر اسما
صفات اند و این هر دو اسم در حقیقت یکیست مشتق از حمد بصیغه مبالغه اول باعتبار کیفیت
دوم باعتبار کمیت یعنی وی محمد گفته شده است مر خدا را با افضل محامد گفته شده بروی بکثرت محامد
در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین یعنی افضل من حمد و باوست لوای حمد در روز قیامت

وجه تسمیه احمد و محمد

کلان بسته و بشبو نوشته است در معنی بشیر و نذیر بر یکتا بپیشه وانچه بعزم خلقت که ابتداع کرده است
اورا خدای تعالی در برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام و وصل
در شب قدر گردانیده پروردگار تعالی حبیب خود را تسمیه کردن باسماء حسنی و صفات علی خود گفت قاضی عیاض
رحمة الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا خود را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بکرامت
خلعت وی تعالی بر ایشان از اسماء خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را
شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر گردانید یعنی صبور و اسمعیل را
صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفصیل کرد محمد صلی الله علیه وآله وسلم
اجمعین به بسیاری از اسماء متعدد و ما تحریر کردیم بتعلیم الهی نحو ثلاثین اسم را سید و اسم که زیاده بران مسمی کند الهام
انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامع است کمالات اسماء و صفاتی حضرت الحق تعالی و تقدس و متخلق
است بجمیع اخلاق الهی و اسماء چنانکه بعضی از عرفا تفصیل آن را بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن اسماست که در کتاب
مجید و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمة الله ناظر است در آن یکی از انجمله اسم حمید
بمعنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را در کلام قدیم به ستایش آیات و دلائل و بکمال علم و الاخلاق
و نفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و نوازند که حمید بمعنی حامد شد که حمد گفته است مر ذات خود را و عمال طاعات را
پس وی تعالی هم حامد است و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را محمد که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و
تحقیق واقع شده است در زبور داود علیه السلام و قد سبق بیان معنی این اسم الشریف را از انجمله اسماء الهی
است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و
بعضی گفته اند که رافت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و از اسماء الهی الحق المبین و معنی حق موجود
ثابت که متحقق است امر وی و مبین آنکه آشکار است الوهیت او و بیان حقانیت او ثابت و ان بیک معنی می آید یعنی بیان کننده
امر دین و مبدا و معاد ایشان نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم نیز تسمیه کرده بدان و فرمود یا ایها الناس
قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءهم الحق و رسول مبین و فرمود انی انا النذیر المبین
و المراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطل است و مراد او و مبین است امر رسالت او و مبین است
از خدا دین را که فرستاده او را بان کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارت در قول
حق سبحانه و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند محمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله

بمعنی عموم خلق منه العرش والکرسی والسماء والارض وجمیع الموجودات واز اسماء الٰهی تعالیٰ نور است و معنے
او ذو النور و خالق یا منور السموات والارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار است بحضرت
را صلی الله علیه و آله وسلم هم فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده در شان وی صلی الله علیه و آله
وسلم و سراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهت وضوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان
بانچه آورده از دین و از اسماء الٰهی الشهید است قال القاضی معناه العالم وقیل الشهید علی عباده آنحضرت را نیز
شاهد و شهید خوانده اند انا ارسلناک شاهدا یعنی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاک ایشان و
یکون الرسول علیکم شهیدا و چنانکه در وجود امم ارسال انبیا را و شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت است امت را آمده
و از اسماء الٰهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر و الفضل و العفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسماء الٰهی اکرم نیز
آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تومنون
و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون مراد محمد است صلی الله علیه و آله وسلم نه جبرئیل بقرینه قوله و ما هو بقول شاعر و لا بقول
کاهن زیرا که وصف نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل این
در سورة الحاقة است و در سورة تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم از
جهت صدق این صفات بروی و صواب آنست که محتمل است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا اکرم
اولاد آدم معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که چون وصف کرده شد بالکریم وصف
کرده شد بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا و باطنا ذاتا و صفاتا صلی الله علیه و آله وسلم و از اسمای
الٰهی است العظیم و معنے وی جلیل الشان از هر چیز که دون اوست و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق
عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمعیل و تلد عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم است و بر خلق
عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام
گذشته است و از اسماء الٰهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و متکبر آید و تسمیه کرده شده
است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شعر ابی داود و در شعر بو جهل و چهارم گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان امرک
و شریعتک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار شمشیر خود را که امر تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو و
قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و آله وسلم فی الکتب السابقة و معنی آمده در حق صلی الله علیه و آله وسلم صادق
است از جهت اصلاح حق امت را بهدایت و تعلیم و قهر اعدای دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او بسبب

بسایر او و بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر و تکبر است که لائق نیست بحال او فرموده است و ما انت علیهم بجبار
و از اسمای الٰهی الخبیر است و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقت آن و بر این تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته
اند خبیر بمعنی مخبر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبیر است بهر دو وجه زیرا که وی عالم است بغایت از علوم
بانچه داده شده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظم معرفت خود و مخبر است مر امت خود را بانچه اذن کرده شد او را
وی تعالی او را با علام و اخبار آن و تسمیه وی صلی الله علیه و آله وسلم باسم خبیر در این آیه است الرحمن فاسئل
به خبیرا او خبیر است رسول او است صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی از وجوه که ذکر کنند در آیه و از اسمای
الٰهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و کشاینده کارهای
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدا تعالی فاتح در حدیث اسری که از
ابی العالیه و غیر وی از ابی هریره و گفت جعلناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز برای شکر
نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه و آله وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت
بر امت خود و فاتح قلوب و بصائر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و نصرت دهنده دین
و ایمان و از اسمای الٰهی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنی بر مطیع و تحقیق وصف
کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را بالشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار
عارف بقدر آن ثناگوینده بر وی و ظاهر آنست که توصیف وی خویش را بشکور باذن و امر الٰهی است و از اسمای رب
تعالی العلیم و علام و عالم الغیب والشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است
او را بخیریت و افضلیت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت و یعلمکم الکتاب
والحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسمای وی تعالی الاول والآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنا
و تحقیق این آنست که نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول انبیاست در خلق و آخر
ایشان است در بعث و اشارت کرده است بان قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح
و ابراهیم الآیة زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرموده آنحضرت نحن الآخرون السابقون
و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیره فرموده انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول
شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسمای الٰهی القوی ذوالقوة المتین است و معنی او قادر است

وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام
و بعضی گفته اند جبرئیل است و باشتراک تا نیست که این صفت مخصوص بنا شد بآنحضرت و از اسماء الٰهی صادق است
و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسماء الٰهی ولی و مولی گفته است حق تعالی انما
ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و مراد اینجا محب و ناصر است و از
اسماء الٰهی عفو است و معنی آن صفوح و درگذرنده از گناهان و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن
و تورات بعفو و صفح و فرمود خذ العفو وامر بالعرف و گفت فاعف عنهم واصفح و گفته است در تورات و انجیل در صفت
او لیس بفظ و لا غلیظ ولکن یعفو و یصفح و از اسماء حق تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده هر کسی را که خواهد از
بندگان خود و هدایت بمعنی راه نمودن و خواندن والله یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و فرمود
حق تعالی وانک لتهدی الی صراط مستقیم و فرمود و داعیا الی الله باذنه ولیکن معنی اول مخصوص است بحق تعالی و
ثانی مشترک است میان وی و پیغمبر وی و از اسماء حق تعالی المومن المهیمن است بعضی گفته اند این هر دو اسم بیک
معنی است پس معنی مومن در حق تعالی مصدق وعده خود است مر بندگان خود را و مصدق قول خود و کلام حق است
و مصدق بندگان مومن و رسل خود و بعضی گفته اند موحد ذات و شاهد بر الوهیت خود و بعضی گفته اند امان دهنده بندگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت و مومنان را در آخرت از عذاب خود و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین است مصغر مومن پس
قلب کرده شد همزه را بها و گفته اند که مهیمن بمعنی شاهد و حافظ است و آنکه امین کند دیگری را از خوف و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم امین است و مهیمن و مومن است و تسمیه کرده است او را حق تعالی امین و گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف
و مشهور بود باین پیش از نبوت و بعد از وحی و تسمیه کرده است او را عباس عم او مهیمن در شعری که مدح کرده است
آنحضرت را بدان و گفته است حق تعالی و یومن بالله و یومن للمومنین ای یصدق و فرمود انا امنة لاصحابی و صاحب
مواهب در قول حق سبحانه و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه از مجاهد نقل کرده
است که جعلناک یا محمد مهیمنا علیه و از اسماء حق تعالی مقدس است و معنی او منزه است از نقائص مطهر از سمات حدوث
و واقع شده است در کتب انبیاء در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تأخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه یا آنکه تا آنکه مقدس و مطهر شوند مردم باتباع وی
چنانکه گفت و یزکیهم و از اسماء حق تعالی العزیز است بمعنی ممتنع الغالب یا آنکه نظیر ندارد یا معز غیر خود و گفته است او
استدلال کرده است قاضی برین بقول خدای تعالی ولله العزة و لرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت

عزیز نزد خدا و رسول خدا یا عزیز نزد خود و معنی پس رسول خدا نیز عزیز و معز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت مومنان را
نیز اثبات کرده اند که فرموده است و للمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را با آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و غرض اثبات اختصاص ست و عجیب ست از قاضی که چگونه پوشیده ماند از وی این نکته انتهی گفتم من بخدا
که غرض ست اثبات آن مر وی را نه نفی است و قبیل ست در رسالت و استقلال پس منافی با اختصاص نباشد و نیز
غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قائل شده است وی بثبوت بعضی صفات و اسمای الهی و بعضی
انبیا و دیگر چون شکور شرح و علیم و حلیم با سمعیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه
گذشت و اگر اثبات اسم عزیز را آنحضرت استدلال باین آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الآیة بوقف عزیز
چنانکه قرائت ست واضح و بی تکلف باشد و گفته قاضی جمع کرده است حقتعالی نفس خود را به بشارت و نذارت
چنانکه فرموده یبشرهم ربهم و فرموده ان الله یبشرک بیحیی و بشر کرده بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مبشر
و بشیر و نذیر ظاهرست و از اسمای وی تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس ست و بعضی گفته اند که قول بودن آن اسمای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم مشهورست که قاضی عیاض رحمة الله علیه بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست
که اتصاف آنحضرت با وصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه و آله و سلم باخلاق الهی حاصل ست او را و بعضی اکمل
اولیا را که تابعان او شیند ولیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن دیگرست و در کتاب و سنت کمتر تعدد چنانکه
گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسمای حسنی نوشته ام یا رجعت و اتمام تنبیه قاضی رحمة الله علیه بعد از ذکر کلام
تنبیه کرده بر نکته که آن دلیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدانکه من ذکر کننده ام که تنزیل میکنم بیان این فصل را
و ختم میکنم بوی این قسم را و اخلاص میکنم از الله اشکال و اشتباه را از بهر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از
وسواس تشبیه و دور میاندازد او را از شبهه تمویه و آن آنست که اعتقاد کند الله عز اسمه در عظمت و کبریا و ملکوت خود و نشانه است
بچیزی از مخلوق و اسمای حسنی و صفات علی خود مشابه نیست چیزی او را و آنچه از صفات اطلاق کرده است
آن را شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف
صفات مخلوق حادث ست چه صفات مخلوق منفک نمیگردد از اعراض و اعراض وی تعالی منزه است
از آن و بس ست در بیان معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر آنکه گفته است از علمای عارفین محققین
التوحید اثبات ذات غیر مشبه بالذات و لا معطل من الصفات و زیاده کرده است و اسطی این نکته که مقصود آنست
که گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت

نعت بلفظ دیگر که منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال است که باشد مر ذات محدث را صفت
قدیمه و این مذهب اهل حق و سنت و جماعت است رضی الله عنهم و بتحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم قشیری رضی
الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مراد را بیان گفته است که این حکایت مشتمل است بر جوامع مسائل
توحید چگونه تشبیه کند ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود خود مستغنی است از همه و چگونه تشبیه داده شود
فعل او بفعل خلق که فعل او حاصل آمده است بغیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل نشده نه بخواطر و اغراض موجود نشده نه بمباشرت
و معالجت الا آنچه گفته شد فعل خلق بیرون نیست از این وجوه و گفته اند مشایخ هر چیزی که توهم کرده آید یا در فهم خود ادراک
کرده آید بعقول خود محدث است مانند شما و گفته است امام ابو المعالی جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام گرفت
بموجودی که منتهی است بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شد بنفی محض وی معطل است و کسیکه قطع کرده بموجودی
که معترف شد بعجز از درک حقیقت اوست وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری رضی الله
عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرة الله تعالی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه لها بلا مزاج یعنی باکتساب و خرج آلات و
اسباب نیست و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست و نیست مر علت صنع
او را حقیقة توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج و صنع او مر اشیا را بی مزاج است و علت هر چیز
صنع اوست و هیچ علت نیست مر صنع او را و ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم تو خدا بخلاف
آنست و این کلام عجیب لطیفی است و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذو النون ما تصور فی وهمک فالله بخلافه تفسیر است
مر قول لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه تفسیر است لقوله لا یسأل عما یفعل وهم
یسألون و فصل ثالث تفسیر است مر قول او را انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت دارد
خدا تعالی ما را بر اعتراف بتوحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایت از تعطیل و تشبیه بکرم خود و رحمت
خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل و این کلام اصل اصول دین است انتهی و در مشکات در فصل اسماء الله
زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده شده است والله اعلم. وصل صاحب مواهب لدنیه اسمای شریفه از آنچه
در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور است زیاده بر چهارصد آورده به ترتیب حروف تهجی ذکر کرده است و ما نیز تبرکا بآن اسم
اگرچه طول دارد بعضی اسما مکرر یکی بدیگری اقتدا بآنجا که ذوق و حلاوت معنی است طول ذکر در نظر نیست طالب
مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی التقی
الناس الاجود الناس الاحد الاحسن احسن الناس اجود الناس اخذ الاخذ بالحجزات اخذ الصدقات الآمر الآخذ اخفی الله

وصل در اسمای آنحضرت زیاده بر چهار صد وارده

۱۶۰۳

اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس ابیال الازہر الاسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی اللہ اطیب الناس
ریحا الاطہر الاعلم باللہ اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس کرم ولد آدم المصلی امام الخیر امام الناس امام المتقین
امام النبیین الامام الامی الامین امین اللہ اصحاب الایمن الامی انعم اللہ اول شافع اول المسلمین اول مشفع اول
المسلمین اول من تنشق عنہ الارض بحر البار الباسط الباطن البر البرہان البشیر بشریٰ بشیر البصیر البلیغ بالغ البیان
البینة التالی التذکرة التقی التنزیل التہامی ثانی اثنین حج الحجاز الجواد الجامع جامع حاتم حزب اللہ الحاشر الحافظ
الحاکم بامر اللہ الحامد حامل لواء الحمد حامی الناس الحبیب حبیب اللہ الحنفی الحنیف الحق الحکیم الحلیم حماد حطایا اذقال
حمیا الحسن الحمید الحفیظ حق خبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخالص
خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی اللہ الخلیل خلیل الرحمن الخلیفة خیر الانبیاء خیر البریة خیر خلق اللہ خیر العالمین
طرا خیر الناس خیر ہذہ الامة خیرة اللہ دار الحکمة الداعی الی اللہ دعوة ابراہیم دعوة النبیین دلیل الخیرات الذاکر الذکر
ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط المستقیم ذو القوة ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام
المحمود ذو الوسیلة الراضی الرضی الراقع راکب البراق الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقة راکب النجیب الرحمة
رحمة الامة رحمة للعالمین رحمة مہداة الرحیم رسول الراحة رسول الرحمة رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع
الرتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق روح القدس الرؤف رکن المتواضعین زاد اللہ زعیم الانبیاء الزکی
زین العباد الزہری زین من وافی القیامة السابق السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السعید سعد اللہ
سعد الخلائق السمیع السلام السید سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف اللہ المسلول
سید الفریقین شق الشاسع الشارع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشمس الشہید الصابر الصاحب
صاحب الآیات صاحب المعجزات صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجة صاحب الخلق العظیم
صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجة الرفیعة صاحب الرداء صاحب الشرع صاحب الشفاعة الکبریٰ
صاحب العلا صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلة صاحب الفرج
صاحب الازواج الطاہرات صاحب السجود لرب المحمود صاحب الرایا صاحب السلطان صاحب السیف
صاحب النقیب صاحب القضیب الاصغر صاحب قول لا الٰہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء
صاحب المحشر صاحب المدینة صاحب المنزل المشہود صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب المقام المحمود
صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین صاحب الہراوة صاحب الوسیلة الصادع بامر الصادق المصدوق المصدق

صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم الصفوح عن الزلات الصفوۃ الصفی الصالح ضرب الضارب
بالحسام المسلول الضحاک الضحوک طٰہٰ الطاب الطاہر الطیب طس طسم طٰہٰ الطیب الظافر الظفور الظاہر العابد
العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان علم الیقین العالم بالحق العامل عبد اللہ العبد الکریم عبد
الجبار عبد الحمید عبد المجید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام
عبد القادر عبد القدوس عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی العروۃ الوثقی العزیز العطوف العفو الحلیم العلی علی
الرفیع الغالب الغفور الغنی باللہ الغیث الغوث الغیاث الفاتح فاتح الفارقلیط الفارق الفارق
الفصاح الفخور الفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور فی القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل
القائم القتال القثول قثم القثوم قدم الصدق القرشی القریب القمر القیم وکنیتہ ابوالقاسم لانہ یقسم الجنۃ بین اہلہا
کافۃ للناس الکفیل الکامل فی جمیع امورہ الکریم فی جمیع امورہ الکریم کہیعص لم اللسان قم الماجد المأذ
د الماحی المامول المانح المبارک المتقی المبشر بشیر المرسلین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المتبل المتربص
المخصوص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبیٰ المجیر المحرص المحرم المحفوظ المحلل محمد
المحمود المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینۃ العلم المذکر المذکور
المرتضیٰ المرتل المرتجی المرسوم المرفع الدرجات المروۃ المزکی المزمل المسبح المسعود المستغفر المستغنی المستقیم
المسلم المسلم المبادر المشفع المشفوع المسبح المشہود المسیر المصباح المصابیح المصلح مصحح الحسنات المصدق
المصطفی المصلح المصلی علیہ المصلح المطہر المطاع المطیع المظفر المعزز المعصوم المعطی المعقب المعلم معلم امتہ المعلی
المعلن المعلی المفتاح مفتاح الجنۃ المفضال المفضل المفضی المقدس المقری المقسط المقصوص علیہ المقفی منفضل
الخیرات مقیم السنۃ بعید القعر المکرم المکتفی المکفی المکی المکین المکی الملاحی تلقی القرآن الممنوح المنادی المنصور
المنجی المنذر المنزل علیہ المنہا المنصف المنصور المنیب المنیر المومن المولی جوامع الکلم الموحی الیہ مودود الموصل
الموقر المولی الموید المومن الموسر المہاجر المہتدی المہدی المہیمن المبشر النائب الناجی الناس الناسخ الشاہد
الناصح الناطق الناہی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبۃ نبی الحرمین نبی الراحۃ نبی الرحمۃ النبی الصالح نبی اللہ
نبی المرحمۃ نبی الملحمۃ نبی الملاحم النبی المتم النجم الثاقب نجی اللہ النذیر النسیب نصیح ناصح النعمۃ نعمۃ اللہ
النقیب النقی النور الذی لا یطفأ الہادی ہدیۃ اللہ الہاشمی والوجیہ الواسطۃ الواسع الواصل
الواضع الواعد الواعظ الورع الوسیلۃ الوافی الوفی الولی ولی الفضل یٰس یثرب یٰس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین نقل عن کعب الاحبار انه قال اسم النبی صلی الله علیه و آله وسلم عند اهل الجنة
عبد الکریم و عند اهل النار عبد الجبار و عند اهل العرش عبد الحمید و عند الملائکة عبد المجید و عند الانبیاء عبد الوهاب
و عند الشیاطین عبد القهار و عند الجن عبد الرحیم و فی الجبال عبد الخالق و فی البر عبد القادر و فی البحر عبد المهیمن
و عند الحیتان عبد القدوس و عند الهوام عبد الغیاث و عند الوحوش عبد الرزاق و عند السباع عبد السلام و
عند البهائم عبد المؤمن و عند الطیور عبد الغفار و فی التوراة موذ موذ و فی الانجیل طاب طاب و فی الصحف عاقب
و فی الزبور فاروق و عند الله طه و یس و عند المؤمنین محمد صلی الله علیه و آله وسلم قال و کنیته ابو القاسم لانه یقسم
الجنة بین اهلها انتهی نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتاب شوق العروس و انس النفوس … خلافت
نیست در آنکه وی صلی الله علیه و آله وسلم احسن خلق و اکرم بشر و سید ولد آدم و افضل انبیاست مروی است از ابن عباس
رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم و گردانید مرا بهترین
این دو قسم و این است قول وی سبحانه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم و بهترین اصحاب یمینم پس
گردانید این دو قسم اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة و السابقون پس من از سابقانم پس این اقسام را قبائل
ساخت و گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست و این است قول وی سبحانه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان
اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم به خدا عز و جل و لا فخر پس گردانید قبائل را
بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت و این است قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در
حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و در حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت
علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انا اکرم الاولین
و الآخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم آمد مرا جبرئیل و گفت
گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ
پدری را فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که چون
پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود آورد و افگند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی در کشتی … در صلب وی
بودم و گردانید مرا در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا …
ارحام تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است …

بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ورضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت
فصاحت وبلاغت وآورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین
گوییا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت با نحضرت از طعن وتنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه
در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت وبرآمد بمنبر وگفت با مردم
که نشسته بودند من کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد المطلب بدرستی وراستی پیدا کرد خدا تعالی
خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق وگردانید خلق وگردانید یعنی عرب وعجم پس گردانید مرا در بهترین قریش یعنی
عرب وگردانید ایشان را قبائل وگردانید مرا در بهترین قبیلها وگردانید ایشان را بیوت وگردانید مرا در بهترین بیوت
پس من بهترین خلقم از روی ذات وبهترین ایشان از روی نسب واز عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که
خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم پس گزید او را برای خود وفرستاد
او را برسالت وآمده است از ابن عباس که گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل سما وبر انبیا
صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه
فذلک نجزیه جهنم وگفته است مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب وعتاب اند ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم مغفور ومامون ومحبوب گفتند پس
چیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه وگفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة
للناس وکمالات وکرامات آنحضرت بعضی از آن قبیل ست که آثار انوار آن در ینعالم ظاهر وباهرست ودوم آنکه
ظهور وبروز آن در آخرت ودر روز قیامت باشد بحقیقة در آنروز ظاهر گردد وی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب الهی
وسرور کائنات ومظهر فیوض نامتناهی اوست جل وعلا وخلیفه رب العالمین ونائب مالک یوم الدین اوست وتقاضی که اورا
باشد هیچ یکی را از انبیا نباشد وجاهی که او راست کسی را نبود ودر روز اوست وحکم حکم احکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک
من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی وچون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درینباب نیز شمه
از قسم ثانی نیز مذکور گردد وبالله التوفیق باب نهم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل وکمالات ودرجات
عالیات والفراد او بسود وبرکات ودران مقامات صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فضل داده پروردگار تعالی
وتقدس او را در بدء خلق وابتدای امر گردانید او را مبدای وجود ومنشأ آفرینش واول انبیا در عالم ارواح واول خلق
ودر اجابت در روز الست مناسب بود که در تفضیل وکمال او در معاد وآخر کار پس گردانید او را اول کسیکه شکافته شود زمین برای او

باب نهم در تخصیص آنحضرت

بحشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه محجوب باشند در آن هنگام و اول نبی که
حکم کرده شود او راست وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را با امت او و اول
انبیا در آمدن بهشت و عطا کند او را از لطائف تحف و نفائس طرائف خارج از حد و حصر و در حدیث انس
بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتیکه در
آیند پیش پروردگار و من بشارت دهنده ام وقتیکه ناامید شوند لواء حمد در دست من است و من اکرم اولاد آدمم پیش پروردگار
خود و لا فخر و در روایتی آمده که قائد ایشانم وقتیکه گرد شوند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند و شفیع ایشانم
وقتیکه حبس کرده شوند لواء کرم در دست من است میگردند گرد من هزار خادم گویا مروارید های سفته اند و در روایتی از ابی
هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس می ایستم در راستای عرش نیست هیچ یکی از خلائق
که بایستد در آن مقام غیر من است لواء حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز آدم و هر که غیر اوست مگر آنکه در زیر لواء
و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت
لواء من است و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من [illegible]
[illegible] روز قیامت و اول کسیکه ام که بجنبانم حلقهای بهشت را پس گشاده میشود برای من [illegible] فقرا
مومنین [illegible] و لا فخر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بهترین مردم روز قیامت وی
[illegible] شفاعت [illegible]
هریره آمده است که فرمود آنحضرت [illegible] من عظیم ترین انبیا [illegible] روز قیامت [illegible] دیگر آمده
که فرمود آیا خرسند نیستند شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان [illegible] روز قیامت [illegible]
میگوید تو دعوت منی و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی
است و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من سزاوارترین مردمم بوی و فرمود
من سید اولاد آدمم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم سید ایشان است در دنیا و آخرت تخصیص روز قیامت آنکه ظهور سیادت
آن در روز قیامت بیشتر باشد از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد در سیادت [illegible] پناه گیرند [illegible]
[illegible]
هیچ احدی را [illegible] سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله
در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت منقطع میشود دعوی مدعیان [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم

پناه میجویند بوی تا مردم در شفاعت بین میاشند سید الشان در آخرت بید عوی خبرکت ذکر ذلک صاحب
الشفاء رحمه الله علیه و در مواهب لدنیه از حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
من اول کسی ام که می شگافد برای وی زمین پس از ان ابوبکر پس از ان عمر بستر می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند
بعد از ان انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست و در روایت
ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از
منزل بر یمین او ابو بکر و بر شمال او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشویم روز قیامت و آمده
است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر
کرده میشوند پسران فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوی ست و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای
بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان
و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و میزنند بازوهای خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله
علیه و آله و سلم چون شام میکنند عروج میکنند بآسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که
شگافته میشود زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و آله و سلم با هفتاد هزار فرشته دیگر که می برند او را
ببارگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود من اول
کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که انشقاق و کسوت هر دو ثابت است
مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلائق که کسوت داده میشود مر اوسا ابراهیم ست
علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود از حلل ابراهیم ست که پوشانیده میشود از حله جنت
و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوت
که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم با جامه خود از قبر شریف بر آمده
باشد و حله که او را پوشانیده و بجهت تکریم و تعظیم ست نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند
که قیمت نتوان کرد او را البشر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم
پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به بقیه خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام
اول او بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ظاهر خبرست لیکن حله پیغمبر ما اعلی و انفس
و اجود باشد از ان خبر کرده میشود بمقامات انچه فوت شد از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام التمکین

که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت است که آباء در مثال این امور مقدم و سابق
میباشند بر اولاد و این فضل جزئی است در امور جزئیه و فضائل دیگر مخصوص در آنجانب بسیارست و لهذا آنحضرت را پیشتر کسوت
نپوشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن مر وی است در وقت
نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرلا باشد چنانکه در حدیث صحاح
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت بقول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست ولیکن ابو داود
و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود میت برانگیخته میشود در جامهای که در آن میمیرد صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن
ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردگان مبعوث میشوند در اکفان خود و زیادت میکنند [illegible] [illegible]
در آن و گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری آمده است که بعضی مبعوث میشوند عاری و بعضی
کاسی و بعضی گفته که مراد بثیاب اعمال است که برانگیخته میشوند بر آن و ابو سعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی
از اصحاب … از ظاهر که معنی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام
کذا قال التوربشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوة زیاده برین کرده ایم والله اعلم تنبیه مراد به لواء الحمد انفراد
و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم بحمد بمقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع میکنند
لوا را موضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء و تواند که مر آنحضرت را لوائی در دست باشد و او را لواء الحمد
باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم من جانب
راست عرش در سایه وی و پوشانیده میشود حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشوند انبیای دیگر
یکی پس دیگری پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت و آنا آگاه باش
امت من اول امتهاست که حساب کرده میشوند در روز قیامت پس بشارت باد ترا که تو اول کسیکه خوانده میشوی
و سپرده میشود لوای من بتو لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه جویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی لوای
مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سپید است و بن وی
مروارید سبز و او راست سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا مکتوب
است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله

درازی او هزار ساله و پهنای وی نیز هزار ساله پس بر میکنی تو یا علی آن لوای و حسن جانب راست آن و
حسین جانب چپ آن تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حله از بهشت روایت
کرده است ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبدالله بن سلام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم از لوای
حمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طول وی مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است
حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محمد بن الهمام که این حدیث موضوع است و ظاهر است در وی
آثار وضع و ضداد آثار است تحقیقه لواء الحمد گفت بنده مسکین عفا الله عنه قول او ضداد آثار است تحقیق وی
محتاج است و لیکن در احادیث تعبیر حقائق بامثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است
که از زبرجد است یا از یاقوت است و در حمله عرش واقع شده است که او عال اند که از گوش تا نرمه دوش مسافت
دو صد ساله و در روایتی هفتصد ساله است و امثال آن را ایمان آوردیم بانچه بصحت رسید و به ثبوت پیوسته است
نقل آن از شارع و بیان آنچه مراد اوست از آن و اگر آنرا تاویل است و در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک داد حکم
عقل کوته اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقة امر آنرا بخدا و اگر محدثین و راویان آن سخن
کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نماید کمال قدرت خدا در جواب آن میگوییم والله اعلم و صاحب مواهب
گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد
باذن او و تابع باشد مر او را متحرک بود بحرکت وی و مائل گردد بهر جانب که وی مائل است و در استعمال عرب
نزد حروب نگاه نمیدارند او را مگر صاحب او و منع میکنند او را از قتال بلکه میکنند بادی اشد قتال و لهذا لائق
نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا مردی را که دوست
میدارد خدا و رسول خدا او را و دوست میدارد خدا و رسول خدا را و کذا قال صاحب المواهب و در غزوه موته آمده است
که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبدالله بن رواحه پس جنگ کرد و
کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائل
و رئیس جیش میباشد والله اعلم بحقیقة الحال وصل و تفضیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حوض من
مسافت یکماه است و گوشهای آن برابر است و آب وی شیرین تر از عسل و جاری بر در و یاقوت است
سفیدتر از شیر و در روایتی سفیدتر از سیم و در بعض روایات سفید از برف و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او

مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبهاست از لؤلؤ و در تحدید مسافت حوض مواضع متعدده و در احادیث
ذکر یافته بحسب اختلاف بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد در مسافت
یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه از آن باشد بطریق تخمین و تقریب نه تعیین
و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلوک
شارح کرمانی ست و همچنین توجیه میکند در مواضع متعدده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا
بمسافت یسیر بعد از آن اعلام کرده شد بمسافت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئا
فشیئا پس اعتماد بر مسافت طویله باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف از اضطراب رواة است
در روایت و لیس کذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ است
و آمده است که هر که بنوشد از آن تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از
حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود با آتش چه
تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نارست و احتمال دارد که هر که مقدر است بروی عذاب کرده شود بی
تشنگی بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دو حوض است یکی در موقف و دیگری درون بهشت
و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری ست داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض
را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که هر پیغمبر را حوضی ست به
قدر فضل و رتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم آن کوثری ست که ریخته
میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن مر غیر را او را صلی الله علیه وآله وسلم
و واقع شده است امتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض خصوصیت
آنحضرت ست و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب ست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بحوض که ثابت شده است اخبار آن در احادیث
صحیحه شهیره که حاصل میشود بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم [illegible]
بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین زیاده بر بیست و تتمه در غیر صحیحین [illegible] روایت کرده اند از صحابه تابعین
مانند آن و بعد از تابعین اضعاف اضعاف آن و اجماع کرده سلف و خلف بدان [illegible]
ابوهریره در حدیث مرفوع آمده که دور رانده میشود [illegible] از حوض من [illegible] مردم را از [illegible]

گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کنند بهر امت را بحوض پیغمبر خود پس
این از جمله انصاف آنحضرت ست و رعایت برادران خود نظر بدو دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و
آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین ست و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث
انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حوض مرا چهار رکن ست اول در دست
ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر ست و مبغض ست مر عمر را آب نمی نوشانند او را ابوبکر و هر که محب
علی ست و مبغض ست مر عثمان را نمی نوشانند او را علی روایت کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة والفضائل
کذا نقل فی المواهب اللدنیة و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهد بود و فرموده وی رضی الله عنه
که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز نه نوشانم او را از آب وی والله اعلم **وصل** در تفصیل آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا عسی از حق تعالی
افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطماع ست و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از آن
نقص و عار ست و حق سبحانه اکرم ست از آنکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز نداده محروم گرداند
از آن و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت ست و گفت ان الیساد آن ایستادن است از
یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی از غیر او رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده
از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی ست که شفاعت میکنم امت خود را
در آن و فرمود که مخیر گردانیده شدم من میان آنکه داخل کرده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و
اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل ست و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود
نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و مراد باین شفاعت برای رفع عذاب ست اما از برای رفع
درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران
بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیه مذکوره فرمود هو المقام الذی
اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد بدان امام فخر الدین رازی ست نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر ست
بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی ست که حمد گوینده او را حامدی که نعمتی باشد دیگری را انعام و مقام شفاعت
مقامی ست که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بخلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بسبب آن اگر چه آنحضرت

وصل در تفصیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشفاعت و مقام محمود

محمود بود و در نیابت تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن غریب جمیع کامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی و تخلیص
از عقاب اعظم است از سعی در زیادت ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج است در جلب نفع انتهی
مخفی نماند که شیخ در تفسیر حمد گفته ثنا بجمیل انعام باشد یا نه و آنکه برابر انعام باشد شکر است که صفت تعظیم منعم از حیثیت
انعام منعم چهره را یک فرد شکر است مراد امام اینست آن حمد چنین وی مخصوص بانعام است ولیکن آنکه بزبان باشد
و اگر مراد صفت شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چنانچه وی صاحب اصطلاح است مر او را که اصطلاح کند بهرچه
خواهد ولیکن آنچه آمده است که الحمد راس الشکر دلالت دارد برآنکه حمد فردی است از شکر یا لا اقل فرد اکمل آن و دیگر این بیان
سخن آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمود و مثنی علیه
است در همه اهل الفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کنند و مخصوص گردانند او را پروردگار وی جل و علا و آن مقام
چنانکه آمده است که ایستاده سازد او را پروردگار وی بیمین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی می نشاند
بوی کلید جنت و میدهد بدست وی لوای حمد و شفاعت یکی ازین کمالات است که میرسد و در وی نفعی عظیم بخلائق
را پس اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت متعلق در حمد او و افادۀ او بر خلائق شامل
شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت
را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول ردی و حش قبیح است هم از روی
لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی بر انگیختن و فرستادن است و این معنی اجلاس است و در آیه کریمه
مقاما محمودا گفته است نه مقعدا محمودا اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و نسبت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم با وی مستلزم مکان و صحبت و جهت است گفت بندۀ مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این نیز از متشابهات خواهد بود و باول یا آنکه بتاویل استوی علی العرش
گفته اند و بعضی عقیده است که در عقد یک است و نهج با یک متصف و جز آن گفته اند که آن از حقیقت و جهت و تشبیه منزه
است و از مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد که جلوس بر عرش مرفوع نیست از جهت نقل و
نه از جهت نظر اشارت است بآنچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشیند محمد علیه السلام [illegible]
بر کرسی پیش پروردگار در پیش [illegible] محمودا [illegible] مذکور است و حاصل مقام [illegible]
[illegible] مقام میسازد که [illegible] در قیامت [illegible]
دو مقام محمود است لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] شهرت [illegible]

و مذکور است در کتب ستة و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من سید آدمیانم روز قیامت می دانید
که از چیست این جمع میکند خدای تعالی اولین و آخرین را روز قیامت پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت
نمی آرند و برنمی توانند برداشت یاران ایشان میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را
که شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان مر بعضی را که آنکس آدم است که پدر شماست
می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان سید آفرید ترا خدای تعالی بدست خود و دمید در تو روح خود
و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت
کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو
ما را ازینجای ایشان میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است
پیش از آن غضب پیش ازین و نکند بعد ازین و نهی کرد مرا از خوردن درخت و مخالفت کردم نفسی نفسی بروید فریاد
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسل که
فرستاده شده بر زمین و بتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبداً شکوراً آیا نمی بینی بحالی که ما در آنیم آیا
نمی بینی چه چیز رسیده است ما را از شدت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام
پروردگار من غضب کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطای خود را که
سوال کرده بود پروردگار را الی علم و نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرده که غرق
شدند بروید بسوی ابراهیم خلیل الله پس بیایند نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل زمین
شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار
من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بوده ام سه دروغ که ذکر کند آن را بروید غیر ما را
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله کلام کرده است پروردگار تعالی با او و نزدیک گردانید
است او را برای راز گفتن پس بیایند موسی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدای تعالی ترا به
رسالت خود و کلام خود بر مردم می بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود
پس میگوید موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و من کشتم نفسی را بی
شفاعت و کشته ام نفسی را که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که
روح الله و کلمه او است بیایند عیسی را و گویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه او که القا کرده است او را بسوی مریم

کفار بود که عوض میکرد ایشان را بتوحید فائده گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف
از شدت وقوف و حبس در آن مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب
و در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بدفع عقاب از ایشان
رابع در اخراج قومی که آورده شدند در آتش بیرون آوردن ایشان از آن خامس در رفع درجات کسانی که در آمدند
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی شفاعت سادس نیز ذکر کرده اند
و آن شفاعت آنحضرت است در عم خود ابی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابع گفته اند و آن
شفاعت در اهل مدینه است چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلاوای مدینه یعنی بر شدت
و محنت وی و صبر نکند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت
خالی نیست از پنج قسم اول و اگر این را جدا بشمارند اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود
اول کسیکه شفاعت کنم من او را اهل مدینه است پستر اهل مکه پستر اهل طائف و دیگر شفاعت هر کسی را که زیارت کرده است
قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن را و بعد از آن درود فرستد بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا و دیگر کسیکه برابر است حسنات و سیئات وی که در آید جنت را
منقول است از ابن عباس که سابق در می آید بهشت را بغیر حساب و مقتصد در می آید برحمت خدا تعالی
و ظالم لنفسه و اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصح اقوال در اصحاب اعراف آنست
که ایشان قومی اند که برابر است حسنات و سیئات ایشان والله اعلم وصل روایت است از انس رضی الله عنه
که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت میکنم
ان شاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم ترا آنجا
فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من این
سه جا را ازین جا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع اماکن و مواطن آخرت حاضر و
قائم است امداد و اعانت و شفاعت کند امت را و میسر باشد خلاص شدن بیگی از شدائد و فزع الا صراط
در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزده شود [illegible]
من و امت من اول کسیکه بگذرد و آخر دعای رسل در آن روز آنست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که
پیغمبر شما قائم است بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای طلب سلامت امت خود بود

وصل

ذکر صراط

آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت
من از آن در می آیند پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش بودم من با تو تا می دیدم آن در را پس فرمود آنحضرت
آگاه باش بدرستی که تو ای ابابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و از این حدیث معلوم میشود که این باب الابواب است
مخصوص که می آیند از آن باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است که
می در آیند از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان گویند
و دری که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن در آید باب الرحمة و باب التوبة گویند [illegible] بهشت لیکن زنی می آید
که مبادرت میکند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم و نشستم بر یتیمان خویش
بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شده بودند رواه ابو یعلی و در روایة لا باس بهم و
قال المنذری اسناده حسن انشاء الله تعالی و معنی مبادرت کردن آن زن [illegible] آید با من یا می در آید همراه من
دگواهی میدهد بر این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة کهاتین و اشار باصبعیه السبابة والوسطی رواه البخاری من
حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد
رفیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت که ام منزلت و مرتبه در بهشت افضل از این نیست و در حدیث
گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تربیت میکنند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را تعلیم میکنند
تحسین میکنند ادب ایشان را الفضیلة آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جنت وسیله و فضیلت و درجه رفیعه چنانکه واقع
شده است در دعای اذان اللهم آت محمدا الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایت کرده است مسلم از حدیث
آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من اول کسی ام که گشاده میشود برای وی در بهشت لیکن زنی حتی آید
عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید آنچه او میگوید پس بر من درود
فرستید بدرستی هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بر وی خدای تعالی ده بار پس سوال کنید خدا را برای
من وسیله زیرا که آن منزلتی است در بهشت که نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که
باشم من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله را واجب گردد برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام
اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سرای او است در بهشت و وی قریب
ترین بهشت است بعرش و گفته اند که وسیله مشتق است [illegible] وسلت الی الله تقربت الیه [illegible]
کرده میشود بدان بسوی مطلوب چنانکه [illegible] پس آن منزل قریب ترین [illegible]

عزت جل جلاله پس گویا عبارتی است که تقرب جسته میشود بوی بدرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف تر و داناترین مردم است بحق سبحانه و تحقیق ترین
ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم تر باشد بخدا و درجه وی اعلی باشد در بهشت کذا قالوا
گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب دست آویز بود و وسیل نزدیکی جستن بچیزی
یقال وسل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب دست آویز باشد
مر آنحضرت را در توسل و تقرب جستن بدرگاه عزت و باعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه در حدیث بیان شده است
و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می در آید در بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در دار رب تعالی
و امر امت بسوال وسیله برای آنست که تا بیابد اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قرب رب جلیل و زیادت ایمان و
رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است ان منزلت را برای آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با سبابی که یکی از ان دعای امت است مر او را بوسیله بمقابله چیزی که یافته اند بوسیله وی
از هدی و ایمان کذا قال صاحب المواهب و حق بیان آنست که اهل دولت و کمالات از نزد حق تعالی برای حبیب خود موعود
کرده است او را بدان موقوف و منسوب بسوال و طلب امت نیست و فائده دعا و سوال ایشان هم با ایشان
راجع است چنانکه در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه وآله وسلم این کلام در وسیله بود اما الفضیلة
پس آن مرتبه زائده است بر سائر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزلی باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در جمیع طرق
آن است و در حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وسیله درجه ایست نزد
خدا که نیست فوق آن درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند و روایت کرده است ابن مردویه
از علی رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند
یا رسول الله که ساکن شوند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه
آمده گفت بر منبر کوفه یا ایها الناس در بهشت دو لؤلؤ است یکی سفید و دیگر زرد در مقام محمود از لؤلؤ سفید است
مر او راست هفتاد هزار غرفه است هر بیتی از وی سه میل است با ساحات و آن وسیله است و آن برای محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم و اهل بیت وی و لؤلؤ اصفر مثل آن است و این برای ابراهیم و آل بیت او است علیهم السلام
و از ابن عباس در تفسیر کریمه و لسوف یعطیک ربک فترضی آمده فرمود در بهشت هزار قصر است در هر قصر
چیزی است که می باید او را از ازواج و خدام رواه ابن جریر و ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعه از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منتظر برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون می آمد وی صلی الله
علیه وآله وسلم و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذاکره میکنند بعضے میگویند که عجب که خدا تعالے
پیدا کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگرے گفت چه چیز است عجب تر ازانکه گرفت موسی را کلیم
کلام کرد با وے و گفت دیگرے عیسے روح الله و دیگرے گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت
بتحقیق شنیدم من کلام شمارا و تعجب ازانکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگوئید شما و گرفت
موسی را کلیم همچنین است که شما میگوئید و عیسے را روح الله و همچنین است و آدم صفی الله و همچنین است
و دانا و آگاه باشید که من حبیب الله ام ولا فخر من بردارندهٔ لواء حمدم روز قیامت ولا فخر و من اول شافعم و اول
مشفعم ولا فخر و من اول کسے ام که میجنبانم حلقهاے بهشت را پس میگشاید خدا تعالی برای من و در می آرد
مرا در بهشت و حال آنکه با من فقراے مؤمنان اند ولا فخر و من بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرینم ولا فخر و ظاهر
بآنکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت
محمد و خاصهٔ اوست صلی الله علیه وآله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است
خلت او بوجه اکمل و افضل است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت
متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا ازینجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت
نسبت است بین الجانبین چون خدا جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وآله وسلم در
حدیث دیگر آمده است که فرمود ان صاحبکم خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود انا حبیب الله اشارت بمرتبهٔ اعلے
کرد چنانکه گویند خلیل بمعنے محب و حبیب بمعنی که بمرتبهٔ محبوبیت رسد و چون صاحب مقام اعلے شد بمقام ادنی نیز متصف
خواهد بود و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود خدا تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم در ستی من گرفته ام ترا
خلیل و نوشته ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف
کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلت است خلیل منقطع بسوے الله که نیست در انقطاع
او بسوی وے تعالی و محبت او مر او را خللے و اختلالی و بعضے گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد و آنکس را اختیار کرده اند
این قول را بسیارے از مردم و بعضے گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا
که وی خالص بود براے خدا و دوست از بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر وے و خلت خدا مر او را نصرت

ادو گردانیدن او را امام هر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت
بفتح خا بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود منقطع شد بجهت
خود بسوی وی و نگردانید همم خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل و حال آنکه وی در منجنیق بود
تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر بن فورک
خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است و تخلیل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است بمعنی او
اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود و قالت
الیهود و النصاری نحن ابناء الله قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه کرده
نشود بگناهان او و محبت قوی تر است از بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم
و اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة و السلام
بجهت انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و وقف حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع ایشان از ما سوای وی
و اضراب از وسائط است و اسباب یا زیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد
ایشان و در آمدن اسرار الهیت و مکنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان یا استصفای وی تعالی
مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ما سوای خود تا در نیاید در دل وی ما سوای وی و اینست نزد
ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام
باقیة ذکر کرده اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لا بد
صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آن در میان ایشان در [illegible]
بود یا وجود اشتراک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص [illegible]
میان سائر انبیا و رسل و لکن فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما از
ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضی [illegible] پس نمی باشد حبیب
مگر خلیل و نمی باشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه
است نه در حقیقت و اتفاقی است و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی
گفته که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج کرده بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم لو کنت متخذا خلیلا غیر
ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف وی و اسامه و غیر ایشان

آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله وسلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام و اصل محبت میل ست بسوی چیزی که موافق ست محب را ولیکن این در حق کسیکه صحیح ست میل از وی و انقطاع بر فیق بوی و این درجه مخلوقست اما خالق جل شانه منزه است از اعراض پس محبت او مر بنده را تمکین اوست از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و نهایة آن کشف حجب ست از قلوب وی تا به بیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او به بصیرت خود پس باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و نمی سزد که فهم کرده شود ازین غیر انچه تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اعراض از غیر وی سبحانه و صفا و سلامت قلب و اخلاص حرکات و اعمال مر خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه و آله وسلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وی و ساخط بود بسخط وی و ازینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی و بذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی و اذا ما سکت کنت غلیلا خمش برای تو باشم سخن برای تو گویم وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم و مزیت خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل ست سید ما را صلی الله علیه و آله وسلم بدلالت اخبار صحیحه و آثار صریحه منتشره و مشتهره و کافی ست درینباب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیة باب پنجم در انچه واجب ست از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن و وجوب طاعت وی در امر و نواهی و امر بدانچه آورده اند درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و مناصحت و رعایت ادب با وی و حکم صلوة و سلام بروی و این فصل نخستین الباب ساقی ست چون مقرر شد بانچه گذشت ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات و الارض لا اله الا هو یحیی و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الآیات پس ایمان بمحمد واجب و متعین ست و تمام نمیشود حقیقة ایمان و صحیح نمیشود اسلام و حصول نمی پذیرد مگر با ایمان بمحمد و شهادت برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یشهدوا ان لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول و اختصار کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه میپرسند چه میخوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک الکتاب میخوانم بدلیل احرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یؤمنوا بی و بما جئت

نوع سیوم از نوع دوم در آنچه واجب است از حقوق آنحضرت

بود و این سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت
ایمان تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این تصدیق
شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون جمع گردد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام میگردد
ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای اهتمام بوجود شهادت و بیان کفایت
وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کرده بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم
واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله و مقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که شهادت
و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرده که در معنی لغوی وی یکی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق
و شهادت است مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت است
کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله فاما مومن است بی لفظ شهادت اگرچه
تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه در اینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود
و این حال محمود و تام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصلا ایمان نیست
و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است و صاحب آن در درک اسفل از نار است حالت سوم
آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتساع وقت شهادت
را بجای آورد و در اینجا اختلاف دارند بعضی برین رفته اند و قول آنکه تمام ایمان به تصدیق و اقرار است و نیافته شد
از او بعضی مومن مستوجب جنت میدارند بجهت قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یخرج من النار من کان
فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است و جای دیگر این را فرمود هلا شققت قلبه
و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبهم پس محل ایمان قلب را داشت و قسم ثانی آنکه مومن است بقلب
خود و غیر عاصی و غیر مقصر و ترک شهادت باختیار او نیست و نزد انصاف حال این شخص محل اختلاف نیست
و اگر ابکم باشد و بحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول عذر و فرقی که مفید باشد
در صورت ظاهر نیست و اگر این مردم در اینجا هم بایستند قائل بوجود ایمان نشوند هیچ چاره نیست لیکن
خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت یابد و علم بلزوم شهادت
داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد بعد از آن مفسر و اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند کافر

مومن ست زیرا که صدق ست و شهادت از جملهٔ اعمال ست پس که عاصی باشد بترک آنچنانکه سائر اعمال بر مذهب
حق و ایشان بگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست و اقرار شرط اجرای احکام ایمان ست
نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن تا نفیش ما حکم نکنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما عند الله واقع مومن ست از جهت
وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد
بود که منافی تصدیق چیزی سر بر نزند با وجود منافی حکم با ایمان صورت ندارد و از جهت عدم تحقیق تصدیق و
بعضی گویند که صاحب این حال مومن نیست تا منقاد نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت
انشاء عقدیست و التزام ایمان ست و مرتبط ست بعقد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت و مهلت
مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب ست و فرق ست ایمان فعل ست میان فعل لسان و سائر افعال در حالت
عدم قدرت دیگرست و گفته اند که صحیح همین قولست کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمی دیگرست که تصدیق
و اقرار هر دو ست لیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارات کفر ساخته است مثل شد زنار و سجدهٔ صنم اگر امارت
بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع
بایمان و در کلام بعضی محققین واقع شده است که کافرست بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی
کافر حکمی خوانند و این سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقت مگر آنکه
ثابت شود که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی و نشنیده ایم این را از فقها رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه
نفعنا الله ببرکاتهم و ببرکات علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا است به پدر و جان تا گوید
این ام سخت ست یا گوید چیزی برای خدا بمانده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطورست و صواب
درین باب آن ست که باید گفت که اینها مظنهٔ کفر و موهم آنند و کفر ازینها لازم می آید اگر آن معنی متوهم شود و بالتزام
مستلزم کافر گردد و درینجا اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل ننمایند کافر
شوند و اگر آنرا تاویل کنند بجهت استناد بدلیل و شبهه که دارند و ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند لیکن
منع از تکفیر اهل قبله یعنی بدین احتمال ست نعم اگر ثابت شود که آن اعمال و اقوال از قبیل امارات کفرست
حکم بکفر ایشان باشد بجهت لزوم کفر والله اعلم بالصواب و کلام در ابواب ایمان و اسلام و قبول زیادت
و نقصان بسیار ست و کلام قوم مذکورست و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن
بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان

از وی متصور و معقول نه و مجرد تصدیق آنرا قابل نه چه زیادت در عدد رود و تمام کمال و نقصان در تصدیق نه
جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوة یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد
حضور قلب جاریست اما زیادت و نقصان نه از انچه تنبیه بر آن واجبست بیان بطلان قولی که بعضی مردم
شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان ست و در هر جا
که از کلام محدثین خبر نیست آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل ست چنانچه تصریح کرده است بآن مثل بخاری
و اقرب وی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی
عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق
بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل
است چنانکه مذهب اهل سنت ست و حاشا که مذهب اهلسنت و جماعت برخلاف مذهب سلف بود و مذهب
محدثین برخلاف اهلسنت و جماعت باشد و چه حاجتست که اینچنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علماء
و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بر تحصیل ایمان کامل ست و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین
اینکلام بدلائل و اعلام کرده شده است فلنرجع الی المبحث وصل در وجوب طاعت و اتباع سنت
و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق
طاعت در فرائض و واجبات و عبادات و امر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب و عادات شریف
نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگرچه مراد یکی است فصل ذکر
کنیم نیز درست ست چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و رسوله و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول
الا لیطاع باذن الله و قال من یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود
و مقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر آن بجزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت
آن بسوء عذاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت
رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را بحقیقت طاعت نکرده مگر خدا را و درین است دلیل بر آنکه رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم معصوم است در تبلیغ اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند در چیزی از آن
حق نباشد طاعت او و طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شد سهل بن عبد الله تستری از شرائع

سلام گفت وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی الفرائض والرسول فی السنة
وقیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم والرسول فیما بیّن لکم و گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بربوبیت او و رسول
را بشهادت بنبوت او واین طاعت دلیل محبت ست و محبت مورث متابعت چنانکه در فصل محبت بیاید و قال
سبحانه وتعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم واین آیه کریمه را در تفسیر آیة المحبة نامند
گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید
شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت خداست که دلیل محبت خداست پس اگر متابعت
من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید و عبارت من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست
میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا منوط است
باتباع رسول خدا مشروط بوی شرط وجود بگردد و یا اتباع مورث محبت ست و علت اوست پس اتباع هم
شرط محبت ست که انتفاء و مستلزم انتفاء اوست و هم علت محبت ست که وجود او مستلزم وجود اوست و
لابد این محبت که معلول متابعت ست موجود دیگر و بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است هر آینه او
مقدم ست بر وی پس این مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان ست فافهم قال
تعالی فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی و
متابعت کنید رسول را با امید آنکه هدایت یابید بسوی راه مستقیم که اقرب طرق ست پس اهتدا را ترتیب ساخت
ایمان برسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت وی در ضلالت ست
اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب باشد مگر
آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند میخورد پروردگار
تعالی بذات پاک خود میفرماید سوگند بپروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی
که مختلف و مختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود تنگی و شک و شبهه از
آنچه حکم کرده تو ویسلموا تسلیما منقاد شوند برای تو ظاهرا و باطنا این اشارت بمرتبه اعلی از طاعت و متابعت و انقیاد
که راضی باشد بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه یقین داند که آنچه حکم کرد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احق ست و بعد از ان در باطن خدشه و خلجان نماند و این را مقام رضا
و تسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان ست و در حدیث آمده

صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است بر شما باد که لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین
را و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر محدث بدعت و هر بدعت ضلالت است و در حدیث جابر رضی الله
عنه این زیادت آمده که ضلالت در نار است و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چیزی را و عمل کرد در وی برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند از آن قومی و ترفع نمودند که عمل بر
رخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی
که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بخدا سوگند بدرستی من داناترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین
ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید که حق همین است
و مقتضای حکمت همین و در مصلحتهاست که متضمن صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست
میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او اگرچه عمل بعزیمت افضل
و ارفع است ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محمود و مرغوب می افتد و بملاحظه ترغیب و ترخیص و تیسیر الهی
حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمده است والله انی لاخشاکم بالله واتقاکم له لکنی اصوم و افطر و اصلی وارقد و
اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمل قلیل فی سنة
خیر من عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند سنت مرا پس بتحقیق زنده گردانید مرا و کسیکه زنده گرداند مرا
باشد با من در بهشت و آمده است که کسیکه تمسک کند بسنت من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و
آمده است که تمسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیا آداب خلاء و فعلوا مثلا
چنانکه در سنت واقع شده است از بنای رباط و مدرسه و مسجد فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول و برکت
اقامت سنت و حصول رضای حق و قربیست که در هیچ مرد و بدعت میسر نیست و آنکه چنین باشد
بلکه بمعنی در هیچ سنت نبود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت
و گفته اند که بدعتی هست که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلی که نبود در زمان نبوت یا مستحب
مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل سیری و تزئین یا مکروه و حرام و اقامت سنت اگرچه قلیل و
صغیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگرچه کثیر و کبیر بود و منفعت و مصلحت در آن و بالله التوفیق آمده است که بعضی
عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود و کثرت لصوص در آن آیا بگیریم ایشانرا بظنه یا بیاوریم
ایشانرا بینه چنانکه سنت است پس نوشت عمر با ایشان بگیرید ایشانرا ببینه و بدانچه جاری شده است بر آن

شد و اگر اصلاح نکند ایشان را آنچه حق است اصلاح کنیاد و شما را خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت
والله میدانم که تو حجری نفع و ضرر نمیکنی اگر نمیدیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بوسه میکرد ترا بوسه
نمیکردم ترا پس از آن بوسه کرد او را و دیده شد عبد الله بن عمر که میگردانید ناقه را در جائی پس پرسیدند از سبب آن
گفت نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میکرد چنین پس کردم چنین و بعضی آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا نهالی
بود پیشتر گردید و آب انداخت پای در بیخ وی از آنکه گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که کرد این چنین
من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی الله
علیه و آله و سلم و گفت سهل تستری اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق و افعال
و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی
با جماعتی پس برهنه شدند ایشان و در آمدند در آب پس عمل کردم من بحدیث که هر که ایمان دارد بخدا
و روز آخرت باید که در نیاید حمام را مگر با ازار و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب در خواب که کسی گفت یا احمد بشارت
باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل

وصل و از جمله حقوق رعایت ادب است با جناب صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید مملو و مشحون است
بآیات کریمه که ارشاد میکند بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله و رسوله
وتعزروه وتوقروه وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله وقال یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و قوله تعزروا
وی یعنی اعانت کنید او را با تعظیم و نصرت و نهی کرد از تقدیم کردن پیش وی بقول و سوء ادب و سبقت کردن در کلام
یعنی مگوئید پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش نهید و گردانید و شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی
وی در هیچ امری از امور دین یعنی از آن تحذیر کرد و گفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در
مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت بامر و نهی و اذن و تصرف تا آنکه امر کند و نهی
کند و اذن کند وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فرموده است وی سبحانه در این آیه و این حکم باقی است تا روز
قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش سنت وی بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وی
در حالت حیات بی فرق نزد صاحب هر و در تفسیر این آیه گفته اند تقدم مکنید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچیزی
تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم مکنید بامری از احکام دین خود گفته اند که نظر کنید با ... صدیق

رضی اللہ عنه با آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه تاخر کرد اگر چه آن تقدم باذن
وامر آنحضرت بود گفت نمیرسد ابو قحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا نگاه باید داشت این ادب و تعظیم مقام
و ما گردانید بعد از وی و بجای وی رسانید که هیچکس نرسد و از جمله ادب است با آنحضرت که بلند کرده نشود آوازها
مر او را چنانکه جهر میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آوازها را چنانکه بلند میکنند بعضی مر بعضی را و نخوانید بنام بلکه بتعظیم
کنید و توقیر نمائید و بگوئید یا رسول اللہ یا نبی اللہ و نازل شده است در حق بنی تمیم یا در حق قومی غیر ایشان که آمدند
و ایستادند بدر آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشان را خدای تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون
و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر رضی اللہ عنه و عمر که اختلافی واقع شده بود میان ایشان
پیش آنحضرت تا بلند کردند آوازها را و بعضی گفته اند که نازل شد در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوش شنوائی
وی گرانی بود و بلندی کرد آواز را این بنشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده نشود اعمال وی پس طلبید او را
آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم و بشارت داد او را بشهادت و دخول جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و شهادت
این حکایت در مواضع خود بیاید انشاء اللہ تعالی و روایت کرده شده است که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنه
چون نازل شد این آیه گفت واللہ یا رسول اللہ کلام نکنم با تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق
رضی اللہ عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام
پس نازل شد قول حقسبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول اللہ اولئک الذین امتحن اللہ قلوبهم
للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم و روایت کرده شده است که ابوجعفر امیر المؤمنین مناظره کرد با امام مالک در مسجد
رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم پس فرمود او را امام مالک رحمة اللہ علیه پست کن آواز خود را یا امیر المؤمنین
در مسجد زیرا که حقتعالی ادب آموخته است قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و مدح
کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الایه و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته
ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الایه و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در
حالت حیات شریف پس رام کرد و خاموش گردید ابوجعفر بعد از ان گفت ابوجعفر یا ابا عبد اللہ در دعا
روی بقبله آرم یا برسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی اللہ
علیه وآله وسلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تست آدم صفی اللہ روز قیامت رو بوی کن و طلب شفاعت
کن ازوی قال اللہ تعالی ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الایه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت منهی بود

حبوط اعمال گردد چه گمان میبری برفع اصوات نتایج افکار بسخن وانچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه
عادت ارباب معقول واهل فلسفست واز جمله ادب به آنحضرت ست که استشکال نکنند در قول آنحضرت
یا بالجمله استشکال کنند ورد قول او معارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تائید کنند قیاس را بنص خود شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص و تحریف و تغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف
اوست که اصحاب این فنون آنرا معقول خوانده اند و او را بشک و شبهه متهم کنیم و موقوف داشته نشود قبول ما جاء
به بعدم موافقت این قول که موجب سوء ادب و جرأت ست نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن بمحکمات بشروطی
که مذکور ست در محلش مقرر ست ولیکن بعد از وصول بمرتبه استحالت نه بمجرد استبعاد و خلاف عادت و مذهب
سلف در اینجا نیز تسلیم و تفویض ست واین روش در تفسیر و حدیث که بمقتضای وی اشتباه وی کرده اند بسیار ست
حاجت بذکر آن نیست تاب الله علیهم و غفر لهم و نسال الله العافیه بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجبست و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا دو توحید
است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر وی و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب عن
مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعاء او و خواندن او مانند دعای
بعضی از امر بعضی را قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این آیت مر مفسران را
دو قول ست یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر و تواضع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول ست دوم آنکه نگردانید خواندن او مر شما را همچو
خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب دهد و اگر خواهد ندهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد و اجابت او واجب ست و تخلف از ان گنجائش ندارد چنانچه مضمون کریمه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ست و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل ست و شاهد برین حدیث ابن المعلی که در
نماز بود و آنحضرت او را بخواند وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت
آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله وللرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد نزد
شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی وصل در لزوم محبت آنحضرت واجبست از تمامه خلق بلکه محبت حبیب
قلوب و غذای ارواح اهل ایمان ست و در مقامات از رضا و در احوال بالاتر و فاضل تر نیست

تحقیق وقت سالک بی محبت حبیبی سعی را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف
آمده و فی الحقیقت خلاف درین مقال ناشی از اختلاف احوال ست و اکثر آن راجع بثمرات و نتائج محبت
است نه حقیقت او و در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات ست
که تعریف و تحدید نتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم ست بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر
ازان و تحدید نه یاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود اوست انتهی و اشکال در وجود محبت و جهالت والا
بحسب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب ست بچیزی که موافق و مرغوب وی آنرا مراتب و درجات ست و آثار و
ثمرات و شواهد و علامات ست که اشارات قوم بران واقع ست پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب ست
در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت او ست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات
محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا و محبت ست و در حقی یا بد آنرا مگر کسیکه فانی
گردانیده است او را و آورده محبت دیگر فنا است او را از وی تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت پنداشتن
بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران
کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست
که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای
محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و در دل بقیه ایست مر غیر را و محبت غیر را هیچ جا ست محبت مدخول
و معلول ست و بعضی گفته محبت سفر قلب ست در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهیج لسان بذکر او
علی الدوام و من احب شیئاً اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت ست و حقیقت محبت میل قلب ست بسوی
چیزیکه موافق ست انسان را یا استلذاذ اوست با دراک حس ظاهر همچو حب صور جمیله یا اصوات حسنه و اطعمه و روائح
و مشابه آن و یا ادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه همچو محبت صالحین و علماء و آنها که مأثور و معروف اند بسیر
جمیله یا افعال حسنه زیرا که طبع انسان مائل و مشغوف ست با امثال ایشان یا حب از جهت احسان و انعام
است و تحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند بایشان و اینجا سبب محبت
منحصر ست با احسان و این اسباب همه ثابت ست در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات
و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع ست مر این معانی را که موجب محبت اند یا حسن و جمال صورت ظاهر و فضل
و کمال و اخلاق باطن و گذشته چیزی ازان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت ست و یا احسان و انعام

نه بیند الا بیند رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بهتر از خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را و ملک او بخشد حلاوت
سنت او برا آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث
و گفته اند بعضی از ایشان یعنی بالاختیار کنی فنای خود را به بقای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو از اینجا معلوم شد که
محبت جزو اعتقاد و عقلیت نیست زیرا که آن حاصل بود عمرؓ را پیش ازین قطعاً صاحب مواهب لدنیه گفته وقوف
عمر رضی الله عنه در اول امر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی ست و محبت
اختیاری بتوسط اسباب و موجبات علم بمنافع و مصالح و فواید آن میباشد و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود
زیرا که راه نیست بقلب طبایع و تغییر جبلیات و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت
باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد با آنچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است
انتهی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه باسم من محبته نیز شد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قول با آنکه قلب طبایع و
تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبایع و غرایز که بریاضات و مجاهده تغییر پذیرفت و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه زایل شده و تهذیب یافته و ظلمت نورانیت بدل
شده خصوصاً از محبی اهل و مستنفس نفس عمر رضی الله عنه و مؤید این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست چه چیز را دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من مشترک ست میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن
چگونه می یابی یا عمر گفت محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و
گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی ست خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد علی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شایبه اختیار
باشد اما محبت عطشان مر آب سرد را اختیار را اصلا دخل ندارد فافهم و بالله التوفیق و گفته است علی ابن ابیطالب

نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را ملک آنحضرت نچشیده حلاوت
سنت او زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث
و گفته اند بعضی زهاد یعنی تا نیابی لذت رضای مرا بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو انتهی و معلوم شد که
محبت مجرد اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعا صاحب مواهب لدنیه گفته و توقف
عمر رضی الله عنه در اول مر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی ست و محبت
اختیاری بتوسط اسباب موجبات علم بمنافع و مصالح و فواید آن میباشد و اراده حضرت عمر محبت اختیاری بود
زیرا که از نسبت قلب طبائع و تغییر جبلات و درین ایقد جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد ازان تامل کرد و شناخت
بالاستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بآنچه اقتضا میکند آن اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی و نزد این مسکین آنست که تغییر عمر رضی الله عنه ازانکه حکم جبلت بود بدانچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت جبلی بود و قول بآنکه قلب طبائع و
تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست سلب از طبائع و غرائز که بریاضات و مجاهده و تغییر [illegible] و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته محبت نبوت حاصل
شده خصوصا از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست خبر ده دوست میداری مرا یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من گشتر گرفت میان از اهل و مال و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن
چگونه می یابی یا عمر گفت محبت اهل و مال رفت الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد
گفت همه یا قطره شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که نسبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول [illegible] خصوصیت با علی که محبت جبلی ست خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجائی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شائبه اختیار
باشد مانع محبت عطشان مر آب را در اختیار اصلا دخل نباشد فافهم و بالله التوفیق گفته است علی ابن ابی طالب

رضی اللہ عنہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محبوب‌تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران ما و از
آب سرد بر تشنگی و حصول اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت معنوی روحانی اگرچہ
مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمدہ است رضی اللہ عنہ کہ آمد مردی نزد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و گفت متی الساعة کی خواہد شد قیامت یا رسول اللہ فرمود آنحضرت چہ آمادہ کردہ تو از اعمال
برای قیامت یعنی از قیامت چہ می پرسی عمل کن کہ روز قیامت بکار تو بیاید گفت آمادہ نکردہ ام برای قیامت
از کثرت نماز و روزہ و صدقہ ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را آمدم او را و گفتم یا رسول اللہ بدہ مرا دست
شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم یا رسول اللہ انی احبک قال المرء مع من احب
رسول خدا فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن قدامہ آمدہ کہ گفت ہجرت کردم بسوی رسول خدا
و روایت کردہ اند این لفظ را از آنحضرت عبد اللہ بن مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آمدہ
کہ آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را رضی اللہ عنہما و فرمود کسیکہ دوست دارد این دو را و پدر و مادر این
دو را باشد با من در درجہ من روز قیامت و در ینجا نہایت مبالغہ است کہ فرمود کہ باشد در درجہ من تا کمال قرب
و معیت است نسبت بدیگران کہ آنجا الحاق بمطلق معیت کردہ و روایت کردہ شدہ است کہ آمد مردی نزد آنحضرت
و گفت یا رسول اللہ تو محبوب‌تری نزد من از اہل و مال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا بیایم و نظر میکنم
بجمال مبارک تو و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میدانم کہ چون می‌روی تو بہشت را بر عات
میشوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر در آیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدای تعالی ومن یطع اللہ والرسول
فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین الآیہ پس خواند آنحضرت آن مرد را و خواند این
آیہ را بر وی و ذکر کردہ اند بعضی مفسران این قصہ را در ثوبان مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بود
سخت محبت مر آنحضرت را و کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکہ متغیر و شکستہ است رنگ روی و
شناختہ میشود در روی اندوہ پس فرمود مر او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ حال داری و چرا شکستہ
شدہ رنگ تو گفت یا رسول اللہ نیست مرا بیماری و نہ دردی جز آنکہ چون من نمی بینم جمال مبارک ترا مستوحش
میشوم وحشت شدید تا می آیم و می بینم جمال جہان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و میترسم کہ نہ بینم ترا آنجا زیرا
کہ تو بالا بردہ میشوی با پیغمبران علیہم السلام و من اگر در آیم در بہشت در مرتبہ پایان تر از مرتبہ تو خواہم بود و اگر
در نیایم نمی بینم ترا ابدا پس فرود آمد این آیہ و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب است رضی اللہ عنہم اجمعین

آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می‌نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت
واصلا بجانب دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره‌مندی
میشویم بجمال مبارک تو و ذوق میگیریم بدیدار تو انم از ان دارم که چون روز قیامت شود بدیدار تو نرسم فانزل الله تعالی
پس حق تعالی این آیه فرستاد و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة
پوشیده نماند که مراد معیت مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است
پس مراد بودن در بهشت است بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و رفع حجاب اگرچه
از دور باشد و چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت معنوی همه را اما حصول اسباب
محبت را مشاهده میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد معیت
والا معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات سفر بود که در مدینه قومی هستند که
سیر نکردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان را عذر پس معیت
معنوی بروح است نه بجسد و بمیل قلب است نه بقالب ولهذا بود نجاشی قریب‌ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و حال در حبشه بود و بود عبدالله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه میبود با وی در مسجد لیکن عیان مشتاقان
با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نور الله
قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت جهت علو درجه
آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت داد ایشان را که در دنیا چون رویت قلبی
و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند
والله اعلم و مشکل در میان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی
صلی الله علیه وآله وسلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سخت‌ترین امت
من در محبت من مردمی اند که می‌آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدید مرا به فدای اهل و
مال خود یعنی همه مال خود را بمن فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف را اظهار محبت آنحضرت
است که اگر باین طریق هم حاصل میشد میکرد و در بین معنی مراد بدیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت و این
بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه
سائر صلحای امت را میباشد و یقظه چنانکه کمل اولیا را میباشد نیز درست باشد یعنی چنان مشتاق جمال

او و لقای شریف او بیند که اگر آنرا ببدل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فافهم و بالله التوفیق
روایتست از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او در روز احد با رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله
چنانکه دوست میداری گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل
یعنی هر مصیبت بعد از سلامت تو فرد و آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخاست روز
احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند و در مدینه زنان فریاد کنند و بیرون آمد زنی از انصار پس پیش
آمد بدر خود را و پسر و شوهر و برادر خود را که همه کشته شده بودند می یابد آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است
و هر گرامی بنده از ایشان افتاده بر زمین می پرسید این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات
نمیکند تا آنها میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش رست تا رفت و رسید بآنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را
و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم و چونکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد چون بیرون آوردند
اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید
آیا دوست میداری که محمد الآن بجای تو میبود که میزدیم ما گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند
دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد و نخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در
اهل خود باشم گفت ابو سفیان ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را
و روایت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام
از بغض زوج و نفرت وی و نه برغبتی از زمینی بزمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن خدا و رسول خدا را و چون
محتضر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی و گفت واحزناه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا القی
الاحبة محمدا و حزبه یعنی خوشی و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه او هستند انتهی قال الشاعر بیت
در غربت هرگز نیم تنهائی نیست دیداران و عزیزان طرف بیشتر اند و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت
نبود خالد که جای میگرفت بخانهٔ خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار
و نام می برد ایشان را و میگفت هم اصلی و فصلی ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزو میکند دل من دراز
شد شوق من بسوی ایشان زود کن ای پروردگار من قبض مرا بسوی خود گریه میکرد تا غالب میشد بر وی
خواب و روایت کرده شده است از ابو بکر صدیق که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است

تو ابیجق که اسلام ابوطالب خنک و روشن کننده تر ست چشم مرا از اسلام وی یعنی ابو قحافه که پدر من ست زیرا که
خنک کننده است چشم ترا و همچنین میگفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوبتر
است نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوبتر ست نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت ست از زید بن
اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی میزد پشم را
ومیگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکاء بالاسحار یالیت شعری والمنایا اطوار
هل تجمعنی وحبیبی الدار یاد میکند آنحضرت را و اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر و گفت اعاده کن قول
خود را پس اعاده کرد بصوت حزین و گریه کرد و درین حکایت و راز ست روایت کرده شده است که عبدالله بن عمر را
گرد پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوبترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس یاد کرد یا محمداه پس [illegible] پای او و [illegible] کرده شده
است که زنی نزد عائشه در التماس کرد که بگشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بگشاد عائشه قبر شریف
را گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبدالله انصاری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد در باغ که
بیامد او را پسر وی و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوندا ببر بصر مرا تا نه بینم بعد از محبوب خود
هیچ یکی را پس نابینا گردید مثال این و امثال بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور ست و حاصل علامات محبت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا باو و استعمال سنت و سلوک طریقه و اهتدا بهدی و سیرت او و
وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید اتباع خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی است
و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابوسعید خراز می آرد که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله
وسلم در منام و گفت یا رسول الله معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو [illegible]
[illegible] ان ست که اصلا بغیر تو نپردازم و با غیر تو نگیرم و بذکر غیر تو مشغول نشوم و لکن [illegible]
مقدم ست و تو نیز وعده بیان فرموده [illegible] بوده است [illegible]
محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این انبیا [illegible] حال است [illegible]
ببین که آنحضرت علیه السلام در جواب [illegible] مبارک [illegible]
الیس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی ست و لازم یکدیگر اند [illegible] علیه وسلم
و عدم تمیز اطلاع بر حقیقت حال از دست نظر بصیرت [illegible]

حق از وساطت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفارق میداشند و به بهره خود ازوی واقف نمی شوند و این
سخن در رساله بعد آورده و بعضی از مدعیان از شرح ترازین گفته ایم و گویند که این کلام تعجب ورد باشد بر ابوسعید
که این کرتو میگوئی معنی ندارد و خطا و نقص ست باز گرد این خیال مگر این سخن مگو ولیکن چون ابوسعید از صادقان
راه و خاصگان درگاه و محبان آگاه است مذاکره بیامبارک معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی و نه نمود
عنف و شدت بتوقع آنکه تحقیق حال خواهد نمود در رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز
نقل میکنند والله اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و معنی نهادنی الحقیقت
محبت علت متابعت و باعث بر آن است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی
میگردد از مطالعه نعمت و لقمه را اطلاع بر نعمت پیدا شده قوت محبت و این ملاحظه احسان ست و بمشاهده حسن
و قدر آن نیز پیدا میشود و متابعت میکند چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی
از محبت ست لذتی دیگر می در طاعات و عبادات نخواهد بود که غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرة عین
خواهد بود و اعظم خواهد بود از لذات جسمانیه خصوصا بخصوص محبت آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی
فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور ست و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت ست و
گفته اند که نیست هیچ مقامی اشرف و افضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع
محبت ست و هر که شدیدتر ست بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت ست و هر که مخالفت کند در بعضی امور
ناقص المحبة و دنی الدرجة است ولیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت
در آن شخص که حد زده است در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود
لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و آن شخص را عبدالله حمار نام بود آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای نقل و
تره و سبزیها که آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر آنجا مردم را مثل آن بوی عطا میفرمود
و سفر میوه زاهر روستائی است و ما شهری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبدالله است
ملقب بحمار و زاهر دیگری ست والله اعلم و از اینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب ست اگرچه در متابعت
تقصیری رود و نیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت ست ولیکن باید دانست
که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط بدان است که نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت
کرده شود بر وی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع شود ندامت از وی و ترس آن نیست که بنکرار

ذنوب و اصرار بران مرتبه طبع و رین و ختم گشته و سلب کرده شود از وی ایمان والعیاذ بالله و از علامات محبت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت ست من احب شیئا اکثر ذکره
و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم سیر حاصل ست
و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و آشنائی مخصوص بآنجناب ست که دیگران را نیست که همیشه احوال و صفات
شریفه ذکر و بیان و ورد جان ایشان ست و معرفت صفات و شناخت احوال تعیینی و تشخصی مر ذات بابرکات
او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن بصورت
خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیابند و غفلت مستی در دل
مشاهده کنند و متحضر باشند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و مناسبت ست
بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند بمصاحبت
و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشانرا صحبت معنوی ست و از صحبت صوری مهجور اند و این یکی از فوائد
عظمی است که حاصل میشود هر زائران قبر شریف او را و حاضران بقاع منیفه او را و در واقع چون شب و روز
ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بمقتضی فاذکرونی اذکرکم ایشانرا نیز ذکر کنند و صلوٰة
که اقرب وسائل ست جزو این علم شریف است و از بزرگی نقل ست که میگفت اشد باعث و اقوی دواعی
مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ ست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از علامات
محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار
خشوع و خضوع و انکسار در سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کند
مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و برمی خاست
بر تن ایشان موی از هیبت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تابعین و من بعدهم
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب ست بر هر مؤمن که هرگاه ذکر کند آنحضرت را یا
ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و بگیرد او را هیبت او و جلال آنچنانکه اگر
در حضور شریف میبود و تادب کند بانچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسم و چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما

از علامات محبت آنحضرت

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگرگون میشد رنگ مبارک وی و خم میگشت پشت وی
تا سخت می آمد آن بر همنشینان او روزی گفتند بوی این چه حال ست که ترا پیدا میشود گفت اگر ببینید بدانچه
من دیده ام انکار نمیکردید این را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القراء نزدیک نمیبودیم
تا که می پرسیدیم او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بر وی و بتحقیق چون
ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از
وی خون و خشک میشد زبان وی در دهان وی از هیبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود عامر بن
عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها
و بود زهری رحمة الله علیه از کوارا ترین مردم و نزدیک ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه میگشت گویا نمی شناسی تو او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم
از متعبدان و مجتهدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میگریست تا آنکه برمیخاستند مردم
از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و ابو قتاده رضی الله تعالی عنه چون میشنید نام شریف آنحضرت
را میگرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبدالرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت
و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب ست انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه
واجب ست نزد سماع قول وی و درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف لاحق کرده باید
در باب خود انشاء الله تعالی و از علامات وی محبت وی صلی الله وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی دوست میدارد
تمنای صحبت ویست تا آنکه گفته اند بعضی المحبین الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان
و در میگرفت ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفا می جستند بمشاهده جمال آرای وی و لذت
میگرفتند بهمنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم
مدینه رجز میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و صحبه و بتحقیق گذشت بعضی از آنها از قول بلال و عمار و خالد و
معدان و غیر ایشان آنچه مناسب این باب ست از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محبت داشتن ست
کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم
اجمعین و عداوت کسی که عداوت دارد با ایشان و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست
میدارد دوست او را و دشمن میدارد دشمن او را فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما

خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و فرمود کسیکه دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست
داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن ایشانرا دشمن داشت مرا
کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها وی گوشت پاره من است در غضب
می آرد مرا چیزی که وی را بغضب می آرد و فرمود عائشه را دوست دار اسامه بن زید را دوست دار ای عائشه او را زیرا که
من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب بترسید خدا را در حق ایشان هر کسیکه دوست میدارد ایشانرا پس بسبب
دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا و کسیکه
ایذا کرد مرا ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیک است که بگیرد
او را بعذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان است
و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشانرا و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بسبب دشمنی
من دشمن داشت ایشانرا و از علامات محبت آنسرور علیه السلام شفقت بر امت و التزام نصیحت وی در اقامت
مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز
چیزیرا که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در مباحات و شهوات نفس چنانچه دید
انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند دباء را که در قصعه همیشه دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله
بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود آمدند و التماس نمودند ازو طعامی که خوش
میداشت رسول خدا آنرا الحدیث و از انجمله دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بغض جهال
و فساق و اهل بدعت و اشتغال هر که مخالف شریعت است قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم
الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران
و برادران و دوستان خود را در طلب رضای حق صلی الله علیه و آله و سلم گفت عبد الله بن عبد الله بن ابی
که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را چون گفته بود
این منافق لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد باعز خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت
را و در جمع کرده بود این پسرش شمشیر بدست گرفته پیش پدر آمده و بایستاد و گفت بگو بزبان خود که
انا اذل الناس و اصحاب محمد اعز الناس و اگر نمی برم سرت را گفت راست میگوئی چنین گفته ام
از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و پدر بود که خود ایشان ایمان آورده بود

و آنحضرت علیه السلام اورا برقتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو
مردیرا که پیه شکم ما از نان اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید که ترا بکشم والله همه محبت داری بیا
بکشتم پس آن برادر از جای درآمد و انصاف داد و گفت عجب دینی ست که ترا اختیار کرده است همه محبت داری
پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد پروردگار خود
و مهدی و هادی و متخلق ست بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت اوست
و عمل بوی و تفهم و تدبر در وی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت
قرآن ست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر ست و علامت محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت
و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه که برساند او را بآخرت و از
عثمان بن عفان رضی الله عنه مرویست که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن و چگونه سیر گردد
محبت از کلام محبوب و وی غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاکست که روشن ست بنور ایمان بیت
جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا و در حقیقت مصداق و معیار
محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث ست چه کلام محبوب محبوب ست و عجیب ست که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر
باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن ست و بعضی مشایخ گفته اند که علامت ذوق
قرآن از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت دل آن مساوی باشد و آنکه بحسن صوت ذوق بیشتر دارد و بالصوت
زیاده گردد در حقیقت ذوق صوت ست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست والا تحسین صوت
زینت قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه رضوان الله
علیهم عاشق بودند از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
خوانان بودند که سیر از دل سیر نمیشدند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصاً ابو موسی اشعری و عبد الله بن مسعود و مثال
ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً صوت غریب نیست
شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق
میگرفت و حظ وافر میبرد چون صباح شد فرمود دوش چه خوب میخواندی قرآن را من میشنیدم گفت آه اگر من میدانستم
که تو می شنوی هر آینه میآراستم آواز خود را بیشتر ازین محبت دل را شادی رسیده از نالیدن امشب هر جای یار گویا
گوش برآواز من داشته بود و آنحضرت بعبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان برمن چیزی از قرآن عبد الله

در علامات محبت

گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو حال آنکه نازل شده بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خویش خواند عبد الله
و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریخت سینه شریف میجوشید چنانکه دیگ مسین جوشد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی
براهی میگذشت از ورد خود خفته شنید و می افتاد بیهوش و می نشست یکی دو روز در خانه تا مردم او را بیمار
می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه
میبود میگفتند یا ابا موسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل
وغیر وی روایت کرده اند که خدای تعالی گوید مر داؤد را علیه السلام روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا
میکردی پس داؤد علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بردی آواز من آن صورت را پس فرماید پروردگار تعالی من
باز رد میکنم بر تو آن صورت را پس بایستد داؤد و در نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان
آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون
مضاعف شود بآن رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند و در ان شیخ شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه فرموده این سماع ست که مختلف نیستند در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار ست
بالحان موسیقیه طائفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند
انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان فوق
همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن ست یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا
الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف
بدان ست و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فقر بسوی کسیکه دوست میدارد مرا سریعتر ست
از سیل که انحدار از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم
ترا فرمود هشیار و ببین که چه میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان
مر فقر را برخود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب
متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از او دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگو سید الفقر
افضل من الغنا بر اول از ما بر افضلیت فقر اقرار گرفتند بعد از ان مرید ساختند و از ینجا باطل شد زعم بعضی
مدعیان و متصوفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند مراتب اتباع ما را حاصل ست و با وجود آن گرفتار دنیا
اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی

وصل در وجوب مناصحت

ولیقولوا و استغفر لنا تاب الله علیهم و علینا ان شاء الله تعالی وصل در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه و آله
وسلم بدانکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اخلاص و ادای حقوق وی در سر و علانیه از واجبات دین
و اسلام ست و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت ست قالوا لمن پرسیدند صحابه
نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم فرمود آنحضرت نصیحت
مر خدا و مر رسول خدا و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی ولائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع
الکلم ست و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال وی مندرج ست و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که در غایت ایجاز
و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیر آید و این قسم سخن از شرائف کلام نبوی و دلائل شواهد کمال اوست چنانکه
فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام همچنانکه در وجه جمیل وی اقتباس دقائق حسن و جمال بیرون از حد حصر احصا ابداع
نمودند در کلام جلیلش انواع اسرار و حقائق نتائج از قصور افهام ناقصین فرمودند و نصیحت خالص و صاف شدن است عسل ناصح
میگویند آنرا که از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا صفا و خلوص ست در ادای حقوق وارده بخیر منصوح له ا
پس نصیحت خدا نصیحت اعتقاد ست به وحدانیت او و وصف اوست بچیزی که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی
از آنچه نه لائق کمال اوست و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام ارادیه اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل
اسبابی که موجب بقا و تقویت دین و ملت ست و تعلیم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت مر رسول الله
ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت و اطاعت او در اوامر و نواهی و ابو بکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت
و حمایت اوست حیا و میتا و احیای سنت او بطلب و تائید و دفع کردن و باز داشتن مخالفان ازان و تخلق باخلاق
کریمه و آداب جمیله وی و ابو اسحاق گفته تصدیق وی بانچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و
نشر آن و برانگیختن و بر ملا رسانیدن مردم بران و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول وی و بسنت وی و عمل
بدان و ابو بکر آجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات ست و در ممات و در حیات نصح اصحاب اوست مر او را
بنصرت و بمعاونت وی و محبت احباب و معادات اعدای وی و بسمع و طاعات مر او را و ببذل نفوس و اموال
و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت با وی و مداومت و مواظبت بتعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت
و اصحاب وی و بغض و مجانبت از کسی که برگشت از سنت او و اعتراض نمود ازان و شفقت بر امت وی
و تحقیق و تفتیش بتعرف اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه و آله وسلم و صبر نمودن بران و کوشش کردن
دران و از جمله نصیحت رسول الله محبت و تعظیم و آداب جناب جلالی اوست و تنزیه ساخت عز و جلال اوست از سهو

عیب و معصیت که نه لائق مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاه داشت آداب آنجناب آنست که هرچه
ورای مرتبهٔ الوهیت و صفات قدس حق ست عزوعلا از هر کمال و منقبت که باشد او را ثابت است و محبت هر که و
هرچه منتسب است بوی از علما و صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مودت اهلبیت و قرابت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانان زور و قوی دولت
بود بعد از مرگ در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت امرزید مرا گفتند بچه امرزید گفت روزی بر بلندی کوهی
بودم و نظر کردم و مشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو کردم که کاشکی حاضر
میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا و در بعضی حکایات
از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربهٔ امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میبودم و مخذول
و مقهور میگردانیدم یزید را نیز از وی اما النصیحة لکتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن بانچه در وست و تدبر آیات
و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و مداومت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحسین صورت
و حضور قلب و تعظیم آن و تفهم و تفقه در آن و دفع کردن تاویلات اهل زیغ و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و
نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت
شرع شریف چنانچه بعضی از جاهلان بوالفضول این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر
القرآن برأیه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک و اما نصیحت عامه مسلمانان از رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان
بمصالح و معونت و امور دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصیر جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات
و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در
مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت
عامه است تکلم بقدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق حقائق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و
اختلافات ایشان بغیر علما نیز همین حکم وارد و من الله العصمة والعون و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد
بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکم اند بر خلق خدا تعالی و در روایت دیگر آمده است که و لائمة المسلمین و نصیحت ایشان آنست
در حق نصرت و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان بدان باحسن وجوه و ارفق و دعای صلاح آن و تنبیه بر آنچه
غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغرای مردم و افساد
قلوب بر ایشان و ترغیب برانچه صلاح حال رعیت و انتظام مهام خلق در آن باشد و عیب کردن برانچه اند

جانب ایشان ارشد شده و مکروه رسید و دعای خیر کردی مر ایشان را از علمای صوفیه از مشایخ متورعین رحمة الله
علیهم خواص این قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته که هر مرد در خانه خود امیر است و معلم بر شاگردان امیر و پدر بر
اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و زیردستان که در خزینه حکم او شده امیر است دوم علما و تعظیم علما و تصدیق
ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند نه در آنچه مخالف دین گویند بهوای نفس
و محبت دنیا حیله آموزی و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مشایخ طریقت را داشته که بعد از
عمل بعلم و تحقیق ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجرید بعد
از رسوخ در شریعت و طریقت با نوار و اسرار حقیقت رسیده بصفت کمال و مرتبت ممتاز شده اند متمکنان
ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار
حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه بی شبه مخالف
مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبه بود توقف در آن لازم و اگر
قائل و فاعل مردی است که امام است در علم و عمل مستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول
وی لائق و اگر مصلحت شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جائز و باید دانست
که عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشان است جائز می آرند معاذ بن جبل که از علمای صحابه است
ایشان در وقت رحلت خود بگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه
گوید و هر که باشد والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفته شد یکی از ثمرات
محبت و علامت از علامات آنبود چنانکه سابقا معلوم شد ولکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بابی علیحده بمقتضای قول حقتعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم الدین النصیحة الحدیث ذکر کرده ما نیز براه تبعیت وی رفتیم و از تکرار بحکم ما کرره تضوع اندیشه
نکردیم صدق شرح اجمالی حدیث نیز بیان داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه
مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه وآله وسلم
وصل در تعظیم و توقیر و اجلال صحابه شان آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث طویل از عمرو بن
العاص که ذکر کرده است و در وی صفات رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که گفت که نبود
هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه بزرگتر و عظیمتر در چشم من از وی و نبود

من کہ طاقت نداشتم کہ پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم کہ وصف کنم
آنحضرت را قدرت ندارم زیرا کہ من پر نمی توانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده رضی اللہ عنہ
بود کہ بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان
نشسته میبودند و در میان ایشان ابوبکر و عمر نیز بودند پس نمیبرداشت هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت اجلال
و عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما کہ نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت کہ در میان
ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است کہ آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان
پرنده ها نشسته اند یعنی در غایت سکون و وقار کہ حرکت نمیکردند و سر بلند نمیکردند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته اگر
حرکت کند و سر بردارد پرنده کہ بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کہ بیان کرده اند آمده است کہ چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند و خاموش میبودند همنشینان
وی گویا بر سرهای ایشان پرنده ها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی کہ فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه
بسوی رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید کہ چون وضو میکند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مبادرت
میکنند و می افتند بر آب وضوء او نزدیک است کہ قتال میکنند بر وی و نمی اندازد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
آب دهن و آب بینی و خلط دیگر الا آنکه مبادرت مینمودند و میگرفتند آنرا بکفهای دست خود و میمالیدند آنرا بر رویها و بدنهای
خود و نمی افتاد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و برمیدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند
شتابی میکنند بامتثال و چون تکلم میکند پست میکنند و پست میدارند و نگاه میدارند آواز را و نمی یابند مجال نگاه کردن و تیز
نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت
یا معشر قریش من آمدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت بادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی
بادشاهی را در قومی مانند محمد در اصحاب و در روایتی گفت ندیدم هیچ بادشاهی را هرگز کہ تعظیم کنند او را اصحاب او
چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب او و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم و سرتراش می تراشید موی سر او را و گرد میگردیدند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند کہ بیفتد یکی موی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در مجلس بیاید انشاء اللہ تعالی
و از رعایت ادب آنحضرت است کہ چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ را بر قریش فرستاده

بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردن قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان رضی الله
عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیمتر دانست رعایت
ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از طواف و الحق چنین باید بهیچ عملی و بهیچ عبادتی برابر آن نباشد
که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه و آله وسلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند
که از اهل بادیه کسی بیاید و چیزی بپرسد از آنحضرت و فایده کند ایشانرا در دین و خود مجال نداشتند که بپرسند از جهت
هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بوضع قرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد
از هیبت و غلبت الحدیث و از مغیره آمده که گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آنحضرت را بناخنان
تا آواز کوفتن سخت نگردد و مشوش وقت شریفش نشوند و گفت براء بن عازب تحقیق بودم من که میخواستم
که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از ان تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان
ترین مردم و خوش خلق ترین مردم با اصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت
صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و آله وسلم و سنت وی گفت
عمرو بن میمون آمد و رفت کردم بسوی ابن مسعود یکسال نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم و چون تحدیث کرد یکروز پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس در گرفت
او را کرب تا دیدم عرق را که میریخت از جبهه وی و در روایتی خاک گون شد روی او و پر شد باشک هر دو چشم
او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس روزی بر ابی حازم و وی تحدیث میکرد پس گذشت
از آنجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم و دران مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم
و حالی آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس
نشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میدارم که رنج نمیکشیدی و برنمی نشستی گفت مکروه می پندارم که تحدیث
کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد
و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خشوع مینمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت
که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه وضو میساخت و حکایت کرده است از
مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبدالله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو
ساخته میشد و می پوشید جامهای خود را بعد از ان تحدیث میکرد پس پرسیده شد از ان گفت این حدیث رسول خدا است

وصل در تعظیم روایت حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وآله وسلم یعنی آستان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر
مالک بیرون آمدی جاریه او وی گفتی که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم
بیرون می آمد علی الفور و جواب میداد مسائل ایشانرا و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد غسل گاه خود را و
غسل میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو میپوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد
و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد و می نشست بران تخت با خشوع و خضوع و تبخیر میکردند تا فارغ می شد از
تحدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مکروه
میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف کرده بنشسته تحدیث میکرد و الیس پیش نیز ذکر کرده
کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث را بر غیر وضو و از اعمش نقل
او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد میگشت و وی قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از
مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبدالله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری صبر کردم از
جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی تماشا کردم روزی با مالک بسوی عقیق که نام
وادی ست در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وادی مقدس
خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از آنکه سوال کنی
از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد جریر بن عبدالحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را
از حدیث رسول الله و حال آنکه او در راه میرفتیم پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی
سزاوارتر است که آداب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد
او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت کرد بر وی و روایت کرده است او را بیست حدیث پس گفت هشام
دوست میدارم کاشکی زیاده میزدی تا زیاده میکردی احادیث را و گفته است عبدالله بن صالح بود
مالک بیست که نمینوشت حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر
حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد
و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذارد والله اعلم فصل و از جمله توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و
ذریت اوست و جگر گوشهای او و زنان وی که امهات المومنین اند چنانکه تخصیص و ترغیب کرده است
بران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزیده حقتعالی اهلبیت خود را اصلی

علیه وآله وسلم بهر که با سوای اوست و مخصوص گردانید او را لفضل عام مشتمل شد برکت او هر که منتسب است
بوی نسباً و نسبةً و صحبةً و قرابةً قریباً و بعیداً و در حقیقت دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم چنانکه اهلبیت وی و لیسان دوستی رسول ست چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسان دوستی
خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت بایشان پس هر که دوست میدارد کسی را که دوست
میدارد و هر کس و هر چیز را که متعلق ست بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست
قال الله تعالی لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله پس حب اهلبیت و اصحاب و اولاد و
ازواج و ازواجات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب و بغض چیزی دلالت کند برعایت کنند تعظیما
وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و از صحاح احادیثهم و در تفسیر اهلبیت
اقوال و اطلاقات ست گاهی بمعنی کسانیکه حرام ست برایشان صدقه آید و آن آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند
رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهرات و گاهی مخصوص آید بفاطمه و حسن و حسین
و علی سلام الله علیهم اجمعین جهت زیاده فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و سکنی و
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب اند و ازواج مطهرات اهلبیت سکنی اند و اولاد کرام اهلبیت ولادت
و علی اگرچه نسب ملحق ست بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام
در شما چیزی را که اگر بگیرید و تمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید مرا
در این دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش دوزخ و حب آل محمد گذشتن
است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان ست از عذاب و مراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشانست
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و چون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اجلال
و حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیه و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را و حسن و حسین را
و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند و پوشانیده ایشانرا کساء و علی پس پشت آنحضرت ایستاده بود و در روایتی آمده
که حسن و حسین را در کنار کرد و علی را بیکدست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چسپانید بسر و در آنجو دو فرمود خداوندا
ایشان اهلبیت منند پس دور گردان از ایشان رجس و تطهیر کن ایشانرا و اختلافست در آنکه مراد باهلبیت
در این آیهٔ کریمه کیست اکثر بر آنند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم اجمعین

چنانکه اکثر روایات و آل را نسبت و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل اند از جهت ندای سیاق و سباق
کلام در ان و نزول آیت در ایشان چنانکه اطلاق اهل بر ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیکم برکاته اهل البیت چنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دشمن ندارد ما را که اهل البیت هیچ کس مگر آنکه در آرد او را
خدای تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این چهار تن پاک را و نشاندن ایشان در کنار مبارک
و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه و آله وسلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد به دخول
نساء مطهره در ان و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر ایشان را نیز و در روایت از ام سلمه آمده است که
گفت گفتم من انا یا رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت وانت من اهلی و در روایتی وانت علی خیر و همچنین
اختلاف است در کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روایت کرده شده است که چون نازل شد این آیه
گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هولاء علی و فاطمه و ابناهما و صواب آنست که شامل است همه مردم
را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این چهار تن عمده و نخبه آن جماعت اند و امام فخر الدین
رازی رحمة الله علیه گفته که درینجا نصیبه کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند با آنجناب
صلوات و رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه و گفت در او رضی الله عنه لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة هارون
من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه جهت قول وی صلی الله
علیه و آله وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه نیابت است و آن خلافت است و هارون
خلیفه موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت موت هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است
این کلمه را بعلی در وقت توجه غزوه تبوک و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت
قوله تعالی و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیة و بتحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی در قول او من کنت مولاه ولای اسلام است
نه ولایت حکم و گفته اند که مولی در لغت هیچ جا بمعنی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی
منی یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم فاطمه و احب الرجال زوجها علی رواه الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله
عنها و اظهار او مر فضیلت فاطمه را و گر پرسیدند میگفت کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز

صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم وبالله التوفیق فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم
انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که
میمکید دهن مبارک امام حسن المجتبی را و زبان شریف خود را در دهن وی فرمود خداوندا من دوست میدارم
او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را اخرجه الثلاثة فرمود آنحضرت که هر که دوست
میدارد مرا و دوست دارد این هر دو را و در ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و آنحضرت می کرد با حسن
شفقت او را بود و این هر دو امام اجل اشبه ناس به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان نیز اثبات شباهت آنحضرت
کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پسرش عبدالله بن جعفر و قثم بن العباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب وغیرهم
که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم چون در آمد در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و
اقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل
بیوت که نام او یحیی بن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم
النبوة مشابه بود در او شامه سیاه مشابه خاتم النبوة و بود وی چون می در آمد حمام می دیدند او را مردم و در و
میفتادند بر حرمت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و از دحام میشدند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد
شبه در بعضی امور ظاهر بود و الا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام حسن شریکی نداشت منزه عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم و غیر ذلک من الاحادیث فرمود عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت
اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را بمحبت خدا و رسول وی و فرمود من اذی عمی فقد اذانی
وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود عباس را بیا فردا صبح ای عم با اولاد خویش جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر
مبارک خود را که کسا سیاه مخطط بود و فرمود اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا
اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و
عبدالرحمن و فرمود یا عمی چسبوا ای وصلوا الی بنیک فتحرک بابی سترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه
در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته گفت بخدا سوگند که قرابت
رسول خدا محبوبتر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود آنحضرت مر ام سلمه را که ایذا مکن مرا در عائشه
همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عائشه را بدوستی من و برداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت

بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله محض
خواندند گفت آمدم من بر عمر بن عبد العزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست
و بنویس برای من که شرم دارم از خدا که بیند ترا بر در من آمده است از نسبی که تراست گذارد زید بن ثابت انصاری
کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس استر نزدیک گردانیده شد مر او را تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس
رکاب او را پس گفت زید بگذار رکاب مرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن عباس همچنین
امر کرده شده ایم تا که کنیم با اهلبیت پیغمبر خود و زید روایتی لبشره های خود و اوزاعی گفت که در آمد بنت اسامه بن زید
بر عمر بن عبد العزیز و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و برفت بسوی
وی پس بگردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نشاند او را بر مجلس خود و نشست پیش وی
و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه بر آورد و هرگاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پسر خود را عبد الله بن عمر سه هزار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله مر پدر خود را بچه سبب
تفضیل دادی تو بر من او را و بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین
عمر او را از برای آنکه زید پدر او بود محبوبتر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو و بود اسامه محبوبتر بسوی
وی از تو پس اختیار کردم و تفضیل دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه
چون زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیهوش در آمد بر وی مردم و چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند
او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آید
بعضی از اولاد او آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک
پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنمیداشته شد تازیانه وی از جسم من مگر آنکه بحل میکردم
او را از جهت قرابت او برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است میگفت
اگر بیاید مرا ابو بکر و عمر و علی بحاجت میکنم حاجت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر
بیفتم من از آسمان بر زمین احب است نزد من از اینکه تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
خدمتها میکرد و عطایای پیغمبر و ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان شد و حق گفت عائشه رضی الله عنها
مر پسر عبد الرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابو بکر و عمر که زیارت میکردند

این که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم گفته شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را و چون
آمد علیه سعد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را برآورد دعا او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس گرامی داشتند وی را همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله توقیر
و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان
بهدی و آداب و اخلاق و عمل با فعال ایشان و آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و دعا و ادب با ایشان و دعا و
استغفار مر ایشان را از وی است که ثنا کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که ثنا کرده شود و بهر که استغفار نموده شود
مر او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را
رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است و الا بدعت و فسق است و کذا الکف عن سب
اللدنیه و همچنین امساک و کف نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقائع ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب
از اخبار مورخین و جهله روات و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و مساوی و قوادح و زلات ایشان
کنند که اکثر آن کذب و افترا است و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات
با حسن تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی و عیب بلکه ذکر
حسنات و فضائل و محامد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ما ورای آن از جهت آنکه صحبت ایشان
با آنحضرت یقینی است و ما ورای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی برگزید ایشان را برای صحبت حبیب خود
و اگر بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهلبیت و جز آن واقع شده است امید است که بهم شفاعت آنحضرت
از آن درگذرند و طریقه اهل سنت و جماعت درین باب اینست و در عقاید نوشته اند و لا نذکر احدا منهم الا بخیر و
احادیث که در فضائل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درین باب کافی است قال الله تعالی محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة وقال السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
الآیة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة وقال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه الآیة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة وقال صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل
اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به الحدیث وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث وقال من سب

بیزار شد از نفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح
است و بیم است که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی مر ایشان را
سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قدوم آورد بعد شد از حجة الوداع
منبر را برد و خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن
عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة والزبیر والسعد وعبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث
عشره است که در وی بشارت داده ایشان را بجنت و لیکن درین ذکر ابو عبیدة بن الجراح نیست امیر المومنین
عمر نیز در وقت شوری گفته که این با اند که نیست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالم و حال آنکه وی
راضی است از ایشان و فرمود ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی و
صهری و اصحاب من و اقربای من زیرا که کسیکه نگاه دارد او را خدای تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه ندارد
و کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان بیگذارد و میرا نماید او را خدای تعالی و کسیکه ترک دهد و بیزار اند او را خدای تعالی نزدیک
که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز
فرمود کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب من می در آید بر من حوض مرا و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی آید
بر من حوض مرا و نبیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در دل شب بسوی بقیع و دعا میکرد اصحاب را و استغفار
میکرد مر ایشان را و باین امر کرد او را خدای تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات ایشان و معادات کسیکه
عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه مر او را
شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیرة بن نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهیل
بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورده برسول کسیکه توقیر نکند اصحاب او را و عزیز ندارد اوامر او را و
آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بروی نماز و فرمود وی بغض میداشت عثمان را پس
بغض داشت او را خدای عز وجل و کلام درین باب یعنی در باب فضل اصحاب و تفاضیل ایشان طویل در غایت
طول و در شرح مشکات خصوصا منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل
اصهاری و اصحابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرموده آنحضرت نگاه دارید
کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم وصل و از جمله اعظام و اکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهد و اماکن و معاهد و آنچه دست شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته

وبر زانوی وی پس بریده بانورا و مرد بهمدان سال در موده آنحضرت کسیکه بخورد سوگند دروغ بر منبر من باید
که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر وی روضه ایست از ریاض جنت و باقی از
فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلدهٔ مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت دران و رعایت
تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه **وصل** در حکم صلوٰة و سلام
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن و جز آن از آنچه
متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوٰة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این آیه کریمه است
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین کریمه ابتدا کرد صلوٰة
علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوٰة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوٰة
متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوٰة خدا بر نبی ثنای او بر وی است و تعظیم وی نزد ملائکه
و معنی صلوٰة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند
بدان و مراد طلب زیادت و برکت است و از ابن عباس آمده که صلوٰة الله مغفرت اوست و
صلوٰة ملائکه استغفار و ضحاک گفته که صلوٰة الله رحمت اوست و در روایتی از وی مغفرت و صلوٰة ملائکه دعا
بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مر مومنان را لقوله تعالی و یستغفرون للذین آمنوا و در باب قاعد بعد الصلوٰة
منتظر صلوٰة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوٰة از خدا رحمت است و از ملائکه
رقتی است که باعث میگردد بر استدعا رحمت و گفته اند صلوٰة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوٰة بر انبیاء
ثنا و تعظیم که لائق است بحال هر یکی خصوصاً بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود و از همه بر غیر ایشان رحمت عام
که اشارت کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوٰتی که بر آنحضرت است
و بر سائر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و کما لیس
کرا نچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه از تعظیم و تکریم آنحضرت
است صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا میکنند و را و لهذا در صلوٰة
مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوٰة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل
علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم است در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی و در آخرت باجزال
مثوبت و تشفیع وی در امت و ابدای فضیلت وی در مقام محمود و برین تقدیر مراد بقول وی صلی الله علیه و آله وسلم ادعوا بکم

وصل در ذکر صلوٰة و سلام بر آنحضرت ۱۱

بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تطفیل است و اختلاف است در جواز صلوة بر غیر
انبیا اگر بتبعیت. و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله است بامتثال امر وی تعالی و قضاء
حق نبی صلی الله علیه و آله وسلم که بر ما است شیخ عزالدین عبدالسلام در کتاب موسوم بشجرة المعارف گفته که
نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدای عز وجل زیرا که مثل ما شفاعت
نمیکنند مثل او را ولیکن حق تعالی امر کرده است ما را بمکافات آنکه گذاشته کسیکه احسان کند بما و عظیم است
احسان و انعام آنکه کرده است آنحضرت بما و چون ما عاجزیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدای تعالی چون دید
عجز ما را از مکافات که دعا کنیم بوی که در درگاه او بهر آنحضرت که بفرست صلوة و رحمت و برکت و تعظیم بانچنان که لائق
بجناب عظمت و کبریای وی و بجلال عزت و کرامت حبیب است نزد وی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که
فائده صلوة بر آنحضرت راجع میگردد بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوع عقیدت و خلوص نیت و اظهار
محبت و مداومت بر طاعت و بر حرمت حق وساطت و احترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله
علیه و آله وسلم که دعا کردن مر آنحضرت را واسطه های فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقت دعا است مر خلق را
در حکم آب انداختن در پای درخت که از آن باز میگردد از وی آب و سیراب می نماید برای دعا و شامل البریة
فائده اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که
فرض است زیرا که ظاهر امر دلالت بر وجوب میکند ولیکن فی الجمله اگرچه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بنبوت
وی صلی الله علیه و آله وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط نشود بوی جهت فی تخصیص عدد معین و بعضی
گفته اند که واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر بندگان که صلوة
و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و آله وسلم و مقرر نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار
فرستند و غافل نگردند از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله
علیه و آله وسلم و گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعه از حنفیه و
حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه که همین احوط است کذا قال الزمخشری و
استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات فدخل النار اخرجه ابن حبان من حدیث
ابی هریرة و بحدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریرة و صححه الحاکم
و بحدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات

وجوب است و نیز فایده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکافات احسان اوست و احسان وی
صلی الله علیه و آله و سلم مستمر و دائم است پس بتکرار شود و هرگاه که ذکر کرده شد و نیز استدلال کرده اند بقول
حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور کرده شود وی صلی الله علیه و آله و سلم و صلوة فرستاده
نشود بروی باشد بمنزله دعاء الناس و جواب داده اند آنهای که واجب نمیگردانند آنرا بجوابهای متعدده یکی آنکه نقل کرده نشده
است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس آن قول مخترع است و اگر بر عموم خود باشد لازم میشود که سامع
اذان را لازم شود و قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و لازم گردد بر
داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حال آنکه اینچنین نیامده و نقل کرده نشده است و نیز درین
مشقت و حرجیست و خلاف وضع شریعت مطهره سمحه است و نیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب
نیست و آن احق است بوجوب و حال آنکه قائل نشده اند بآن و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است
قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر کرده شود مخالف اجماع است که منعقد شده است پیش ازین قائل
زیرا که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و میگفتند یا رسول الله که صلوة میفرستادند
و نیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که در وی آنها بسبیل مبالغه و تاکید
است و در حق کسی وارد که عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرر
ذکر اسم شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفته اند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد و حکاه الزمخشری و بعضی
گفته اند واجب است در دعا و اکثر بر آنند که مستحب است و امر نیز استحبابیست گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق و الیقین که اگر گویند یکبار فرض ست و اکثار آن واجب است و هر بار مستحب نیز صورتی دارد و لائق
بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند و تقصیر در آن از خود راضی نباشد و نزد اطلاع بر فوائد محبت
آن محبوب مطالب لغایت نیل بجهد در آن کنند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل منقول است این قول
از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی و اسحاق بن راهویه است
و قول ما نیز آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل از سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه
حق تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و
نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم در تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را
واجب گوییم نه صلوة را و این حکم را انکار کرده اند بر شافعی و گفته اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلف

وارد نشده درین باب چنانکه اتباع کرده شود مرآنرا و اجماع دارند جمله علما که پیش از وی بوده اند بر عدم وجوب آن
در نماز و بعضی شافعیه نیز مثل خطابی وغیره انکار و استبعاد این قول کرده اند از وی و تضعیف کرده اند احادیثی را
که تمسک کرده بوی بعضی و این وجه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه تعلیم کرد سورة از قرآن
و نیست در وی ذکر صلوة صاحب مواهب لدنیه توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه و انتصار وی کلامی آورده و بیانی
طویل کرده و از انچه دیگر نقل کرده والله اعلم بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده بصیغهای
مختلف آورده شده است واگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید
مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت است کذا سمعت من بعض
المشایخ و اگر در اول گوید وصل علینا معهم و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر
باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می‌آرند و جواب
میدهند از آن بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل است تا سبق چه
وجوه دیگر نیز مذکور است و اکثر توجیهات از انچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند
در افضل صلوات اکثر بر آنند که همین صیغه است که در نماز میخوانند که افضل صلوات است تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد
که صلوة فرستم افضل صلوة وی باین صیغه بفرستد از عهده برآید و بعضی گفته اند که هر صیغه مشتمل باشد بر زیادت تاکید
و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه را گوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن در رساله صلوات
صلوة و شرح آن انچه حاصل شده است و بالله التوفیق و فصل از مواطن که وارد است دران صلوة بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی
و بعضی ائمه دیگر و نزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعا و در وجوب آن در تشهد اول دو قول است اظهر نفی است
از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین تشهد آنچنان بر میخواست
چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول است و در وجوب آن در غیر نیز دو
روایت است اصح آنست که سنت تابعه است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة آخر در تشهد ثانی سنت
و سنت است و اگر در تشهد اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار
که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل وآله و در قعده
یا عاده علی و در حدیث فضاله بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود

درود و ثنا فرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آنحضرت شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و
غیر او را وقتی که بگزارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی و در روایتی به تحمید و ثنا بر وی پس
باید که درود فرستد بر پیغمبر خدا و دعا کند به هرچه خواهد و مرویست از عمر گفت دعا و صلوة معلق می‌شود میان
آسمان و زمین و صعود نمیکند چیزی از آن تا آنکه درود فرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از
علی مثل آن این حدیث در دعا در نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مواطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم از اقوی آداب و ارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون خواهد یکی از شما که سوال
کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای و ثنای او بآنچه اهل آنست پس از آن درود فرستد بر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس از آن سوال کند زیرا که بدرستی این احق واجدر است به پیروزی در برآمدن حاجت و باید که
درود فرستد در اول دعا و اوسط دعا و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان
و اجنحه و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه میپرد بسوی آسمان و اگر
موافق شد مواقیت پیروزی می یابد و اگر موافق شد اسباب نجح میرسد پس ارکان دعا حضور قلب است
و رقت و فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و انقطاع از ما سوی و اجنحه دعا صدق و مواقیت
دعا اسحار است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی
درود باشد رد کرده نمیشود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود برون
صعود میکند بر آسمان و از مواطن صلوة بعد از دعاء قنوت است و سند آن حدیث تعلیم آنحضرت صلعم مر ولد خود را
حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فی من هدیت و در آخر وی آمده صلی الله علی النبی محمد و این نزد
شافعی سنت و در باب صلوة ذکر این بیاید از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم خطبه
جمعه و جز آن از خطب زیرا که خطبه عبادتست و ذکر خدای عزوجل شرط است در آن پس واجب بود
ذکر رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این مذهب شافعی و احمد
است و از مواطن آن عقیب اجابت مؤذن چنانکه در حدیث احمد از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پس درود فرستید بر من زیرا که
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وی ده بار پس سوال کنید برای من وسیله را الحدیث
و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد هر دو مسجد نیز زیادت کرده و در بعضی کتب عقیب از آن

و اقامت و اجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد دخول مسجد
و خروج از آن روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد درود میفرستاد بر
محمد پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس
میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل نیز آمده است از ابابکر بن عمرو بن حزم و ابو اسحاق
بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید میباید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بروی و آل وی
گفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام
علی النبی ورحمة الله وبرکاته و گفته است ابن عباس مراد به بیوت اینجا مساجد است گفته است شیخ که اگر در مسجد
هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده
چون می در آیم من در مسجد میگویم السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این
آمده از کعب در دخول مسجد و بر آمدن از آن و ذکر کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت است
بخوانی فاتحه را بعد از تکبیر اولی و بعد از ثانیه درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگوئی بعد از رابع
اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده و درین حدیثیست که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بر طریق شافعی
است چه نزد ما در نماز جنازه قرأة فاتحه نیست و میگوید که در روایتی واقع شده است بطریق ثنا [illegible] بطریق
قرأة با وجود در مذهب ما [illegible] تکبیر ثانی و در تلبیه که وقت احرام [illegible] بخوانند و بر صفا و مروه
چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید که را طواف کنید بیت هفت شوط و بگذارید نزد مقام
ابراهیم دو رکعت بعد از آن برآئید صفا را و بایستید بروی چنانکه ببینید بیت و تکبیر بگوئید سه بار حمد و ثنای پروردگار
و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و دعای خیر برای نفس خود بعد از آن نیز همچنین چنانکه در رسائل مناسک ذکر کرده شده
است و نزد اجتماع و تفرق برای امن از غیبت چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابوهریره که رسول خدا فرمود نه نشینند
جائی که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر
ایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست
هیچ قومی که نشینند پس برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگرچه داخل شوند بهشت از
جهت آنکه ببینند از ثواب و نزد صباح و مسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی الدرداء هر که درود فرستد بر من حین
حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده

لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب
گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم وتکلم بشهادتین وغسل اعضاء وضو نیز آمده است و عمل کاتب حروف چنین
واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد و میخواند بعد از ان ادعیه که در اعضاء وضو واقع شده ونزد
طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است که چون آواز کند گوش یکی از شما باید
که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر اللہ بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی به نیکی کسی را که یاد کرد مرا به نیکی
واین بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکه کسی او را به نیکی یاد کرده است ونزد فراموش کردن چون
فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را و درود بفرستد البته بخیر یاد آید این و در فراموشی سخن بسیار بتجربه کرده شده است و در
حدیث ابن موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروه ان شاء اللہ تعالی
ونزد عطاس چنانکه جماعتی بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بران و گفته اند که این موطنی ست که منفرد ست در وی
ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر
و گفت والحمد لله والسلام علی رسول اللہ پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول اللہ ولیکن
تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر
آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم کلامی نیست ولیکن چنانکه و مرده اثر باید کرد شارع هر چیزی را محلی و موطنی خاص
تعیین کرده بما اینجا باید گفت و کرد چنانچه در قرات قرآن در رکوع نهی کرده انکذا فی المواهب و در شفا گفته
که کرده داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است سحنون درود فرستادن
در تعجب فائده و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم
آورده است که گفته است دو موطن اند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز وجل ذبیحه و عطاس پس مگوئید پس از
بعد ذکر اللہ محمد رسول اللہ و اشهب گفته که نمی باید و نسزد که گردانیده شود صلوة علی النبی در وی سنت
و عادت گفتن و همچنین قول محمد رسول اللہ که بعضی مردم بعد از لا اله الا اللہ در آخر اذان میگویند ظاهر آنست
که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة ست و در حدیث ابی داود از ابو هریره آمده که
گفت رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی بر من روح
مرا تا رد کنم سلام را بروی و در این حدیث کلام ست از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که در تاریخ
مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علی عند قبری سمعته و از اشهر و اظهر مواطن

صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم نزد ذکر شریف وی و شنیدن اسم یا کتابت وی بعد بیشتر الف رجل و
کرت عنده فلم یصل علی وحدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت واز مواطن که گذشت و ثابت شده است
عمل مستبدان و اذکار نکرده اند قرائت کتب رسائل است و آنچه نوشته میشود بعد از بسمله و نبود این در صدر اول
و احداث کرده شد نزد ولایت نبی یا ختم پس گذشت بران عمل مردم و دوام از زمین و بعضی ختم هم بصلوة کردند
گویا ابتدای رساله و ختم آن بصلوة و حکم ابتدای دعا و انتهای او بصلوة شد و حدیثی روایت میکنند که هر که صلوة
نوشته بر من در کتابی همیشه استغفار میکنند او را ملائکه مادام که اسم من در کتابت ثابت و باقی است و این در اطلاق و
موافقت که ورد و کتاب شفا و مواهب مذکور است و در رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم تصنیف کرده است زیاده بر شصت اثر مذکور است و آنها را نیز ذکر کردیم تا فوق از شمول و استیعاب
اوقات حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر را از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازت است که بعد از هر نماز فرض یا
نفل سه بار درود بگوید و بالله التوفیق تمامه و نزد قیام از منام از برای صلوة لیل عقب وضو و تهجد و بعد از
تشهد و در بدو دعا و در شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه و روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه که در این ایام احادیث
وارد شده و در وقت سحر و نزد دیدن کعبه زادها الله شرفا و نزد استلام حجر اسود و در طواف و التزام و در موافقت
حج و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور وی صلی الله علیه وآله وسلم مثل مسجد قبا و در وادی بدر و جبل احد و
مساجد نبویه و غیر آن و نزد بیع و شرا و نزد کتابت وصیت و ولادت سفر و رکوب راحله و نزول منزل و نزد برآمدن
بازار و در آمدن وی و نزد طریان شغل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و نزد در آمدن
خانه و برآمدن از خانه و نزول حاجت و نزد خوف و احتیاج و نزد گم گشتن راه و غلام و گم شدن هر چیز و نزد
ختم مجلس و دفع طاعون و خوف غرق و نزد خواب کردن پای و نزد خوردن ترب تا بوی نیارد و حدیثی در بینا
تیزی آرند و نزد خوردن آب از ظرف و نزد عطسه و مشهور در وی استعاذه است از شیطان و درود نیز بخواند
تا دفع شر و جلب خیر بهر دو واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات برادر مسلمان با مصافحه
و در اجتماع که برای خدا و از شعائر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح کلام
خیر مبنی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرائت حدیث اولاً و آخراً و نزد
استحسان چیزی و بعضی علمای در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد مشاهده
امری مهم فائده و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلوة ضم کند و اهم نووی مکروه داشته و افراد

صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام
نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر امتثال آید و اشکال افراد نیست کذا فی المواهب و نقل کرده شده است
از ابو محمد جوینی که سلام اینجا یعنی بصلوة است پس استعمال کرده نشود در غائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته
نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بعضی که متعارف اهل روزگار
شده است راضی نباشد که ... مستحب است صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب است
خصوصا در روز جمعه و شب جمعه که افضل ایام اسبوع است و در وی امر باکثار آن وارد شده است و بوصول
آن بجناب نبوت و قبول از آنحضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی
یوم الجمعة و لیلة الجمعة بسیار فرستید درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی
فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و روز
جمعه است و ... بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة
امت بر وی بهمه وقت عرض کرده میشود و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را بآنجناب
میرسانند لیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة
فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث
و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه بفضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول قربای آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه منطوق احادیث ناطق است و مناسبتها ابن القیم
وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و جمعه سید الایام پس صلوة بروی در وی فرقی
و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر خیری و نعمتی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت همه بسبب
مبارک وی صلی الله علیه و آله رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود چون دخول
جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است
که درین روز نعمت حق زیاده میشود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب الجمعه بیاید
انشاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و روز مزید است در آخرت و روزیست که جمع شده است در وی
خلق عالم و استعانت میکنند از حق تعالی در وی مطالب و حوائج ایشان را و رد نمیکند سائل را و قبول میکند دعا را و این همه
حاصل نشده ایشان را و نشناختند آنرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر دست وی پس از شکر

وصل در بیان فضائل صلوة

در حق نعمت شناسی و اداء قلیلی از حق وی صلی الله علیه وآله وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بروی در همه روز
و شب والله اعلم وصل در بیان فضائل و فوائد و ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم اما فضائل و فوائد
و نتائج و ثمرات صلوة خارج از حد حصر و بیانست و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است
و اصل آن امتثال امر الهی تعالی شانه و موافقت وی و ملائکه وی فرشتگان که فرموده ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و هم
بالاتر و تعظیم از آنکه حضرت عزت جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و درینجا اشکال می آرند
که چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بمصلی ده و جوابش آنست که واحد که در حدیث واقع شده است
فعل بنده است که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاء فعل خود یکی به ده یابد و از اینجا لازم نمی آید که صلوة الله
خداوند بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی باشد صلوة میفرستد بهر که خواهد چون بنده مامور شد
بفرستادن صلوة و السلام دعا کرد و گفت خداوندا من عاجزم از بیان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود
چنانکه لائق است بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد بر وی چنانکه لائق است بکمال رحمت و رأفت خود و چنانکه مناسب
عزت و جاه حبیب وی نزد وی است اما اینجا بر بنده ممکن نیست که یک درود فرستد و کاملتر باشد بصد هزار درود چون
ده درود که بر مصلی میفرستد که قلب و کمیت صلوة ثانی از جهت کیفیت نیست چنانکه یکی بهتر است بصد هزار فلس و از
ابو طلحه آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی و حال آنکه دیده میشد اثر سرور در بشره
مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تابان است سبب چیست گفت جبرئیل
آمد و گفت آیا راضی نمیگرداند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه فرستم
بروی ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که فرستد سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدا تعالی
بروی گویا مقصود از نیجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه
صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدا تعالی بروی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیشتر
و در روایتی صلوة میفرستند بروی خدا و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیشتر گفت بنده مسکین عبد الحق
بن سیف الدین که ظهور و هفتاد هم نخواهد بود بیشتر زیرا که مراتب مضاعفت بسیار است بتعدد بلکه از آن هم بیشتر آمده است
باندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخییر میان قلت و کثرت صلوة نوعی از تهدید است زیرا که تخییر بعد از اعلام ثواب
خیر و خیر متضمن تحذیر است از تقلیل و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت

یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود
هرچه میخواهی گفتم ربع فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی اگر زیاده
کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم بگردانم برای تو تمام دعای
خود را فرمود اذاً یکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده که کسیکه صلوة فرستد بر من یک صلوة صلاة فرستد
حق تعالی بروی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند گرداند او را ده درجه و این حط ده خطیه و رفع ده درجه
مخصوص جزای عمل صلوة و فرست و فضیلت آنست باعمال دیگر جزای یکی ده است و در انجا حط و رفع
نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هرکه بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل
المقرب وفی روایة المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک ترین مردم روز قیامت بمن بیشترین ایشانست از روی فرستادن
صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و شدائد روز قیامت بیشترین شماست
در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کشنده مر آتش را و سلام بر وی فاضلتر است از عتق رقاب
و درینجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة است ظاهر آنست که هرچند زیت
و کیفیت بسیار و کثرت بیشتر است بر آن صلوة حق بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهمان درجه بروی فایض و
نازل شود از حضرت رب العزت ولیکن شبهه نیست که مناسب و لائق بجمال اوست کما لا یخفی و بالجمله صلوة بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمام ابواب خیرات و سعادات است و اهل سلوک را
در ماهدین از وی باب موجب فتح عظیم و مواهب و فتوحات و بعضی مشائخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل
مکمل که تربیت و ترغیب کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم بطریقی موصلست مر طالب را همین صلوة و توجه بآنحضرت
ترتیب او با حسن آداب میشود و متهذب میگردد باشرف اخلاق محمدیه خواهد کرد و ترقی او تا اعلی ذروه کمال الوصال
و تحصیل اسنی درجات کبیر متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضی مشائخ بقرأت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر
رسول صلی الله علیه و آله وسلم و میفرمودند بقرأت قل هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة
شناختیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هرکسیکه بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم می بیند او را در خواب

رسیده‌اند کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشرع و بعضی متاخرین مشائخ شاذلیه
قدس اسرارهم فرموده‌اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الٰهی در زمان فقدان وجود اولیای
مرشد منحصر در التزام ظاهر شریعت ست و ادامت ذکر و کثرت صلوٰة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت
اشتغال صلوٰة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه یابد و فیض و اعانت و امداد از آنحضرت بی‌واسطه برسد
و بعضی ترجیح و تفضیل کرده‌اند صلوٰة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگرچه بحیثیت ذات ذکر اشرف و افضل ست
و خلاصه طریقهٔ شاذلیه که بحقیقت از شعب طریقهٔ قادریه است استفاضهٔ انوار از حضرت نبویه است بوسیلهٔ التزام
متابعت و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ اجل و اکرم قطب الوقت شیخ عبد الوهاب متقی رحمة
الله علیه و نفعنا ببرکاته و برکات علومه می‌فرمود باید دریافت که هر که خواند صلوٰة در کدام بحار فضل و رحمت خوض و غوص
می‌نماید اللهم گفتند در دریای رحمت الٰهی در آمدند و می‌فرمودند که حسن بصری گفته است که هر که اللهم گفت گویند خدای
تعالی را بتمام اسمای الٰهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خوض نمود و بر
آل و اصحابه در بحار فضائل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد خوض درین بحار نامتناهی محروم و مایوس
آمدن چه صورت دارد و این فقیر را بتقریب سفر حرمین شریفین وداع کرده فرمودند بدانکه درین سفر بعد از ادای
فرائض هیچ وردی بالاتر از صلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون از تعیین عدد پرسیده شد فرمود اینجا عدد
معین نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شود و برنگ وی مصبوغ گردید و از غیر آن فرقت می‌فرمودند که طالب
را باید که بهر قدر از صلوٰة ورد معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود پانصد باشد چنانکه بعد از نماز صبح
بار بخواند و کمتر از سیصد نبود و اصلا بچیزی نکرده‌اند عدد قسمت … نفس هم التفاتی نباشد و از مطالب سینه و فواید
عظیم آنکه صلوٰة و سلام امت میرسد بحضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرده است ابو هریره که گفت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام نفرستد بر من هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی بمن روح مرا تا آنکه
رد می‌کنم بروی سلام او را و جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم کسیکه صلوٰة میفرستد بر من نزد قبر من می‌شنوم و کسیکه در دور میفرستد بر من از دور رسانیده می‌شود
بمن یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستیکه مر خدا تعالی را فرشتگانند
سیاحت کنند در زمین میرسانند مرا از امت سلام را و در بعضی روایات آمده که نام او و نام پدر او نیز می‌برند
و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین دهلوی سلام علیک و …

السلام شعور کند البشارة فاخلع ما علیک و ذکرت شر علی ما فیک من عوج بلیت حیان میدہم در آرزو ای حبیب آخر باز گو و در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود و که لازم کثرت صلوٰة ست بصفت توجه حضور در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه وآله وسلم در عین و از اعظم استحضار محاسن نبویه است شعر لو شق عن قلبی تری وسطه و ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر و از فوائد آن معاذ له عشر رقاب و عشرین غزوات و استجابت دعا و حب شفاعت سید انبیا و شهادت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و سبق و اتصال با نحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متولی جمیع امور در آن روز بر شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیات و تقوی از فوائد و از آنکه نیز قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه وآله وسلم و تفریح کرب و شفای سقم و ذهاب خوف و وجع و اظهار برات متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای الٰہی و محبت وی و صلوٰة وی و صلوٰة ملائکه وی عز و علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغبال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه وآله وسلم فائده و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر نسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از انسام بخل و جفا و از دعا بر غم الف و تطیب مجلس غشیان رحمت و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آنحال بر اقامت و مرور و نجات از آن در زرقته العین بر خلاف حال تارک صلوٰة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه و ترغیب ایشان و کتابت صلوٰة وی با قلام ذهب بر قراطیس فضه و دعا ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد و اتم رعایت حصول شرف رد سلام که سنت مستمره بلکه فرض متحتم است و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار روزی دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات ست بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن برد سلام از جانب بعادت مرضیه آنحضرت که واقعشده است کان بیار و با سلام مشرف شده بعد از سلام کردن برد سلام نیز مشرف گرداند فائده از فوائد صلوٰة بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باز داشتن ملکین ست از نوشتن گناهان تا سه روز منع اعتاب مردم مر مصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت دگر

تر از وی بر اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج و رفعت و حصول شدة هدایت و مصالح دنیا و آخرت و اشتمال
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ذکر الهی عز اسمه و تقدس و بر شکر نعمت وی عز و علا و معرفت حق
نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است امام شهید فاکهی رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در تعجیب القلوب
از اینجا نقل کرده شده و از اینجا درین کتاب نقل افتاده و حکایات دیگر و فوائد زوائد نیز مذکور است که وقت بدان
اتساع نیابد و یکی از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین
فیروزآبادی استاذ وی که او راست روایت میکند درینجا ثبت میکرد و بامید آنکه طالبی از او در خود سازد
می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابو بکر مجاهد که از علمای وقت و امام عصر خود بود آمد ابو بکر بجهت اکرام وی بر پای
ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران گفتند که یا سیدی این را بشبلی میکنی و
حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند او گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و آله
و سلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد پیغمبر صلعم بر پای ایستاد و او را در کنار گرفت میان هر دو چشم
او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این بشبلی میکنی فرمود که وی بعد از نماز این آیه میخواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیة و عقب آن صلوة برین میفرستد و خواندن این آیه پیشتر از شروع در صلوة
متعارف اهل حرمین است زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله
و ملائکته یصلون الآیة بعد از ان بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم
و صلی شک نیست که باندازه فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مدح و ثواب فاعل آنکه
وارد شده نتائج و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت و ثواب آن
عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بر ان شدید و قوی تر و در حدیث علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان البخیل و در روایتی البخیل من ذکرت عنده فلم
یصل علی و در عرف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند ولیکن بخیل سخت تر
کامل آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من زیرا که این مقدار صرف وقت و استعمال زبان در محبت
من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب است و اسناد این
و آنرا امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر آمده
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من باین تحقیق

گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابو هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه فراموش
کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم و نیز کسیکه ذکر
کرده شوم نزد مردی و صلوة نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود
نه نشینند قومی مجلسی را پس متفرق شوند و درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنست که گویا متفرق شدند
از جیفهٔ گنده تر ست از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نه نشیند قومی مجلسی را که درود نفرستند
در وی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگر چه در آیند در بهشت
یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آن دریابند لیکن بجهت ثواب صلوات بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی
النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من خوار
باد مردی که در آمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب
مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است و خوار باد مردی که دریافت پدر و مادر یا یکی
از ایشان در پیری او را و در نیاوردند او را بهشت یعنی با پدر و مادر احسان نکند و راضی ندارد ایشانرا حقوق تا
و گیرند تا مستوجب دخول بهشت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آمد بر بالا منبر و گفت آمین بار
سه بار گفت آمین معاذ بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که
جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شود تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد و در آید در آتش و دور میکند
او را خدای تعالی از درگاه قرب و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در
حق کسیکه دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی و کسیکه نیکوئی نکرد با پدر و مادر و آمده است که هر که در
مجلسی نشیند و درود نگوید آمرزیده نشود هر چه واقع شود از وی دران مجلس تنبیه گمان میبرند که مراد بذکر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس بردن نام شریف وی بود و نیست بلکه عام تر باشد از ذکر اسم و ذکر اوصاف
و احوال شریفهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه بصریح نام شریف وی مذکور نگردد اگرچه علما موضوع مسئله
ذکر اسم شریف ساخته اند بظاهر و بالله التوفیق و در صلی اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و سائر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم میشود از کلام قوم سه قولست یکی آنکه
جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در استقلال که روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما

گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت
از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار
بود هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام
مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و از عمر بن عبد العزیز
نیز همچنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این نیست بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است
مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمی‌سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه امر کرده شده ایم بدان
و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که در حدیث آمده که
فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و غیر ایشان جائز نیست
و از ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده که گفت لا ینبغی الصلوة علی احد
الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده
خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده است این تحقیق
گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم وملائکته و در شان صابران فرموده اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان و وقتی که می‌آوردند صدقات را
نزد وی صلعم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی وصل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر
آمده است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت میفرمود که وی خوب می‌آورد صدقه را و در حدیثی که آنحضرت
تعلیم صلوة کرده است علی آله وازواجه وذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة
میفرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس
روایت کرده که گفت ما دعا می‌کردیم یاران خود را که غایب بودند اللهم اجعل منک علی فلان صلوة قوم ابرار الذین
یقومون باللیل ویصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته و در مواهب میگوید جمهور
علما بر آن رفته اند و اختیار کرده آن را کثیری از فقها و متکلمین آنست که جائز نیست از غیر انبیا بصلوة که
این چیزیست که مخصوص اند بدان و انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابوبکر صلی الله
وسلم علیه و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه به تنزیه

و تقدیس پس گفته نشود قال محمد عز و جل اگرچه عزیز و جلیل است و تخصیص واجب است تخصیص نبی و سائر انبیاء به
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعا است
نه بر وجه شعار و اینها از نیست مثل و صل آل ابی اوفی و غیروی که شعار ساخته بود ایشان را و بر جا که ذکر ایشان
رود و صلوة و سلام را بر ملائکه فرستاده شود و نیز ذکر کرده شده انبیا و از ائمه و غیرهم تبعیت ایشان و رضا چنانکه در قول حق سبحانه
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و فرموده رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبوده این امر معروف
در صدر اول بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت و بعضی ائمه خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را
با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و واجب است اجتناب از طریقه ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریه بر وجه تبعیت
و اضافت است نه بر استقلال و اصالت ولا کلام فیه تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء
الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعاء مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مخالف مر دعاء
ناس را و همین کلام در سلام و شیخ ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس
استعمال کرده نشود در غائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بآن و گفته شود سلام علیکم
و علیکم السلام و گفته است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اسلم و اقرب است باحتیاط در رعایت
ادب جناب نبوت و در مواهب لدنیه میگوید که بسیار اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام
که آن حرام است یا مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی
در کتاب اذکار و گفته صحیح آنست که کرده است کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم تعلیم
معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه میان امر را که صلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و تکلم آنحضرت که فرموده صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز مستفاد شد و
درین مسئله مخالفه افتاده بر اهل بیت نبوت صلوة و سلام میفرستند اصالة والا بر وجه تبعیت جائز است بلا
و در کتب تعمیم سلام نسبت با اهل بیت بعضی که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده میشود والله اعلم
و در عرف متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده مانند رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند علما و مشایخ
را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه و در الفقه میشود میگویند قدس سره العزیز یا قدس سره
تفاوتی که درین باب در عبارتست و بعضی قدس الله روحه و بعضی کلمه صلی الله علیه و آله و سلم نیز لیسند
بقاعده مشهوره نحویه که در اعاده جار است موافق نیست و بعضی در صلوة بر انبیا علی نبینا و علیهم زیاده

نکنند صلوة بر ایشان بتبعیت و تطفیل واقع میشود و در اکثر متعارف در دیار عرب و هر که در حکم ایشان است
در آنحضرت معلوم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار
واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه وآله وسلم در رعایت ایجاز و سلامت وفقه الله

باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

شک نیست که مقصود از آفرینش عالم عبادتست
لقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست تقرب و وصول بحق عبادتست چنانکه پیغمبران نشر
ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک
وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت است از جهت بودن وی محقق سبب
زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشتغل شد انسان بعبادات منکشف میگردد بروی
انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر نمود ملک و
آسان شد بروی فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان و مستریح نگردد بوجدان آن پس زائل گردد
حزن و غم و نیز و چون نازل شد بر بنده مکاره گریخت از آن بسوی طاعت مولا گویا میگوید واجب است
بمن عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس فراموش میگردد مکروه و فراغ میگردد بآن
امید و قال الله تعالی فاعبده واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون حاصل شد بنده را
محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد انکه ... و ساقط شد از وی تکالیف و چون بنده
مسافر است بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیاتست و مصاحبت بنفس اماره که حیاتست
از عبادت مستغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب و عبادت وی اعظم و اتم و شخصی در مجلس جنید حرف
میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف کرده اند علما
در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشرعی از شرائع که پیش از وی بود جمهور
برآنند که متبع نبود بچیزی از آن بلکه عبادت میکرد بهر چه الهام کرده میشد در دل وی از عبادت و حکم میکرد عقل او
بدان و بعضی توقف کردند و درین مسئله نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر یعنی از آن که بذکر بود و اگر
بهر دو باشد نیز محتمل است که بوده است ذکر و فکر مساوات میشد و بعضی یافت علوم و حقائق را والله اعلم چنانکه
مولانا در مثنوی گفته است مثنوی این همه گفتیم و باقی فکر کن * فکر گر جامد بود رو ذکر کن و پایهٔ ذکر اعلاست
که وی واسطهٔ اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و در وی فکر تعلق بنفس است و

معلوم آن که درین صورت وترتیب آن بر وجه خصوص مجهول حاصل میگردد و بعضی علما قائلند که عمل بشرایع انبیا خصوصًا ابراهیم علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده وقال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهداهم ایمان باشد و توحید و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس دینجا دلیل نباشد بر آنکه حضرت است بشرایع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته اند توقف اولیست والله اعلم و دینجا نکته ایست که توهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی و متبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر جماعه ایشان چگونه بود و دفع این وهم میکنند بآنکه چون مقتدی و متبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کامل تر از همه بود فافهم وبالله التوفیق صاحب مواهب مقصد عبادات را بر هفت نوع تر است داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی چند وصل اول است **وصل اول** در وضو و مسواک و مقدار آب در وضو و غسل وضو بضم واو بمعنی حسن و نظافت است و وضوء بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت آمده گاهی بمعنی مصدر آمده و گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة و این آیه در سوره مائده است که مدنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدای وحی نماز و وضو آموخته و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و آنکه آنحضرت نماز نگذارده هرگز مگر بوضو گفت ابن عبد البر این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن الهمام عسقلانی گفت که این مصیر کسی میشود که منکر است وجوب وضو را پیش از هجرت نه کسیکه منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو ثابت

وصل اول در وضو و مسواک و مقدار آب وضو و غسل

مذکور باشد و این منافات ندارد با آنکه وضو پیش از آن باشد و لیکن واجب نباشد و غرض نیست از این اشکال
مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بوده نه واجب و لیکن بر تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد و این
خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضو است نزد قیام بصلوة و انتم محدثون
تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدای وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث
گشت و لیکن نسخ احکام سورهٔ مائده بعض سست نشده بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر نماز وضو ساختی
و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه
یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز
فرض نبود و بخاری و ابوداود و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو
تا وقتی که محدث نمی شد و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت و در روایت احمد و ابی داود
از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز
طاهر باشد یا غیر طاهر چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث
و السواک مشتق است از ساک یعنی مالیدن و مالیدن دهن و سواک بالکسر چوب دندان السواک مطهرة [illegible] احادیث
در فضیلت و استحباب سواک بسیار واقع شده و فرمود اگر نبودی خوف مشقت بر امت امر میکردم و واجب میگردانیدم بر
ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب رضای رب است تعالی و تقدس
فرمود بیامد جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که لازم گردانم [illegible] پیشی دهن خود را و در
روایتی ترسیدم [illegible] تخفیف گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله بن حنظله که گذشت ناظر
بوجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن در صحت این حدیث سخن است و خصائص ثابت نمیشود
مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عائشه آورده اند که آنحضرت فرموده سه چیز اند که بر من فرض اند و برای
ایشان سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده ام بمسواک
تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این [illegible] دلالت دارد بر عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیشتر از وجوب
واقع شده باشد اما بر امت اجماعست که واجب نیست بلکه سنتی [illegible] اتفاقا والله اعلم

و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون برمیخاست
از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد
مسواک برای وضو نماز است بوضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز شب یعنی علیحده است و برای قرائت
قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر رائحه یا تغیر بودن اسنان و نزد در آمدن در
منزل و در حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه نخست کاری که می کرد مسواک میکرد و ظاهر آنست
که وضو و نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
میکرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع بضم همزه و بفتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند
و در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابوداود آه آه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه
و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و امر نیز فرموده بدان و بانگشت کفایت
است خواه بانگشت خود باشد یا غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه که برای هر نماز
میکنند بیشتر همین بجامه می کنند و ابونعیم و بیهقی آورده که استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان
و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند بیمین بجهت حدیث کان
یعجبه التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال
بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلاء و
هرچه بود از اذی رواه ابوداود باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند تیمن در مسواک آنست که ابتدا
بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در
استیاک بدست راست نقل باید فقیر گوید و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازالة الاذی است چنانکه امتخاط
و مانند آن پس بیسری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که
از باب ازاله قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و معارف استیاک بدست راست
است و دست چپ متعین است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بمباشرت آلتی
چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهت استیاک در مسجد بر تقدیر یکه چیزی خارج میگردد از دهن در وی شاید حکم
اگر استیاک بدست بود استکمال مواهب است در آن اگر چیزی در مانند آن بود و استحباب ابتدا بجانب ایمن بحال

امتخاط یعنی بینی پاک کردن ۱۲

خود ست بہر تقدیر و بالجملہ ازین کلام معلوم میشود کہ اعتبار بعضی را ستیعاب کہ بیست چیست واللہ اعلم اما مقدار آب
غسل و وضوء آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ اند کہ غسل بآب یک صاع کردی کہ پنج مد است و وضو بیک مد
و در حدیث دیگر آمدہ کہ وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل و بیان عرف این دیار از تفسیر اینست
و در شرح سفر السعادۃ درین باب و درباب صدقۂ فطر در بیان آن تقصیری نرفتہ است و گفتہ اند کہ مراد از
احادیث تعیین و تحدید نیست فائدہ چنانکہ اکثر با قل ازان وقوع یابد نیز جائز است و اصل
آنست کہ بہر چہ کفایت کند بکار برد و مادام کہ اسباغ کند و بحد اسراف نرسد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغہ فرمودی و امت را تحذیر و منع کردہ است از اسراف در وضو و بسیار ریختن
آب و خبر دادہ است من کہ بیاید بعد ازین گروہی کہ در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند
و خبر دادہ کہ وضو را شیطانیست نام او ولہان کہ آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس
پرہیز کردن و بیزار بودن از وسواس و دفع آن بآن بود کہ براہ تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و سبیل آن خاطر
از دنیا ہم بر رخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دہد گوید کہ این عمل کہ تو کردی ناقص و نادرست است
و نپذیرای در درگاہ حق نہ بیند گلم او بگوید کہ تو بر وا ازدست من زیادہ برین نمی آید و قبول من کریم ست تعالی و تقدس
ہمین قدر بپذیرد بفضل و رحمت او واسع است و ہمچنین در مانند دیگر مواقع وسواس واصل وسواس و نقصان
و اختیال آن خبر دہ شیطان در میان راہ یابد باستعاذہ و لاحول در دفع آن بغایت مؤثر است کما جاء
فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجہ از عبد اللہ بن عمرو بن العاص آمدہ کہ یکبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بسعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گذشت وی وضو می ساخت فرمود ما ہذا السرف بالماء و در
روایتی ما ہذا السرف یا سعد قال فی الماء اسراف یعنی در آب کہ چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف
چہ باشد فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نعم وان کنت علی نہر جار یعنی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی
روان و این مبالغہ است در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا و بعضی چیزی ازین
باب احساس فرمود تا برای دفع آن این مبالغہ فرمود و در مسائل فقہ مذکور است کہ اگر متوضی بر لب جوی بود
در ریختن آب اسراف نیست چہ ہر قدر آب میریزد باز ہم در جوی افتد اگر کہ غسالہ را بسیار آن نہر انداز در حقیقت
فرق میان نہر جاری و غیر وی آنست کہ آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کنندہ نیست و نزد اکثرین پاک
ہم نیست پس او را در جاہای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادہ از حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نہر جاری

که غساله هم در وی افگند تضییع نبوده و نیز آب مستعمل در وی نمیماند ولیکن مبالغه فرموده که در آنجا نیز تجاوز از حد
مناسب نبود و گفته‌اند اگر در بسیار ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست
و نزدیک باین معنی است آنچه بعضی گفته‌اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یا نی اگر در اکثار را آب
در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم وصل گاه بودی
که آنحضرت صلی الله و آله وسلم اعضای وضو را از یکبار زیاده شستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافی است
و اقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن درست نبود چنانکه فرمودند وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت
ابوداود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وضو
کرده مرة مرة و گاه هر عضو را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و اثر الوضوء علی نور خوانده است و سبب تعریف ثواب و
مضاعفت اجر داشت چنانکه در حدیث رزین از عبد الله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه و آله
وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار
شستی و این نهایت تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضو است و احادیث امر بدان جا شده و اکثر علما است
و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بشمار آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت
وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و
وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری
و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس طلبید اناء را و در ریخت آب را از وی بر دو دست خود و بشست سه بار پس دست
را سه بار پس در آورد دست خود را در اناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را
دو دو بار پس مسح کرد بسر خود باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی
مسح کرد بسر خود باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی و ترمذی
نیز همچنین آمده و در شستن پای عدد مذکور نشد و در روایتی از نسائی آمده که بشست هر دو پای خود را دو بار
و در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش آنست که یکبار بود یا بعد با مقصود راوی در
آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت شده و شیخ ... در صفت وضوء آنحضرت صلی الله

این در فصل بیشتر از ظهور آنست و در وصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق
کرد سه بار بسه غرفه و این نیز محتمل دو وجه است فصلاً و وصلاً ولیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده
که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب مشهور از امام شافعی اینست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از
مذهب ابو حنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی
علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
فصل است بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرر است در اصول فقه تعلیل در مقابله نص چنانکه
خصم توهم کند و دلیل با حدیث ابی داود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف از اعلام ائمه و ثقات تابعین
ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق کرد سه
بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعیفی دارد زیرا که جد طلحه صحبت
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که
از کبار ائمه محدثین و در درجه مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفته جد طلحه عمرو بن کعب را او را صحبت است و در
سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دیده است
و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت
باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی در بیان مسح از جد طلحه آورده
بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح بکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال
الشیخ ابن الهمام و بعضی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه نیز جائز است
که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل یا خلل مضمضه و استنشاق بآبهای جدید نیز روا
بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است
نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت در وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق
سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استنشاق
در سنته راست کردی و استنشاق یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف است در قدر

واجب و در آن امام شافعی و جماعه برآنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه یکموی
و بروایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه برآنند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح ربع
راس و مسح تمام سر سنت است و دلائل این مذاهب مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادت
استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بجانب
مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم و مسح تمام سر سنت
است کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا پس رد کند هر دو دست را باز
آرد بهمانجا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم یکبار است و شمنی از فقهای ما نقل میکند که سه
بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت است و امام شافعی گوید که مسح تمام سر سه بار بآبهای جدید سنت است
و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح بماء واحد در هدایه گفته که آن مشروع نیست و در روایتی
از امام ابی حنیفه و در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند
مسنون باشد و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح
مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحده نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از احادیث اینست و در بعضی احادیث
مرتین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر سر برد و باز از موخر بمقدم سر آورد
و نیز این احادیث موسوم بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد
بیکبار و دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی تثلیث مسح این دلیل و قیاس
مسح بغسل و جوابش آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده مجمل است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح
آمده بیان کرده شد تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بغسل که مبنی
بر مبالغه در اکمل و اسباغ است قیاس مع الفارق باشد شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ
طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما بهمین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابوداؤد
گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحده است و ابوعبیده
مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح قائل باشد مگر ابراهیم تیمی ولیکن درین قول
نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان آنرا نقل کرده و ابن خزیمه و غیره حدیث
عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول و در روایتی از حدیث عثمان آمده که وی مسح راس ثلثا

ذکر کرده شیخ الهمام از بیهقی نقل کرده گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه
ولکن این بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که ثم مسح
علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هرچه درین باب آمده اگر بصحت رسیده محمول است بر تکرار با آب واحد نه
با آب جدید کما قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهر او باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم
درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش درآوردی و مسح با آب جدید است نزد ائمه
ثلاثه و نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد به بقیه آب سر و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض
با آب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن است آب سر را و آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین
آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله
روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر است و در بسیاری از صحابه اعلام بطریق کثیر آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام
و اما مسح حلقوم پس در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد و الفقیه بتعیین و تخطیط و لهذا بعضی قائل شده اند بتثلیث
غسل و دلک کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و بعضی سه بار
نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار و بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر اوست هر وقتی بطریقی واقع شده
والله اعلم و در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی نزد امام احمد نیز در مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که چون وضو میکرد و میگرفت کفی از آب و می درآورد آنرا تحت حنک و تخلیل لحیه میکرد و میفرمود بهذا
امرنی ربی و کیفیت تخلیل آنست که درآرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث
آنست که با آب جدید بود و بعضی گفته اند که با آب وضو است و وقت وی نزد شستن روی است نزد امام محمد مخیر است
که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چون وضو میکرد میمالید عارضین خود را اندکی و می آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و اما تخلیل
انگشتان پس گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادة و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجلین مسنون است بی خلاف و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنت است و
بعضی شافعی نیز برآنکه انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجلین داشته و آنرا نیز گفته که اگر

بیک کند باکی نیست ولیکن تخلیل اطیب است و فرض نیست و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خدمت با صاغر
مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخلیل بخنصر یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری
بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را بدر آورد در اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که ثابت
بدین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته اند سنت نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده
و در مذهب حنفی آن را از سنن مستحبات شمرده اند و ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که تحریک خاتم اگر فراخ
بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و مسح قفا نیز در حدیث آمده که هر که مسح کند
بر قفا همراه نیز نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بیهقی
دیگر نیز آمده که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است ولیکن می گویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار
بعض شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن حجر نیز آورده
که مسح علی راسه ثلاثا و مسح اذنیه ثلاثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت ابوداود و احمد
صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبة مع الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آن را از سنن و مستحبات ذکر
نکرده و اما حلقوم بدعت است باتفاق و تنشیف آب وضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر
و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیح در این باب آمده و در آن دلیل است بر جواز استعانت هر دو
بتنشیف چه در تنشیف آب بر وجهی کراهت و احتمال آب بطارق اولی خواهد بود ولیکن از نبی جوازا اهانت بمباشرت
لازم نباید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن آثار بیست و گفتی نیز مصلی ندر ... قصد ایشان تحاشیست
از ماء مستعمل نشود و آنحضرت را بود پاکی نبود که بران اعضای ... وضو آنکه کنند و بگذارند و همچنین
گفتن در مسح بیطرف توپ نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که بود مر آنحضرت را جامه
پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو و این ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح
توجیه نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده
و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از
صحابه و تابعین بعد هم در این باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته اند و گفته اند تا همان خشک شود که ثواب
نورانیت و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب ...
کتب حنفیه مذکور است که اگر ... کراهیت ندارد و در بعضی از شرح مشکات آمده است ...

کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی
مکروه است و ادعیه که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده‌اند
آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم والحمد لله
علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی علما غسل اعضا
وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شمرده‌اند و نزد امام احمد باختیار
جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است در شرط صحت وضو لقوله صلی الله علیه
وآله وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابوداود والحاکم عن ابی هریرة
و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث
صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گشاده شود برای او هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر که
خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در
کاغذی پاره و مهر کرده میشود بر آن و گشاده نشود دیگر در روز قیامت اما خواندن سورة انا انزلنا چنانکه در مردم
مشهور است در مسند الفردوس بروایات از ضعف نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم فائده شیخ ابن الهمام در
شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده نوشته است ترک اسراف و ترک تقتیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح
موضع استنجا بخرقه و استقای آب وضو بنفس خود نه بامداد دیگری و بعد از استنجا کشیدن خاتمی که در وی
نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالت استنجا و پوشیدن آنرا از زنبیال نشستن و دسته ابریق
بیار و نهادن آن بر دست چپ اگر آنای باشد که اغتراف کنند از وی بجانب راست نهند و نهادن
دست بر دسته وقت شستن نه بر سر آن و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله نزد
استنجا و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن
و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضو و طلبیدن آنچه نزد آن بر دعا باب دیگر رسانیدن دست اعضا
مغسوله را آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن آنها بدست خصوصا در شتا و تجاوز کردن از حدود وجه
و یدین و رجلین و تا بعضی دیگر خشک شدن آنها و اطالت غره و خواندن دعا سبحانک اللهم و
بحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و

شرب بقیهٔ آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جائز است و گزاردن دو رکعت بعد از وضو و
پر کردن اناء برای استعداد نماز آینده و نگاه داشتن جامهای از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ نیز
استنشاق و مکروه است بدعت است همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه بار در غسل اعضا
و وضو ساختن بآب گرم کرده در آفتاب و اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ کند آنچه شک دارد در وی
اگر اول شک است و الا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا فصل در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه
حدیث از کتب سته و غیره بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیدی و تصریح کرده اند بعضی از حفاظ که حدیث مسح خفین متواتر ثابت شده است که شک
و شبهه را بآن راه نیست و بعضی از علما روات آن را جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشرهٔ مبشره داخل
ایشانند و سلف همه قائلند بآن مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم و در روایات
صحیحه از وی صحیح اند بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه
مقیم را همین است بمقتضای آنچه در مدونه است و بآنچه جزم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک
در مسح حال اقامت در خاصهٔ نفس خویش است با فتوی بر جواز بود و مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی
و ظاهر مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نکرده اند و نفی مشروعیت نمی نمودند از جهت عدم حصول مشقت
در حال نه آنکه معتقد جواز آن نبوده اند والله اعلم و از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم
نکردم بمسح خفین تا نرسید در وی آثار و اخبار مثل نور نهار و امام احمد فرموده که سی و هفت نفر از صحابه روایت
میکنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه و آله وسلم و در روایتی فرموده چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا
و موقوفا و اما آنکه بعضی قرائت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قرائت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست
حجیت مسح خفین مجمع علیه بوده بالاتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است
و هر که آن را اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه
نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات
سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و در حضر
مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز فرموده و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از

فصل در بیان مسح خفین

حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ولفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المسح
علی الخفین ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر ویوما ولیلة للمقیم مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه
در احادیث صحیحه وارد شده وابو داود وبعض ایشان از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده
که فرمود اگر کار دین برای حکم عقل بودی پایان پای اولی بودی بمسح از بالای آن و تحقیق دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خفت وصاحب سفر السعادت گفته مسح در اسفل
موزه ودر پشتی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث ابو داود وترمذی وابن ماجه آمده
که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس مسح کرد اعلای خفت و
اسفلش را واین حدیث صحیح نیست ودر اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی
ذکر اعلا واسفل ونزد ترمذی در بعضی طرق وابی داود واحمد علی ظاهرهما نیز واقع شده ونزد امام
ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف است ومذهب امام احمد نیز همین است ونزد امام شافعی وامام مالک بر ظاهر خف
فرض است وبر پایان سنت دیگر بباید دانست که علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قومی برآنند
که غسل افضل است زیرا که غسل عزیمت است ومسح رخصت وما اخذ بعزیمت افضل است از عمل برخصت
پس اگر پای از موزه بر آرد وبشوید افضل بود وبر این ماجور گردد وفتاوی صاحب هدایه نیز همین است وجمعی
میگویند که مسح افضل است برای اظهار سنت ورد اهل بدعت که منکر مسح اند از خوارج وروافض ونزد جماعه
اگر پایها مکشوف باشند موزه نپوشد ومسح کنند وصواب آنست که مسح وغسل هر دو مشروع وبرابر اند
هیچیک افضل وارجح از دیگری نیست وصاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین وغسل
رجلین تکلف نبود بلکه اگر حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی وبرای مسح کردن موزه
نپوشیدی واگر پایها در موزه بودی مسح کردی وموزه بیرون نکردی وگفت احسن اقوال این است که سنت
عادت نبوت است صلی الله علیه وآله وسلم وفصل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب وسنت واجماع
واز خصائص این امت است وآنحضرت بر این بود که نماز خواست گذارد خواه سنگ وخواه خاک وخواه ریگ
تیمم کردی وفرق میان خاک وریگ وغیر آن نکردی وشافعی مخصوص میدارد تیمم را بخاک وغیر آن درست
نمیدارد وابو یوسف گفته بجز خاک وریگ درست نبود ومذهب ابو حنیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک
وریگ وسنگ از جنس الارض است ومراد بجنس ارض آن بود که باتش گداخته نشود ونه خاکستر گردد

وصل
تیمم

شستن است معانی لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضای و اجزای آب رسان و
اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب مالک همین است
و نقل کرده شده است از مالک و فرقی که از اصحاب شافعیست وجوب آن و اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل
میان دو جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهریه واجب داشته اند بجهت حدیث
اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءا رواه مسلم و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضوء معنی
لغوی و گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاهی طواف میکرد بر زنان خود بغسل واحد
و گاهی میکرد جدا جدا و فرمود هذا ازکی و اطیب و اطهر و از عائشه رض آمده که چون جنب میبود آنحضرت
و میخواست که بخواب رود وضو میکرد وضوی نماز و بخواب میرفت رواه البخاری و حضرت شیخ میفرمایند
که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواهد که بخواب رود وضو سازد بطهارت خواب رفته باشد انتهی
و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه رض روایت کرده اند والله اعلم و ابتدا میکرد
صلی الله علیه وآله وسلم بوضو پیش از غسل و در مسح کردن سر درین وضو دو روایت آمده و افضل آنست
که وضو کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و نزد مالکیه مسح نکند در وضو غسل و غسل راس
کافیست و اما در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز دو روایت آمد اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی
روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل نظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر
نظافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضو در آوردی انگشتان را به تخلیل میکرد بآن بیخهای
موی الیس را از ان میریخت سه غرفه آب بهر دو دست پس از ان میریخت آب بر تمامه بدن و مراد بموی
موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصول
الشعر مطلق واقع شده است یا بالقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه
موی متلبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب باصول شعر و خشک کردن بعد از غسل چیزی نیست
خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعضا و رعایت مذهب
شافعی احتیاطا وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است
و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را جامه داد که بدان بخشکاند
آب را از اعضا خویش نگرفت آنحضرت جامه را و ازینجا لازم نمی آید کراهت نشف شاید که عدم اخذ

بجهت دیگر باشد که متعلق بجامه باشند که از حریر بود یا جامه کهن بود یا تواضع کرد و بعضی گفته اند مکروه است در
صیف و مباحست در شتا و افشاندن آب بدست مکروه نیست و تمام این بحث در باب وضو گذشت نوع
دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی
که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در وقت یافتی در هیچ عبادت هیچ وقت نیافتی و
قرة العین کنایه از فرح و سرور و دریافت مقصود و محبوبیست مشتق از قر بفتح قاف بمعنی قرار و
ثبات چه دیده چون نظاره محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور و خوشحال ساکن و
برجای بود و بنظر بغیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سردیست و سردی چشم
نشان در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و لهذا اولاد را قرة العین خوانند و
گفته اند که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و هر مؤمن را
نیز بطفیل و تبعیت وی بقدر ایمان بهره ازین مقام حاصل است و در شرح التحیات اشارتی و دلالتی
بحصول این مقام واقع است در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب و عزت حق سبحانه
متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است
در تمامه ملائکه چه مرویست که حقتعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و از آن باز که پیدا کرده است ایشان
را سر بر نمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام و قرائت و قعود جمع گشته است در
نماز از عبادات و عبودیات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و ستر و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرائت
و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از آن عبادتیست تنها
بجای جمعیت و این جمعیت نماز نشانه و از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که جامع
جمیع شیونات و تمامه برکات و کمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله علیه
وآله وسلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس مر حبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب و
اقم الصلوة و فرمود وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و در قول وی تعالی واصطبر علیها اشارتست
بآنکه نماز تکلیفیست بر نفس بشری ازانکه نماز مخالف هوای نفس است بر وی گران آید و در وی قطع لذات و شهوات

واشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی و فراغ
از ما سوی وی تعالی و لهذا فرمود واستعینوا بالصبر والصلوة و گردانید قرین صبر و صلوة را و مقترن ساخت
بآنکه صلوة متضمن است بانواع صبر صبر بر ملازمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات
و آداب و صبر بر منع قلوب و سر وی از غفلات و التفاتات و از جهت فرمود وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین
در فرضیت نماز در شب معراج است که نخست پنجاه حکم شده بود بعد از آن از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در
حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من و در تعیین اوقات صلوة نخست تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع
آنحضرت و بیان است از معراج در مواهب از محمد بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم از شبی که اسرا کرده شد آمد او را جبرئیل علیه السلام تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از
هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد از وی به بیان آنحضرت بهر تقدیر
آمد جبرئیل وقت ظهر در روز پسین پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه
و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال یافت آفتاب پس از آن
امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصی مثل وی شده و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد
عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را در وقتیکه بشگافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت
کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شی مثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین را و گذارد
مغرب را در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو روز یک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک
از راویست و گذارد فجر را در وقتی که منتشر شد و روشنایی در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد این وقت
انبیاست که پیش از تو بوده اند و وقت نماز ما بین این دو وقت است پوشیده نماند که فضیلت تعجیل صلوة و
مبادرت ابدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل در آن در ان تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این و غیر آن
نماز خواهد بود که تاخیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تتمیم ثواب
بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز ها در اول فقط چنانکه متعارف است میان
ایشان افضل میدانند و سنت بشمار نبی تمیز تفصیل کرده اند و حسنت رعایت آن کردن و ابراد ظهر در صیف
که در احادیث بسیار واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته نزد ایشان رخصت است و بعضی از ایشان
ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است زوال خود اول وقت است نعم توقیت ظهر

بطلوع قبل مثل شخص او طویل است چنانکه مذهب امامین است و نزد بعضے نفی به از مذهب امام ابوحنیفه نیز همین
است و عصر ایشان در وقتی نگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و
این نیز معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر مبالغه و تاخیر عشا بحدی وارد است که اصلاً قابل
تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست و نماز
عصر را تا وقتی که آفتاب بلند و روشن تابان باشد میگذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلیه باشد و آن
احادیث که تمسک کرده اند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بر آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصے از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در فضای آبادانی مدینه
داشت و هنوز آفتاب سفید زنده بود که ثابت است اگرچه گرمی و صفا رنگ وی از تغیر در زردی و میگویند که این در
وقت که دو مثل سایه مثلیه نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود و پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالا افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضے عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آن است
و در این حدیث مبالغه بیشتر از حدیث سابق نگارش رفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی
میرفت بجای که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و نیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود و یا
ضعیف بهر تقدیر سه چهار میل در سه چهار گهڑی بی تکلف میتوان رفت نه چنانکه مذهب ایشان است که در
ربع نهار میگذارند و سایه مثلیه میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و بعد از نماز نحر کرده میشد شتر و ده پاره میشد و پخته میشد و میخوردیم گوشت گداخته شده
پیش از غروب آفتاب از این حدیث نوعی از تعجیل مفهوم میشود که نزد یک مذهب ائمه است و شاید که در بعضے
احیان بجهت تعلیم و تقریر کرده باشد و دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از جهت وقوع آن در بعضے
مواضع که اصلاً دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه
که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسی که مشاهده کند از طباخان ماهر در کار پختن یا در سفر خود در سفرها مستعد شده اند و اختی الفتی جماعه
کثیر باشند که چیزی بحرکت در پاره کنند و جمیع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و
هر کسی بکاری بر خود میکرد و چشانیدن یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که در چه مقدار وقت از دست

نباید و تمسک بقول حق سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم و امثال آن است که مسارعت بر وجهی باید کرد
موافق حق باشد و در جایی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در
احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه در آن وارد شده است و علمای مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است
از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضلست از اداء در اول وقت کذا قال السغناقی فی
المبسوط و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه
گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد
نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم
تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب
تند است پس ذکر رجوع بر محل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ
ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده
شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را عجب آن عصر گفته که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود
در آخر وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلائل تاخیر
حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری همچو مثل مردیست که بمزد گرفت یکی را
یکه بهم اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کنند دوم را نیز یک بهم از پیشین تا نماز دیگر سوم را دو
درم از نماز دیگر تا شام چون وقت دادن اجره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود و چون گفتند آن دو اجیر
که از بامداد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر
و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم میدهم شما را چیست
پس بود اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی
مثال نصارا و ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها کمتر و از اینجا معلوم شد که زمان فاصل میان
بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شام است و آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند استنباطی
بمقصود میتوان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر در آن در شرح سفر السعادة و شرح مشکات زیاده

برین واقع شده است و درین کتاب بر همین قدر اقتصار کرده شد والله اعلم تنبیه سابقا در حدیث امامت
جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا کرد الصلوة جامعة و این پیش از شریعت اذان در مدینه بود و در سنه اولی از
هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند در تعیین وقتی که در آن جمع آیند و کسی
برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصارا برای نماز میزنند و بعضی گفتند مثل قرن یهود
و بعضی گفتند آتشی باید سوخت در جای بلندی تا [illegible] داشتند این اشیا را پس عبد الله بن زید عبد
ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی
ناقوس است عبد الله بن زید گفت ای بنده خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت
میخوانم مردم را بدان وی نماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان به
کیفیت مخصوص و همچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را به آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله برو والقاکن به بلال رضی الله عنه که آواز وی بلند تر و نرم تر و شیرین تر است
و چون شنید عمر اذان بلال را دوید آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند
آنچه نموده شد عبد الله بن زید فرمود آنحضرت فلله الحمد پس اگر این هست مر خدا راست [illegible] موافق این
دو روایت یا بروایت تکرار پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صواب بعضی آورده اند که ابو بکر صدیق
نیز دید و امام غزالی در وسیط گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که صفت اذان الهام
بود شد و در بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمود سبقک بذلک
الوحی و در خبر است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج رفت و
بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از انجا برآمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام
پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدای که ترا بحق فرستاده من نزدیکترین خلقم بدرگاه و فرشته ندیدیم
من این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر
از پس پرده جلال آواز آمد که راست گفت بنده من انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آنست
که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز بگوید آنحضرت
در مکه بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و در بنیاب با اصحاب مشاورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب
شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود در زمین سنت اذان باشد والله اعلم و اختلاف

علما اگر آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که روزی حضرت در سفری
بود وی و صحابه همه سوار و باران بود و پایان گل و عبال و در آمدن بجهت گل و لای کرد و آنجا بود
تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردنست
بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دار قطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از
امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت دیدم امام ابو حنیفه رح را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و
در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف رح درین اشارتست که امام
ابو حنیفه رح مباشرت میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و خلاصه از کلام سغناقی است که اگر نیز خود میکرد و گفت احسن آنست
که مؤذن عالم باشد و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن آنست تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مباشرت میکرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفت همچنین است در
حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که مؤذنان نمیخوانند مردم را [illegible] پس کسیکه
باشد درجه اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در بعضی احیان اذان گفته چنانکه
روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و بگذارد
نماز ظهر انتهی کلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است که معلوم است و
فعل وی مر اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز نادر است و ظاهر آنست که بوقوع آن
از امام ابی حنیفه رح و ائمه حنفیه و آنچه منقولست همین در نماز مغرب است که احیانا واقع شده و در بعضی روایات
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف رح را امام می ساخته این نکر در انجا خواهد بود و چه صورت
دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر برخلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکرده باشد و
بیانی که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که اصل داعی الی الله اوست مستمر شدی بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست
اگرچه بعضی سخن دیگر که قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در سنت نزد قامت الصلوة فوت میشود
و لهذا اختلاف کرده اند علما نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و تصحیح
کرده است این قول را نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که
گفت اگر اذان گفتن با خلافت جمع میشد اذان میگفتم کذا فی فتح الباری و اگر قصه

اذان گفتن آنحضرت مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان واقامت بکراہت اگر آنرا ہم محمول بر بیان
جواز نمی دارند وگفته اند که از شارع فعل مکروه برای بیان اصل جواز جائز است والله اعلم

وصل در افتتاح آنحضرت نماز را

در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز برمی ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش
از تکبیر نیت بزبان و لفظ نمی فرمودی و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت است و
نکرده است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده
گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل
و نه از هیچ یکی از صحابه و مستحب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در

تنبیه

تلفظ نیت بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است زیرا که آن
عون است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و از قواعد شرع و ضرورت
عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیست و قیاس در
تلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد است و قیاس در مقابل النص است کما لایخفی و با تکبیر هر دو دست بر داشتی
در اکثر احادیث تحیین واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان
آنست و دیگر میگویند که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد و در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده
و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیه این است و عامه مشایخ برین اند و در هدایه این را اصح گفته و
میگویند که در رفع یدین نفی کبریا است از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مر او را سبحانه و نفی بر اثبات
مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیر است
بر رفع و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جائز است
که همه آن فعل آنحضرت باشد در اوقات متعدده والله اعلم و دستها در بر داشتن گاهی بر گوشها برابر ساختی و گاهی تا
پیش دوشها اول مذهب ابوحنیفه است و دوم روایتی از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر است که مسلم
و ابوداؤد روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث واقع
شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست بر
چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعضی اصحاب شافعی کذا فی المواهب

و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی نزد وی که
مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هرچه کنند جائز است
بعد ازین بخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ و ادعیهٔ استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض الی آخر آن و ثنا فیه آخر اکلا و بعضا در نماز فرض و نفل همه میخوانند و نزد حنفیه
آنها مخصوص بنوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه
هر دو آمده و مراد به ثنا سبحانک اللهم است و توجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن
گفته است که مصطفی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایتیست از ابی یوسف و مشهور
تاخیر توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در ابتدا
سبحانک اللهم سخنی است طیبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله
عنه آمده و انکار کرده بدان عبد الله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علما از تابعین
و غیر ایشان و اختیار کرده است ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن
و ضعف و اکثر علما حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر هم تحقیقت
طعن که ترمذی کرده در اسناد نیست که خود آورده و در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث
را آورده و اختیار کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرائت قرآن مسنون است چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف
از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بحجت ظاهر امر که فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است
هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله و در بعضی از شرح شاطبیه از جبیر بن مطعم
روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین میخواند و سفیر همچنین خوانانید مرا جبرئیل
و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ
گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة
مجمع علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از غیر سوره ولیکن در اول صلوة و قبل فاتحه
همچنین وی متصل صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی و در اول هر رکعت و این قول صاحبین است زیرا که
تسمیه برای افتتاح قرائت است و در هر رکعت مستقل است در قرائت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف است

دعای ثنا سبحانک اللهم

بیان دعای استفتاح استعاذه

علما در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمدؒ در صورت مخافت و بدانکه خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم متفق علیه السلام و لیکن اختلاف است در جهر و اسرار آن و انانها که قائلند باسرار تسمیه ابوحنیفه و ثوری
و احمد است و مروی ست از عمرؓ و علیؓ و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبدالله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت
نماز گذاردیم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدیم از ایشان که جهر میکردند
بسم الله الرحمن الرحیم را روایت احمد و النسائی و ابن خزیمه و الدارقطنی عدد جامع الاصول حدیث انس را در باب
ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما از بعضی
صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تخصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه میکردند بجهت
بیان سنت بود اما بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جهر بتسمیه
برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل و
صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله بجهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در
جامع خود در باب جهر کرده اول در ترک جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و علیؓ از ایشان اند و غیر ایشان و آنها که بعد از ایشان اند
از تابعین و بدین قائل است سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلی به
بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی
حدیثی آورد از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بسم الله الرحمن الرحیم و
گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابوهریرهؓ و ابن عمرؓ و ابن زبیر
از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباسؓ صحیح است
بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث مثل احادیث
است در جهر و شیخ بن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست
در جهر مگر آنکه در اسناد وی مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تخریج
نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از
دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث دیده

و درین باب اکثر از جمیع وارد حیث چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است پس آنچه مشهور شده است در میان بعضی مردم که
جهر از جهت مذهب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم نشد که مذهب ایشان و مذهب
خلفای ثلثه ترک جهر است بعد از آن فاتحه میخواندند و در آخر فاتحه آمین میگفت و در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و
مقتدیان نیز موافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهر احادیث واقع شده و مذهب شافعی رحمه الله
همین است و در مذهب مالک خلاف گونه است و مذهب امام ابوحنیفه اخفا است مطلقا و در جامع ترمذی
حدیث رفع صوت بآمین و خفض صوت بدان هردو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین
نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین برینست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که
و غیر ازین چیزی ثابت نشده و مصنف اینجا سخن مبالغه کرده و از حد درگذرانیده و با آنکه گفت لا یزال عمل آنحضرت برین کیفیت
بود تا از جهان رحلت کرد و راه نسخ نیست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار در هر دو جانب
موجود است پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هردو بوده یا اول رفع بوده و آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث
ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا محاذی
میشد هردو بمنکبها و چون رکوع میکرد بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع
بین السجدتین و ترمذی از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره نموده طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری
از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله و شافعی و احمد و اسحق بدان ذکر کرده و تصحیح
این حدیث نموده است و اشارتی بر نجات این حدیث نموده دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب
حدیث علقمه از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر در اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفت
کذا براء ابن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین
میگوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث
براء ابن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت
دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف مگر آنکه ابوداود گفت این حدیث صحیح
نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس هر که نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که

اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده سیوطی در جمع الجوامع
از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین و شیخ
ابن الهمام از ابی وائل در اخفا جهر بهر دو آورده و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار حدیث ابن مسعود است
بر آنکه در بعضی روایات به مد صوت آمده و این احتمال مد همزه نیز دارد ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است
بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات آمده یرتج بها المسجد و همچنین شنیدن از پیدا شدن آمین
به مد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جایز است و مد الف را با تشدید نیز در بعضی خطاست و مفسد نماز نیست
زیرا که کلام قرآن است در قول وی سبحانه آمین البیت الحرام اگرچه نه بآن معنی است و نزد بعضی خلاف نیست
اثبات حسن حدیث بود موافقت بحدیث ترمذی که گفته است و حدیث حسن لی فلان صحیح بهر است چنانکه در مقدمه معلوم شده و امام محمد رح
در موطا از خود به اسناد روایت حدیث از ابن عمر رض از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین فی الرکوع
و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین پس یکبار است در ابتدای نماز یکبار همین بود
این قول ابوحنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی ابن
ابی طالب است خبر داد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین میکرد در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر
دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که برد زنی نزد نخعی حدیثی از وائل حضرمی رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت
گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت بر میداشت دو دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر
برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندیده آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد
نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او نه دیدیم و نشنیدیم آنرا از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر میداشتند دستها خود را خبر در ابتدای نماز نزد تکبیر
و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نمیداشت در ما سوای آن
و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوٰة آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده اند از مجاهد که گفت گذاردم
نماز خلف ابن عمر رض پس نبود که بر میداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمر ابن خطاب را بر میداشت
دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر رض و علی و ابن مسعود با قرب عمل ایشان از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
همچنین باشند و بعد از آن ابن عمر رض را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف این نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح
ابن الهمام حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت
گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر پس بر نمیداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوٰة و نیز

واگر خطا هم باشد معنی دارد ای قاصد بن الاجابة کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوائی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن
سلمی صوفی نیز باین معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی ست بعد از
فاتحه سوره خواندی و در نماز صبح قراءت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی
وگاه سوره روم و گاه تخفیف در قرأت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل
السجده در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و مداومت
غریب دارند و حنفیه خلاف آن بوجودی آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه ست و شیخ ابن الهمام
در طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیریست که آنرا لازم دانند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخوانند فا قرءوا
نقلکرده که جمع شد امام ابوحنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا برنمیدارید شما دستهای خود را
نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابوحنیفه گفت از آنجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
در وی چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یرفع یدیه
اذا افتتح بالصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابوحنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود لشیء من ذلک اوزاعی گفت
من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد تو با این اسناد من که علوم با آنجا رسید پس ابوحنیفه گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه از ابن عمر
نیست در فقه اگرچه ابن عمر را فضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله ست یعنی از وی چه توان
تعریف کرد که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور ست پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابوحنیفه بفقه
رواة و مذهب وی همین ست کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
که مردی را دید که نماز میگذارد و در مسجد حرام و برمیداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت
ابن زبیر چنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود بعد از آن
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی
روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح چون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین خود
شافعی از وی می آرد نیست عمل بر خلاف آن روایت کرد گفت سالها خلف ابن عمر نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع
یدین کرد الا نزد افتتاح محل یا حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بخلاف روایت

با تیسر من القرآن یا از جہت تبرک قرات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کراہتی ندارد و لیکن بشرط آنکہ بخواند غیر آنہا را احیاناً تا گمان نبرد جاہل کہ غیر آنہا را جائز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کردہ کہ گفت مستحب نیست قرات آنہا در صبح یوم الجمعۃ بلکہ احیاناً غیر آنہا را بخواند تا گمان نبرد جاہل کہ غیر آن جائز نیست و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ تجویز نیست درین عبارت بعد از علم بآنکہ کلام در مداومت ست انتہی و ظاہر آنست کہ نزد حنفیہ مداومت بدان از آنحضرت ثابت نشدہ است اگرچہ طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادۃ کل جمعۃ آوردہ و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمدہ دیدیم و ذالک واللہ اعلم و در نماز جمعہ سورۃ جمعہ و منافقون خواندی و گاہی سبح اسم ربک الاعلیٰ و ہل اتاک حدیث الغاشیۃ خواندی و قرات سورہ جمعہ در شب جمعہ نیز آمدہ است سیوطی نحو عمل کند بہ این روایت حافظ گردد انتہی و اما آنکہ طبرانی و غیرہ وی نقل کردہ اند کہ لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وے سخن ہست و تحقیق آنست کہ روایت رفع الایدی فی سبع مواطن مستلزم حصر آن نباشد و منافات ندارد و با روایۃ ثبوت رفع در غیر آن مواطن کذا فی شرح ابن الہمام الکنون معلوم شد کہ احادیث از جانبین رفع و عدم ہر دو ثابت ہست و جمعی از صحابہ و من بعدہم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن خبران بود کہ گوییم در اوقات مختلفہ ہر دو فعل از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوجود آمدہ و چون علم فقہ ابو حنیفہ و استاد وی منتہی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقہ عدم رفع نیست مذہب حنفیہ طریقہ ایشان آمدہ باشد و این عقیدہ ام و علمای مذہب با این قدر اکتفا کنند و گویند کہ حکم رفع منسوخ ست چون ابن عمر کہ راوی حدیث رفع ست دیدند کہ بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمل بخلاف آن کرد ظاہر شد کہ عمل رفع منسوخ شدہ با وجود کثرت روایات و احادیث درین باب واللہ اعلم و بہ علیہم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الہمام گفتہ کہ اختلاف صحابہ رضی اللہ عنہم و طریقہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار آمدہ جدا کلام در آن واضح است و قدر محقق بعد از ثبوت ہمہ آن ثبوت ہر یکی از این دو امر است از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جہت قیام تعارض و رجحان وی باید آنچہ مذہب ماست یعنی عدم رفع باین کہ تحقیق معلوم شدہ است کہ در نماز در ابتداء حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود کہ منسوخ شدہ است پس بعید نیست کہ این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً کہ ثابت شد آنچہ معارض اوست کہ لا مرد لہ است بخلاف عدم رفع کہ طرف ثانی باید وی احتمال عدم شرعیت زیرا کہ وی آن بر جنس آن نیست کہ معہود است در وے عدم شرعیت بلکہ از جنس سکون ست کہ مطلوب است در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کردہ است ابو حنیفہ از حماد از ابراہیم کہ ذکر کردہ شد نزد وی وائل بن حجر کہ وی دیدہ بود پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ برداشت دستہای مبارک خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراہیم اعرابی کہ نگذاردہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمازی مگر ہمان نمازی که دید

سورهٔ منافقون نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر چه خواستی خواندی از سوره‌های طویل یا قصیر در نماز که باشد میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما وآنچه مشهور و معمول است واکثر ائمه فقه بر آنند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم همبرین نهج بوده واخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر رضی الله عنه است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لابد آنچه عمر نویسد جز موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از قرات فارغ شدی تکبیر گفتی و برکوع رفتی و این تکبیر در حالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر برآنند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و همچنین چون سر برداشت از رکوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هر بار که سر فرود آوردی و برداشتی و این تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف عظیم است میان حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت روایت بتواتر رسانیده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مبشره روایت کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما دارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت دیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شانه را و چون برکوع میرفت و بر میداشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله و شافعی و احمد اعلم است از عبدالله و اصحاب وی او را بازگرفت والیشان با دگر نقد و بعد تحقیق حدیث کردند اجماع بیرون آمده شمار از عبدالله کردی بر داشته دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله اعلم است بشرایع اسلام و حدود وی و متبع است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است در ره در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما لا تعد ولا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابل پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی ۱۲ شرح سفر السعادت

و اسحاق بیان ذکر کرده و تصحیح این حدیث کرده اشارتی بر رجحان این جانب نموده است و دوم باب من لم
یر الرفع الا عند الافتتاح در این باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود که گذارم
شما نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست را مگر برای
تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و باین
قائل شده کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه نیست و امام محمد در موطای خود
از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکبیر در خفض و رفع اما
رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیشتر نبود و باین قول ابی حنیفه است و درین آثار کثیره آمده بعد از آن
از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است و تبعه و روایات آورده
کرده رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد مگر در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر ندارد دو دست را
در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر داشت دستها را در اول تکبیر
افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن مانند ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی از مشکوة الآثار طحاوی نقل کرده
اند که روایت کرده مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که بر داشته دو دست خود را مگر در تکبیر
اولی و اسود روایت کرده که دیدم عمر ابن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی
و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر این باشند و بعد ایشان ابن عمر را
دیدند که همچنین میکرد و آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از
علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر بر نداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی
را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت
مکن این را که این چیزیست که کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم
در اول بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه بر داشت رسول خدا ما نیز بر داشتیم و ترک کرد
ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند دستها را
مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نبود
از آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو بوده باختلاف اوقات یا اول رفع بوده و آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین

ابن الهمام گفته که تحقیق آنست که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است
پس دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شده آنچه معارض اوست ثبوت که
لازم او است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن
نیست که معهود است در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوب است در نماز باجماع
روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که بر داشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همانست نزد آیا وی اعلم است از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی
و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کرده مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی برنمی داشت دستها را
مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله عالم است بشرائع اسلام و حدود
وی و متفقد است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت
مالا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت
هر دو فعل انتهی یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده
برین کرده شده است فعلیک به و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو سخت کردی و در انگشتان تفریج
کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن
بعضی و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی و سر را برابر
پشت داشتی نه فرود تر و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی سنت است و گفته اند ادنی کمال است
و اگر زیاده بر سه گوید افضلست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی
ده گفته و بعضی تا منتهی بخوف سهو نبود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت
جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیر و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت
نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که شبیه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین
جوان یعنی عمر ابن عبدالعزیز و اندازه کردند رکوع و سجود او را بده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده میگفت
و جهد هم برین مواظبه کردی و چون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها
نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیش بعضی بینی پیشتر از پیشانی نهند که اقرب است و مذهب ابوحنیفه

و شافعی و احمد همین ست که از اوزاعی پیشتر نهد و مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر رکبتین و از احمد
نیز روایتی آمده و سجده بر هفت عضو کردی روی و یدین و رکبتین و قدمین و جبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا بجبهه
تنها و انف تنها اقوال است نزد حنفیه و مختار جبهه و داست و بر رفع قدمین فاسد شود نماز و بر رفع یک قدم نکرده کذا
فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر شدی بیاض ابطین شریفین و بازو ها را
و شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن در گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف
داشتی و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بود و گاهی آنقدر کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش
کرده و در صحیحین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب از برابری بود و این محمول است بر آنکه چون
قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده اند حدیث را و این باعتبار غالب و معتاد است والا در بعضی
احیان چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و احیانا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود با قیام
و احادیث در باب طمأنینت و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و اولی آنست که عنوان مطلب
است گردانند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بدترین دزدها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله
دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد
و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی
بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو بدین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی
محمد را بران دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود
و جلسه میان سجدتین همه فرض ست و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب ست و بر روایتی
فرض و بر روایتی سنت و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود بر ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب ست
واجب شود به نسیان آن سجده و بتخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است بعضی مالکیه نیز بدین رفته اند ایشان میگویند
حقیقت رکوع انحناست و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج بیان
بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص ناتمام
گردد و فاعل آن آثم شود از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود
لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمأنینت گفت میترسم

اگر جائز نباشد از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم ست بروی اعاده و بعضی از مشائخ گفته اند
که لازم ست و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را با دل و این لازم ست رکن ست
نه واجب انتهی این در تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال برکنی از
رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن بسجود بی رفع ممکن ست بخلاف
سر برداشتن از سجود زیراکه ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بر روایتی ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض ست
اما راست ایستادن فرض نیست و متمسک ائمه فعل آنحضرت است که دائم و مستمر در ینباب بر یک نهج و بر یک
قرار بود و احادیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر
حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده
کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود برو اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن
مرد سوگند بخدای که فرستاد ترا بحق من به ازین نمیتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را
پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قراءت کرده فرمود رکوع کن تا قرار گیری و بعد از آن پس بردار سر خود را
تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر نمود باعاده صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه
کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آئینه نگذاشتی او را
که مکرر اینچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را ابتدا تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک
تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا
فرمودی از سبب و بطل مثلا والله اعلم بدانکه دعا در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و
قومه و جلسه دعاها از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت
سجود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود
که دعا دو نوع است دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در باب
متضمن سوال و طلب است و یکلم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلب است
و ماثور در این باب شامل هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از

صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت همین است که در نوافل
بصریح دعا نیز متمثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعضی احادیث تخصیص بنوافل
در صلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام غیر مفسد داشته و عجیب است که با وجود
ورود احادیث صحیحه و عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق صلوة حرام داشته
فرائض و نوافل و این نهایت بعید است تا تخصیص بفرائض داشته و این نیز بتقدیری ست که چیزی معلوم
نشود و بنود و نقل آمده در فرائض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت
دوم برخاستی و اینجا دو قول ست یکی آنکه بر زمین بنشستی و بعد دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی و این را
جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا حمل بر سنت کرده اند چنانکه مذهب شافعی
است که میگویند سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت
کنند و گویند این نشستن از جهت عذر و حاجت بود که بزرگ سن و کبر آن و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب
احمد همین است و ایشان میگویند که سنت نیست و متمسک امام شافعی بحدیثی ست که بخاری و ترمذی و نسائی
از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم چون بود در وتر نماز یعنی
در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین برنخاستی و حنفیه آورده اند که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش رض
روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون برمیداشت
سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و از ابن مسعود رض
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند از مالک بن الحویرث که در مدت
ورود نزد آنحضرت اقامت نمود و پس واجب است تقدیم آن و ابوداود از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون بر
میخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود مالک بن الحویرث
را بر حالت کبر و ضعف و هم بر بیان انتهی بود آنکه بیان آنچه اینجا مذکور شد مثلاً نشست در جلسه استراحت بود
الا آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذ برنکند یا بر ارض الی جلسه استراحت سنت نزد امام ابوحنیفه و امام
احمد آنست که هر دو دست را بر رکبتین نهند و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابی داود از وائل بن حجر

مجز آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برمیخواست بکفین واعتماد میکرد بر فخذین ونیز ابوداود
از ابن عمر رضی الله عنه آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست و برخیزد و نزد
امام مالک جلسهٔ استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت از زیادت و
مشقت نزد کبر سن وضعف بدن جایز ست فصل وچون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی

و پای راست نصب کردی و قول امام ابوحنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین ست در قعدهٔ اولی و این را
افتراش گویند و ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هر تشهد که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد
باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب
مشهور در فقه شافعی ست گفته برآوردن دو پای از جانب یمین بالقای آنها و عادت افتراش و تمکین مقعد بر
زمین ست و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه گفت من داناترم بنماز رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و نزد امام مالک تورک ست در هر دو جا و نزد امام احمد در نمازی که دو تشهد ست در تشهد
اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و مهیای حرکت است و حرکت و قیام از هیئت افتراش
آسانتر ست و بعد از جلسهٔ اخیر عملی نیست پس تورک که است سکون و استقرار ست مناسب آن باشد و اینجا
امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از
عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده گرفته در تشهد اینست و نشستن آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم همچنین بودی بی تقیید به تشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت درین صورت بیشتر ست و افضل
الاعمال احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقهٔ افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه
تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه دران چه در طریقه تورک
مشقت کمتر بود و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد
چنانکه مثل آن در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة
وچون تشهد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و دست راست عقد و اشارت کردی نزد
شافعیه عقد پنجاه و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و طرف ابهام نزد
اسفل مسبحه بجانب کف دست نهد همچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن
عمر است که مسلم آورده و نزد ابوحنیفه تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است

بر اصح و وسطی را نیز و در حدیث مسلم از عبد الله ابن الزبیر آمده و همچنین ست مختار در مذهب احمد و شافعی
در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه و تحریک آن و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق
وجهی دیگر است و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت بر داشتنی و
وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله ست و پیش بعضی نزد تمام آن و وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور
آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق بنهند تا موهم جهت
نشود و باید دانست که عقد اصابع یمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده
جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقدست با اشارت
و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و
گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین ست و متقدمین علمای حنفیه تصریح
کرده اند بآن ولیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و ما اگر احادیث را باتمام
ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود مذکور اند سخن از علمای مذهب بیارم تا معلوم شود
اند و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل ست بآن و
حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اشارت
میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین ست قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد
مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ
در وی پس چگونه کند نزد اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی
را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از
کفایه می نویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله و همچنین مروی ست از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق ست روایات از
اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار و ران لاجرم
عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست
آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وائل بن حجر در حال آنکه در کتب
احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق بروایات متعدده اند و الکل اشارت با تحلیق

ابہام و وسطے روایت کردہ اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمۃ اللہ علیہ در ینباب رسالہ جمع کردہ
در روایات فقیہہ از مذہب حنفی باختلافے کہ درانہاست ذکر کردہ و احادیث صحیحہ آوردہ و جانب عقد و اشارت
راجح ساختہ است و آن رسالہ را در شرح مشکات و شرح سفر السعادت ترجمہ کردہ ایم و باللہ التوفیق و در
قول السلام علیک ایہا النبی دو سوال کردہ اند یکی آنکہ خطاب کردن بہ پیغمبر در نماز منہی عنہ است و مفسد است

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعہ وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابہ اعلم ان مشائخنا یختلفون فی اثبات
الاشارة بالمسبحة فی التشہد وقت التہلیل فذہب کثیر منہم الی انہ لا یشیر قال فی المنیة والواقعات والتجنیس ومختار النوازل والمضمرات
والولوالجی والفتاوی الکبری وعلیہ الفتوی والخلاصة وخزانة المفتین وبہ المختار وفی الاخیرة وہو ظاہر الروایة وعللوا ذلک
بان فیہا زیادة رفع لا یحتاج الیہا فیکون الترک اولی لان مبنی الصلوة علی الوقار والسکینة وبان فیہا موافقة الرفضة فکان
ترکہا اولی تحقیقا للمخالفة وذہب آخرون منہم الی انہ یستحب وحسن وسنة وغیر ذلک من الالفاظ الدالة علی الرجحان وہذا ہو المروی
عن الائمة الثلثة وہو مذہب مالک والشافعی واحمد وغیرہم من ائمة الاعصار والامصار وبہ وردت صحاح الاخبار والآثار وقد
نص علیہ مشائخنا المتقدمون منہم والمتاخرون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الہمام فی شرح الہدایة ان المروی عن محمد رح
فی کیفیة الاشارة انہ قال یقبض خنصرہ والتی تلیہا ویحلق الوسطی والابہام ویقیم المسبحة وکذا عن ابی یوسف رح فی الامالی
وہذا فرع تصحیح الاشارة وعن کثیر من المشائخ لا یشیر اصلا وہو خلاف الروایة والدرایة فعن محمد رح ان ما ذکرہ فی کیفیة
الاشارة مما نقلنا قول ابی حنیفة رح ویکرہ ان یشیر بمسبحتہ وعن الحلوانی یقیم الاصبع عند قولہ لا الہ ویضعہا عند الا اللہ لیکون
الرفع للنفی والوضع للاثبات انتہی وقال السغناقی وقد نص محمد رح علی ہذا یعنی الاشارة بالمسبحة فی کتاب المشیخة
وروی فیہ حدیثا عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ کان یفعل ذلک ثم قال نحن نصنع بصنع رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم ونأخذ بفعلہ وہو قول ابی حنیفة رح وقولنا ثم ذکر کیفیة الاشارة کما ذکرہ المحقق ابن الہمام فی شرح الہدایة عن
محمد رح واسندہ ایضا الی ابی جعفر السندوانی وقال الحافظ عبد القادر عن الشیخ محی الدین النووی وروی البیہقی وابن ماجہ باسناد
صحیح ان النبی علیہ السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی بالابہام وفی الخانیة الاشارة عند قولہ لا الہ الا اللہ حسن بالاتفاق
فیہ قال ابو یوسف رح یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی بالابہام ویشیر بالمسبحة وروی ذلک عن ابی یوسف رح فی الامالی
ابن امیر الحاج فی شرح المنیة وفی الزاہدی اتفق الروایات عن اصحابنا انہا سنة وکذا عن المدنیین والکوفیین وکثرت
بہ الاخبار والآثار فکان العمل بہا اولی ونقل السروجی عن صاحب الحاوی وتنبیہ المفتی والاجناس والواقعات
عن اصحابنا ان یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی والابہام ویشیر ہذا ہو الذی ذکرہ محمد فی الموطا وقال ہو قول ابی حنیفة

وجواب داده اند که از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم و در حقیقت این دعای ست در نماز اگرچه
بصیغه خطاب ست و چون در اصل که قصه معراج ست همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد
و باین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه
مقتضای سیاق لفظ غیبت ست چنانکه گویند التحیات لله والصلوات والسلام علی النبی والسلام علینا
وبه ناخذ وفی المجتبی ذکر محمد هذا قولی وقول ابی حنیفة رح وفی عمدة النوازل لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن
وفی الفتاوی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد وهو حسن وفی بعض شروح المشکوة عن اصحابنا جمیعا انه سنة
وفی تحفة الاشارة مستحبة وهی الاصح علی ما ثبت فی الحدیث وفی الذخیرة قیل یشیر بها بالیمنی فی التشهد من السنن
عند ابی حنیفة ومحمد والشافعی رح وفی ظاهر الاصول لا یشیر بها وکذا روی عن ابی یوسف رح انتهی والغرض ذلک القول
فی ظاهر الاصول والروایة فان الظاهر قد یکون علی خلاف ما اختاره الائمة وذلک غیر خفی علی من له فی الفن خبرة ومعرفة وفی
درر البحار وشرحه ولکن لا یشیر عند التهلیل بالسبابة والفتوی ای المفتی به عندنا خلافه ای بخلاف عدم الاشارة
وهو الاشارة علی کیفیة عقد ثلثة وخمسین کما قال الشافعی واحمد رح وفی المحیط انه سنة یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات
وهو قول ابی حنیفة ومحمد رح وکثرت به الاخبار والآثار فالعمل به اولی ثم لما لاح لک بما المصنف من هذه الروایات
التی صرح فی بعضها بالتصحیح او الاصح او علیه الفتوی وفی بعضها قالوا انه سنة او مستحب او حسن ثبوت الاشارة فی التشهد
وقت الشهادة فلا ریب فی ان الاحوط اخری ما علی فان قیل ما الجواب عن تعلیل المانعین بان الاشارة زیادة رفع یحتاج
الیه وبان فیها تشبیها بالرفضة وبانه خلاف ظاهر الروایة المروی به الفتوی والتصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق
الزیادة علیها الا ان الامر المطلوب شرعا لا یسمی زیادة ممنوعة وهذا الامر قد ثبت طلبه به شرعا لما ذکره من الاحادیث
والآثار والروایات بالاکثار وعن الثانی بان التشبه باهل البدعة الممنوع انما یکون فیما هو شعارهم او یکون مختصا بهم و
شعارهم اما غیره یکون مندوبا او مسنونا او مستحبا شرعا فلا اعتبار للتشبه بهم ولو اعتبر ذلک یلزم ترک کثیر من السنن والمندوبات
لانهم یشارکون اهل السنة فی کثیر من اعمال العبادات وکذا العادات وهذا الاصل یقال ان الشئ اذا کان محمودا فی نفسه
لا یصیر مذموما بکونه شعارا لاهل البدع یؤید ذلک ما ذکر الشیخ الامام التوربشتی فی شرح المصابیح عند شرح حدیث فی اهل
البدعة قالوا یا رسول الله ما سیماهم قال التحلیق ای سیماهم التحلیق وانما التعریف سیماهم فی الحلق او الاکثار منه قد حدث
بهم نقصا علی عاداتهم وتوقیفا علی شعارهم الظاهر ولیس فی ذلک ما یدل علی الوضع من خفة الحلق والی تعهده شعارهم کثیرة الصلوة
والصیام کما وصفهم بالتحلیق والشئ اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما باستنان من یستن به من اهل الزیغ

در علی عباد اللہ الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظے را که از رسول خدا آمده تعلیم کرده مر صحابه را و صاحب مواهب
لدنیه بر طریق اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را
بدخول در حریم حرم عزت الهی تبارک وتعالی پس روشن گشت دیده بصیرت ایشان و آگاه شدند و یافتند
که آن بواسطه نبی الرحمة و برکت متابعة اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بروی
فی حق العوام وانما نبههم بالتسلیم لیعرج فی قصدهم وفساد نیتهم والتخلق من جملة شعائر النسک بسنة وعبادة الصالحین
انتهی فان قیل قد ذکروا مثل هذا التعلیل فی لبس الخاتم وهو ان السنة فی الیمین واذا ولی ینبغی الیسار فی هذا الزمان لان
التختم فی الیمین صار من شعار اهل الرفض اجیب بان هذا لیس من ذلک القبیل لان السنة فی لبس الخاتم التخییر بین الیمین والیسار فباختیار
الیسار لا یفوت سنة مع حصول الاحتراز عن التشبه بخلاف ما نحن فیه فان فیه تفویت السنة بالکلیة ولئن سلم فهو قول البعض
لا الکل انتهی فی اختیار الیسار علی انه یقال ان اهل البدعة لا یقولون بالاشارة اصلا فصار التعلیل رأسا والجواب
عن الثالث انه تعارض الفتوی بالفتوی والصحیح بالصحیح والاصح بالاصح ویبقی معناه من البراهین المرجحة والاحادیث المصححة ما
لیس معهم فانه لیس لهم نص صریح ولا حدیث صحیح بل ولا ضعیف فی نفی الاشارة اما ما معلوم من نهی بعض الاحادیث من التلویح
والتلویح لا القادم التوضیح التصریح وسنذکر الاحادیث الواردة فی اثباتها قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی الله عنهما کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی
وعقد ثلاثة وخمسین واشار باصبعه السبابة رواه مسلم والنسائی وعنه رضی الله عنه کان صلی الله علیه وآله وسلم اذا
جلس فی الصلوة وضع کفه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلی الابهام ووضع یده
الیسری علی فخذه الیسری رواه مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه ان النبی علیه السلام
کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام فدعا بها ویده الیسری علی رکبته
باسطها علیها رواه مسلم والترمذی والنسائی وللنسائی عنه رضی الله عنه قلت کیف رأیت رسول الله علیه السلام یفعل
قال هکذا ونصب الیمنی ووضع الیسری وجعل یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار بالسبابة
وفی اخری نحوه وقال کیف کان یضع قال یضع یده الیمنی علی فخذه واشار بالتی تلی الابهام فی القبلة ورمی ببصره الیها
ونحوه ثم قال هکذا رأیت رسول الله علیه السلام یصنع وعن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام
اذا قعد یدعو وضع یده علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار باصبعه السبابة ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی
ویلقم کفه الیسری رکبته قال فی المشکوة رواه مسلم وعنه رضی الله عنه صلی الله علیه وآله وسلم وضع یده الیسری

وگفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی وبعضے از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار
سریان حقیقت محمدی است در ذرائر موجودات وحضور اوست در باطن عبید وانکشاف این حال است در وقت
صلوة که افضل حالات واقرب مقامات است هذا وکرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و
حیات آن سرور بود صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه بعد از ان اینچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی
علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی واشار باصبعه قال راوی دانا عبد الواحد واشار بالسبابة رواه ابو داود وعنه
ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعاه لا یحرکها وفی روایة انه رای النبی علیه السلام یحرکها لکن ویتحامل النبی علیه السلام بیده
الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لا یجاوز بصره اشارته رواه ابو داود والنسائی وللنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام
اذا جلس فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه وعن وائل بن حجر انه رای النبی علیه السلام جلس فی الصلوة
فافترش رجله ووضع ذراعیه علی فخذیه واشار بالسبابة یدعو رواه النسائی وعنه ووضع یده الیسری ووضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی
الیمنی وقبض ثنتین وحلق حلقة ثم رفع اصبعه فرأیته یحرکها یدعو بها رواه ابو داود والنسائی والدارمی وفی روایة لابی داود والنسائی
وحلق حلقة وفی روایة یقول هکذا احلق الابهام والوسطی واشار بالسبابة وعنه ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع ذراعه
الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة ووضع الابهام علی الوسطی حلق بها وقبض سایر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه وضع مرفقه
الیمنی علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل حلقة الابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه ابو علی وفی روایة له وقبض اثنتین و
حلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه السلام فذکر حدیثا
طویلا وفیه ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابو داود وعنه کان رسول الله
علیه السلام اذا جلس فی الصلوة فی الرکعتین الاولیین نصب قدمه الیمنی وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام و
اذا جلس فی الاخریین افضی بمقعدته الارض ونصب الیمنی رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت
علی رسول الله علیه السلام وهو یصلی فوضع یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه
وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی ابو یعلی نحوه وقال وفیه دلیل علی
بسط السبابة حین یشیر بها وعن نمیر الخزاعی قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی
علی فخذه الیمنی فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی
رافعا اصبعه السبابة قد حناها شیئا رواه ابو داود والنسائی وعن امامة بن حارثة قال رایت النبی علیه السلام واضعا
یده الیمنی علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن خباب الغفاری قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس

رحمة الله وبركاته ودر بعضے روايات آمده كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در تشهد ميفرمود اشهد ان لا
اله الا الله واشهد انى رسول الله يعنى كه از ائمه مذهب شافعيه است اين را گفته وليكن روايت من تصريح نشده
نعم در صحيح ثابت شده كه در وقت ظهور معجزه گاهى فرمودى اشهد انى رسول الله در صحيح بخارى در باب
معجزات آنحضرت صلى الله عليه وسلم آورده كه در سفرى توشهاے قوم سبك گشت و سپرى شد
فى آخر صلوة يشير باصبعه السبابة رواه الطبرانى فى الكبير رواته ثقات وعن ابن عمر قال قال رسول الله عليه السلام اذا كان احدكم
فى المسجد فلا يسبح اوراسه ويشير باصبعه الى ربه تبارك وتعالى رواه الطبرانى وعن ابى هريرة قال قال رسول الله عليه السلام
ان من سنن المرسلين تاخير السحور وتعجيل الافطار واشاره باصبعه فى الصلوة رواه عبد الرزاق وعن نافع قال
كان عبد الله بن عمر اذا جلس فى الصلوة وضع يديه على ركبتيه واشار باصبعه واتبعه بصره ثم قال قال رسول الله عليه السلام
هى اشد على الشيطان من الحديد يعنى السبابة رواه احمد وعن ابن التيمى قال سئل ابن عباس عن تحريك الرجل اصبعه
فى الصلوة فقال ذلك الاخلاص رواه عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل كان اذا جلس فى آخر صلوة اعتمد بيده اليسرى
على فخذه اليسرى ويده اليمنى ويشير باصبعه اذا دعا رواه الطبرانى فى الكبير وعن بشير بن حرب انه سمع ابن عمر يقول رفعكم ايديكم
فى الصلوة لبدعة والله ما زاد رسول الله صلى الله عليه وآله السلام على هذا يعنى الاشارة باصبعه رواه ابن ماجة الحمد لله على الانعام
والصلوة والسلام على خير الانام على الاتمام خاطر رسالة شيخ على متقى اما قوله خلاف الرواية فلانه لم يرو فى شئ من كتب الحديث
لا من حديث صحيح ولا عن ضعيف ما يكون فيها ايماء الى منعها فضلا عن التصريح على دلالة الكلام ثبت دراية عن امام ابى حنيفة
ولا عن محمد ولا عن ابى يوسف بل ورد ان الاشارة سنة كما قال الامام الزاهدى انه اتفقت الروايات عن اصحابنا انها سنة
واما قوله خلاف الدراية فلانه ما رأينا لاصحاب المنع متمسكا الا قولهم انه فعل كثير ولا يشك من له فكر سليم انه ليس كل كثير فعلا مفسدا
فى الصلوة كيف والصلوة انما هى افعال مخصوصة منها فرض وواجبات ومنها سنن ومستحبات وانما يقدح فيها ما يكون
منافيا للصلوة والطالبون بالرفع انما يدعون السنة فكيف يكون قادحا فى الصلوة الا ترى ان رفع اليدين جميعا فى السجدة
من الارض ثم وضعهما على الفخذين ثم رفعهما ووضعهما الى الارض وكذا رفع اليدين فى الوتر اكثر من رفع السبابة وهو سنة عن
الصلوة فما قولكم ايها العلماء المتحلون بالانصاف اجركم الله تعالى فيما اذا اتفق الامام ابو حنيفة وصاحباه على سنية قول او احد
وكانت الاخبار الواردة فى هذا الباب صحاحا وحسانا وضعافا كلها يشهد بحقيقته ثم آثار الصحابة واعمالهم يؤيده وبعض
المجتهدين فى مذهب الامام اذا حكم ببطلان ذلك الامر وعدم جوازه اجتهادا ودليلا اذ هن من نسج العنكبوت كما تقدم
ولم يكن شئ من الاحاديث لا حسن ولا ضعيف يكون فيه ايماء الى ذلك فيقبل اجتهاده ويؤخذه ويترك ذلك المروى المتفق عليه

پس آنحضرت دعا کرد ببرکت چنانکه تمامه لشکر پر کردند ظرفها ازان و این در غزوهٔ تبوک بود که هفتاد هزار
کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله و در قول آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم علینا وعلی عباد الله الصالحین تنبیه است مر امت را که طلب اصلاح داشته باشند تا بتسلیم آنحضرت و
تمامهٔ خلائق در صلوات مشرف و محظوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و ازینجا لازم می آید که در نماز
چنانکه حق خداست عز وجل حق مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمامه مومنین
از آنها که گذشته اند و آنها که بیایند تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و
کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سالت او بر محل خود گذشته و
نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیست نماز کسی را
که درود نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
کسیکه بگذارد نمازی که صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغهٔ صلوة
روایات متعدده آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی
ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشائخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده و اگر این را
هم بگوید بهتر و در بعضی روایات وارحم و ترحم کما رحمت و ترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه و صیدلانی از
شافعیه انکار کرده بحث آنرا و از قبیل بدعت داشته و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة
بوجهی پس زیاده کردن بر آن استدراک است بر وی صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب اند خیره که از کتب حنفیه
است نقل کرده که مکروه است زیرا که موهم نقص است چه رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت
[illegible] لهم روایة عن ابی حنیفة او ابی یوسف او محمد او غیرهم رضی الله عنهم تعیینا لکن الروایة المشهورة المؤیدة بالاحادیث الصحاح وآثار الصحابة رض
فی بالاخذ والفتوی من الروایة اشارة المخالفة حاشیه بر عبارات محقق ابن الهمام تصنیف حلیم الله بن عبد الله المکی الحنفی رحمهما الله تعالی لا یشیر
بسبابته عند الشهادة علیه الفتوی کما فی الولوالجیة والتجنیس وعمدة المفتی وفتاوی القضاة وکتب المعتمدة و تصحیح الشارح لاسیما تجرید الکمال والحلبی والعینی والباقانی و
شیخ الاسلام الجد وغیرهم ابتنییه فقیه علیه الصلوة والسلام والنبوة المحمود والامام من مجالس در المختار شرح تنویر الابصار ذکر القهستانی عن الرضیة انه یشیر
عنده کما فی الشرنبلالیة عن البرهان الصحیح انه یشیر بمسبحته وحدها رافعها عند النفی ویضعها عند الاثبات فاقرنا بالصحیح کما قیل لا یشیر لانه خلاف
الدرایة والروایة وصرحنا بالمسبحة فاقیل یعقد عند الاشارة انتهی وفی المضمرات عن التحفة الاصح انها مستحبة وفی المحیط سنة المفتی مع عنه

کرده شود بروی وجزم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین ست وگفته روایت صحیح نیامده چون
ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که بگوید رحمة الله زیرا که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم
علی، واین دعای اگرچه بمعنی صلوة ورحمة است ولیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما له پس عدول
کرده نشود ازان بروی لفظ دیگر، وقاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده وقرطبی گفته صحیح همین ست از
جهت ورود احادیث بآن وخود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وحق آنست که انکار خصوص
این لفظ است که اللهم ارحم وترحم الی آخره نه نسبت رحمت واطلاق آن برآنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم والله اعلم. وآنحضرت بعد از درود دعا می کرد مشهور در نیجا این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده
اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا وفتنة
الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم ودر حدیث ابی هریره وابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی
اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده وگفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سورة
از قرآن را واز ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعای که بخوانم آنرا در نماز
خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی
انک انت الغفور الرحیم واز علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ما بین
تشهد وتسلیم اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی
انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت ودر حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده ولو اند که در
هر دو محل بعد از سلام وپیش از سلام میخوانده باشد ودر صدور این ادعیه وامثال آن که در آن طلب مغفرت
ذنوب واستعاذه از عذاب قبر وعذاب جهنم وفتنه دجال ومانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع
شده اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور ومعصوم است دیگر طلب مغفرت واستعاذه چه معنی دارد وجواب
گفته اند که مقصود تعلیم امت ست یا سوال برای ایشان ست ومعنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق
تواضع واظهار عبودیت والتزام خوف الهی واعظام وافتقار بسوی اوست تعالی وتقدس وبرین نهج ست
حال مقربان درگاه که همیشه در خوف وخشیت وتضرع وزاری اند وحال معصومان اینست از دیگران
چه گویم همیشه استعاذه میکنند واستغفار مینمایند بتصور عظمت الهی وهیبت درگاه لا ابالی عز وعلا بسبب
سیاهی یا چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیرات میدانند وگناه نام میکنند حقیقت شید

رسل کہ پاکتر اند از ہمہ پاکان ومعصوم تر از ہمہ معصومان ست وہر چہ ہست از بودہ ونابودہ ہمہ را بوی بخشیدہ اند
وآمرزیدہ اینچنین میگویند ومیکنند دیگری چہ تواں گفت ووی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ماموریست باستغفار قولہ
تعالی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات وہ استغفار کار تمامہ نازغان انبیاء واولیاء از اول تا آخر از آدم
تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفتہ بر قیاس آن در حقیقت نیز تصور تواں کرد بیت دیدم کہ خاطرش
ز من آزار میکشد کردم از و قبول گناہ نبودہ را ادا از خاطر رنجا کنا بہ از توہم وجودی ہستی و باکی
تواں داشت وجودک ذنب کنا یہ از ان است وغفر بمعنی ستر است واز عارفان کسی گفتہ است بیت از
خدا خواہند سر ذات خود ور ذات او تواں بود ساعت بساعت سر استغفا شان کنایت از فنا فی اللہ
داشتہ سخن باینجا بیرون از اصطلاح علم وزبان وقت رفت کہ موضع آن کتاب دیگر است وبصورت واقع است
وتا میرود وبار میگردد واللہم اغفرلی وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از تشہد سلام میداد ودر جانب
یمین ویسار چنانکہ دیدہ میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمود السلام علیکم
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ومخاطب بوی ملائکہ وقوم را میساخت واین یکی از وجوہ فضیلت قیام درجانب یمین است
کہ بعد از نزول از معارج قرب ورجوع از شہود الواحد وتذکر نمازست اول نظر بر اہل اینجانب می افتاد ودو
سلام دادن را نیز یازدہ کس از آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ پانزدہ نفر از فضلای صحابہ وعلمای ایشان آنرا
روایت کردہ اند وہمین مستند مذہب ابی حنیفہ وشافعی وائمہ دیگر الا امام مالک رحمۃ اللہ علیہم اجمعین کہ نزد وی یک
سلام ست مقابل وجہ وحدیثی کہ دریناب روایت کردہ است صحیح نیست واگر احیانا بود در نماز ست
میبود چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا میگوید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک سلام میداد برای بیدار کردن ما
گفتہ اند این حدیث معلل ست واگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست درآنکہ سلام دیگر نمیداد ودر ان
ساکت است شاید کہ سلام دیگر نیز باشد کہ بدان رفع صوت نکردی کہ مقصود از ان ایقاظ اہل بیت بودی
واز اینجا ظاہر شد وجہ آنکہ از امام احمد منقولست کہ وی تسلیم واحد را تاویل کردہ کہ معنی وی آنست کہ جہر بتسلیم
واحد میکرد از برای اعلام وسلام دوم را آہستہ میگفت وبعضی گفتہ اند کہ مراد از مقابل وجہ آنست کہ
ابتداء السلام از جانب قبلہ کردی بعد از ان التفات کردی بجہت یمین ویسار کہ بدان رفع صوت کردی
ودر باب یک سلام از سہل بن سعد نیز حدیثی آمدہ کہ معلول ست نزد محدثین واز شافعی نیز نقل کردہ اند
کہ مصلی مخیرست اگر خواہد یک سلام گوید واگر خواہد دو سلام وعدم التفات نکردی صحابہ را نیز از ان منع کردی

خشوعها در نماز فرقی و معنی التفات و دیدن بیمین و شمال است یا بپیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات
نباشد و مکروه نبود کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا برون
آید از مواجهه قبله و اگر تحرک کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس اینک قسم التفات مفسد است و یکی
مکروه چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شیخ گوید مکروه است التفات بعنق فی تحویل سینه و اگر تحویل
سینه کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آمده که
لحظ میکرد رسول خدا در نماز یمینا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود
یا بجهت تعلیم آنکه لحظ مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی
جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر گوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب که می نگری
ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة للملتفت اما التفات ثابت
شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد
و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب
آن شعب می نمود و این قصه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند اگر نیز فرض
باشد که نماز فجر است چنانکه در جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و حراست
سلامت و جمعیت ایشان ست پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن
شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل ست و از عمر رضی الله عنه
آمده میگفت انی لاجهز جیشی وانا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول ابن عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس
مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات داشته اند و گفته اند که
خواطر جبلت انسانست و از اینجا معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی
آنحضرت طفلی در نماز بوی متعلق شدی و او را بر داشتی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر دوش مبارک

نهادی وگاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی
اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی در رعایت حال وی کردی وگاهی در نماز بودی و عائشه رض بیامدی و در بسته
بودی چند گام نهادی و در بر وی بگشودی و در خانه بجانب قبله بود و امثال این چیزی چند در احادیث آمده است
و علما را در صورت عمل کثیر اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست عمل کثیر است و مراد ازین آنست
که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص
و تسرول و آنچه محتاج بیکدست است اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل
آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد و مختار نزد بعضی آنست
که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه وآله وسلم سلام
کردی باشارت دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را بگستردی چنانکه پشت دست بالای بوده
گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده وگاهی بسر مبارک ایما کردی بهم
رد سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت برای رد سلام حدیثی صریح نیافتم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر رض
واقع شده کان یرد اشاره این را اگر باشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده اند شاید که حدیث
دال برین حدیثی در یافته باشند والله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عائشه آمده که نماز میکرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و مردم گرد وی ایستاده بودند یکی ازین میان پرسید که این چه حالست پس اشارت
کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست برای غیر سلام
نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری
چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و ام سلمه رضی الله
عنها جاریه را بآنحضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده
بود چون جاریه آمد و آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد پس از اتمام نماز جواب
فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین ظهر است که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذاردن پس قضا کردم آنرا و در اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس از آن منسوخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است
که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حال نماز و رد میکرد بر ما و چون از پیش نجاشی

برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ورد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول اللہ بودیم که سلام میکردیم
بر تو ورد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی روایات آمده که اللہ تعالی میکند از امر خود
هرچه میخواهد و اکنون امر کرده که تکلم در نماز جز ذکر حق تعالی نکنند و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی اللہ علیه
وآله وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی میبود همچو آواز دیگ یعنی گریه میگرد و در درونش میجوشید
و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکورست که آنین و بکا اگر آواز
نبود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز بود پس اگر بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر
آخرت بود از خوف و رجا و رغبت و رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در
حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محمد از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن
طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه
و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت
احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و یا عقده طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ باشد و اگر برای
تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا اکنند اورا مصلی تا بدان
بداند دیگر بار که در نماز است فاسد نگردد نماز او بلکه نه کذا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح آنست که بوی حرفی پیدا
گردد و در هدایه همچنین است و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و فرو نگرفتی و در صحیح بخاری از انس آمده که گفت
عائشه پرده رنگین و منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مرا و تصاویر نقوش است با این معنی از جهت تصاویر
بود و گفته اند که مراد به پوشیدن جانب خانه بدان است که متاعی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده بود و الا
از ستر جدار به ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکات و در جمع البحار گفته که مثل حجله
عروس بر پا کرده بود مزین و منقش واللہ اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت صلی اللہ علیه
وآله وسلم جامه علمدار پوشیده بود در نماز پس بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند
و فرمود این را به ابی جهم صحابی که جامه را پیش کش آورده بود ببرید و گلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه
در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فرود آورد و در حقیقت این برای تعلیم امت بود
واللہ اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی این هم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید

کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر بر آنکه تغمیض عینین دایم و مستمر نبودی و از اینجا لازم نمی آید
استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی دلایل تمام ست اما
ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم ست که اصلا نمی بست و اینجا علما و فقها را اختلاف ست
در کراهیت تغمیض عینین و نزد ما مکروه ست و بعضی گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه
و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب
اقرب باشد لظاهر العموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح
از تغمیض عینین والله اعلم۔ وصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد صلوة میخواندند
روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام
گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و در روایت
بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبریم
ما که این درنگ کردن برای آن بود که بازگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین
نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم بهیئت خود که پیش از سلام داشت که بهمین مقدار
بعد از آن برمیگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بوجه شریف خود
و دعای میخواند و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام
نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث مذکور و در
باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها بهیئت خوانده شود بلکه
هر چه خوانده شود کلا او بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی
در دعوت استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بهمین نسق بوده نه آنکه
بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست
و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل
و مندوبات حال همچنین ست و باعث اختلاف نیز همین ست و نیز گفته اند که اثبات ذکر بعد ترغیب

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدان لازم نماید
والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند و بمعنی و نکته در ان مذکور است درینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار
سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع
شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد اوزاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار
چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استغنا کنند و گویند که استغفار
بعد از نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقهٔ ضاله که ایشان را مهدویه گویند نقل میکنند که
میگویند سه بار بعد از نماز کلمه توحید خوانند کا ذکر در مشهور تقصیرات که در ادای نماز واقع شده کافی ست در
استحباب استغفار خود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد از ان گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند
و ورا مراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و در روایات صحیح نیامده
مگر همین قدر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکاة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و جد بر دو معنی
بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد تو بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد بلکه نیست و گفته اند که کسر ضعیف ست و مختار
فتح است یعنی اول و گفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین
له الدین ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد و بر سایر انواع ذکر وارده عقب سلام
و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا
فی الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با علا صوت می گفت و بعضی علما گفته اند
که افضل در جمیع انواع اخفاست و ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام را مصلحت در جهر اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام
کند درست است بلکه مستحسن باشد و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت
صحت است و مراد بمعوذات بکسر واو مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس ست بنا بر اقل الجمع اثنان و بعضی سورهٔ اخلاص بلکه سورهٔ قل یا ایها الکافرون را نیز داخل

دارد که در وی برائت است از شرک که در ضمن استفاده و هست یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل
شامل معوذتین و امثال آن نیز وارد شد مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز و جل
انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی
معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و در وصیت
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را در عقب
هر نماز و این حدیث معروفست میان علما و مسلسل است بلفظ انی لاحبک و این فقیر نیز از طریق پیران علمای
یمن بدان مشرف شده است و یکی از وردهای مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه
تکلم کند و در روایتی پیش از آنکه بگردد از نماز و وا کند پاها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهورترین اوراد
و بعد از فرایض ذکر مستحبات است که بسیار معروف و مشهور است آنکه تمام این کلمات است که گویند سبحان الله
والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایتی دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن
صد تمام شود و در روایتی دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و
لا اله الا الله بیست و پنج بار و در جامع الاصول از نسائی از مشکات و از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که
چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار یکی از انصار را
نموده که مردی با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی
و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگویید تهلیل را داخل
آن می سازند بهتر باشد چون صباح شد آن انصاری بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواب خود
را عرضه داشت فرمود همچنین کنید که امر میگوید چون بامر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قربان گشت
سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار
والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار می شود و بعضی از علما گفته اند که این روایت
بنا بر تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره که تسبحون و تحمدون و تکبرون در بر کل صلوة ثلاثا و ثلثین

و این تفسیر مبهم است چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است
و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان اگرچه باشند مانند
کف دریا و نیز آمده است که ابوهریره گفت که آمدند فقرا از مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق کنند ایشان و ما نداریم و برده آزاد
گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود بچه سبب
کنند و ما نتوانیم فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبیح و
تحمید و تکبیر در هر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت
آمدند و گفتند یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر گشتند درین عمل
اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و
این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقرا ازین شکسته دل شدند [illegible] گفتند و فرمود
غم نخورید و اندوهگین نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت در روید و این حدیث نیز حدیثی است که
در مشکات از ابی داؤد و از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و سبکباری است که فقرا دارند و بحساب
سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت
ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع است و در
بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این ورد را وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم آنرا به بنت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و در مسند امام احمد بروایت
ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه می طلبید از آنحضرت خادم را
یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها از بس آسیا گردانیدن و دستش از
آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و
چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه نشسته من برای چه آمده بود گفتند برای طلب
خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانهٔ فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم
خود نیز با الفضل است و چون از جای بیایی خبر کن تا بهم [illegible] فرمود یا فاطمه محنت و مشقت
دنیا سهل است بهر طریق بگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا

چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار وحمد بگوئی او را سی
و سه بار وتکبیر میگوئی سی وچهار بار رواه البخاری ومسلم وابو داؤد وترمذی ودر بعضی روایات آمده که یکی
از آنها را الی التمام سی وچهار بار ودر روایت دیگر از صحیحین از علی وفاطمه رضی الله عنهما آمده که پیغمبر خدا فرمود
وتعلیم نموده است بعد از آن علی وفاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند وفرمود علی مرتضی که از آنگاه که این
از حضرت شنیده‌ام از من هرگز فوت نشد ونه در لیلة صفین تا آخر شب یاد من آمد بخواندم دیگر از تعلیم
کردگی چون بگذاری نماز صبح را بگوئی لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار
وبعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی است چنانکه
در سنن نسائی آورده وطبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده ودر این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روا کرده
وتصحیح نموده‌اند ابن الجوزی چنانکه عادت است از افراط ومبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در
موضوعات آورده وحافظ بروی از این جهت طعن کرده‌اند ودر معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر
الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای
ودر صد ایمان وی تا نماز آینده واین را جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند از آنجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله
عنه ودر مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را بیهقی آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی
نمانده مگر موت برای دخول جنت که بمیرد وی بجنت تواند رفت وهر که بخواند او را هنگامی که بخوابد در ایمن
گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی وسرای همسایه واهل چند سرای دیگر که گرد وی اوست رواه البیهقی فی شعب
الایمان وقال اسناده ضعیف ونیز از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا
هو الحی القیوم است وحدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که دروی صدق وهو کذوب
مذکور شده معروفست تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیائی معدوده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانکه ادعیه
مذکوره وآیة الکرسی ومعقبات وجز آن ومراد بعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه
مراد عدم فصل است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض ونسیان وتشاغل بغیر ذکر بوده باشد
واگر سکوت بجهت کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد ولیس بعد از فراغ از نماز هر چه بر وجه مذکور بخوانند عقیب
او وبر اوست مانند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض واذکار وادعیه مذکوره

وعدم تعاقب گردد بانه اینجا هم محل نظر است وظاهر آنست که نگرید خصوصا بر قول کسیکه سنت میدارد وصل
سنت را بفرض وسرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض ودر شرح ابن الهمام تصریح کرده است
که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه واذکار در ادبار صلوة تقاضا نمیکند وصل آنها را
بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال بالجمله از توابع نماز بست کفایت میکند در ان واختلافست علما
را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است ودرین میان
مشغول بسنن ونوافل نباید شد واین قول مخالف حدیث است که در نهی از وصل واقع شده است در سنن
ابی داؤد آمده است از ابی رمثه که گفت استاده بودی که در یافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
تکبیره اولی را نا مثل بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت وبجنبانید وگفت بنشین زیرا که هلاک
نگشتند اهل کتاب مگر از انکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پسندید این سخن را
از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل است ببعضی ادعیه واذکار ولیکن اولی آنست که فصل کند ببعضی اذکار
وادعیه مختصر وادعیه واذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند وثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فصل باذکاری که مداومت میکنند بران در مساجد مثل قرأة آیة الکرسی وتسبیحات وامثال آن
وحلوانی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه وسنت واین منافات ندارد با اولویت مذکوره
زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلاف اوست ودر خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب
یا عشا که بعد آنها سنن است مکروه است او را مکث قاعده او باید که بایستد وتطوع نکند در مکان فرض
بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس تر آید واگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است
ودر نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد باید دید یا
برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد وهمه برابر است در سنت ولیکن افضل رجوع بمنزل است
از برای تطوع ذکر نهایه الکلمه فی شرح ابن الهمام وآنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات
ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد
که اینقدر منافی تعجیل نیست واگر بسیار بجاست تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست
چنانکه گذشت وآنکه بعضی مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند فی الحقیقت که نه خواندن قبل یا بعد اذکار ودعا
[illegible] است وصل در بیان سجده سهو بدانکه سهو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقوال در انچه

وصل

متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه و نماز و چه در غیر آن اختلاف ست مختار نزد اہل
حق جواز است و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الٰہی بخرو شانه است در باب تثبیت تشریع احکام و دریافت
سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن ست چنانکه گفتی که هر
سهو کند سجده سهو برو ی لازم ست چنانکه در صورت شک بیاید و لیکن این حکمت بانضمام دریافت سعادت اقتدا
تمام میشود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم آنچه در جزو آن
سنت شروع گردد و صاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سهو فرمود
در نماز و در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست و برخاست چون تمام کرد نماز
را دو سجده کرد پیشتر سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن گفت
بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و از سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و در حدیث سجده سهو
بعد از سلام بود و این را حدیث ذو الیدین گویند که نام صحابی ست و از حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش
کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و در حدیث دو اشکال ست یکی آنکه این جناب است بر خلاف واقع و اجماع
دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار بخلاف در افعال ست و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوٰة
با اتمام صلوٰة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد این ست که در اعتقاد من اینچنین ست و نفس الامر
و این خبر صادق ست بلاشبهه یا کنایت ست از عدم شعور پس گو یا گفت شعور ندارم و این نیز صادق ست و فافهم
و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و اتیان بمنافی بطریق سهو مفسد نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند و پوشیده
نماند که این مذہب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نگردد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام
در صلوٰة بود و تحقیق آنست که بعد از آن ست و بعضی میگویند که این گفتگو همه با بیان بود و تعول این سخن مسماست
بعید ست و نیز گویند که این قضیه برخلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنز الرقائق مسمی البحر الرائق
گفته که لا جرابی شافعی ازین اشکال بیا ختم و مذہب امام احمد آنست که کلام عامد بمصلحت آن مبطل نیست مگر آنکه امام
تکلم برای مصلحت نماز کند چنانکه گمان نبود که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است
پس تمام کند و این نیز از تکلم ذی الیدین ست و بعضی صحابه جواب میشود و کلام در حدیث دراز ست و شیخ ابن
حجر در شرح بخاری استیفای آن کرده است سوم یکبار در نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از
مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت

فراموش کردی پس بمسجد رفت و رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد
و سلام داد و باز گشت و در حدیث ذکر سجدهٔ سهو مسکوت عنه است تا بدانکه مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی
سجدهٔ سهو واجب نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی
حنفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما والله اعلم رابع نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک
رکعت زیاده کرد صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجدهٔ
کرد سهو را و سلام داد و برآن اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث
و در مذهب حنفیه تفصیل در این صورت مذکور است در فقه خامس نیز یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و بحجره
در آمد فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد باز گشت آن یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دیگر باره سلام داد در این پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را غیر این مواضع خمس بر آن
قیاس کرده اند داود ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بمجرد ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص
را بر آن قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سجده کرده و در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجدهٔ
سهو پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را
پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده در این باب یا بادعای نسخت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از
سلام میکند بترجیح آن حدیث بر ما عدای آن و در کتب سنت از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام مانحن فیه که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی است از فعل چنانکه در اصول
فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین یا بقیاس چنانکه مذهب ایشان آنست از رجوع بقیاس
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود
جبر کرده شود بدان کما قال الشمنی و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و
عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین آنست که در نماز آنحضرت را سهو گرفته بود باین طریق که در تردد
افتد و نداند که چند رکعت گذارده و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب
اگر چه خلاف واقع است اما او را شعور نیست و البته آنچه واقع و نفس الامر است یاد ش میداده و در صورت

شک و تردد و تحیرست و بالجمله بجهت غلبهٔ استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و مفید بود که آن از شیطانست چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است
آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان لبس میکند و تخلیط میکند و در التباس و اشتباه
می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شک در نماز هرگز
واقع نشده و لیکن برای تعلیم حکم آن قرائت را مفید بود که اگر کسی در شک افتد و در نیابد که سه گذارده یا چهار
مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و مقتضای آن تردد و قرار دهد در صورت مذکور آنکه سه گذارده است
چه گذاردن سه یقین است اگر چهار گذارده باشد و سجدهٔ سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری
کند و هر جانب که ظن غالب دارد بنا بر آن نهد خواه اقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یک جانب نبود و نشد بنا بر
یقین کند و بعضی مردم درین حکم برین امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است بنا بر یقین و ندانسته
که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع که در بسیار احکام اعتبار کرده چنانکه در اشتباه قبله و غیر آن و نیز در صحیحین
از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا آورده است شیخ
و در جامع الاصول از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد هم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد ما
یفرغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضی از علما در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه
آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر رای او
تحری غلبهٔ ظن در یک جانب نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطا گفته که آثار در باب تحری غالب الظن بسیار
است و میگوید اگر اینچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار
آن حرج تمام است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا عمل ظن غالب بر یک جانب
افتد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد و در شرح مشکاة تحقیق این کرده شده است فصل
در سجدهٔ تلاوت اختلاف کرده اند علما در حکم سجدهٔ تلاوت ائمه ثلاثه برآنند که واجب نیست و امام مالک و شافعی
برآنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک او سنت و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز
باشد و در غیر آن واجب نیست بجهت آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن وارد شده یافته و میگویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تعظیم اقتصار بر آن کرده شده
پس فرض باشد چنانکه در قیام نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نیست بوجوب قائل شدیم و تشریح ائمه

تحدیث زید بن ثابت ست که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندند و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب
سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشند و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد
یا سجده نکرد و بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و
طهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلافی دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله
عنهما آمده که بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا شعبی و بیهقی باسناد
صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع کرده شده بجهت بیان این دو روایت
که مراد طهارت کبری ست یا ثانی در حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی
میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو میگذشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت
واجب نیست مگر بر مستمع در مسایل یعنی اگر اتفاقا بی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی
گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد بنسبت بسامع و این را از امام
مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و
حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ائمه آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا
شرائط الصلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر گویند و بی رفع دستها و تسلیم نه واجب و مروی
از ابن مسعود همچنین هست و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی
و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجدهٔ نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع
حالست پس تسبیح سجدهٔ وی افضل و ارفع باشد و اگر سجدهٔ تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح که خصوصا
نزد حنفیه دعا در سجدهٔ نماز نمیکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه
وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود
قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخوانند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نیز نزد
بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا در قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند
و همچنین میگویند و لیکن بودی که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها
اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی
بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمده گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذاردم

وچون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد واین دعا بخواند وگفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را
وسجده کرد وبخواند این دعا که آنمرد خواب شنیده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب ودر حدیث
بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده وارد
وسجده کردند با وی صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان وکافران وجن وانس مراد همین جن وانس باشند که درین
مجلس حاضر بودند بطریق تاکید تا هر که بر روی زمین از آدمیان بود والله اعلم وگفته اند
که سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی بود وسجود شکرگذاری
سبحانه که معدود داند در اول سوره وسجدهٔ مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت وامتثال امر وایشان شکر و
سجدهٔ مشرکان بجهت استماع اسماء آلههٔ ایشان از لات وعزی که درین سوره مذکور شد یا از هیبت وسطوت
وسلطان کبریا وجبروت الهی تعالی وشانه وسطوع انوار عظمت وعزت صدق وحقانیت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه تاب وطاقت اختیار ایشان باطل شد واثر سجود وانکار استکبار
محو ومضمحل گشت مگر از آن کس که اشقی واطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت وبر جبههٔ زشت خود زد وگفت
این قدر بس است وآن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفته ودرینجا قصه ایست از وضع زنادقه ومفتریات
ایشان که بعضی از ارباب سیر وتواریخ گرفته بذکر غرایب وعجایب این قصه آورده اند وعلمای محدثین
حکم بوضع آن کرده ورد وابطال آن نموده اند وآن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد ذکر
اسماء لات وعزی ومناجات مدح ایشان کرد وگفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی وآن بسهو
بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه بصوت شریف آنحضرت پیش خود خواند ومشرکان آنرا شنیدند
وسجدهٔ مشرکان از جهت بود وگفتند اکنون محمد مدح آلههٔ ما کرد ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق ومحیی ومیت
علیم وقدیم رزاق یکی است این بتان شفعای ما اند ومحمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد
وخبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی
وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم واین قصه عقلا ونقلا باطل وموضوع است وسر این آیه را تفسیر دیگر است
که نیست ورودی ذکر این قصه والله اعلم فصل در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده
که خارج صلوة کند آیا جایز ومسنون است وعبادت وموجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی بدعت

است وحرام ولا اصل بها فی الشرع ونزد بعضی جائز ومسنون واز بعضی فقها نقل کرده اند که جائز است
مع الکراهة تفصیل کلام آنکه سجده در غیر نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است وآن خود در حکم سجده نماز است
دیگر سجده تلاوت است ودر آن خلافی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز وظاهر از کلام اکثرین آنست
که این مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام
شافعی سنت است وقول امام احمد وابی یوسف نیز همین است واحادیث وآثار درین باب بسیار آمده چنانکه
مذکور گردد ونزد امام ابو حنیفه ومالک سنت نیست بلکه مکروه است وایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است
وبنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بیان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مؤدی بتکلیف
ما لا یطاق باشد وگویند مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از ان
بسجده کردند یا منسوخ است ولیکن آنها که قائلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت
نیز همچنین واقع است نه هر نعمت وگویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است وچون از بعضی خلفای راشدین
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست نباشد ویک قسم
دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند ودر بعضی روایات فقهیه حنفیه در ان واقع شده مختار کراهت
وحرمت آنست ودر مسند امام احمد وجامع ترمذی وسنن ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خبری که خوشحال میساخت بر روی می افتاد سجده کنان مر خدا را جهت شکر کردن مر او را
عز وجل واز انس نیز مثل این آمده وبیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی الله
عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم سجده شکر بجا آورد ودعا کرد بران قبیله وگفت السلام علی همدان السلام علی همدان وعبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که جبرئیل بشارت داد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را که هر که
یکبار صلوة بر تو فرستد خدا تعالی بر وی ده صلوة فرستد وهر که یکبار سلام کند خدا تعالی بر وی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد وسجده کرد وبغایت طویل کرد چنانکه
بینندگان گمان بردند که روح پاکش بر آسمان رفت واز ابن السائب نیز روایت است که بار شخصی کوتاه بالا که خلقت وی
ناقص الخلقت را دید سجده شکر کرد وجز این نیز در حدیث آمده ودر صحیح خبر آمده که چون عبد الله بن مسعود سر ابو جهل لعین را
آورد بنزد آنحضرت سجده کرد وفرمود هذا فرعون هذه الامة ودر روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد واین

ناظر در صحت تا دلیل سجده است نماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن
مالک را بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرا است رضی الله عنه و یکی از آن سه تن که
تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه ایشان مرجوع و مرجئ گشت بعد از آن حق تعالی بر ایشان چنانکه در قرآن عظیم
وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم الآیة و این قصه در
درازست و از احاسن قصص است و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم بتفصیل و امیرالمؤمنین ابوبکر
صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجده شکر کرد و قصه وی مشهور است و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه
چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه وی و حال او [illegible]
احادیث و سیر مذکور است چیزی از آن نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکات ذکر کرده شده است و فصل
در ذکر نماز جمعه بدانکه جمعه بضم جیم و سکون میم و ضم آن مشهور است و بعضی بفتح میم نیز گفته اند چنانکه از آن حکایت
کرده و در قرآن مجید قرائت بضم میم است و سکون از شواذ است و این روز را در جاهلیت عروبه
بفتح عین و ضم راء و بای موحده میگفتند و جمعه اسم اسلامی است بجهت اجتماع ناس در وی برای نماز کذا قیل و
تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت هم از جاهلیت تغیر داده اند بجمعه بجهت اجتماع قریش در وی
یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغییر دادند فاما نامهای قدیم
هفته این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی داشت و در اسلام
بفضائل و خصائص امتیازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه کسانی
را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز شنبه و نصاری را روز احد یعنی
یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه
بآنکه امر کرد مر ایشان را بعبادت کردن در این روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس خلاف کردند
قوم و روز دیگر را بر رای خود اختیار کردند یهود روز شنبه را و تعلیل نمودند بآنکه روز انتهای آفرینش است
و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق نیز باید از اشتغال اعراض نموده بعبادت مشغول شوند
گفتند نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نعمت و اختصاص
عبادت و اکثر بر آنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد
خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را [illegible]

قیاس درباب مسلمانان بجمعه نیز و بعضی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند
بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا و هدایت نمود و گمراه کرد ایشان را
بابا و ضمیر و تعلیل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بدریافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اعلی و احری
بود از شکر نعمتها خارج از ذات و ظاهر درینجا معنی اول است بلکه درباب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در
شرح صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش
از نزول قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی است که در وی جمع میشوند در هر هفته برای
عبادت ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر
و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه باین خصوصیات که در
نماز جمعه است نبود و بعد از نازل شدن قرآن باین خصوصیات و انعقاد در مقصود کافیست [illegible] و در حدیث
اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود
که افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف علما
را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه
افضل ایام سنه و این سخن محصلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود
رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمده بود در ایام منا بود
چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث دیگر آمده است که
سید الایام یوم الجمعة جمع شده در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام و در روز جمعه و در آورده شد
در بهشت در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز جمعه و بر
پا شود قیامت و در روایت نفخ و در روایت صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع دارد درین روز
یا بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست که حصر آن از دایره امکان
بیرونست و موت موصل است بحضرت قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است به نعیم جنت و
ظهور سواطع حق تبارک و تعالی و خصائص و فضایل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است

ذکر روز جمعه و فضایل او ۱۲

که هرچه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف است
بر دو قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این
قول مردود است و از ابوهریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت در روز جمعه که مستجاب
بود دعا در وی دعا برداشته شد ابوهریره فرمود دروغ گفت هر که این گفت آن ساعت موجود است الان در هر روز
جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان درین وقت نیز باقی است و درینجا نیز دو
قول واقع شده جمعی میگویند که آن ساعت را درین وقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر
شب قدر در عشر آخر و اکثر بر آنند که متعین است و درینجا اقوال متعدده زیاده بر سی قول آمده شیخ ابن حجر
عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف
و ترجیح و توقف آن بیان کرده و در آن تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم و ارجح
اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز
اختلاف است علما را در ترجیح یکی از این دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده در آن تقویه
و تائید نموده و صاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از
صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکردند در آنکه آن ساعت
آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر کند اورا بآنکه
آخر ساعت و چون خبر میکرد مشغول میشد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده والله اعلم و دیگر از جمله خصائص
درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نمازیست
که اعظم فرائض اسلام است و نهادن در آن موجب ختم بر قلوب و نوشتن از جمله منافقان است و غسل در وی سنت
موکده است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تبکیر مسجد یعنی
زود شتوی کردن آن مستحب است و درین روز نزد جمعی از علما صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه
و ابوقتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه در
دوزخ در آن وقت می افروزند الا روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب
جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند از حرمت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع
و عباد بنده را حرمت او بر بسیار ایام چون حرمت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز

دانس و برهم میزنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس که گوید تا آن
و برای خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهت بیع نزد اذان و استحباب غسل برای نماز آن نیز از خصایص
جمعه است و قرات سورهٔ الم السجده و سوره هل اتی علی الانسان در نماز فجر و خواندن سورهٔ جمعه و المنافقون
یا سبح اسم ربک و سورة الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز مغرب
وی و خواندن سورهٔ جمعه و منافقون در نماز عشای وی نیز مسنون است و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف
آن نکنند و حنفیه مکروه میدارند تعیین سوره را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرموده که همچنین باید کرد
گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده دران و گفته که مقتضای دلیل کراهت که ایهام تفضیل و
هجران باقی و عدم جواز غیر آن است عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بندهٔ مسکین عبدالحق بن سیف الدین
ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف ایشان و
در نوافل و اگر بوده اکثری بوده باشد پس طریقهٔ حنفیه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث والمذهب والله اعلم
و فضایل خواندن سورهٔ کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخواند
سورهٔ کهف در روز جمعه روشن شود در روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن
شود نور تا بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرده میان الجمعتین یعنی صغایر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوب است
لیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صغایر والله اعلم و حاصل مطلب آنکه روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا
معلوم شد و عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد
بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند نماز جمعه حاصل میگردد از انوار و مشهود عظمت و جلال حق پرتوی
و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است
امام شافعی و ائمه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست او است آیینه
سفید که در روی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آیینه سفید و در وی نکته سیاه گفت این آیینه مثال
روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعتی است که در روز جمعه است با قبال
امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود و لهذا سیاهی کتابت از
میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی
دارد و چیست وجه تسمیه به یوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی درجات جنت است

در وی کشاده را که طول و عرض آن را جز خدا کس نداند و در وی تلهاست از مشک که سرهای آن از غایت
بلندی بآسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در ان عالم میفرستد پروردگار تعالی آنقدر که میخواهد از فرشتگان
خود در گرد آن وادی منبرها است از نور که بران نشستگاه پیغمبران ست گرد کرده شده است آن منابر نور منبر
های دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بران شهیدان و صدیقان در پس آن منابر از نور می نشینند پس میفرستد
و تعالی آن مشک سا در جامهای و بر رویهای و موهای ایشان پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام که
راست کردم با شما وعدهٔ خود را که در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هر چه میخواهید بدهم شما را گویند
پروردگارا میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم
شما را و سرای خود یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده بدهم و نزد منست مزید هر چیز چه نعمتهاست
من و درجات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزید است پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب
بنما مر او وجه کریم خود را که نظر کنیم بآن و ببینیم آنرا بچشم سر تا نهایت مقاصد و منتهای مطالب این است که بالاتر
ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش
از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بمقتضای لطف و مهربانی خود بی سوال
آورد و عطا کرد تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سول و مامول وقت است هر که پیش از وقت
طلبید و پیش از قسمت خواهد محروم بازگردد و کتاب الخیر لیطرا فاذا جاء الاوان یجی پس تجلی کند پروردگار تعالی
و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از نور جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر
نه سبقت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست هر آئینه
می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بدیدار مشرف شدند و بنور جمال وی منور گشتند گفته میشود
مر ایشان را که اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی ست به بندگان چه دایم در درگاه
عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان ست بروند و زمانی بجمال خود بیایند و
بیاسایند و در پرده های صفات که جمال و هرایای آن نعیم جنت ست مشاهده نمایند و مستعد و مستحق
تجلی دیگر شوند و شهود در هر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست پس بازمیگردند ایشان
بمنازل خود و جمال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده برانچه بودند بران از
حسن و جمال رفعت در بهشت چه آن جمال صفات ست و این نور ذات پس می آیند ایشان بزنان

خود و جمالی آنکه پوشیده شده اند این مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و
نموده نمیشوند بیکدیگر از جہت آنچه پوشیده است ایشانرا نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون
باز آیند بجمال خود زنان یکدیگر را و فرشتگان آن نور و برود غلبه آن و رجوع نمایند بصورتہای خود که پیش
ازین بران بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشانرا زنان ایشان بتحقیق بیرون آمده بودید شما
از پیش ما بصورتی و ہیئتی که داشتید و باز آمدید بغیر آن صورت و ہیئت یعنی این حسن و جمال بیش ازین
نداشتند از کجا آوردید پس بگویند این مردان این حسن و جمال بآنجہت است که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس
بر ما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی دیده فی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی و براستی
الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی ہیچ مخلوقی لیکن
نموده وی جل جلاله ایشانرا از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این ست معنی نظر کردن بذات اقدس
وی و میگویند که ازینجا ظاہر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که فایض شد از ذات وی تعالی و تقدس
نه ذات و عظمت و جلال صفات اند و مشاہده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نفی کردند نه رویت
را و حاصل در دنیا مشاہده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نمی باید که حقیقت و عرفا توان گفت
کرد وی حق ست و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل
بود نه بچشم مثلا عقلا میگویند آنچه مرئی است از جسم نیست و شکل لون است نه کنه حقیقت جسم آنہا ہمه صفات
جسم ست و یا وجود آن در عرف میگویند جسم را دیدیم بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را
در آخرت ببینند و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کنند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را
اعتقاد کرده ساکت باید شد بیش ازین قدر نیست والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حالت ہمیشه
در ہر جمعه باشد مومنان را و چند و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از آنجہت
آنچه میدہد ایشانرا پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند بانچنین فضل و کرامت و خود چون
دوست ندارند و نخواہند ایشان این را و فرموده و تعالی بخواہید ہر چه خواہید شما را است ہم لاجرم ہمیشه حال
بدین منوال باشد فہذا المعنی الیوم المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلا تعلم نفس ما اخفی لہم من قرۃ اعین جزاء
بما کانوا یعملون وصل چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خطبه بمنبر شریف برآمدی بلال شروع
در اذان کردی در پیش روی شریف آنحضرت و در زمان شریف بغیر ازین اذان نبود و تکبیر ہم

زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان
دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره ست و در بعضی روایات
آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده لیکن مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است
و آنچه در زمان عمر بود باعلام بود فی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار
وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة
و بهمین اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو اذان بود و معتبر در وجوب
سعی و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان ست که بود از جلوس خطیب ست بر منبر از جهت اصالت و وجود وی
در زمان آنحضرت پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین ست ولیکن علما راجح آنرا
داشته اند که معتبر اذان اول ست که متحدث گشت اگر در وقتش که بعد از زوال ست گفته باشد زیرا که مقصود
که اعلام است بوی حاصل میشود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و
التزام انصات و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار
اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خواهند
بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است که اذان
اول از محدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان
را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و بهر تقدیر
آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده باشند
بمعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المؤمنین عمر در جماعت
تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم هر بدعت حسنه همین ست و بر فعل عثمان رضی الله عنه اجماع
سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و فقه بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون خطبه خواندند
آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بجدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت غیرت و تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله وسلم منذر جیش است که میگوید صبحکم و مساکم و منذر جیش آنکه خبر رساند

قومی را و میترساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می تازد
و غارت میکنند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند بعد از آن فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله
وخیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث
این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار و کلمهٔ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری برای آن بابی
عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث
مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داؤد است علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعبی آمده
که فصل خطابی که داؤد را داده اند و فرموده و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول
کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان است و قیل کعب بن لؤی و قیل سحبان بن وائل و قیل قس بن ساعده و قول
اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی است و در
بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر نیز بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون
خطبه در حرب میخواندی تکیه بر قوس و سیف میکرد و در جمعه بر عصا و در بعضی روایات نقض آمده که اتکا بر
قوس و عصا کرده است صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و بعضی گفته اند که در هر بلده که
فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه در مدینه مطهره بعصا
و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و حنفیه بعصا
کنند که نزد ایشان بصلح است کما بیّن فی موضعه ان شاء الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است که این
معنی بر تکیه کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد
نه عصا و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی
نسبت بخطبه و الا در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و آله وسلم میانه و در روایت
ابی داؤد که آمده بود نماز وی میانه و خطبه وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه
و دانشوری است و مانا که وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آنحضرت که مصدر
جوامع الکلم و مظهر غرایب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت کوشد و به تهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصداق
لم تقولون ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار بیشتر فعل آنحضرت تعلیم است بود و اما استعمال قولی
نیز بوکه ساخت و نزد امام ابوحنیفه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی است

و زیادت بران سنت و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه است
و ذکر الله بنفقه صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و لبسته شد
و کفایت کرد بدان و لیل النست کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه
مذکور نیست در کتب حدیث مگر در بعضے کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون
منبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستے و اگر در اثنای خطبه حاجتی
عارض شدی یا سایلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاری و سایل را جواب دادی
آنگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر
و بر داشت ایشان را و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین با سلام پس فرود آمد از منبر و نشست بر کرسی
تعلیم کرد او را پس باز بمنبر بر آمد و خطبه را اتمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی
حاضران را بتصدق و تحریض کردی بر آن و اگر چیزی که بودی از ثوب و درم و جز آن دادی تا آنکه علما اینها را
از خصایص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از
حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و حاجبی پیش وی نبودی چنانکه الان متعارف
شده است و بیرون آمدن جمعه و عید در حین و غیرها که با جماعه کثیر با علما بوضع غریب برانید و پیش
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طبل و لوا و الیک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طیلسان و طرحه و
جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی و لیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود و طرف آنرا میان هر دو
کتف خود و در جمعه لبس سواد مستحب است نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر
میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال
وی همچو مثال حماری است که بر میدارد کتابها را و تعریض است بمذهب یهود که این آیه نازل شده در آن
ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت میکشند در
بر داشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید بصاحب خود انصت یعنی همنشین خود را در وقت خطبه
خاموش باش پس بتحقیق لغو گفته و چه رسد امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرده است
داده و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الصراح لغو

بیہودہ گفتن و این انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابوحنیفہ از ایشان ست و مذہب امام مالک نیز
ہمین است و پیش بعضے مستحب ست و امام شافعی از ایشان ست و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ از شافعی دو قول است
و از احمد نیز دو روایت است و میگوید کہ ابن عبدالبر اجماع نقل کردہ بر وجوب انصات کہ از قلیلے از تابعین اختلاف
کردہ اند و در رد سلام و تشمیت عاطس بعضے مکروہ دارند و بعضے رخصت کردہ اند و مذہب امام ابوحنیفہ آنست
کہ از وقت بیرون آمدن امام برای خطبہ تا شروع وی در نماز صلوۃ و کلام ہر دو حرام ست و اگر
در نماز بود و امام در خطبہ شروع کرد قطع کند نماز را ہر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع
در خطبہ و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است زیرا کہ این وقت استماع نیست بخلاف نماز کہ
امتداد دارد و شاید کہ قطع آن نزد شروع خطبہ ممکن نشود و گفتہ اند کہ مراد نماز نافلہ است و الا قضا نیز در وقت
خطبہ رواست بی کراہت و نیز اختلاف ست در آنکہ دور نشستہ است و خطبہ نمی شنود سکوت کند یا نہ مختار سکوت
و بعضے از متاخرین گفتہ اند کہ دور نشستہ در وقت خطبہ یا مشغول بودن بذکر و تسبیح و قرائت و ذکر خفیا اسلم یا
بہتر بود و در شرح ابن الہمام گفتہ است کہ حرام است در وقت خطبہ کلام اگرچہ امر بمعروف باشد و تسبیح و تہلیل بود
و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروہ است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروہ نیست
زیرا کہ فرض است و جواب آن آنست کہ فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جہت آنکہ رد سلام ممکن است در
ہر وقت بخلاف خطبہ و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبہ نشود و ہو الصواب و حمد نزد عطسہ نیز در دل گوید
و در رد منکرات اشارت بچشم و دست مکروہ نشود و ہو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتے
از ابی یوسف آمدہ انتہی و آنحضرت در نماز جمعہ در رکعت اولی سورۂ جمعہ و در ثانیہ اذا جاءک المنافقون میخواند
و گاہی سبح اسم ربک الاعلی و ہل اتاک حدیث الغاشیہ میخواند و در روز عیدین نیز این دو سورہ میخواند و اگر
عید در روز جمعہ واقع میشد در ہر دو نماز این دو سورہ میخواند وصل در نماز تہجد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم ہجود بمعنی نوم و تہجد ترک نوم چنانکہ تأثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی اسقاط است
چہ نماز تہجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن میبود و اختلاف ست در آنکہ قیام لیل کہ بمعنی نماز تہجد است فرض
بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل ہر طائفہ قول حق تعالی است فتہجد بہ نافلۃ لک جمعی کہ سنت گویند نافلہ را
از نفل گویند بمعنی زیادہ بر فرض و آنانکہ فرض گویند نافلہ بمعنی زیادہ دارند کہ معنی اصل لغت نفل است
یعنی فریضہ زایدہ علی الفرائض و گویند کہ اگر بمعنی تطوع بودی نافلۃ لک کہ مفید اختصاص بآنحضرت است

وصل بیان نماز تہجد

آنکه گفته چه عقل و تطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجاتست چه تطوع در حق وی
صلی الله علیه وآله وسلم که مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق
غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران محافظت
نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدله
آن بگذاردی و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه وآله وسلم و چندان ایستادی که
پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عائشه آمده که بشگافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول
وی سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الایه گفته اند که قیام لیل واجب بود بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ
اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب وی
رضی الله عنهم تا یکسال بعد از ان منسوخ گشت باین آیه و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت
هم است یا مخصوص است بامت و وجوب باقی است برآنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود و پنج دوگانه و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر و تردد در مذهب یا سه رکعت
است در نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن از ان و از امام
احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام بده بر
دو رکعت و اگر سلام نه دهد و به سه رکعت کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعاده
اثبات سه رکعت را انتهاج کرده و تقویت نموده است بحدیکه اگر زیاده تر از اثبات یک رکعت نباشد کمتر از ان
هم نخواهد بود والله اعلم و اثبات یک رکعت که میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام
میدهند و در اثبات سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بترا واقع شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده
مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فجر است
یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر از ان و صحیح آنست که [illegible]
رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده با وتر و گاهی بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز
آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با مغرب وتر شده و وارد شده است
که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت دران دراز کردی چنانکه سوره بقره

سورهٔ آل عمران و نسا و مایده یا انعام و دیگر سورهٔ طویل خواندی در رکوع و سجود و قومه نیز باندازهٔ آن دراز
کردی و در بعضے شبها در نماز شب یک آیة را مکرر کردی و آیة اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفرلهم فانک انت
العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر از دوگانهٔ سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون
نشسته میگذارد در رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته میگذارد و چون پاره از قرأت ماندی برخاستی
و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته
یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
که گذارد در نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت چون
گرانی سید اکرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه و آله وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربیع بودی و حفاظ در حدیث طعن
کرده اند و فقها را در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابوحنیفه هیئت جلوس نفل هیئت
جلوس تشهد است و در روایتی احتباء و تربیع نیز آمده و در روایت است از ابی یوسف احتباء و از محمد تربیع و جلوس
تشهد افضل است بالاتفاق و چون میگذارد نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد تا از آنکه درازتر شدی سوره و دراز
ازان و درین دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد و قرأت و رکوع و سجود و سایر ارکان از اتمام و کمال
بجا آرد چنانکه لائق است جبر نقصان ترک قیام کند شاید که بعضے نوافل آن از اصحاب میکنند چنانکه نشسته میگذارند و ترجیح
بعضی ارکان بجای بیارند و خواهند که عوض ... علیها وجود وارد است تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
افتتاح میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متعدده
واقع شده متعدد مختلف است و در مواظبت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه در طریق اهل دل و
سلوک طریقه اتباع و آن طرف و در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة و شرح آن مسطور و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذارد و در جامع الاصول
از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که از این عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و
ترمذی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست
باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس وتر گذارد که نماز آخر شب مشهود
و محضور است و این افضل است و از بعضے اصحاب شنیده شد که گذاردن وتر در آخر شب پس ... مقام ...

در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است ابوبکر صدیق رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب
رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجمله صحت
رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر
حیاناً در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آمده
لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس از آن به تهجد برخاست اعاده
نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر بعد وتر گذارد لا بد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد نشده و در صحیح
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وتر دو رکعت نشسته میگذارد و میخواند در آن اذا زلزلت الارض و قل یا ایها
الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نمیکنم از آن و گفته اند گذاردن
آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که دو رکعت وتر را
و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میگردد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی
وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده
والمختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی مروی و ماثور نه
میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت
سوم بآواز بلند کشیده حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة والروح و صلی آنحضرت بعد از دو رکعت سنت
فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتندی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که
چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من والا اضطجاع
مینمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری علی شقه الایمن و از این حدیث معلوم میشود که
تکلم بعد از سنت فجر جائز است و ترمذی بابی آورده برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده و از عائشه آورده که گفت
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد والا
بیرون می آمد برای نماز و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله وسلم و من بعد
هم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد و ضروری بود
که از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم اینها

قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت لی الی حاجة کلمنی تا آخر دران ست و اگر قضا سخن نه از جنس ذکر و ضروری
بود نیز مبطل سنت و موجب اعادهٔ آن نیست مگر بجهت کراهت تکلم در وقت احتیاطاً و تکمیلاً اعاده کنند یکباری
در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر
را مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة مبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع
بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین
قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علماء
بکراهیت آن قایل و آن را بدعت بشمرند و این هر دو قول بعید است اما در حنفیه بجهت عدم ذکر اضطجاع در
بعضی احادیث آنرا بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جابر علماء طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته
و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین ست و بنظر باید که فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهت آنست
که عادت شریف اضطجاع برین وجه بود که افضل است و در عدم ... و نیز استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش
مبین شده است وصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار آنرا شب برات میخوانند ثابت
شده ... بحدیث عائشه که گفت قیام کرد رسول خدا در یک شب پس دراز کرد سجده را تا گمان بردم که قبض
کرده شده روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم ... و جنبانیدم انگشت او را پس
جنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز گفت یا عائشه یا گفت یا حمیرا گمان بردی که پیغمبر
خدا خیانت کرد در حق تو و عذر کرد عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض کرده شد
روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود آیا در می یابی که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا
دانا تراست فرمود این شب نصف شعبان ست خدای تعالی می نگرد بر بندگان خود را در روایتی
آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب
تمام شب میشود پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت میکند بر رحمت خواهندگان و تاخیر میکند یعنی آمرزش اهل حسد
و کینه را که بنا حق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عائشه در حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت بر من پس لباس
از خود برکشید و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت دیدم که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان
برداشته ایستاده است و دعا می کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عائشه که حیف میکند خدا و رسول

وی بر تو لیس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو لیس گفت آنحضرت که این نصف
شعبان است نزول میکند حق سبحانه باسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده است
که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته میشود درو کی
ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و احادیث در فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است
بعد لیلة القدر و در احادیث آمده است که کشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید الاضحی و شب عید فطر و شب نصف
شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام من خالد
بن معدان و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند در این شب در عبادت می پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند
و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و میگفتند رسیده است با ایشان در این آثار اسرائیلیه لیکن علماء
حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان در آن و این اجتماع در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام
است تنها نماز گذاردن را مکروه نشمارد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر قیام و طول سجده و استغفار
برای اهل بقیع بصحت رسیده و از عائشه آمده که گفت بود شب نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون پاره
شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من رداء
خود را جستم آنحضرت را در حجره های زنان وی نیافتم او را در آنکه برگشتم بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه
افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی هذه یدی و ما جنیت بها علی یا عظیم ترجی
لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره پس برداشت سر خود را پس باز رفت
بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی و حق له ان یسجد پس برداشت سر
مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا فاجرا و لا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد
با من در جامهٔ خواب و دید مرا که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم او را
از حقیقت حال خود پس مسح کرد و گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه
مشقت کشیدند در راه خطا رفتن یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند درو حق تعالی بآسمان
پایان و می آمرزد بندگان خود را اگر مشرک و مشاحن را و در اورادنامهٔ مشایخ در این شب صد رکعت نوشته اند
در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محققین بصحت رسیده است شیخ امام ابو الحسن بکری رحمة الله

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بگذارد چهارده رکعت
در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد و چهارده
بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت
را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول و چون
صبح کند و در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یکسال آینده و نزد محدثان در ثبوت این
سخن است و از بیهقی آورده اند که گفت بآن میماند که موضوع باشد و الله اعلم و آنچه متعارف شده است
در دیار ما از صد رکعت و چراغان و امثال آن همه نامشروع است و مشابه بدیوالی هند که آن را [illegible] رسم مجوس است
و اما قیام لیلی در رمضان که آن را تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست
که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که دایم در تهجد بگذارد چنانکه معلوم گردد

وصل
در بیان
صلوة ضحی

وصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو و ضحوة و ضحیه بروزن عشیه ارتفاع نهار و ضحی فوق اوست و
بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء الضحی ممدود وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم
در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی یک دو نیزه و این را
صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز
چاشت گویند و در اکثر احادیث همین نام صلوة الضحی شامل هر دو نماز و در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث
صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا ام هانی
هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گذارد نماز ضحی و گفت هذه صلوة الاشراق
و آن نماز آنحضرت در خانه ام هانی در فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در مواهب جمع الجوامع سیوطی
که آن را جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت
پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه
و برای صلوة ضحی جدا و صحت رسید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت
را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز اول وقت اشراق
است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذارده اند بعضی گمان برده اند که
مگر این دو وقت و دو نماز اند بعضی ضحوة صغری و ضحوة کبری نیز گویند و الله اعلم و آنچه گفته اند که نماز اشراق

است در صلوة ضحی بعضی اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب
را ترجیح نموده و بعضی این جانب را و ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آن را نماز چاشت میگویند
نه در نماز اولی که آن را نماز اشراق می نامند چه این را بعضی از سنن مؤکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات
مختلف آمده در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی
دوازده و بر هر کدام ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که وارد
شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار در وی بحد تواتر
رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق
پس باقی داشت حق سبحانه از آن تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم صلوة اشراق را و در حدیثی
آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نماز است که محافظت میکردند
بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین عفا الله عنه یعنی مصنف
که چون عنایت الهی که در شان عباد و عموم مسلمین بملاحظه حوائج و شواغل ایشان ظهور نموده است در وقت
ما بین فجر و ظهر تخفیفی فرموده است بندگان خاص سبحانی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ آمده
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشته و حق تعالی بندب و استحباب ایشان را بوجه اتمام حفظ
و تخفیف فرموده جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علمای مذهب
و مشایخ است زیرا که روایت مثبت صحیح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیاده علم است که پوشیده شده
از نافی چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و بعضی از علما بکراهت آن قائل شده اند و میگویند
که گذاردن آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت
بر بدعت بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد
آن را عمر گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان
نمیبرم که میگذارد آنرا حضرت یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از ابوبکره ثقفی که
از صحابه است مروی است که دید جمعی را که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة

افضلیت با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا عامه اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین پس آیا شما میگذارید
نمازی را که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت
نگذارده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ضحی را و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذاردم
آنرا بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آئینه ترک میکرد عمل را و حال آنکه دوست میداشت
که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود و بر امت لازم گردد و بروایت قیس بن عبید که آمده است میگوید سال
آمدم رفت کردم بعبد الله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد در وقت شروق میگوید که میخواندیم ما
آنرا پس ابن مسعود پس نشسته میماندیم ما بجای خود بعد از برخاستن ابن مسعود بعد از آن می ایستادیم و
میگذاردیم نماز چاشت الی بار سید ابن قیس اطلاع ابن مسعود پس گفت تکلیف میکنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است
ایشان را خدا اگر نیست البته ناچار شما گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد روایت
کرده است که گفت در آمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در نشسته است
نزد حجره عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم است که سنت
است یا بدعت گفت بدعت است ولیکن نیکو بدعتی است و پیدا آوردند مسلمانان بدعتی خاصه تر از نماز ضحی
این اخبار و آثار است که در نفی صلوة ضحی آورده اند و غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار
و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی اگرچه است را
بر محافظت و مداومت آن تحریص فرموده و ترغیب نموده از جهت محافظت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در
مشقت نیفتند و یا آخر در حرج از عهده آن در نمانند چنانکه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها ولیکن
در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت خود را نفی
کرد یا او نفی دوام داشت پس در جایی که ما کان یسبح یا ما سبح رسول الله وارد شده مراد ما دام علیها باشد
احتمال ناگذاردن ابن مسعود تا دیدن قیس بن عبید او را مدت یکسال در نماز همین خوانده بود و نیز ابن مسعود
مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادات ترجیح میکرد آنرا بر این با وجود استحباب فضیلت
این و الله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده در این باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندیده وثوق باخباری که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده
بود انکشف نشد قدرت کرده و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بوده

یعنی این نماز در حد ذات مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت است چه سنت
در نوافل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ چیزی و اثری
نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که مداومت یا اجتماع باشد در روایت کرده است
ابن ابی شیبه از ابن مسعود که دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید
در درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طائفه دیگر از علما
بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طائفه
استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم نماز چاشت میگذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفری می آمدی و در حدیث ابی سعید خدری
آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک
میکرد آنرا تا آنکه می گفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و تطوعات این چنین بود و احوال
سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را ده روز و ترک
میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر بود سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت و مداومت
کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض پس میگذارند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علماء سلف در
اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود تا فارغ از اشتغال علم و خیرات و حسنات دیگر گردند بخلاف
عباد و نساک و زهاد متاخر که تعلق و تعبد ایشان بدان بیشتر است که بعضی ازیشان که در نسبت علم و خیرات و حسنات
دانند بسیار از خیرات و مبارکه هم نیز مقصود تر است از ان ترک کنند بدالتبس لشی و بالله التوفیق صاحب
سفر السعادة گفته که صواب آنست که استدامت بران نیز مستحب است اما اجتماع بران در مساجد خوب نیست بلکه
اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عائشه مروی است که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک
نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سروری که از زنده شدن آنها پیدا و حاصل شود بلذت و سروری که در نماز
می یابم هرگز نرسد تنبیه عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب اشتغال بکسل یا
اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار هشت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرأت این نماز در اعداد و شافعیه والشمس و ضحیها و اللیل اذا یغشی و الضحی
و الم نشرح است بعد از فراغ خواند اللهم اغفرلی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز آورده است

وجه

و در حدیث عائشه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمده و صل در نماز بدانکه روز عید را از آن
گویند که وی عود میکند و مکرر می آید در وقتش و این وجه عام است بر مواسم دیگر نیز صادق می آید از جهت
بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکر از تمامی
نعمت صیام است و در عید الاضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح
و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده آمد و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت
ساختند اما زکوٰة چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاق اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب
بیان فرح و سروری که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاول
بعود وی گفتند یعنی تفاول باد و بسال دیگر برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که تفاول در نیت
رجوع و بازگشتن بود که تفاول است بآنکه برود و بسلامت بازگردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که
عید از آن گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است بندگانرا بفرح و سرور و فضل و کرم خویش
برین وجه وارد میشود که اشتقاق عید از عود بعید است چه این اجوف است و آن مثال مگر آنکه قایل شوند
بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی و آن مکانی است بیرون
مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه از آنجانب در آید میان و مسجد شریف
هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است
از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد
بمصلی بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود همین است عمل ناس در امصار و در بعضی امصار
که در مساجد میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت گزارد بجهت عذر باران و آن
بجز یکبار پیش نبوده و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند الا آن
خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد
شریف الآن بر وجه کفایت است تا بادانی این بلده شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وآله
وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت است که امام
بنشاند و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است گذاردن آن در شهر در دو مواضع

باتفاق و نزد محمد جایز است و در سه مواضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیدی از برای اظهار
عزت اسلام و شعایر آن و در صفت جامه را گویند که از ازار و ردا راست نه آنکه تمام جنس جامه باشد شامل
از قمیص و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در
یمن بسیار بود و برد یمانی گویند این ست و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما
افطار کردی و عدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت
است که مفید تقویه بصر است که صوم ضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان است المؤمن حلوی و اگر کسی
چیزی شیرینی در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب گردد و شیرینی مرقق قلب است و لهذا
گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم
و فرموده ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون
نمی آمد روز فطر تا نمیخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید آنست
که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را قصد مبادرت بامتثال امر الهی و اگر
مجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در پیش
عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون اخراج صدقه فطر پیش از بر آمدن
بسط بود صدقه بر آورده اکل کرد تا بعضی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد
از نماز است ذبح کرده صدقه داد و بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه
بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت نعمت رسیده و شهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از وی
شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفه
و دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت هر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از شما
دیدم الا آنکه غسل نمیکنند روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث
درین کتب نیافتم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل کرده اند غیر از اثر ابن عمر رضی که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبد الله بن عمر رضی که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه در

غسل روز عید

متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث در باب صحیح نیست گرچه امام نووی رضی الله عنه تکبیر میگفت
در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است اما اگر
سرّاً گوید بالاتفاق سنت است و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن
بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را که زهری گفت سوار نشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیر کردی و نماز عید اضحی
زود تر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است
و بعضی در پیش نه تاخیر باعث آمد یا و اجتماع خواهند بود یا آنکه ضعیفی بجهت صیام رمضان که مانع استعجال در سراع
باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان
شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعه و در نقل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف
است و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت
و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی
در نماز خلاف معهود در شرع است پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه
و در روایتی امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد و از کثیر بن الصلت از گل که خانهٔ وی در جوار مصلا بود و
آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب
کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بعد از وی
نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند که
اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که
آنکس که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی
گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی پستر خطبه خواندی و در آخر نوبت
دید که مردم نماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه تقدیم کرده بر نماز و این مسلوک غیر از علتی است که مروان
بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه را که در وی
سب و ناسزا نسبت بجماعتی که مستحق آن نبودند و مدح و ثنای قومی که نا اهل آن بودند میکرد نشنوند چنانکه

در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمی برند
احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً بکرده و مروان بران مواظبت نمود بآنجهت این فعل بوی شهرت
یافت و عبدالرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم
ودر فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبرها بعضی گفته اند مکروه است
وخواهر زاده گفته که حسن است ودر زمان ما مروی ست از امام ابی حنیفه که لا باس به است و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بران راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی وعلما برای آن
وجوه ونکات پیدا کرده اند که بعضی از ان با مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم وحق آنست که اسرار و
معانی که در افعال آنحضرت بود خلایق را درک آن تنگ ست ووصول بدان متعذر وگفته اند که بجهت آن
بود که تا گواهی دهد مراورا بقاع ومواضع واماکن مختلف تکثر اهل آن از جن وانس وملائکه بر طاعات عبادت یا آنکه
اهل هر دو راه سلام گویند بروی وبتشرف وثواب این عمل مشرف شوند وحصول سعادت تشریف برد سلام
بآنحضرت بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر وسلامت است علاوه ولازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله
علیه وآله وسلم هر دو راه واهل آنرا شامل شود و هر دو بمراتب فضل وبرکت مرور وحضور شریف شریک ومساوی
باشند یا آنکه فوایح روایح طیب آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلیم واستفاده واستفتا و
وصدقه وصدقه وسرور بمشاهده جمال جهان افزای وی وامثال آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر وشرایع
اسلام در هر دو راه حاصل آید واظهار ذکر الله وبرکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر ونفاق
را بمشاهده عزت اسلام ورفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار وقل موتوا بغیظکم غمناک واندوهگین گردانند
و بکثرت عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازند و بترسانند ونیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی
بجانب یمین بود واگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد
تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست که قبله مدینه مطهره جنوبی ست ومصلای عید بجانب
غربی ست واز اینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود ومنزل شریف در وقت توجه بمصلا بر جهت
شمال پس اگر همین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع می شد وآنکه صاحب
مواهب لدنیه گفته است که این محتاج به دلیل ست ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت در ابتدا
جانب یمین باشد ونیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال ست واحتمال اختیار یمین ابتدا

تا نیست و وجه مشهور در هر دو هم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدا آمده بود تا در مقام ایذای خود نایستند و
درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها معرفت عادت شریف
در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر با آنکه از مواظبت و اعتبار بر مخالفت طریقین مواظبت
بر طریقی معین لازم نیاید قتال یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صله ارحام کردی و یا آنکه آنرا
بجهت تخفیف ازدحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت
رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی تا نهر و منع
سائل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب بتضعیف تضعیف کرده و لیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که
باین تغییر طریق تفاؤل میگرفت بر تغییر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه
راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان متوجه
مصلی شدی دور تر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در ذهاب
بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن
کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در صحیح و غیره ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند
صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواست که بعبادت مبادرت کند و فضیلت اول وقت دریابد
و در وقت برگشتن که اگر دیر تر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بوده و بنای این وجوه همه بر احتمال است
و ابن ابی حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا
من ابواب متفرقة کرد این را از جهت حذر از اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید و بعد آن
در شرح سفر السعادة کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود بعض ضمن آن
تنبیه در صلوة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم بیرون آمد روز عید پس بگزارد دو رکعت و نگزارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر
و عبد الله بن عمرو ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم
نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز داشته اند و قول اول صحیح تر است انتهی و زرکشی می آرد که امیر المؤمنین علی ابو مسعود انصاری را
در مدینه خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گزارده شود پیش از امام رواه النسائی
و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگزارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید بن منصور

اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی اللہ عنہ بدان با عموم بلوی و قرب عہد بزمان نبوت یا
ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمی‌بست و گفته‌اند که مراد امام آنکه در زمان استسقا نمازی نیست آنست که نماز
بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوٰۃ عید مسنون نیست والا اگر ہر کدام تنہا تنہا نمازی کنند و تضرع و زاری
نمایند در طلب دعا و استغفار با شمہ یاری دارند درست است و حسن است و بالجملہ احادیث مرویہ در باب استسقا
خالی از اختلاف نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نیست
اخذ کرد امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ بخلاصہ و مقصود آن که دعا و استسقا راست و تجویز کرد نماز و اثبات
نمود جماعت خطبہ و امثال آن را اخذا بالمتیقن واللہ اعلم و نزد صاحبین و ائمہ ثلثہ رحمۃ اللہ علیہم در استسقا
نماز است بجماعت و خطبہ و بعضی گفته‌اند که این قول امام محمد است و امام ابویوسف با امام ابوحنیفہ است و اکنون
فتوی در مذہب حنفیہ نیز بر قول صاحبین است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دعای استسقا
تضرع و ابتہال بسیار کردی و دستہا بالا برداشتی تا آنکه ظاہر شدی سفیدی بغلہای شریف و دستہا
از سر مبارک در گذشتی و گفته‌اند که واقعہ ہر چند صغیر و مسئلہ و مطلب فروتر برداشتن دستہا بلندتر و صاحب
مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اشارت کرد به پشت ہر دو دست
شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستہا از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریف بجانب
زمین بود و ظاہر آنہا بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند
این آمده و گفته‌اند که دعای چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعمت باشد سنت است که گردانیده شود
کفہای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتہای دست بسوی آسمان
بجہت اشارت باخفای نایرہ غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبہ حادثہ را و طیبی گفته است
که نیز تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل رداء که منقول و مروی است در استسقا گفته‌اند که این تحویل تقلیب
رداء تفاؤل است برای تغییر حال و تبدیل امساک با مطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته بلکه این امتثال امر است که
کرده شد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال تو و تفاؤل ہم شرط
تفاؤل آنست که نہ بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج بی قصد و اختیار اتفاقی واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند
کذا قیل و در استسقای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین یافته بود یکبار بی قحطی در زمان شریف وی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم شده بود و آنحضرت در خطبہ جمعہ بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول اللہ ہلک

المال وجاع العیال فادع لنا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست
ابر مانند کوهها و بیارید تا جمعه دیگر پس آمد همان اعرابی یا دیگری وگفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال
پس برداشت دستهای مبارک را و بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم
علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بهر سوی که اشارت میکرد می کشاد ابر از آن سو و در روایتی پس بکشاد
ابر از مدینه و می بارید گرد بر گرد او و نمی بارید در مدینه قطره و باید که بیرون آمد بصلاة با تواضع و تخشع و
تبذل تمام چون رسید بمصلی بر منبر برآمد و خطبه خواند وانچه از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی
ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز
کرد و دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرات بجهر کرد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک
الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتک حدیث الغاشیة چنانکه در روز عید و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدای تعالی ابری
را با رعد و برق و سخت بارید و تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن
وخزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبده و رسوله و این همان حدیث است
که تمسک الیه است در استسقا چنانکه گذشت بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در
دلایل النبوة آورده که چون بازآمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه تبوک آمد او را جمعی از فزاره و شکایت
کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد برما و باید که شفاعت کنی تو
مارا بپروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت ویلکم من شفاعت پروردگار کنم کیست که پروردگار
تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرمود خنده میکند پروردگار تعالی از پس ترس و ناله و فریاد شما
اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز
کم نخواهیم کرد طلب خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این سخن
اعرابی بخندید پس بر منبر آمد و دستها را برداشت و باران طلبید تا آخر تمام با سید الحدیث و درین استسقا نماز
محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نه قیام بود و نه صعود بر منبر و دعا
آنحضرت درین مشهد محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار بار دیگر در مدینه بمکانی است
آنرا احجار الزیت مینامند استسقا در ان مکان ایستاده کرده دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه ان

سر مبارک نگذارند در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب
بماندند و تشنگی بریشان غالب کرده حال خود را بآنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با
مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی هر آینه برای قوم خود استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب سبطی از اسباط که دوازده فرقه بودند روان
شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود که همچنین سخن گفتند نزدیک است
شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابرها پیدا آمد که هوا را
تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیل گران ممتلی گشت انتهی و این استسقای آنحضرت در آن
مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ
کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بر ایشان و مدعا این آمد که فرمود
سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند و مردم میخوردند
مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در هوا و آسمان چیزی را مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده
که امر میکنی بصله ارحام و این قوم تو اند هلاک میشوند بخوان خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران پدید
و رفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تأتی السماء بدخان مبین منکشف گردد
و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش از هنگام انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را
بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وآله وصحبه ولعن علی الکافرین والمنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این
قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابوطالب بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابیض یستسقی
الغمام بوجهه و الا سایر وجوه استسقا که مذکور شد در مدینه بود و ابوطالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب
اشارت است بآنچه واقع شده بود در زمن عبدالمطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و گویند
مانند که قول ابوطالب یستسقی الغمام بوجهه متضمن استشارتی بتلمیح یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه وآله وسلم مقتضی
آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آب را این آب دادن مقتضای ربت خلق است که حبیب از آسمان و آنچه در زمین نیاز
آنحضرت حبیب است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وآله وسلم شبیه آنکه تجلی جلال الله در زمین و آسمان از انزال بلایا و نزول رحمت
دنیا و آخرت و ارزاق حسی و معنوی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و بطفیل آنحضرت است ... که کرده و بسیار بیت
شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پرورده تست والشیخ العالم العارف السید الکبیر قدس سره

نظم ما ارسل الرحمن او یرسل من رحمة تصعد او تنزل فی ملکوت الله او ملکه من کل ما یختص او یشتمل
الا و طه المصطفی عبده و نبیه المختار المرسل الواسطة فیها و اصل لها یعلم هذا کل من یعقل وصل در صلوة
کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و در روایات حدیث بعضی بکاف روایت
کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شد درین باب همه
از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکات
بخسوف قمر حمل کرده و خبر امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس و القمر آیتان
من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا
اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت
نماز کسوف را دو رکعت گذارده و قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرده و قرات مقدار سورة البقره خوانده
و در رکوع و سجود نیز مانند آن کرده و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرده و در روایتی سه و چهار و پنج کرده
و رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و نزد شافعی
این نماز به دو رکعت و دو قیام است و همچنین نزد امام احمد بقول مشهور و نزد اکثر اصحاب مالک و نزدی بیک رکوع و لی
خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشف اشتبه علی الرجال که در
صف پیش ایستاده اند نه صبیان که موقف ایشان صف پسین است و شیخ ابن الهمام احادیث آورده
بروایات صحیح و حسن که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند
رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است که گذارده شود
بر وجهی که معهود و موافق است مر روایات اطلاق را چنانکه فرموده فاذا کان کذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب
گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و لا اهم
آنست که دیدند که آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد در ده
سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که
در سنه ثمان متولد شده و در سنه عشر و در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب فوت
وی بود و در میان مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیم چنانکه موت یکی از عظما باشد آن همیان شد پس فرمود
آنحضرت که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که دلالت میکنند بر کمال قدرت الهی و منع اند دلالت میکنند خسوف

وصل
صلوة
کسوف

کسوف خود بکمال قدرت وسلطنت از تعالی وموجب غیرت اند اهل دانش را که در یکساعت باین
نورانیت وابهت منظلم ومکسوف شد همچنین قادر است تعالی والعیاذ بالله که نور علم وایمان از دیان کشف
کند وتاریک گرداند ودر روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود ودرین
روایت قول منجمان را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نقض عادت چنین است واین برخلاف
عادت بود واگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است والله علی کل شیء قدیر ٭ وصل در
صلوة الخوف صلوة خوف ثابت است بکتاب وسنت اما کتاب بقول حق سبحانه واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة
فلتقم طائفة الایة وایة اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة واکثر آنند که در قصر رباعی ست
به دو رکعت وبعضے آنرا بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترک بعضے افعال وکیفیات چنانکه در
سفر قصر است در عدد رکعت وبعضے شامل هر دو داشته اند وامام ابویوسف بروایتی وحسن بن زیاد از حنفیه
ومزنی از شافعیه برآنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت است بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وظاهر مفهوم کریمه واذا کنت فیهم همین است ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت
واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دلیل آنست وقید اذا کنت فیهم اتفاقی است یا مراد کنت انت او من یقوم
مقامک است چنانکه در کریمه وخذ من اموالهم صدقة الایة ثابت واگذاردن نماز خسوف باین کیفیات
ثابت تاکید ومحافظت است بر نماز که بهیچ وجه عذر در آن گنجایش ندارد ونماز خسوف از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بوجوه متعدده صحیح وثابت شده بر وفق مصلحت وقت وملاحظه حضور عدو وهر یکی از ائمه وجهی
از آن وجوه اختیار کرده ومختار امام ابوحنیفه از آن وجوه وجهی است که در کتب سته یا بعضها از ابن عمر مروی
شده است واگر بیان آن ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
تا نماز گذارد ما را امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با آنحضرت در روی آورد وطایفه دیگر بر دشمنان
پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آن طایفه که با وی بودند وسجده کرد دو سجده پس بازگشتند
آن طایفه بجای آن طایفه دیگر که نماز نکرده بودند وآمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع
وسجده کرد دو سجده پس سلام داد آنحضرت وایستاد هر یکی از دو طایفه وگذارد برای خود رکعتی تنهی

آن رکعت که با آنحضرت نگزارده بود این ترجمهٔ لفظ بخاری است و در بواقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف
الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع
نشده ولیکن در سفر بود و گزاردن دو رکعت از جهت آن است ولیکن مذهب حنفی عام است که در سفر باشد یا در
حضر صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت
بگزارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت
و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و او انکر اثبات
آن در حضر بقیاس باشد و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث
بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود وجوه نماز خوف
باین وجوه مذکور آخر زمان نهایت نادر خواهد بود بهمین قدر اقتصار افتاد و در این باب تقدیر است که بحال
اقامت صلوة با این پنج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد بگزارند بر وجه
امکان پیاده و سوار برکوع و سجود بایما و اشارت و در بعض طرق حدیث [illegible] تصریح بامثال آن واقع
شده و اگر مشغول جنگ جدی واقع شود که گزاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوه خندق
واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم حبسونا عن صلوة الوسطی صلوة العصر ملأ الله بیوتهم
و قبورهم نارا دعا و لعنت بجناب داریں سبحان الله چه غزوه بود و چه محنتها و شدتها با آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک رسید آن دعا نکرد بر ایشان بلکه فرمود
اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون فی جهه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث
عالیه آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشان را گفتند که
ایشان را نمازی است که محبوب تر است بر ایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر است و وقت [illegible]
بگذشت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگزارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله و سلم وصل
در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول
تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد دو مسئله است
یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت گزارد متفق علیه است میان علماء امت و هیچکس را
خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گزارد

وصل
در عبادت سفر

و در تشهد اول نشستن جایز می‌دانند و اگر نه نشست نماز فاسد است و مذہب مالک نیز ہمین است و نزد شافعی
رخصت است و چہار گزاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام
گزارده باشد و حدیثی که مروی ست از ام المؤمنین عائشه که آنحضرت ہم قصر میکرد و ہم اتمام و افطار میکرد
و صیام بصحت نپیوسته و ہیچکس از صحابه عظام چہار رکعت نگزارده مگر امیر المؤمنین عثمان که در آخر ایام
خلافت خود در موسم حج چہار گزارد و آنرا توجیہات کرده اند و میگویند که مذہب عائشه نیز ہمین است و عادت
شریف بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گزارده باشد پیش از فریضه
و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گزاردن سنت بعد از ظہر نیز مروی ست و از جماعتی از
صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگزاردند الا ابن عمر نگزاردی اگرچه در بعضی روایات گزاردن
از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گزاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن راتبه است اما مطلق نوافل
خلافی نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاہی تہجد بر پشت مرکب گزاردی با ایماء و
نیز نگزاردی و تنفل بر پشت مرکب با ایما جایز ست بہر طرف که رود و شرط استقبال قبله در وقت تحریمه و وقتی
در راه تنگ میرفت وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل و لای بود پس در آمد وقت نماز
پس اذان گفت و تکبیر برپا داد و مرکب خود را اندکی پیش راند و با صحابه نماز گزارد با ایما و گردانید سجود را پست
تر از رکوع و این یکی از تواضع ست و گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند فرمود تا اذان دہند
امر باذان است و در بعضی روایات صحیح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن واما جمع در سفر پس آنست که چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظہر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی
میان ظہر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظہر پیش از رحیل در آمدی و شب آنگاہی نماز ظہر بگزاردی
سوار شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گزاردی درینصورت جمع واقع نشدی
و در بعضی اوقات ظہر را با عصر جمع کردی و ہر دو بگزاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند
و در مغرب و عشا ہمچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز
مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی
مغرب و عشا ہر دو را جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث جمع بین الصلوتین واقع
شده و در بعضی احادیث مطلق و در بعضی مقید بحالت سیر و در بعضی بجد در سیر یعنی بتعجیل در سیر و ما نحن فیہا ست

اختلاف علما که قائلند بجواز جمع بعضی قائلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص
میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع
کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست یعنی بصورت جد در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده
و در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالک هم این است و نیز بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است
جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی شدید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری
میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و حجت قول ایشان آنست
که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن
جایز شمرده اند و امام محمد رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بعمال خود در آفاق
و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت
واحد کبیره ایست از کبائر و می آرد که روایت کردند ما را این خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت
کرده از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر
در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت ندیدیم من رسول
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع
کرد میان آنها در مزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود
نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده
در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام
و استمرار ندارد کما حقیقه فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر آورده که وی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجه وی از جای رسید تا آنجا بشتافت و در روایتی نکرد الا یکبار
و در روایت از ترمذی آورده که سالم بن عبدالله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبدالله در شیء از صلوة
سفر گفت نه مگر در مزدلفه و احادیث جمع تقدیم در غایت اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
علامه کرمانی شارح بخاری از ائمه بیان قائل نیست پس بجواز الا جمع تاخیر در بعضی ایشان و نماز [illegible] گفته که مراد
از جمع بین الصلاتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود

ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمعیت نه
در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث
حمنه بنت جحش آمده است فتدبر و اگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان
ظهر و عصر در وقت و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و بتحقیق روایت
کرده است ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب
آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد مغرب را پس می طلبید طعام را
و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است ما را از ابن عمر رضی الله عنهما که وی میگذارد مغرب
را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول
از ابی داود و از نافع و عبد الله بن واقد آورده که گفت مؤذن ابن عمر رض الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل
غروب شفق نزول کرده بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشا را
پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آمد ویرا امری میکرد چنانکه من کردم
و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند در جمع بطریقی که
مذهب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر
تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا
لمحافظة الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در
روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص است برای جواز بود والله
اعلم تنبیه آنچه گذشت جمع بین الصلوتین در سفر بود اما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع
بین الصلوتین در حضر نیز رفته اند و باین قائل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قائل است
شافعی و احمد و اسحق و قائل نیست شافعی بجمع در مریض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس
می آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و علی رضی الله... شرح خیر سعود
است که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر به سفر و عرفه انتهی و فصل در نماز جنازه و مسایل کتاب الجنایز
و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مریض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب

آن و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات و در شب و
روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف ست که در شب نباید کرد چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً
عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است
که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شده بود آن طبیب را الزام بملازمت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی خواست
روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز
شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار ست پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابوداؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت
عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است و درین
حدیث رد است بر کسیکه قایل است که عیادت از درد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و
طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی عیادت نبود درد چشم و دمل و درد دندان و این حدیث
ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمیت احسان کردی بامور یکه وی را در قبر و قیامت نافع بود و
احسان کردی باقارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن همراه شده بدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را
دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر درخواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و
بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و عادت
صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی در بیوت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دعوت
کردندی پس حاضر شدی تا محتضر وفات کردی تجهیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه
تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است بران اختصار کردند چون شخصی وفات کردی اعلام
کردندی تا بتجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز
کردندی و بحضرت آوردندی و بروی نماز کردندی بعد از آن وفات اگر شب بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز
خبر نکردندی و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت بر قبر او نماز میکرد و در اوایل
چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که بآن قضا

دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی را خود میگرفت دین او را نماز میکرد و الا
میفرمود صحابه را که نماز بکنید بر یار خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه وآله
و بلاد و توسعه کرد در اموال میگذارد و نمیپرسید از دین و میفرمود که هرکه مالی گذاشت از برای اهل
و عیال است و هرکه دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه
پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که از آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار همبرین افتاده و اخبار در اثبات
اربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و ابن عباس رضی الله
عنهما مروی است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی
آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و بعده و سلام از نماز بیرون آمدی و این مذهب امام
ابوحنیفه و شافعی است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایتی از وی که
دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر اینچنین آمده
و دستها در همه تکبیر برداشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس رض
و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در باقی و مذهب امام ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه
درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب
رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم و در قرأة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ
ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرأة نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به ثبوت نرسیده لیکن
در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آمده و از وی رضی الله عنه قولاً و
فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قرائت فاتحة الکتاب و سوره جهراً از وی ماثور شده و گفته اند که جهر بقصد
تعلیم بود تا بدانند سنت بود و با آنکه تصریح بأنه سنة نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست
و مذهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف اینست و از صحابه نیز درین باب اختلاف بوده
و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرائت و از کلام
شیخ ظاهر میشود که مراد اگر به نیت ثنا بخواند نیز جائز است و از کلام فتح الباری خلاف مفهوم میشود

قائلین بقرأة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب است و مراد نسبت کرده بابن
عباس و اقتصار برقراءة فاتحه مسلک درست است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه محفوظ است
از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت میخوانده است اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف
عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من
الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه
من عذاب القبر ومن عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک آورده اند
که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعا وی این را میگوید عوف
که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بران جنازه خواند آرزو بردم
که کاشکی آن مرده من بودی و اولی خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا
اجره ولا تضلنا بعده و در روایتی ولا تفتنا بعده و در بعضی روایات زیادة اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این
دعا را اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشب روز نکرده و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرده و در حدیث صحیحین واقع شده است
و بعضی میگویند که جائز است تا منفسخ نشده میت و آنرا تقدیر بسه روز کرده اند و نزد بعضی تا متغیر نگشته
و این تا یکماه بیشتر احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دانند بدلالة الحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت و نماز من منور است آنرا و
صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند آنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا
فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و ترمذی و ابوداود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدم
با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه از سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه
که فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابی داود آمده که آورده شد
نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و تا جنازه را
فرو ننهادندی ننشستی و فرمود اذا تبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده

باشد ونیز اختلاف است که مستحب مشی ست در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف
جنازه ومذهب اوزاعی نیز همین ست زیرا که او افضل ست در تفکر والتعاظ وثوری وطائفه دیگر گویند
هر دو برابر است ومالک وشافعی واحمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل ست زیرا که قوم شفعا اند
وشفیع مقدم میباشد در عادت ودر حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت وابوبکر وعمر پیش جنازه
میرفتند ومنقول از علی ست رضی الله عنهم که از پس میرفت ودر حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف
رود وپیاده هر طور که خواهد مشی کند از پس یا پیش ویمین ویسار وآنحضرت بر نجاشی نماز گذارد وے را
صحیح شده که بر نجاشی که در حبشه مرد نماز گذاردی وگفت اصحاب را برادری ازان شما مرده بروی نماز
گذارید پس بمصلی آمد ونماز گذارد با اصحاب وتکبیر گفت چهار تکبیر وبر معاویه لیثی نیز گذارده وی در وقتی که غزوه
تبوک بود ومعاویه در مدینه پس جبرئیل آمد وخبر کرد وگفت یا آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای
تو زمین وبگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی خود را وبرانداخت هر درخت
وتل که در میان بود وبرداشت حجاب از میان ودر روایتی برداشت سریر او را تا دید نزد آنحضرت پس
گذارد آنحضرت نماز بروی ودو صف از ملائکه خلف وی ودر هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت
که چه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد وخواندن وی آنرا
در آمد ورفت ونشست وبرخاست وفقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی واحمد میگویند
نماز بر غایب مطلقا سنت است وابوحنیفه ومالک بالقا منع میکنند وبعضی تفصیل میکنند اگر میت در
شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند بگذارند واگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست
وبعضی میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است ودران روز یا نزدیک بآن نه بعد تطویل
عهد وحنفیه ومالکیه که قائل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که کشوف گشت بر آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم جنازه نجاشی وبرداشته شد پرده ازان یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول
بطریق طی ارض پس نماز بگذارد بروی وی دید ومردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر
جنازه که او را پیش می بینند وقوم نمی بینند وبصورت خود جایز ست بالاتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه
در قصه معاویه لیثی آمده است وبعضی میگویند که این مخصوص بنجاشی است واین منقوض است بانکه در
بعضی خبر آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب وزید بن حارثه وعبدالله بن رواحه که در غزوه موته

شهید گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و هیچ و گل سخت نکردی و بالای
گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه کذا فی سفر السعادة و در مطالب المومنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
یابند دران و بنشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا در مفاتیح شرح مصابیح و گفته است
که دیدیم بسیاری از قبور که عمارت کرده شده است بتختهای تراشیده و تجویز کرده آنرا اسمعیل زاهد که از
مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده بعضے از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و
شافعی رحمة الله علیه نیز بهمین است و نهی کرده از پای سپر کردن قبور و نشستن بر آن و آمده است که آنحضرت مرد
دید که در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را مسلم و ابو داؤد و ترمذی از ابو الهیاج
اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنه نفرستم ترا بچیزی که فرستاد مرا بران پیغمبر خدا و گفت برو
مگذار هیچ تمثالی الا آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم باید و
بلندی او بهمان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پامال کرده نشود و آنرا اهانت
نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و صاحبینش نیز بزمین برابر است و مسنم و سنگریزهای
سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چند بر وی سنگریزهای
و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت
بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها مالید و بزور حمله کرد
و برداشته بر سر قبر او نهاده و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا یهود را
که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را که بزیارت قبور روند و بعضے گفته اند که این منع
و لعنت در اول بود و بعد از رخصت در زنان نیز داخل اند که منع از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع
ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود
و نماز گزاردن در وی جهت قبر مکروه است و بعضے در مقبره نیز مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را
زیارت میکرد از برای آنها دعای ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت
اهل بقیع برآید و مر ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت پیشین
زیارت که برای این معنی بود نه آنکه از اکتساب بدعتی دکر دهی در آن راه یابد مستحب و مسنون است در روایات

آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از ایشان در هر روز جمعه آمرزیده شود و از ابرار نوشته
شود و صد بار استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری گذر در مدینه منوره
بود و بدان گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا
و نحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و سوره تکاثر و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار
آمده است و عادت نیز بود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند بر سر گور و غیر آن و این
مجموع بدعت است نعم برای تعزیت اهل میت و جمع و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع
مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است
و وقت تعزیت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز تجویز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت
میت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت جز یکبار نباید کرد و آورده اند عن ابی حنیفه و در
قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشسته بر سر گور
بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد
قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که به تعزیت بیایند طعام کنند و در
بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جایز است
و دیگر آنکه اقربای میت و همسایهای او میفرستادند برای اهل میت طعام فرستند چه اهل میت را اشتغال
مصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیه آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابی طالب کرم
خانه شریفه فرمود بسازند برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که مشاغل و مانع است از آن و
اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند آنانکه مشغول اند بتجهیز و دفن میت جایز است
وصل اما سنن رواتب مراد بسنن رواتب نمازهاست غیر فرائض که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در
روز و شب بطریق وظیفه میگذارد و بعضی از آن موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در رواتب ذکر
میکنند و حال آنکه آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کردند پس با مواظبت
را حمل بر اغلب اوقات نمی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگر چه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و
موکدات همه در یکمرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد لیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایت معنی دوام معتبر

وصل سنن رواتب

و سلم قرأت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد رواه ابوداود و در راتبهٔ عشا نیز دو رکعت سنت بعد
از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت عشا را هرگز پس در آمد بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت
یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین سنت شش میشود و در حدیث مسلم آمده
که گفت عائشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم پس می در آمد خانهٔ مرا میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت
پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند
والله اعلم و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی
و فرموده محبوب‌تر نماز مرد بعد از مکتوبه نمازیست که در خانهٔ خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت بعد
مسجد نگذارده و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را
در مسجد گذارد مجزی نیست که از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از
جهت مخالفت امر نبوی که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد ولیکن اول افضل بعد از جهت
مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نه در بر خاستی و فرمود
ملائکه انتظار آن دارند که بر [illegible] آنرا و فرموده من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و
محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت بامداد بجدی بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی
نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی
سنت فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو معروف
شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد
از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از
ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی تنبیه در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر
ظهر و سنت مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمی‌شود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از آنها
آمده است و در مسلم نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد و اما در مغرب شش رکعت آمده در بعضی
روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کسانی چهار رکعت گذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نیز
خالی از غرابت نیست همچنین عادت مردم شده است نوع سیم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و پاکی است
زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر

نوع سوم زکوة

حاجت باشد وگاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نماء مال و طیب و طهارت وی و نماء
اجر صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوب بسیار است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب
زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب
وی در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنه ثانیه پیشتر از وجوب رمضان
یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة و صدقات و دیگر مثل عشر و مانند آن مراعات
فقرا بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت
نمودی بشفقت و من اخذ ما هی و ایجاب انثی در ابل که منفعت در وی بیشتر از ذکور است نیز از این باب است و
مراعات اصحاب اموال نیز فرموده تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب ننمایند
و زیاده بر قدر فرض از ایشان نطلبند و شرط نماء و حولان که ناظر در تیسیر و رفق است از این
جهت است و از رعایت و حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال
که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان تر است و دوران آن اکثر است واجب کرد
تا دادن آن بآسانی میسر گردد و گرفتن یسیر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زروع و ثمار چنانکه وجود خرما
و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و دوم صنف بهیمة الانعام
از شتر و گاو و گوسپند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان است صنف
چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب و ظروف و فرش و سایر امتعه و در جمیع
اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و قدر و دان و کمال آن که وقت حاصل
شدن غله است و درین نیز رعایت غایة عدل است هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت
مال و نماء آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغیر آن در سال غالب بلکه تلقین است و در وقت حصول غله
و ثمار بحصاد و کمال آن آسان تر است و هم در غایة جانب فقرا با بیاد تا باز از حصاد و بیادا زکوة تاخیر و
اهمال راه نیابد و متغیر نگردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت
مشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نموده پس در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو مالی
که از کان یافته و در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید و بگذشتن سال موقوف نگردانید و آنچه از اموالی
در تحصیل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل گردد عشر

واجب گردانید و اگر به بارت تکلف و مشقت محتاج بود چنانکه در زروع و ثمار که به دلاب یا بگاو و شتر یا خریدن
آبی حاصل گردد نصف عشر واجب کرد و آنچه محتاج است بعمل و تعب و الم از ارتکاب مشقت و اسفار و رکوب
بحار و معادن و قطع بلاد و آفاق عالم مهمل یکب فرمود و لابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خداییه بود که حیطه
علم شارع بدان احاطه نتواند کرد و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی
تعیین فرمود و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آمده و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسید
تمام شود و اثری خاص و حکمتی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد
برسد زکوة واجب گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دو بیست
درم که مبلغ آن بحساب دیار ما پنجاه و دو و نیم تولچه باشد و در ذهب بیست مثقال که بوزن این دیار هفت
و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار پنج وسق گفته اند که شصت من شرعی است در یک وسق شصت صاع و در گوسفند چهل
و در گاو سی و در شتر پنج و اصل در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم
و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب و اجماع است بران بعد از آن و این مقادیر و اعداد منتهی بعلم شارع
و وحی آسمانی است و تمامه مسایل آن باب و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است و هرگاه کسی
زکوة بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرموده خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم و مراد بصلوة معنی دعاست و اگر هم بلفظ صلوة بود وافق والنسب باشد
بلفظ منصوص چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و از اینجاست که در بعضی احادیث واقع شده است که آنحضرت
وسلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد و فرموده عاید در صدقه حکم سگی دارد که قی خود را باز خورد
برتقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک او رسید بی اختیار او
نسبت و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالبا داغ بر گوش
اللهم صل علی عمرو بن العاص کردی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کردی و در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد بشناختن علامتهای
و تمییز کردن تا مختلط نشوند جایز است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه
حجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علامت
و تمیز اختلاف کرده اند صحیح حرمت و کراهت است مگر نزد اختصاص علاج در آن بقول طبیب حاذق ذوالکی

متعسر تحقیق این مسئله در مقام خود کرده شده است و صدقهٔ فطر واجب است بر هر مسلمان از مرد و زن آزاد
یا بنده خورد یا بزرگ و وجوب بر شیعه و مذهب حنفی و وجوب بر سید و اهل است و در وجوب صدقهٔ فطر در مذهب
مالک نصاب فاضل از جامه و مسکن و خادم و دین شرط است و صدقهٔ فطر نصف صاع است از گندم که
بوزن جهانگیری ابد الله سلطانه که سیری و سی و شش سیر شاهی است دو سیر و یک پاو بیشود و صاع از
جو و خرما این باشد و افضل آنست که صدقهٔ فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی
صلی الله علیه و آله وسلم همین بود و تقدیم آن از روز عید نیز جایز است نزد ما فرقی نیست میان مدت کثیر و نزد
بعضی جایز نیست بیک روز و دو روز و بعضی گفته‌اند که بعد از حضور رمضان تقدیم کرده شود و در جواز تاخیر از اول
است وصل این بیان صدقهٔ واجب بود اما صدقهٔ تطوع اگرچه امر اجمالی بیان کرده شد در ترک و صدقه نذر مرد
اما در انواع بیت و دست داشتی و بیان چندان نماز و شنیدی که کلا ستیدن آن شاد شوند و هر مفید که در
راه حق صرف کردی آن را بیان نیشتر و هیچکس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر
در نعت وی صلی الله علیه و آله وسلم گفته است شعر ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاءه نعم
و در اینجا تفصیل و تحقیق است که در باب اخلاق شریفه گذشته است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع
نمودی و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی بجای چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی که در ذمهٔ
کسی داشتی درگذشتی و گاهی کالای بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی
کالای بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ
ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و هر نوع که ممکن است از انواع احسان
و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه و آله وسلم بودی صفت احسان و کرم بر وی غالب
گشتی و اگر بخیل شحیح حال مبارک او را مشاهده کردی بصفت جود و سخاوت در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت
و سماحت و کرم بی تعلقی بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فایق بود و هیچ نداشت و از نیست که انشراح
الصدور و سرور القلب و طیب النفس و شادان دلی بودی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس
و صفات رذیله وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و شرح صدر از صفات جواد عالی همت
است که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر بعضی از کمل اولیا که بقدر اتباع وی
صلی الله علیه و آله وسلم نوع چهارم صوم عبادتست از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و سوم

کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقض میکند
صوم را کذب و غیبت مفسد صوم ست و امام احمد گفت اگر به غیبت روزه بشکند که امروز یکی را از ما روزه سالم
و باقی نماند و اختلاف ست علما را که صوم افضل ست یا صلوة جمهور بر آنند که صلوة افضل ست از جهت حدیث
واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداود وغیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آمدم حضرت
رسول را صلی الله علیه وآله وسلم گفتم مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی
مثل آن نبود غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم ست که مناسب بحال صائم
بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست و من جزا
میدهم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم
بوی کنایت است از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند است تا هفتصد
مگر روزه که آن برای منست و من جزای میدهم برآن چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم
کسی را بران بی وساطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای منست و حال آنکه همه عبادات برای
اوست تعالی شانه مقصود ازین زیادت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر
حق تعالی هیچ کافری در هیچ عصر از اعصار تعظیم کرده معبود خود را بالصوم اگرچه بصورت نماز سجده و نثار
اموال و تصدق وی از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز روزه را اکثر اخلاص ست
ریا نیست یعنی بمجرد فعل و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در آن قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صائم را
حظ نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند روزه طعام و شراب و شهوات خود را از جهت
من اجلی فرمود الصیام لی وانا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن
آمده یا تمام شهوات واشارت است بکف تمامه اعضا و جوارح از معاصی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا
از طعام و غیره از صفات ربانیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بآنچه موافق صفات
اوست تعالی اضافت کرد حق تعالی آنرا بخود و بالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست بیان عبادات خصوصاً
صوم رمضان که فرض ست و بود آنحضرت کریم ترین و جواد ترین خلق خدا خصوصاً در رمضان که سخاوت
و بخشش او بمردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف
گشتی و بجد کردی نماز و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون این ماه غنیمت ست و هیچ

برکات وکرامات است ونعم الهی تعالی وفیوض وی بر بندگان اجل واعظم شکرانهٔ آن نیز بانواع عبادات
وقربات اکثر وافزون کردی وچون جود حضرت واهب البرکات دروی متضاعف بود جود حضرت سید کائنات که
مظهر انوار صفات ومحل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی وآنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل
علیه السلام میکرد ومی بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر وجود تیزتر از باد وآن که میرسید وشامل میگردید همه را ودرس میکرد
بر جبرئیل قرآن را ومیخواندند با وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهم دیگر میخوانند واینهمه تنبیه است برآنکه آدمی
را باید که در ایام شریف ومواسم خیر وشهور متبرکه سعی در کسب خیرات واحراز وجوه مبرات بیشتر وبجد تر
ساعی تر باشد وبالله التوفیق ونبود فرضیت صوم رمضان در سنه ثانیه از هجرت وآنحضرت در نه رمضان
روزه داشته بود وابتدای نزول قرآن در شهر رمضان وهمچنین نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر
رمضان وگفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود ونزول توریت در شب ششم از رمضان
ونزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان ونزول قرآن در شب بیست وچهارم وآنحضرت در افطار تعجیل کردی
چندانکه متیقن شدی غروب آفتاب ودر سحور تاخیر کردی وصحابه را برین تعجیل وتاخیر ترغیب نمودی وصحیح
کردی وافطار بخرمای چند کردی واگر خرما نبودی ومی چند از آب خوردی وفرمود نعم سحور المومن التمر ودر وقت
افطار فرمودی اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت تقبل منی واین کلمات نیز خواندی ذهب الظماء وابتلت
العروق وثبت الاجر ودعا نزد افطار مستحب است ونهی کردی صایم را از فحش گفتن وغیبت کردن وجنگ کردن
وبجواب مخاصم مشغول شدن واگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی وگاهی روزه داشتی ودیگرانرا نیز مخیر
میکرد میان افطار وروزه وعلما را اختلاف است درآنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه ومالک وشافعی واکثر
ائمه رحمة الله علیهم برآنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت ولحوق ضرر واگر متضرر
گردد افطار اولی است ودر شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی ودر بعضی شبها تاخیر نیز
کردی وبعد از صبح غسل کردی وعلما گفته اند که غسل در شب اولی وافضل است ودر نهار رمضان حجامت
کردی ومسواک کردی ودر مضمضه ودر استنشاق مبالغه نکردی ودر نهی از مسواک واکتحال در رمضان حدیث
صحیح نشده ومذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست ودر روزه تا فلان گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر
افطار نخواهد کرد وگاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه
خالی نگذاشتی ودر صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی واز صیام دهر نهی

فرمودی و در حق صائم دهر فرموده لا صام ولا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی
در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز از وست نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح درو افضل
باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشوره البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز صائم
و روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی و صاحب سفر السعادة گفته که این سه ماه که دران عوام روزه
دارند چیزی نیست و در سنت شوال فرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع
رمضانها اعتکاف میفرمود در عشره اخیر مگر در یک رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال
قضا فرمود و یکبار در عشره اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشره اوسط و یکبار در عشره اخیر و چون معلوم شد دران
عشره که شب قدر درین عشره است دیگر اعتکاف درین عشره مداومت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه
میزدند در مسجد شریف و گاهی سریر یعنی تخت نیز می نهادند و بران فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی
و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف بی روزه روی نشده و در هر سال یکبار قرآن را
بجبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دوبار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و وصل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی از لیالی رمضان وصال
کردی یعنی لیالی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را ازان بجهت جهت
شفقت و کراهیت مشقت و تعمق منع فرمودی چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو
وصال میکنی ما را ازین چرا منع میکنی با آنکه میخواهیم اتباعیت خود میخواهی فرموده است کدام کس از شما مانند من یکی از
شما و در سیاقی فرمود ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل من انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی من شب میکنم نزد پروردگار
خود که سیر میدهد و تشنگی میشکند نسبت یطعمنی و یسقینی میخوراند و مینوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است
یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت
می آمد که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وآله وسلم و این منافی
وصال و موجب ابطال صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعا طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق
خارق عادت از بهشت اتیان میبود مر اکل آن موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس ثواب است
نه از قبیل اعمال و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتیست گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب
می بخشد و دادن آن مرا چیزی که کفایت مقام طعام و شراب میگردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی خوردن

نخورد شما را این حالت نیست و مختار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی ست که از ذوق ولذت
مناجات و فیضان معارف و لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد و نازل
میگشت و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می‌شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی
میشود و این معنی در محبت‌های مجازی و سرورهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه بعد یاد از آن
نیاید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنویست والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلافست علما را در صوم وصال
در غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مباح است یا حرام ست یا مکروه طائفه میگویند که مباح است هر
کسے را که قادر است بر آن چنانکه صوم دوام و صوم دهر وی ست از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا
پانزده روز و از ابراهیم تیمی که از تابعین ست آمده است که در چهل روز یک انگور با خورد و نمیخورد پس در عوارف
آورده است که بعضے بورزش در ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برایشان حکم یک روز پیدا
کرده آورده‌اند که بعضے از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت
شفقت و تخفیف بود نه برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در بعض حدیث کرده شد و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام
ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیه برینند و امام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اصحاب وی
مختلف اند که این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی و اصل صحیح تر است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که

وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال المائد فی البحر الذی یصیبه القیء له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه ابو داود

بدانکه این تقیید است که رکوب وی برای غزو و حج و طلب علم و صله رحم و مانند آن باشد و تجارت اگر برای تحصیل قوت نفس و اهل و عیال
باشد و بی رکوب بحر حاصل نشود همین حکم دارد و پروردگار تعالی منت نهاده است بر بندگان برکوب فلک و تسخیر بحر و حصول
منافع بدان و بتحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در دریا برای هجرت حبشه و نیز برای غزا و جهاد و بعد
از کبار علما روا نیا برو القیا سوار شده اند برای حج پس بعضے فقها که منع کنند از ان و آنرا از قبیل القاء نفس بتهلکه دارند
اهل احادیث مانند آن حجت است بر ایشان و اگر مانیم آن منافی این طرف مردود است یا آنکه معتبر درین باب
غالب ست و شکی نیست که غالب سلامت ست و شک نیست مگر مانند هر کسی بخصوصها در مواضع و جبال که احتمال خطر
دارد که و تعالی در بحر هر کسی ساخته چنانکه در بر بلاک حکم هم ست و عقل حاکم است بر دوام اسباب عادل است
سید احمد بن زروق که از اعظم علما و مشایخ مغرب ست در شرح حزب البحر میگوید رکوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف
ست امر مزبور بجواز آن اگرچه نظر سلف مختلف است و لکن بدان ممنوع ست در هیچ حال نیست آن که موضع گوید که

جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود وصال مکنید واگر کسی از شما خواهد که وصال کند گو بکند آنرا تا سحر واین در معنی تاخیر افطار است نه وصال و
این نیز بر تقدیر یست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت
وآنست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وجمهور برآنند که حرام است بر غیر وی صلی الله
علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات
ندارد به تحریم تا انیش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک انهایی که مریع اند به ریاضت نفس وگداختن
وی افطار نمیکنند کعب آبی تا از حقیقت وصال برآیند والله اعلم نوع پنجم حج وعمره حج در لغت بمعنی قصد آید
و در شرع شریف قصد بیت الله است بر وجه مخصوص بفتح حا و کسر او هر دو لغت است ومد کرمیه و افتح البیت در دو
قرات آمده وعمره در لغت بمعنی زیادت آید وعمره زیاده است بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در
عمره تعمیر و تعظیم است بر مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و وداد است و در شرع اسم است مر افعال مخصوصه
را که احرام و طواف و سعی است جز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج و نسبت عمره بحج همچو نسبت نماز نفل است
بفرض و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام
گویند که در وی تعلیم احکام نمود و فرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع
فرض از فرائض یا نقص آن ما گفت یعنی افغنه ایشان مانند که سوار میشود و نمازی گذارد وای بر کسیکه ترک کند نماز را دوم آنکه در غیر
سوم نشنید که خوف هلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس اسیر شدن و در بند دشمنان دین افتادن بغلبه استیلاء ایشان بر نفس و مال بخلاف
آنکه عهد و امان در میان باشد ومسلمانان را شوکتی و قدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن مفضی می شود بدید آمدن و تحت احکام اعدای
دین و تذلیل نمودن با ایشان ومشاهده نمودن منکرات ایشان از و بعضی مشایخ جاری گردانیده اند آنرا در مسئله تجارت در ارض عدو و مشهور
در مذهب کراهت است با ثبوت اصل جواز و یعنی بر انیست رکوب علما صلحا و ایشان خفیف میدانستند کراهت را در حسب تحصیل حج
که حج است و آنچه در معنی اوست پنجم خوف کشف عورت بر رکوب چنانکه زنان در مرکب صغیر نفتند که پرده ندارد عمر بن الخطاب بعمرو بن
العاص گفت وصف کن برای من بحر را گفت مخلوقی عظیم که سوار میشوند بروی خلقی ضعیف مثل دود ملی عود مانند کرمهای
چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر حج و جهاد نمیبود میفرمودم بدره کردن کسی را که سوار میشد بر آن و رجوع کرد
عمر بعد از آن ازین قول و همچنین واقع عثمان را رضی الله عنه پس از آن قرار یافت امر بر جواز آن بشرائط مذکوره
والله سبحانه التوفیق انتهی کلام ابن زروق شرح ۱۲ مشکوة در کتاب الجهاد ۱۲

گرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردار شما دانا و آگاه
باشید مگر بعد از من گمراه و در روایتی مگر دید کفار که بزند بعضی از شما گردن بعضی را آیا آگاه باشید که من
رسانیده ام حکم پروردگار شما را فرمودند آری فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر غایب را و بسا کسی که رسانیده
شود بسوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود مناسک حج را از خود بگیرید و شاید که من دیگر با حج نکنم و فرمود عبادت
کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا
درآئید بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر
از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست
که در سال نهم است و هم درین سال به تجهیز اسباب سفر مشغول شد لیکن رفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم درین سال
میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و نشستن باحکام و تعلیم و فرمود که در سفر وی نبود پس ابوبکر صدیق را
رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرات سورهٔ براءت
بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او ماموری گفت بل مامور و تخصیص
علی مرتضی بقرات سورهٔ براءت آن بود که در وی نقض عهد مشرکان است و دفعه عهد و نقض آن به دست
مردی از اهل بیت وی میباشد و اما عمره های آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهار گفته اند اول عمرهٔ
حدیبیه که در سال ششم از هجرت بقصد عمره بر آمده و چون بحدیبیه که یک مرحله است از مکه رسید مشرکان
همه باجتماع بجنگ برآمدند و از درآمدن مکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر
الهی با ایشان مصالحه کرده از احرام برآمد و بمدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره
بجا آورد و دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره گذارد و بعد از
سه روز بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که یک مرحله از مکه است
بعد از قسمت غنایم حنین شبانه شب آمده و عمره گذارده هم در شب بجعرانه بازرفت چهارم عمره که با حج در سال
دهم از حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید انشاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند
باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقت عمره نبود زیرا که بمکه در نیامده اند همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت
ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام
کرد به حج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر بلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسید جمیع مسلمانان

متوجه مدینه شدند و در راه بمکه از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد
تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد
آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس در ذی الحجه احرام بست و برآمد و مکه رسید
و حج گزارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابوداود و ابن ماجه روایت کرده اند
که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در شب عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را در بهشت دهی و
ظالم را بخشی درآن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم
آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر
و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آن بخندیدی همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود
عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت کرد حق تعالی دعا مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و وای و ویلا
فریاد کرد و بگریخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی و گفته اند که مراد با شب در شبی که در آن
عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج تکفیر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد
و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد
بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگرنه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و ظلم نیز ما دون شرک است
و بالجمله حقوق الله مغفورست از حجاج و در حقوق عباد خلافست و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث
عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این
مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که ساقط میکرد و ذنوب متعلقه
بحقوق و حقوق ساقط نمیگردد پس کسیکه بروست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط
نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تا تاخیر صلوة است پس اثم تاخیر مخالفت ساقط
میگردد و حج پس شیخ ساقط میگردد ند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن نمیر کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط
میگرداند چیزی را که واجب است بر وی از حقوق چنانکه نماز تو به داده شود و اورا الا قتل کرده شود ساقط نمیگرداند
حق آدمی بحج اجماعا همچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم و نحر
کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود

ودر حدیث ابی داود آمده است نزدیک آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آنها را شتران نزدیک میشدند وازدحام مینمودند وسعی میکردند وهر یک آنرا خود را نزدیک آنحضرت
می آورد وهر در نحر میرسید تا اول بشتر نحر کنند وامیر المؤمنین علی را فرمود تا سی وهفت شتر دیگر نحر کرد تا نحر شتر
که وی رضی الله تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد ودر روایت
مسلم آنچه آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نسائی خود ودر روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد
از ان حلاق را طلبید که معمر بن عبدالله نام داشت واشارت کرد بخلاف که ابتدا بجانب راست کند وقسمت
کرد موهارا بر اصحاب هر یکی را یکی دو یا دو تاره موی نصیب میرسید وموهای جانب چپ را همه بابو طلحه
انصاری داد وبآخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد وآنرا نیز بر مردمان قسمت کرد وبیشتر صحابه حلق
کردند وبعضی تقصیر کردند که فرمود اللهم ارحم المحلقین ودر آخر بالتماس ایشان فرمود والمقصرین
وچون آنحضرت بسر زمزم آمد وعباس واولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود
آب بکشید ای پسران عبدالمطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود
فرود آمدمی واز چاه آب کشیدمی وشما را بر سقایت معاونت کردمی از جهت فضل وبرکت وبزرگی که
درین کار است یعنی اگر من اینکار بکنم مردم از من سنت کرده برای استنان من مردم همه باینکار تفصیل اتباع من دست
شده وبر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد واین منصب از دست شما برود پس ایشان یک دلو برسول
صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد واین ایستادن وی در حالت شرب برای
بیان جواز بود یا از برای ضرورت وحاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا جز درستی و
حاجتی دیگر والله اعلم وبعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم وآب وضوست چنانکه در باب عادات
شریف بیاید ووجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب است وزمزم وزمازم بالکسر را گویند وبعضی
گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شده اول کسیکه ظاهر کرد زمزم را
جبرئیل علیه السلام بود وچون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد وازانجا چشمه پیدا شد وآب آن
گرد کرد تا پیش از انکه مشک پر کنند پراگنده نشود واگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث
آمده است بعد از ان ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند وچون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند
تا آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون حق تعالی ورا مخصوص

بکراهت کساختن آن چاه در بالوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل و پیدا نبی پیش از آن و بعد از وی
ابوطالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار
در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی
که در حرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند و دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند و دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند
و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد رحمهم الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه
عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید مارا چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام
نیز معمول شد پس اضحیه آنرا نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش
از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود گفت
چنین رسیده است انتهی بدانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم چون در آید ماه ذی الحجه و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی و ناخن خود تا آنکه
تضحیه کند و بعضی از علماء مذهب امام احمد بر آنند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی بر آنکه بر طریق کراهت است
و در جامع الاصول از مسلم بن عمار اللیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک به عید اضحی پس طلا کردند بعضی
نوره را در حمام جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را
مذکور کردیم این سخن را گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده حدیث
کرده ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در آید
ماه ذی الحجه الحدیث پوشیده نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم شود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه
التزام لباس محرمات نیز بتمره پس قول صاحب سفر السعادة که گفت و در عشره از ناخن و موی چیزی دور نکند و از زینت
روز در صورت محرمان باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قراءة
اما ذکر گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ذکر میکرد خدای تعالی را در جمیع احیان
و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و
تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسماء و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و
تعلیم احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل
وی همگی یاد حق بود و دل در میان انفاس وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن

در عقیقه

نوع ششم در عبادات و ذکر و استغفار

و رفتن و خوردن و آشامیدن و درآمدن و برآمدن و سفر و اقامت و زکوة و قدوم و سایر حالات از
ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی ست هر گونه که یاد کند خواه
بدل یا بزبان و در هر فعل و هر تمام ذکر بود و لابد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در
کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع
ذکر آن بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار که در نماز واقع شده و اذکار و ادعیه که بعد از وی وارد شده
نه مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس شامل باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم
اعتبار آن باطل است و قیاس بر عقود شرعیه که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهت لفظ شارع بدان و اذکار
و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت رفتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع
و اطوار خوانده ی در کتب احادیث مذکور و مسطور ست و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمام مقاصد و مطالب
و حاجات است هیچ حاجت بادعیه و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب بدان و تحریص
بران آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد و حصر و شمار وارد شده و بس ست در اثبات آن قول حق جل و علا
ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه و آله وسلم الدعا مخ العبادة و قول وی من لم یسأل الله یغضب علیه
و در دعا توجه و اخلاص کردن از همه جانب بیرون یافته بجناب حق آوردن و حمد و شکر ست مر پروردگار
را و اثبات کمال مراد را صریحا و ضمنا و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استغاثت و این معانی
همه خلاصه عبادت و زبده آنست و از جهت وارد شده است که الدعاء مخ العبادة و امام ابو القاسم قشیری
گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل ست یا سکوت و رضا بعضی بر آنند که دعا افضل ست زیرا که
دعا در حد ذات خود عبادت است و اتیان عبادت و قیام بدان افضل و اولی بود از ترک آن بیشتر حق
تعالی پروردگار ست اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بخواسته خود نرسد نقصانی ندارد زیرا که
بنده بر آنچه حق ربوبیت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت ست و شیخ ابو حازم اعرج
گفته رحمة الله علیه محرومی از دعا نزد من سخت تر است از محرومی اجابت و امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته است من
بر نسیارم هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با دست و طایفه گویند که سکوت و خمود در
تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بسابقه و اختیار مولی ست و بعضی از این قوم باشند که [illegible]
سوال نکشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند و دران مستغرق بدان آنچه جاری گردد از قضا [illegible]

او بتحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حاکیاً عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل
ما اعطی السائلین وقومی دیگر گویند بنده باید بزبان شاغل دعا باشد وبدل در مقام رضا تا جامع بود میان
هردو فضیلت وعلامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت وتذلل وامتثال امر باشد نه بقصد تحصیل حظوظ
وحصول مقصد ونزد تاخیر اجابت تسخط ونزد رد تهمت نهد بر مولی کریم واجابت وعدم اجابت نزد وی
یکسان بود وامام قشیری میگوید رحمة الله علیه که اوقات مختلف است ودر بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود
واین ادب وقت بود وآن باشد در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد واین ادب در آن بود وشناسایی این معنی
هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود
واگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی ونیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن دعا عبادت
واگر غالب بر وقت حال است سکوت سکوت اولی ونیز در هرچه مسلمانان را نصیبست یا در حق تعالی حق است
دعا در آنجا اولی است وهرچه نفس را حظی در آن نصیب است سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده مسکین ختم الله له بالیقین
که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان طلب حاجت خود را وگاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال
خود را وگاهی بزبان تعرض چنانکه مدح وثنا کند پروردگار تعالی بصفات کرم واحسان وجود وعطا این
نیز در معنی دعا است زیرا که مدح وثنا در حضرت کریم تعرض بدعا وسوال است ومراد بسکوت از دعا آنست
که در معنی تجرد رضا وتسلیم است وبعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند واین فوق دعا بزبان
حال است ودر سکوت نیز حاصل است فافهم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم کرده است امت
را بتعلیم الدعا آدابی که ذکر کرده اند در کتب وعمده آنها اکل حلال وصدق مقال وجد وجهد وعدم استعمال
وابتدا بحمد وثنای حضرت ذی الجلال است وصلوة وسلام بر وی صلعم واصحاب وآل وی یکی از آداب
دعا رفع یدین است وبسط آنها مقابل وجه ودر بعضی روایات خدا رفع کفین ودر این روایت ولا اراده
بتفریق یدین وبسط آنها بهیئت اعتراف کذا فی المواهب واز ابن عباس آمده که چون دعا
میکرد ضم میکرد بهر دو کف خود را ومیگردانید بطون آنها را مقابل وجه ودر روایتی آمده که برداشت آنحضرت
دستها را تا دیده شد بیاض ابطین او وگفته اند که هرچند باشد مستحب است رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت
در استسقا محاذی سر تا بالای سر ومسح وجه بیدین نیز از ادب است ودر غیر حالت نماز وآنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دعا کرده در جامه را که همه موقف اجابت رسید وهم دعوات وی صلی الله علیه وآله وسلم همین حکم

وارد شده در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر پیغمبر را دعایی است
مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم و بپوشم دعای خود را برای شفاعت امت خود را
در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع شده است هر پیغمبر را دعاهای بسیار و از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله
وسلم از دعوات مجابه و ظاهر این حدیث آنست که پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد
باجابت در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است و با سوای آن دعا از دعوات ایشان بر رجای اجابت است
و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی است و مر ایشان راست دعوات دیگر و بعضی
گفته اند که مراد آنست که هر پیغمبر را دعا عام است مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات و اما دعاها
خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نه یا مراد آنست که هر یک را یک دعا است خواه در حق امت چنانکه نوح
علیه السلام فرمود رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی کرمانی
در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد دعا پیغمبر و جواب داد یک دعا مستجاب است و
باقی در مشیت خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعتی
است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مستجاب اند و مراد بقول وی
لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز و اکرم است از آنکه چیزی
خواهد از پروردگار خود و وی اجابت نکند ایشان و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی و مستجاب
نشد یا سبب مگر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من در امت خود را یکی
آنکه فرو نبرد ایشان را در زمین و دیگر آنکه هلاک نکند ایشان را بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس
اجابت کرده دو دعا اول را و منع کرد از ثالث و احتمال دارد که مراد بمنع کردن آن باشد که گفته شد مراد سا
این دعا نکند و منع از اجابت نبود و دعا اگرچه این معنی غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر او را بود انس در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده
واطل حیاته واغفر له و در روایتی وادخله الجنة پس بجا آورد عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل
آنچه گفته است نود و نه سال بود بستان او از نخیل و کرم که میوه میداد و در هر سال دو بار و روایت کرده

ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فا
میکرد بیاز وی رائحهٔ مشک و رجال این حدیث ثقات اند تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد او از صد و روایت ست
از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینه بضم همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد
صلبی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد
و طول حیات و امیدوارم رابع را که دخول جنت است ان شاء الله تعالی همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد
ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم نزد علی کسی را و بود ارمد پس تفل کرد در هر دو چشم
وی چنانکه هرگز بدرد نیامد و فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه حر را و نه برد
را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم علی را بقضا بیمن و گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش
حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم اهد قلبه و سدد
لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابو داود و غیره و عیادت
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه فرمود
برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و گفت ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابوطالب گویا بند از پا گشاده شد گفت
ابوطالب ای برادرزاده من بدرستی که پروردگار تو که می‌پرستی تو او را هر چه میخواهی میکند هر چه میگوئی فرمود
و تو ای عم من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را امید هست ترا نیز هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و علمه التأویل رواه البیهقی و ابو نعیم و
در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن
در درجه علیا و محل اقصی گفت مر نابغه جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد آنحضرت را از وی شنید نیفشاند خدای تعالی
دندانهای ترا پس بگذشت بر نابغه زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و نیفتاد دیگر دندان او و بود
بهتر و آبدارترین مردم در دندان و در روایتی همچنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی میرست
بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت را عمرو بن اخطب آبی در قدحی و بود در وی موی

را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم جمله خدایا زینت ده و صاحب
جمال گردان او را و خوبی ده او را پس رسید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در لحیه و راس وی یکموی سفید
ظاهر العلاقه و مناسب آنکه موی از آب که آنحضرت بیرون برآورد حسنی و جمالی و جوانی برای وی طلبید نه
از جمال اکثر جوانی و سواد لحیه مراد میدارند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب از آنحضرت وی
صلی الله علیه و آله وسلم سخنی ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریف وی
صلی الله علیه و آله وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس یا مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله
پس سیاه گشت موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و از اینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان
نعمت و برکت وی محروم نبودند چنانچه دوستان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای بیگانگان را
تاثیر است در افاضه خیر و برکت و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند
اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا بجمل یا تحسین مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاده و تواند که آن
یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و دعا بر بقای آن کرده والله اعلم و در حق مردی دیگر فرمود اللهم متعه بشبابه
پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها
و حال آنکه دویده بود بر روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست
شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خدایا سیر گرداننده گرسنگان است و ای گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را پس
آمد خون سرخی بروی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی
فی دلایل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد را که اللهم بارک له فی صفقته پس نخرید وی هیچ چیز را
مگر آنکه سود میکرد در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال پس رسید
مال او در غنا بجای که رسید و گفته است وی رضی الله عنه اگر برداشتمی سنگی را امید میداشتم که زر
زیر وی یا نقره باشد و دعا کرد بر مصر بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه خوردند پوستها را و مردارها را
و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است
و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نتوانم فرمود هرگز نتوانی
پس برنتوانست برداشت دست راست بسوی دهان خود بعد از آن [illegible]

نخل پس گذشت شخصے میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ قطع کند بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزے معاویہ را پس دیر کرد و نیامد گفتند کہ وی طعام میخورد فرمود لا اشبع اللہ بطنہ پس سیر نشد معاویہ ہرگز بعد ازین این چیز ہاست کہ ذکر کردہ اند علما آنرا و این ہمہ قطرات ست از بحر معجزات وی و با وجود مثال اوست و اجابت دعا حاصل ست مر تابعان و پیروان آنحضرت را از اولیا ی و صلحا ی امت فکیف بہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق آنست کہ دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمہ مقبول و مستجاب ست چنانکہ گفتہ شد اما استغفار بود آنحضرت کہ استغفار میکرد ساعت بساعت و در روایت ابی ہریرہ آمدہ است رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علیہ المعبود انی لاستغفر اللہ کل یوم سبعین مرۃ و در روایتی زیادہ از ہفتاد بار و فی روایت مائۃ مرۃ و ظاہر آنست کہ مراد کثرت استغفار و مبالغہ در آنست نہ خصوص این عدد واللہ اعلم و در روایت ابن عمر آمدہ رضی اللہ عنہما کہ ما میشمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس از آنکہ برخیزد کہ میگفت استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ و در روایتی استغفر اللہ العظیم الذی الخ و در روایتی ہم از ابن عمر آمدہ کہ میشمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمدہ رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت فرمود سید الاستغفار این ست کہ بگوید اللہم انت ربی لا الہ الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عہدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی تحول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمدہ و گفت آنحضرت کسیکہ بگوید از الطریق الایقان در روز و بمیرد پیش از آنکہ شام کند در آید بہشت را و کسیکہ بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکہ صبح کند در آید بہشت را و گفتہ اند کہ استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع ست مر امت را تا ہمیشہ مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معصوم و مغفور ست استغفار و توبہ از چہ کند یا این استغفار برای امت میکرد واللہ اعلم و در حدیث دیگر آمدہ کہ آنحضرت فرمود انہ لیغان علی قلبی وانی لاستغفر اللہ الحدیث یعنی مایہ پدید رستے و تحقیق پردہ افگندہ میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند کہ بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و مراد از آن اکثر بر آنند کہ این غین پردہ رقیق لطیف ست کہ بحکم بشریت از ملابسہ کثرت و اہتمام مہام دین و ملت و دعوت خلق و بیان احکام شریعت

استغفار

سید الاستغفار

فترتی و غفلتی از مشاهده وحدت پرده شهود آنحضرت می‌گشت و بعد از آن بلطیف باشتغال ذکر
و ظهور نور وحدت اضمحلال می‌پذیرفت و آنحضرت از طریان این حالت و عروض فترت استغفار میکرد
حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه بمقام قریب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در رنگ
تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر
از آن بر آن فایض میشد بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بود و معنی این از تقصیر
خود می‌پنداشت قال بعض الصوفیه هذا غین الانوار لا غین الاغیار رواه طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ ابوالوقت شیخ شهاب الدین
سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دایم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی و التحاق بملکوت که مقر
اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب اسرع و اتم است
از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب
جدا می‌افتاد و موجب انقطاع علاقه بهیئت عنصری میگشت پس حکمت بالغه الهی و رحمت و ملاطفت نامتناهی
وی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای القای عنصر شریفش میکرد و مورد این غین و فرو هشتن
پرده بسبب ابطاء حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نه پذیرد و
آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت
و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند و اعتذار میجوید و اصمعی را که از علمای علم لغت است پرسیدند
حقیقت این غین چیست و مراد از آن چه گفت ای سایل اگر از غین قلب رسول الله وی
پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب رسول خدا و مقامات و احوال وی وهم نتوانم زد و مرا از بهر این سخن
اصمعی خوشتر آید و بادب و اصول لشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند و قریب نماید و هر کسی هرچه
گوید براندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد داند
حقیقت حال کشف نکند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله و وصل اما صفت قرات
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرات هر کلمه مفسر بود حرف بحرف و بیان میکرد و نیز حروف مد و وقف میکرد
بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین وقف میکرد و بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
بعد از آن میگفت مالک یوم الدین و وقف میکرد رواه الترمذی و این را وقف النبی میگویند و این رعایت
قرات را فایده است بوقف که سبب تمامی کلام و عدم تعلق او بما بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم

وصل

می شد وقت انبا م حسن و کافی و چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل میکرد آنحضرت سوره را تا آنکه در
از ترتیل دراز شد آن سوره دراز تر از آن و نبود هیچ یکی خوش آوازتر و خوش قرائت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم
و تغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود و ترجیع میکرد در صوت را بدان احیانا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا
فتحنا لک فتحا مبینا و حکایت کرده است عبدالله بن مغفل ترجیع او را آاآ سه بار ذکره البخاری و ظاهر آنست
که این ترجیع بفعل آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناقه چنانکه
بعضی مردم گمان برده اند و اگر بسبب جنبش ناقه بودی عبدالله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و باختیار نمیکرد تا مردم
اقتدا کنند بآن و ترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهرست و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حسنوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآن را بآواز
های خوش و فرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی نهد و استماع نمیکند خدای تعالی هیچ چیز را همچو گوش
نهادن و استماع کردن وی مر پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآن را و جهر میکند بدان و گفت
ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیز را پیرایه
ایست و پیرایه قرأت خوش آوازی ست و آمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی در قرأت ابوموسی اشعری
را که بغایت خوش آواز و خوش خوان بود و در شان او فرمود لقد اعطی مزمارا من مزامیر آل داود و چون روز شد خبر داد
آنحضرت او را بآنحال گفت ابوموسی آه اگر میدانستم من تو می شنودی یا رسول الله تحسین و تزیین میکردم کما بیشتر از این
و اختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلق جائز دارند یعنی اگرچه لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات و مانند
آن و اگرچه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تغنی
بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلفی و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود باطبیعت
بیارد آن تطریب و تلحین را و این جائز است اگرچه بیارد بر زیادت تزیین و تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله
عنه اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم تزیین و تحسین را و کسیکه هیجان میکند او را طرب و خفت و شوق
مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از تطریب و تحزین و تزیین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع
و متکلف ست نه متکلف و این ست مراد بصوت عرب و لحن عرب و این قسم از تغنی است که میکردند آنرا اصحاب
و می شنیدند آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میکرد و میدهد تالی و سامع و وجه ثانی آنکه بضاعتی از صنائع
موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر به تکلف و تصنع و تمرین چنانکه آموخته

می شود بانواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و آواز خوش که در اصل نمیشود مگر بتعلیم
و تکلف و این است که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرائت باین وجه و هر کسی که علم است او را باحوال
سلف میداند قطعا که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که بتکلیف کرده میشود و آن بر ایقاعات و حرکات
موزونه معدوده محدوده و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند آنرا بلکه
میخواندند بتحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است که در طبایع و نهی نکرده است ازان شارع
بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بآن و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی
آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که
فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بدان و بنویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه حکایت
آورده اند که چون میخواست داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه
میشد تا هفت روز و نمیخورد و نمی نوشید و نمی آمد نزد زنان پس امر میکرد سلیمان را که ندا در میداد در کرانها و گوشها و
دشتها و کوهها و درهها که داود می شنوانید فلان روز زبور و تکلم میکند بعد ازان بیرون می آورده میشد برای وی منبر
بسوی صحرا پس می نشست بران و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و وحش و هوام و
بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داود در ثنا بر خدا بچیزی که
سزاوار است میخواندند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس ازان شروع میکرد داود بنوحه کردن
بر گناهگاران پس میمردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد مجلس و سخت میگشت میگفت مر او را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داود در هیبت بیهوش میگشت
برداشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که او را خویشی و دوستی بود و بیاید او را و بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها و می ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود و برمیداشتند و میبردند شهر چون
بهوش می آمد داود در مردم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردند یا نبی الله
فلان و فلان میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر مینهاد و توجه میکرد داود و میگفت آیا خشم میکردی تو خدایا
بر داود که مردند همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود صاحب داود همچنین تا مجلس دیگر اقامت کرد
برین حال تا آنکه خواست خدا عز و جل و گمان نبرد که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این
امت اما فنا ایشان را فرمان پس بست حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق وی

یاکرده داده شده است مزماری از مزامیر آل داؤد و دادامردان از خوف و شوق در جواب آن دو طریقست
یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت را مقاومت میکند با حوال که وارد میگردد بر ایشان و نگاه میدارد
حیات را و فانی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت روحانیه تائیدات الٰهیه را و از جهت فرط قوت
این امت و تمکین وی برابرست حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطوار یقین
چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داؤد و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخص خواص آن
بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را
و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس
و مردان و اما توجه داؤد علیه السلام بر نامردان و اعتذار وی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت او ست
است نه از انحطاط رتبه وی از امت و با وجود این قوت الٰهیه و تمکین در آن اشارت کرد ابوبکر صدیق رضی الله
عنه در وقتیکه دید مردی را که می گرید نزد استماع قرآن و زعقه و صعقه میکند از آن و گفت وی رضی الله عنه
همچنین بودیم ما ولیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه وی
محفوظ و منزلت وی مرفوع است و آورده اند که شنیدند روزی سهیل تستری قرآن را از کسیکه میخواند آغاز
لرزیدن کرد و نشست بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
گفتند اگر این ضعف است نیست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و از جا بدر نیایند و مستقیم
باشند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیما و حدیثا در مجلس سماع
قرآن مرده اند به ذوق و شوق از عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسماء آن جماعه
مجلدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمعی از آنها که در مجلس سماع جان داده اند مذکورند
وصل و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین
مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما و حدیثا قولا و فعلا بعضی باحت متوقف و متردد مانده و گفته که انکار کنیم
و نه اقرار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بقول و تعالی
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این
سماع است که متفق علیه است مخالفت او و منافی الف نیست در وجود کسی از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت آستان
پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصائد است بالحان مصریه موسیقیه و در حکایات کثرت اقوال

وصل

و تهایش احوال بعضے آنرا منکر باشند و به فسق و فجور ملحق دارند و بعضے بدان مولع و آنرا حق و انفع شمارند
و هر دو طائفه در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و در ینجا سه طریقه است یکی مذهب فقهاست و ایشان انکار میکنند
یا شدا انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا بذنوب کبایر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه
و الحاد و این افراطست و خروجست از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرات کرد خصوصاً در موضع
خلاف و نقل کرده شده است از علماء مذهب آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقه محدثین ست
و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و لفظ صریح بلکه هرچه وارد شده است درین
باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضے مفسرین
بچیزی که دلالت میکنند بر حرمت غنا آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما
و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه احل لکم الطیبات و بعضے
گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل در اشیاء
که حظر است یا اباحت سوم طریقه سادهٔ صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و احوال مضطرب آمده و بعضے
اجتناب کرده و بعضے مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب ایشان شدید او قوی شدیرا که مذهب
ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال ست در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضے از ایشان غالب
آمده ولع و شوق و شکر محبت و فرح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران ست و شک نیست
در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و آشکارت کوامن بواطن و این معلوم ست بمشاهده و عیان حتی در
حیوانات و اطفال و صبیان پس متمکنات ایشان ثابت اند بسبب ضبط حکم و ادب یا رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق
منزعج و مقشعر بغلبه وجد و غرام و بعضے از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب
مواجید ست که میگذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متنابه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان ورای هر
رواست و تحقیق کرده اند این طائفه شرائط و آداب آنرا و کفایت میکنند طالب متبع را که جامع ست میان
احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در سماع و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در
ترفع و استغنا از سماع و بابی دیگر در ذکر آداب و اعتناء والله اعلم و صاحب کتاب الاشباع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع
ست نوعیست که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و مزاولت اعمال و تحمل
اثقال و قطاع مفاوز در طریق حج و دعوت کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو و دعوت حرب و جهاد و مبارزت

مثل حداء و لعب در کتابی و مثل غناء زنها برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح ست اگر از ذکر فواحش
و محرمات نیست بلکه مندوب است که موجب نشاط است بر اعمال مرغوب دوم غنائی ست که استعمال میکنند آنرا مغنیان
که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیق که تهییج میکنند نفس را و تطریب
میکنند نفس را و تطریب میکنند که در این نوع مخالفت نیست میان علما رحمهم الله مباح داشته و قومی حرام گفته
و قومی مکروه و میگویند که ارجح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم الله قول بکراهت است و اطلاق
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی
در عوارف گفته که امام ابو حنیفه مکروه میداشت غنا را از ذنوب میشمرد و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از علما
شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و از اهل کوفه و روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد
از غنا پس گفت که آن چیز لهو باطل است که ازین گوش درآمد و از گوش دیگر رفت گفته اند که این اشارتست بدی
باباحت آن رفته و اطلاق کرده قول بآن و تفصیل نکرده میان رجال و نسا و امردان و تسویه کرده میان آن
لیکن اکثر علما منع کرده در حق امردان و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و نسا و گفته اند قائلان باباحت
که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چند تن از عشره مبشره اند
و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع ایشان و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و صلاح
عبادت بوده اند نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایتست در آن تا
معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند و از آن جمله عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا
از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا هر کسی که امعان کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب
تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب گفته که بود وی که بغنا باکی نمی دید و امیر المؤمنین در آن زمان علی بن ابی طالب
و میرفت وی رضی الله عنه در خانه عبد الله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر
در خانه خود پس تغنی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه بشنود آنرا و کفارت دهد
از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بود نزد عبد الله بن جعفر جواری که تغنی
میکردند و عود میزدند برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است نزد وی شنیده شد مثل صوت
غنا را و مسئله مشهور است سماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنیدند غنا از کنیزکان با جلالت
قدر و کبر سن ایشان و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبد الملک

سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب کردم الیسوعی مجلس که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه
گفت شافعی آیا خوش کرد ترا این را گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن
غنا علامت سلامت طبع و حس است و ناخوش آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم
میشود که دلیل شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی
و در تاثیر نغمه در طبائع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای او میان و منقول است
از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بمکروه آن باشد که ترک آن اولی است که
اطلاق آن بامعنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل
نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فائده در وی و گفته

فایده

حمل کرده شود چیزیکه وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیط بر غنا ای که مقترن است بفحش یا منکر پس
تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول و فعل
شافعی چیزی که صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که
وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت
آنرا پس وعده کردم ابن خبازه را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس
شروع کرد ابن خبازه در تغنی پس شنیدم آواز پای بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای
بام که می شنود غنا را و دامن در زیر بغل اوست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از
عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمة الله و آنچه
منقول است از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد
که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی
و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند داؤد
طائی کردی حاضر میشد سماع را و راست میشد نشست او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی
رحمة الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو النجا اسکندری

در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود مباح است اختیار کرده است این قول را از
حنابله ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده از ایشان صاحب مستوعب از جماعه ایشان
و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی
و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله است درین باب تصنیف کرده
ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسانیدی که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین
عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده ابن قتیبه از
اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی تا پس بدانکه
سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را
پس گفت ندیدم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو یعلی
حنبلی که یوسف بن یعقوب ابن الماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از
اعاظم علماء حدیث است که می آمدیم ابا یوسف ابن الماجشون را پس تحدیث میکرد ما را و در خانه وی جواری او میزدند معزفه
را در خانه و یکی از ایشان علمای ثقات اند از اهل حدیث اند که تخریج اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمة الماجشون
که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد وی در عود و نقل
کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم سماع از بعضی ایشان اباحت را
وقتی که تغنی کند باستغناء کند یا نظم قوافی را دیگر در فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر
تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه سرخسی و استدلال
کرده است بران بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود و نمی کرد آنرا بطریق لهو
و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر شنیدن اشعار مباحه غیر محرم کرده است
صاحب بدایع از حنفیه بچیزی که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است بانکه سماع غنا نرم میگرداند
دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به در عیاد و سایر اوقات
سرور مباحه و اختیار کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن
دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که تحقیق بوده اند صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت با نواع علوم
شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان اباحت

رسائل و تصانیف از انچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد
بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت نزول میکند رحمت
برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در
مقامات صدیقین و انبیاء مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما جماعه
صحابه درین باب حکایات که اکثر مذکور اند در کتب قوم

وصل

بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه عادت اوست
و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت و کراهت و اطناب کرد در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرد
آنرا بکتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر
نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و تضرع را و این
در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات مثل ذکر جنت و دنیا و ترغیب در آخرت و تهییج مزید محبت الهی تعالی و
تقدیس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر حدا و نصب و تشبیب اعراب
و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بتقدیری صورت بندد که نص قاطع
بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند که نهی که
در انجا نسبت وارد شده است اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل ادله دلیل
اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن دران
مناسب طریقه انصاف نیست اگر کسی را صلاح وقت دران نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط و تقوی دران اندیشد مبارک باد اما باید که
زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تفسیق بزرگان و افتادن در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق
وجود علما و فقها و عرفا در ان جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح نگاه دارد و سررشته انصاف رها نکند بیت
صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل * جانب عشق عزیز است فرو مگذارش و قایلان باباحت را
نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصاً آنهایی که سالک طریقه دیانت و صحت باشند و لکل وجهة
هو مولیها فاستبقوا الخیرات و سیر و طریقه باید که رعایت طریقه خیر و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها
محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة و همچنین صاحب امتاع در اباحت مزامیر

نیز سخن کرده وگفته که معروف در مذهب ائمه اربعه حرام است وبا وجود آن از بعضی علماء مذهب شافعی واصحاب ظواهر
وغزالی وامثال وی خلاف آن نقل کرده وانواع آلات ومزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح
گفته وبعضی مطلق حرام داشته وبعضی فرق کرده در جلاجل دار وغیر آن وصواب اباحت اوست در نکاح وبعضی
اعلان آن بدف مستحب داشته ودر شبابه که یعنی نی دست نیز اختلاف علما ذکر کرده دیگر از مزامیر عود است
که آنرا بربط نیز گویند وتارها دارد که آنها را زیر وبم گویند ودر وی نیز اختلاف علما ذکر کرده وگفته که معروف
در مذهب اربعه آنست که زدن آن وشنیدن آن حرام است ورفته اند طایفه از علما بجواز آن وحکایت
کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن جعفر وعبد الله بن عمر وحکایت کرده شده است که در آمد عبد الله بن عمر بر
عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود پس گفت عبد الله بن جعفر عبد الله بن عمر را آیا
می بینی درین باکی گفت لا باس بهذا ونقل کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن الزبیر ومعویه بن ابی سفیان
وعمرو بن العاص وحسان بن ثابت واز غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان وخارجه بن زید که از فقهاء سبعه مدینه
است ونقل کرده است استاد ابو منصور از زهری وسعید بن المسیب وعطاء بن ابی رباح وشعبی وعبد الله
بن ابی عتیق واکثر فقهاء مدینه مطهره وحکایت کرده است حلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت
میکرد در عود وحکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس وحکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که درآمد بر رشید
وگفت ارید العود پس گفت رشید عود المتجمر عود المجمر قال لا بل عود الطرب پس طلبید رشید عود را ونواخت
آنرا ابراهیم بن سعد وفتوی داد باباحت غنا وعود ونقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه بسندی که
وی دارد از موسی بن المغیره الجمحی که خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس در آمد وبودند در آنجا قومی که میزدند عود را
وتغنی میکردند چون دیدند عطا را که درآمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید بانچه میکردید پس
نشست وتغنی کرد وصاحب امتناع همین عود را اصل ساخته ومزامیر دیگر را برآن قیاس کرده وبالجمله وی
درین باب از وسعت وخلاعت خالی نیست واستماع آلات ومزامیر را نیز نقل کرده وگفته اختلاف است از میان
قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره وبیشتر از شافعیه برانند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده
شده والعهدة علیه وغرض از نقل وجز آن نیست که اگر احیانا از این طایفه چیزی ازان نقل کرده شود مبالغه وتشدید
وتجهیل وتشنیع وتفسیق وتضلیل ننمایند وستر عیوب وزلات قوم شیوه خود سازند وبا ایشان ساکت باشند که تقلید ایشان
کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم وعلمه احکم واین ضعیف درین مسئله کلام در رساله مشروح کرده است ودر همه

طرایق تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته یا میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب
اباحت غالب افتاده برای آنکه آن جانب دیگر مشهور و متقرر شده است و در اذهان حاجت بنقل ندارد و نسبت بهانست
که گفته شد شعر عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو * نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند * اللهم ارنا الحق
حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان
از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفته قولاً یا فعلاً انکار و استقباح وی متوجه شده
چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکات آورده است که ابو مسعود
انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی
بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان
غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحب رسول الله شما ای و یاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شما
سرود مشغول اید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو ما اذن داده است ما را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی دران باتفاق مباح است بالاتر ازین
عبد الله بن جعفر که با سماع مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی تودد و تحبب مینمود
زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه حال او اینست تو چه معتقدی بوی
روز دیگر عبد الله بخانه معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تعب بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر که
چه میکند پس زن از انکار باز آمد حقیقت حال و منشاء اختلاف آن میباید که سرود شنیدن و آلات مزامیر
زدن در زمان قدیم کار و بار مخنثان و لاهیان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده
که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات مزامیر و ملاهی است
نهی کنم از شراب بطرفند و در اصل نام تنا لهو است فذکر می در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این
امور در صدر و وانیا که این منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان صالحان و پارسایان نیز دران افتادند
و ازان تحفظ نگشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این
عادت فاسقان و نشان بی قیدی است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری با آن کشف
کنند اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و نهی و وعیدی صادر شده باشد
دور نباشد و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی در شان نصیحت تمسک نبود ازتقریر

آنکه دایره صحت باصطلاح این طایفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده
چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه بعضی از اهل ظاهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست
و مثال این حال قضیه ظروف و اوانی ست که انهار از ختم و مزفت و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال
آن میکردند و شراب در آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر
در آن چندگاه حرام ساختند از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد احتیاج بقمع و قلع آثار
و علامت آن نماند منع و نهی از آن اوانی نیز نماند و با وجود آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند
از استعمال آن اوانی و قومی بتجویز کما ذکر فی موضعه و در باب سماع نیز باشد این دو فرقه آمدند قومی بتقریر عادت و عرف
قدیم که انیعمور فستان اهل فسق ست منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حالی انداختند
که اگر عملا بیت فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح والله اعلم و علمه احکم بعد از آن تعصب و تشدد هم
در میان آمد هم بانعاف افراط کردند و منکران آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و مستحبان بر عکس
آنها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و بعضها
مدعی گرفتند و هر دو طایفه فرق میان اهل و نااهل نکردند و سر رشته انصاف که معنی آن نصفت لی و نصفت
لک است از دست دادند و طریقه ادب که حقیقت آن نگاهداشت حد هر چیزی ست نگاه نداشتند و یکی منشاء
اختلاف آنست که جمعی را نظر بر تاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و انکار رفتند و قومی را جواز و عدم جواز
نغمی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بروح حیوانی ست که حرکت
و اضطراب کار اوست و روح انسانی منزه است از آنکه محل درد و معانی ست و سکون و اعتدال و توانی
صفت اوست اما اینجا کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بروح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری
و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی ست حال این هم سرایت بآن کند چه مانع ست و نیز شیخ میگوید
و نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که بنغمه و بغیر نغمه یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر
نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه [illegible] و زیور قرآن ست چنانکه در حدیث آمده است
که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال فی حد ذاته جایز الامکان است مگر کسیکه مشهود و مکشوف
وی ذات و صفت الهی باشد. فایده صاحب امتاع گفته که اختلاف کرده اند در تفسیر کسیکه نفی کرده
غناء عربی را لیس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر اهل علم برانند که نام وی طویس است و آنچنان بود

گویند چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند آنرا از مس و روم و تغنی میکردند با کلمات خود شنیدند بعضی از مغنیان عرب
و نقل کردند آنرا الحان خود نخست کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را مشئوم گویند یعنی نا مبارک از جهت آنکه
او زاده شد در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و فطام او در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود و
بالغ در روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزویج کرد در روز قتل عثمان رضی الله عنه و زائیده شد برای او فرزند روز
موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب انواع غنا در حسن صوت بود مثل نصب
و نشید اعراب و حدا و رکبانی و این اقسام همه مباح اند خلافی نیست هیچ یکی را در آن و بر این اقسام حمل میکنند
غنای موسیقی آنها که قایل اند بحرمت آنچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار
و آثار ظاهر میگردد و لهذا از بعضی صحابه مثل عبدالله بن جعفر و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مروی است و میگویند
که وی رضی الله عنه از شعبیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است و
تفاوتی نیست مگر در قرأت قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی تمطیط و تغییر بسیار است اینهمه گفته شد و لیکن
و تقوی و احتراز از آن از جهت اتباع سید رسل صلی الله علیه وآله وسلم و اقتضای احتیاط سببی و اتباع آنحضرت که بطریق
تقرب و تعبد بران اجتماع میکرده باشند خلجان باقی است جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است
و کار آنها او متنازع و مشابه مختلف افتاده بعضی جانب ترجیح از تفاعل آمده و احتیاط دامن گیر وقت شده
و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بعضی بیکبارگی شیء غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در
سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال
خود باید گذاشت ربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب وصلی الله علیه وآله
وسلم علی سید الخلق محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین بجاه طریق الحق و نحن علی دین الدین

باب یازدهم
در عبادات شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب
از ضروریات است که قوام بنیه بدون حرکات شود تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس
اهل عبادت از آن بقدر حاجت مقصور اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن منهمک نباشند
و آمده است که سیری مذموم است زنان شریف نبوده و گفته اند که شبع بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول
روایت کرده است ترمذی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائی از بطن خود بس است لقمه چندی که استاده دارند استخوان صلب

باب یازدهم

وی را اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید
بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک معده و کافر میخورد در هفت روده اهل
تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صایم و رقیق
و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرف وی دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام
مومن و کثرت طعام کافر در مبالغه در آنست حقیقت عدد یعنی مومن بجهت مشغول با حراز اسباب عبادت
و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادت است در آن بیرون نمی زیاده بر قدر ضرورت نمیخورد و کافر
چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفاء شهوت نفس است حالش بخلاف آنست لیکن باید دانست که این
مطرد در هر مومن و هر کافر نیست تواند که مومنی بسیار خوار باشد یا بجهت عادت یا بجهت عارضی که عارض است
مر طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کم خوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات
صحت بمشورت اطبا یا برای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیارست فکر وی قلیل است مطعم وی
و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است فکر او کثیر است مطعم وی سخت است دل وی و نیز گفته اند که
حکمت معده و آنکه پر شده است از طعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی
که خفیف است خواب او برکت است در عمر وی و کسیکه گران است خواب او بی برکت است عمر وی و از ابن
عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اهل تشبع در دنیا اهل جوع اند
در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سیری هرگز
و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و نمی خواست اگر میخورانیدند میخورد
و هر چه میخورانیدند قبول میکرد و هر چه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلاء و نفی سیری محمول است بر سیری
مکروه که گاهی منتهی میگردد به تخمه و بر اندازه آنچه حسب میگویند از مفسده اکل تشبع نیست مطلقا فی الجمله
و دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبیه ابی بکر و عمر از جوع در وقت
به بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند الحدیث
و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز تشبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است بر مداومت
انتهی و چون واقع شد تشبع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز جواز تشبع
و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت

از عالم رواه الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیر دی صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود
در کمتر از ان بود و دیگر آنست که تا سه روز گرسنگی میگذشت و در هیچ روزی سه سیری نشد پس ظاهر آنست
که مراد معنی ثانی ست والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذرانید آنحضرت و اهل و عیال وی شبها پیاپی که
نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان مگر نان جو رواه الترمذی وصححه و در حدیث مسلم آمده که سیر نشدند آل محمد
از نان گندم مگر آنکه بود در یکی از این دو روز خرما و در حدیث عائشه آمده که گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت
از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشدند از خرما سیر نمیشدند از نان جو و اگر سیر میشدند از نان
جو سیر نمیشدند از خرما و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود بخدا
سوگند که شام نکرده در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از
برای کم بنداشتن مرزوق خدا را ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی و از عائشه آمده رضی الله
عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت
آن دو چیز را یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمایل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم و دقل ردی ترین تمر که مخلوط
باشد انواع بسیار مختلط که خوراک فقرا باشد و گفت عائشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث میکردیم یکماه که
نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را و همسایگان وے
فرستادند بعضے همسایها از انصار شیر با دمی نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت بتحقیق ترسانیده شده ام
من در راه خدا یعنی ببلا و محنت چنانکه ترسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده
نشد هیچ یکی و بتحقیق میگذشت سی شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که
میپوشانید آنرا بغل بلال یعنی اندک چیزی که در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی وصححه و در بعضی
غزوات بودند اصحاب که میخوردند برگهای درخت آنرا تا آنکه مجروح میشد گلهای ایشان و بود نان آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نان تنک را و نان سپید را ندیده و بود نان آنحضرت غیر بال و صاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم
که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خرد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت
رسیده بعضے احادیث که واقع شده تصغیر ان تعلیله بموجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و
بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت ام

آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دائمی نبود و همه را نبود واگر بود واز
جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهیت شبع و کسر او اکل و
اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود و در وقتیکه بمکه بودند و چون هجرت کردند بمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را
اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و بساتین و مزارع و بودند اصحاب را یسار اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه
و سعد بن ابی وقاص و غیرهم و بذل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت
ایشان را باداء مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیای
صحابه را بتجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر
میداشت مر اهل و عیال خود را قوت یکسال و صدقه کرد در یک غزوه صد بدنه و نحر کرد و اطعام کرد مساکین را
و قسمت کرد صد هزار درهم بیکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در هوازن و چنین از نعیم و شاه و
نقود بیرون از حیطه قیاس چنانکه تفاصیل این احوال در مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان
حصول توسع و بسط چنان که روایت کرد از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بمن پروردگار
من که بگرداند برای من بطحای مکه را طلا گفتم لا یا رب سیر شوم یکروز و گرسنه باشم یکروز تا ثنا کنم ترا و از ابن
عباس آمده رضی الله عنهما که بود رسول خدا با جبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک که ترسید از آن
فرمود یا جبرئیل چیست این صدا هائل مگر قیامت قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولکن امر کرده است
پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح خزاین ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدای تعالی
امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم بهمراه تو جبال تهامه را [illegible] از زمرد و یاقوت و ذهب و نقره و در حدیث
دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که بفرستاد پروردگار ترا که با وجود آن قدر و مرتبه [illegible] نزد او باشد
که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی و اگر خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است
که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله آنرا که چه نگاه از دولت [illegible] پس اشاره کرد
جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و علما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بر این
ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از بیهقی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که وصف کرده نشود بچیزی که مردم از آن [illegible] و مساکین است و گفته شده
که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق فقر را در حق آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده

صاحب نثر الدر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت و ما قدر زهد مردی که ... و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود مسمی بالسیف المسلول که فقها اندلس فتوی دادند بقتل و صلب شخصی از متفقه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را یتیم و گفت زهد وی ضروری بود و قصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت میخورد و اشیای دیگر آمده است که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما به تعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خود هرچند اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگوید که آنحضرت گوسفند چرانیده است روا است و هم صاحب مواهب از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه و آله وسلم هیچ حالی فقرا بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر دنیای او در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در قول وی صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکنت که چیزی در دنیا نبود و نداند آنچه واقع شود موقع کفایت و ... و انکار ... اعتقاد کند خلاف این را یعنی آنچه مشهور است در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است فقیر بود والله اعلم فایده در احادیث وارد شده و مشهور گشته است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است و صحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از این جهت که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعم ناعم در دنیا که جایع و عاری باشد روز قیامت و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال آنکه وی اهانت کننده است او را و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده وی اکرام کننده است او را روایت کرد ابن ابی الدنیا و انس ابن ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جوع را و کشادیم یک یک سنگ از شکم خود سنگی پس بکشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی شناسیم آنرا مگر از این وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد من سغب احشاه

و طوی بحث الحجارة کشفها و شرف الازم و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرمود یطعمنی ربی و یسقینی و گفته که پروردگار تعالی سیر میگردانید و سیراب میساخت حبیب خود را وقتی که وصال میکرد
پس چون محتاج گردد بشد حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد و بستن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن حبان
که لفظ حجر است برای بعض تحریف ازار که در وقت جوع محکم بر وی می‌بستند یا آنکه در وقت ضعف کمر محکم می‌بندند
انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیرا که
الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده است و چون پر میشود بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام
و چون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میسوزد و میخورد آنرا پس متالم و متاذی
میگردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد بر معده احشاء و پوست لیپت میگردد
و آتش معده بقدری کم میگردد و الم تسکین می‌یابد و تا الم آنحضرت بجوع برای تحصیل و تضعیف اجر است
با حفظ قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه اهل نعیم و ترفه داشتند و این یک معجزه ایست از معجزات
که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه شهیه و باستعمال لباسهای فاخره و فراشهای لینه
و امثال آن میباشد و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب خشن و فراش بلباس درشت بود و حسن و جمال
و نضارت و لطافت و نهایة الجمال صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و
کماله و بعضی گفته اند که عرب را خصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف ایشان
از خوردنی فرو میرفت شکمهای ایشان می بستند بر آن سنگ را برای تسکین و تخفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نیز بست تا بدانند و بیاگاهانند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استیثار و استبداد کرده باشد
بآن و اظهار کنند اینحال را و صاحب مواهب میگوید که صواب آنست که گرسنگی آنحضرت از اختیار بود طلب
ثواب بود برای تجرد اعلام و اظهار حال و الله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول
ابن حبان که اطعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
رفع جوع و الم معقول است با آنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و
شوق و جذبه در آن نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان و گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و الطاف
خاص است با حبیب خود در تلون و تحول که در قیاس عقل نمی‌گنجد و راست نماید آن احادیث اگر سخن

گفتندان دیگر است والله اعلم وصل با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت
و عدم استیفای آن در جلس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد و بجهت عدم سلوک براه تکلف و بقصد
توسع بر امت و سد راه رهبانیت تناول میکرد از آنچه عادت اهل بلد بود و هر چه حاضر می آمد از لحوم و فواکه
و خبز و تمر و مانند آن و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضر است بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود و پس
میخورد حلوا و عسل و دوست میداشت آنهارا رواه البخاری والترمذی و حلوا مقصور و ممدود هر طعام شیرین که
خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در وی صنعت پس عسل را حلوا نگویند
و گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکهه نیز و نبود محبت آنحضرت مر آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل و نزاع
نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی مینمود و میخورد از آن قدری صالح از اینجا
معلوم میشود و خیال میکردند که دوست میدارد و آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه لغت نقل کرده که حلوائی که
آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن تمری که خمیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است
که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار وی شهد و آرد بود و در روایتی آرد میده و روغن و عسل پس آورد
پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاده بر آتش و پخت حلوا فرمود
بصحابه بخورید این را این چیزیست که نامند آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدیق کرده بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدند حضرت عرس مردی
را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت
ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید ایشان گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما
در عروس نهی نمیکنم از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است
طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار بر عروس مکروه نیست چنانکه رفته است باین امام ابو حنیفه و حکم کرده باین حدیث با حادیث
صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه ولیکن بیهقی این حدیث را ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی در قائل
شدن بغارت گفت بنده مسکین ختم الله له بالیقین که بتحقیق وارد شده است امر بغارت در صحابه در
فتح این نیز چه است پس بر قول امام ابو حنیفه خورده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحم شاة را و
خوردن لحم بقره بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره
گاوی را و ظاهر آنست که ایشان خود هم خورده باشند والله اعلم و در هیچ لحم احادیث متعدده وارده شده

اللحم سید الطعام اہل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اہل الدنیا والآخرة روایت کرده است این حدیث را
ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مراد را شواہد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل وی
زیاده میکند شهوت و قوت را قال الزہری کذا فی المواہب و ہم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
لحم تصفیه میکند لحم را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او کذا فی المواہب
و همچنان که در راسته است ترک وی در مدت این خاصیت واقع شده و در راسته است اکل وی در مدت
در قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست
در دنیا اگر بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی
اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از جهت زهر کرد
یهودیه در وی و از عائشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که نمی یافت
لحم را و نمیخورد آنرا مگر گاه گاه و لحم ذراع زود پخته میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده
که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آن جهت بود که ابعد است از مواضع نجاست
و موید این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده ها را از جهت قرب
آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نهش میکرد لحم را یعنی بدندان میخورد و از استخوان و نهش بشین معجمه و بمهمله نیز آمده و بعضی گفته بمعجمه بدندان پیش تمام
خوردن و بمهمله بسر دندان و لحم بکارد بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که بریده آنحضرت
گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد را
کرد پس برخاست و برخاست بر نماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم قطع نکنید لحم را بالسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که آن با هضم تر و گوارا تر است
و ابوداود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدی است از حدیث
صفوان بن امیه اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده بی تصریح نهی از قطع و تطبیق کرده اند
نهش از عظیم منتشر است و قطع از کبیره و خورده است آنحضرت بریان را و روایت است از ام سلمه که گفت

آنکه در دو پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی بعد از آن برخاست برای نماز و وضو نکرد
حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است
که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح
کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد باصلاح لحم
قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده
آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار وحش را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان
و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را و احکام
دواب را در خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیر بحری آن در
مذهب ما جایز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا شکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای
گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و ابو
داود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثرید از خبز و ثرید
از حیس و حیس آشپزی طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان ترکرده شده بروغن و سکه و خورده است
نان برنج و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع و از طبرانی در اوسط از حذیفه رضی الله
عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند پشت مرا برای
قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و او است که وضع کرده است این حدیث را و خورده
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته بیشتر میجست آنرا از جوانب
کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم
کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر حکیند که نام تره مشهور است و روایت
کرده است ترمذی در شمائل که آمدند نزدی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله
عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و
پخته میخورید کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو و آن

گرد و انداخت آنرا در دیگ و بریخت بروی پاره از زیت و فلفل و ملح دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت
اینست طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بریخت میخورد آنرا خورده است آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم خزیره را بفتح خاء معجمه و کسر زای و بای موحده و بعد از تحتانیه ساکنه طعامی ست که ساخته میشود از
آرد بمثابت عصیده لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته تر شود خرده لحم ریزه کرده شود خرد و بپخته
بر روی آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی گفته اند شوربا
که صاف کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره با حاء مهمله از نخاله است و با ها از لبن و مثال گفته که آمد
بخانه آنحضرت و ابوبکر وقت چاشت تا بلند شود آفتاب پس نگاه داشتم من ایشان را بخزیره که ساختم برای ایشان
و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اقط را بفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پینو گویند شیر که بیرون
آورده شده است از وی مسکه و بسته شده است و در پیش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها و استعمال
خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین غوره
خرما یعنی خرمای نیم پخته و یقال را طب بالکسر و یقال اول ما بدا من النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است که
کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده و بعد از الف ثای مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندی
آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را بجیم و ذال معجمه مفتوحتین که جمار آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی
است که اندرون درخت خرما می برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم و موحده بمعنی پنیر از ابن عمر
رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا رواه
ابوداود و در جبن دومی بعضی فقها را سخن ست و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع
شده بتقدیم طا بر با و در روایتی البطیخ او الطبیخ بالشک و طبیخ لغت ست در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب
المحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در آن کتابی ساخته
اند و محدثان بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب ست که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را از برای که منقول
نشده است که چگونه میخورد آنحضرت آنرا و در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب
گاهی از این میخورد و گاهی از آن و همچنین در رطب ببطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب
و خربزه و این دو احتمال دارد که یکی را بر دیگری میپاشید و وی میخورد و گاهی از این میخورد و گاهی از آن و خربزه
بکسر خاء معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی ست از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن ماجه آورده

از عائشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای فربهی من و استعمال میکرد دران تا در آرد مرا بر آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه
شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث بر آنند که مقصود آنحضرت از جمع
میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بوده به برودت بطیخ و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه
از هشام آمده انه صلی الله علیه وآله وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر
میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب الاغذیه و بعضی گفته اند که مراد بطیخ که با رطب میخورد بطیخ
اخضر است که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است ام
نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند که بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی است اگرچه از جهت حلاوت
حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه ذکر
کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا
شیرینی ندارد و بهم خوردند تا شیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم انهماک در مستلذات بود و در خوردن
آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز همچنین گفته اند که شعیر بارد و یابس است و تمر حار رطب پس ادام ساختن تمر خبز شعیر را
برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم
بحقیقة الحال و میخورد آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام در آن دیار
متعارف است و در بازارها نیز میفروشند تمری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب با رطب است که یبوست
مسکه و عفونت آنرا می برد و میخورد آنحضرت نان را با نان خورش هرچه میسر شدی گاهی بگوشت و گاهی ببطیخ
و گاهی بتمر چنانکه مذکور است نهاد تمر را بر بالای پاره از شعیر و گفت این نانخورش اینست و گاهی بخل و فرمود نعم
الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل است و منع نفس از
ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از آنچه خفیف است مؤنت آن و عزیز نیست وجود آن و تنافس مکنید
در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و
اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این قیم گفته که این ثناست
بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مراد در اینجا بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سبب
حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشک پس فرمود آیا نانخورشی

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نان خورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام
از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین
و نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق را اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت
این قول را برای جبر انکسار خاطر و خوش کردن دلهای ایشانست نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها
و میخورد آنحضرت از غذا که بلد خود بود وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید و این
از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهای که
منتفع میشوند اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند
از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از غذای بلد خود از جهت ترس بیماری
و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر بود در [illegible] مردم است از صحت و قوت پس هر که نخورد آنرا
در وقتش بوجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخورد رطب بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن
و بگیرد دانهای آنرا به یک بار بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن
آن در دهانست و بعضی گفته اند که اصلی نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرط آمده بمعنی بدل ظاهر
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصل نخورده و امت را از آن نهی هم نکرده فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه
در آید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداود از عائشه رضی الله عنها که آخر طعامی
که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنست که برای اثبات جواز تاکید جواز خورده یا پخته بود و اما نت
کرده شد بوی آن و کراهت در فم او است و در آنچه بوی آید و در اثبات است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در ابتدای هجرت در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که دران ازین بقول را یعنی
از سیر و پیاز خود نمیخورد و بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همچنین است بلکه غلیظ ابنان نووی گفته که اختلاف کرده
اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی
و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا در جواب قول
صحابه احرام هی و کسیکه قایل است بحرمت میگوید معنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم و صاحب مواهب
گفته که داعیست و محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه وآله وسلم در ترک ثوم و بصل نکرده در اشتهی

چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آن را زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که
دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی که نظر بر
مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترغیب و اباحت می آمد بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه
ارتکاب آن واقع میشود آن چیزی دیگرست عفا الله عنه و در بعضی روایات آمده که یکبار آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و علی رضی الله عنه در جایی دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود را بمردی دادند تا آب د
هند بستان مردی را و وی خبز و کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خورد و تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه
داد کذا ذکر فی تاریخ المدینة وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اکل میکرد بسه انگشت ابهام و سبابه
و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل زیرا که اکل بیک انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل زیرا که
اکل بیک انگشت و دو انگشت اکل متکبرانست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نگرداند و اگر بعد از
زمان طویل ما کل بپنج خالی از نشانه شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بپنج انگشت خورده است و جمع کرده است میان این حدیث و متقدم که در اکل بسه انگشت
آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل می لیسید انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی
روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه استغفار میکند مر لاحس خود را و در تعلیل لعق وارد شده
که در نمی یابد که برکت در کدام جزء طعام است و مخفی نیست و در بعضی گردانیدن اصابع در دهان و لیسیدن
آنها بزبان یا بباطن لثت کافی است و در بعضی اوقات می لیسانید انگشتان را ببعضی اطفال و خادمان و از زاد
لعق اصابع و رفتار ما اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی
روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف کرده میشود از اولاد وی حمق و عافیت
داده شود در ایشان و ملی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است از آبای خود از ابن عباس آورده
که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مائده بر آید اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی فقر و امثال
در این امور از اهل تکبیر صورت نه بندد و آن را مستقبح دارند اگر بحقیقت نگرند هیچ جا استقذار نیست اجزاء
همان طعام است که خورده است پس ساس اصابع و لعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصا وقتی که بشنود که فعل آنحضرت
سنت صلی الله علیه وآله وسلم و بحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است بآن حضرت لازم می آید
می آید آنچه بعدم تعظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضغه

لیسیدی هر کرا اصبع خود را در دهن خود و ذلک یکفیه و ندا شاراد باطن ثم برادر هیچکس آنرا استقذار
نکند و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمیخورد تکیه کرده و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و
میخورم چنانکه میخورد بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث است در شفا
گفته است که مراد باتکاء تمکن و تقعد است برای اکل همچو تربیع و مانند آن از انواع جلسانی که اعتماد کنند
در وی بر جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا میکند کثرت اکل را و استکبار میکند
از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق اقعاد گفته است که
نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد باقعاد آنست که بچسپاند الیتین
خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و مستند باشد به پشت خود و اینست که منهی عنه است در نماز و صاحب مواهب
میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را ابن عدی در اکمال از خطابی
که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان است و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین و گفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی بمعنی خورنده بر یکجانب
خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطائی که در تحت اوست انتهی و اتکا را بمیل بیکجانب نیز تفسیر
کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی است چنانکه دیوار و وساده و
مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی احادیث نهی ازین صریحا نیز آمده است و ابن
اثیر در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را بمیل بر احد الشقین تاویل کرده است آنرا بمذهب طب و ابن
قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت
نفوذ طعام بمعده و میچسپد معده را و مستحکم نمیشود فتح وی مر غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمیرسد
غذا بسوی وی بسهولت و اما اعتماد بر شئی پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت است و ازینجهت
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آکل کما یاکل العبد و بعضی گفته اند که اینحکم نفی اکل متکئا از خصائص
حضرت نبوت است صلی الله علیه وآله وسلم و حق آنست که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت
اینها بی آن چیزی دیگر است والضرورات تبیح المحظورات و صاحب سفر السعادة گفته که اتکا سه نوع
نوع است و همه اینها هیئات را که ذکر کرده شد رد کرده است و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد کراهت
اتکا و نابودن او خلاف اولی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست که بر دو زانو نشیند به پشت هر دو قدم

یا ایستاده کند پای راست را و بنشیند بر پای چپ و ذکر کرده است ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و ادب و گفته که این هیئت انفع و افضل هیئات اکل
است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است خدا تعالی و جل می نهاد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را در طعام و تسمیه میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و
اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت و در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغهای
حمد شده و ماثوره است پس سنت این مقدار است که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا
نیز رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد
علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام سم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک و حمل
کرده اند بعضے از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه
در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت انمرد لا استطیع فرمود
لا استطعت یعنی نتوانستی بر داشت دست را جانب دهن خود و بعضے استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول
آنحضرت و کل مما یلیک که خوردن از ما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن واجب است و تارک آن
عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضے گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکند مگر با یلی خود و اگر الوان
متعدد است مثل فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن حدیث ضعیف است
کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تتبع میکرد دبا را از حوالی قصعه
و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی از آن بر تقدیری است که صاحب راضی نباشد و از
آنحضرت کیست که راضی نباشد و بعضے گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود والله
اعلم و آنحضرت می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله والوضوء بعده
و در حدیث دیگر آمده است که نزدیک گردانیده باشد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم ترا
که وضو کنی فرمود مامور نیستم بوضو مگر وقتی که بایستم برای نماز مراد آنجا وضوء شرعی است و در آن حدیث
دست شستن نیست که وضو لغوی است یعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرم را روایت است
از ابی هریره که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحیفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرموده است
ما را بخوردن آتش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را و طعام گرم را

و بسیار میدمد بخور بعد طعام سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسماء آمده که چون آورده
میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد
اعظم است برکت وی و بود مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدحی از خشب منضبب بحدید و گفت انس
نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و نبیذ و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث
عاصم احول آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم نزد انس و خورده ام در وی آب و در راه
یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانید او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون
و بضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن
سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز
داشت او را از آن ابو طلحه و گفت تغییر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابو عبد الله بخاری آورده اند
که گفت دیدم این قدح را به بصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از میراث نضر بن انس بهشتصد هزار
درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره
و آن از چرم یا برگ بود و الان متعارف در حرمین از برگ خرما است و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعض
اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرت و نماز
گزاردن بعد از اکل آسان میگرداند هضم را و حصول او اما شرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بتحقیق
دوست میداشت آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم
سین مهمله و سکون قاف چشمه است که میان وی و مدینه دو روزه راه است سی و شش میل و استعذاب آب
منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین
صلی الله علیه وآله وسلم و زیاده بر آن از تطییب آن بمشک و گلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت
آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است
از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسرک من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میان دل
تلمیذ گفت آنمرد را چگونگی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بر آن و برنداشت و هم آب گرم
خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آنمرد صاحب حال است [illegible]
یاد گرفته اند هر دو از آن مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج میکرد و [illegible]

مباح آمد از نوشیدن مسکر بود و چون ساعتی چند برای بگذشت و جوش پیدا شد تناول میکرد چیزی از آن
آنچه حاضر میبود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که در وی حفظ صحت ست که راه نیابد
بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید خمل معده را و جلا
میدهد لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را با عتدال و میگشاید سدهای او را و آب
سرد رطب بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه واقع
شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع تمر
و زبیب و نبیذ است و در وی نفع عظیم است در حفظ و یاد قوت و در روش ساختن نقیع و نبیذ آنست که خرما و زبیب را
کوفته در آب انداخته نگاهدارند تا آب شیرین شود پس اگر بکشد در روز نگاه دارند تا شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد
نبیذ است و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یکروز و دو روز بایستد نبیذ و این حلال است و وضو بوی جائز است
در مذهب حنفی و اگر بسیار بایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست میداشت
لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود
و زدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود و زدنا منه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز است که
اگر یکی به هر دو نیاید رد کند و لیکن وساده و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف
از آنست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی آمیخته با آب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در
غالب گرم اند پس میشکست گرمی شیر به سردی آب و گفته اند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق تر
آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال ست انشاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و
در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت
صاحبی بود همراه او و در روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در بستان
خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه المعبود اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد
بیار و اگر نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده
است در مشک کهنه پس رفت در عریش یا و ریخت آب در قدح و دوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت
پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که کرع آب از جوع خوردن بدهن است چنانکه چارپایها خورند
در شرح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع مناسب

بلوغ مقام و رفعت درجهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از تکلیفهای آن
سرور شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت
که بعلم حدیث اطلاع داشت رحمة الله بوده همین طور دیدم که آب را در حین طعام تا آخر شروع نمیکرد و آب
خورد و در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از اطلاع برین حدیث یاد آمد که این فعل
آنعزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسد است و تا طعام بانهضام نیاید آب نباید خورد
و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از شما ایستاده
و اگر خورد بفراموشی قی کند بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که
گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده
که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را و من
پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب قائما مکروه
است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مر شارع را کردن فعل مکروه برای
بیان جواز که واجبست بروی پس نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول است بر ندب و استحباب یعنی
هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بحکم این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمدا و در حدیث
تخصیص نسیان برای اشارت است بآنکه مرتکب اولی و افضل عمدا از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه
برآنند که لا باس بالشرب قائما و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله
عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا که عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان
میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عبدالحق که امام حدیث است گفته است
که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قائما مخصوص باب وضو و زمزم است و بعضی از علما
گفته اند که شاید که نهی منصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن
آن پیش از ایشان بوجه استبداد و بیرون آمد از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا انتهی و این محمل
برین توجیه محض احتمال است که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و ظاهر
آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعدا دارد

افضل شرب قاعد است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قائما مبنی بر قواعد طبیه است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد میفرمود و مقتضای این کلام آنست که اعتبار به بیان
نکنند و اگر چه ایذاء بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقاء موقوف بر ابی هریره است و حدیث
مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صحیح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد از ابی هریره
آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آب را گفت مرد برای چه
قی کنم گفت ابوهریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسیکه بدتر
از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را بسه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر و گوارا
تر و شفا بخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا میکرد و دم میزد و از دم زدن در قدح نهی میکرد
و چون نزدیک میگردانید را به دهن تنفس تسمیه میکرد و چون جدا میکرد حمد میفرمود و این را سه بار آمده است
که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد
از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمکید آب را مکیدنی و مکشید درکشیدنی و از این حدیث معلوم
میشود که بول کوزه بمبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضی میکنند ممنوع است زیرا که مص با لب می باشد لیکن جدا
داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود
یکبار نوشانید شخصی را شیر و هر بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدایی که فرستاده است ترا
بحق که دیگر جای نمانده است رواه البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول
نمیخورد و در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که بر نخیزد
مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید
که مانده باشد او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی می برد و شخصی در دنبال
می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میزبان را و میگفت این شخص تابع شده است ما را اگر
خواهی بگردد الحدیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جایز است و مقتضای
این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت خواهند از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
طعام میخورد نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعا میکرد برای ایشان و میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم

وا زجهم فصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هر چه
می یافت میپوشید و تنگ نمیگرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس غالی و جنس خسیس و تکلف
نمیکرد و هر چه موجود میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کساء
و رداء و ازار درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کساء ملبد پیوند کرده شده
که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند روا داشتی آن و اگر گاهی لباس نفیس گران
بها که ملوک عجم اهدا و ارسال میفرمودند بقصد استمالت خاطر ایشان میپوشید و زود میکشید از بدن شریف و می
بخشید و به مردم قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بعلو همت مباهات در ملابس و تزیین بدان از خصال اهل
شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساء است و تفاوت و لطافت ثوبست و توسط در جنس که
لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عز و جل نظافت ثوب و رضا بیسیر است و آنحضرت مکروه میداشت
جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بر روی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه
سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه را فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانیست و
تکلف و مبالغه در تزیین نیز خوش نمیداشت در سفر السعادة میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف
بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس
پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید
شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقید و تکلف محمود است در هر حال و
شک نیست که سیرت سلف و عادت علماء ورثه و عبادت عباد بهیئت ثیاب بود و احادیث هم در
مدح آن و ترغیب در آن نیز ورود یافته و آمده است البذاذة من الایمان و در باب تجمل و تحسین هیئت
و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد
که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل
و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست کبر عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده
که ان الله لطیف یحب اللطافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود بر من
جامه دون ایا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمها و اموال از شتران

و گفته‌اند پس مؤدی پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال غنا بپوش و شکر
نعمت خدا بکن و در روایتی دیگر آمده که چون داده است ترا خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر
نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید پیشان ژولیده موی را فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین
کند بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامها است چرکین در چرکین فرمود نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن
جامه خود را و آمده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بنده خود پس تجمل ظاهر موجب
شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا
علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را
طاهر و نظیف و لطیف دارد و دل و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح بزیور طاعت
و نظافت پیراسته دارد و اینجا سنت امر تطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور مکروهه و ختان و تقلیم اظفار
و حلق عانه وارد شده است بدان سنت را آنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیاء سابق و علما کار در این
باب نوشته است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و فخر و دنیا و اظهار جاه جلال از اسباب
و شوکت نفس و تفوق بر غیر او کسوت قلوب ایشان سکند مذموم و مستقبح است چنانچه در شان منافقان
آمده است و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم
و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر
الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و
حال و شغل امر دین باشد ممدوح و چنین از علما و عباد لباس حسن و جامه نفیس پوشیده‌اند و نیت ایشان
در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل نمود و برای جمع و اعیاد نیز جامه جدا میداشت و گفته‌اند
که از این قبیل لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلاء در کر و فر در آن است که متضمن
اعلاء کلمة الله و نصر الدین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای آن لباس نفیس پوشیده‌اند تا اظهار غنا
و ثروت کنند و فقرا و سائلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز
میرود اگر بجهت بخل و خست یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع
دنیا و سنت آن و کفایت اختیار بود محمود و آنکه از این هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی المواهب
و ظاهر آنست که این قسم اند داخل اباحت میرود نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن فضیلت و استحباب

وزینت ثوبیت نہ اصل اباحت ودر مذاہب لدینیہ کلامی می آرد بطریق سوال ومیگوید شک نیست کہ سیرت
سلف صالح بذاذت ہیئت ورثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیہ شاذلیہ کہ تجمل میکنند وبملابس آراستہ
وپیراستہ میدارند خود را وحال آنکہ طریقہ ایشان اقتدا بسنت وطریقہ سلف صالح است وجواب میگوید بانچہ
نقل میکند از بعضے مشاہیر عرفا کلامی جامع ومفید وفاضل کہ سلف صالح چون یافتند اہل غفلت ومشغولان
بدنیا را منہمک در زینت ظاہر ومفتخر بمتاع دنیا ومطمئن بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظہار حقارت
چیزیکہ تحقیر کردہ است آنرا حق سبحانہ وتعظیم میدارند اورا غافلان واستغنا از انچہ محتاج اند بدان اہل
غفلت وزہد ونفرت از انچہ رغبت کردہ اند ایشان دران شکر گذاری این نعمت گوارا ودولت ہنیئے
وچون گذشت برین حال زمان دراز وراہ یافت فساد بنیان اہمیتی ودرک این حقیقت وراہ یافت غفلت
از راہ دیگر وگرفتند بعضے مردم رثاثت وبذاذت ہیئت را حیلہ در تحصیل دنیا منعکس شد امر وگشت انچہ طریقہ ترک
دنیا بود وسیلہ تحصیل آن ترک کردند بعضے محققین از اہل صفوت چنانکہ مشائخ شاذلیہ دسہرکہ سیر ودانیا ایشان
وسلوک میکنند بمذہب ایشان رثاثت لباس وبذاذت ہیئت ودانستند این را موافقت سلف نہ مخالفت
ایشان بنظر بحکمت اگرچہ در نظر ظاہر بینان مخالفت نماید بتحقیق ارشاد کرد وارشاد ابوالحسن شاذلی کہ
یکے مقتدا ومکین سلسلہ شاذلیہ است کسی را از اہل رثاثت کہ انکار کرد بروی جمال ہیئت وتجمل لباس را گفت یا ہذا
این ہیئت من ولباس من میگوید بزبان حال الحمد للہ شکر مر خدا را کہ مستغنی گردانید مرا از خلق وہیئت و
لباس تو میگوید بدہید چیزی مرا از دنیای خود وافعال این دایر بحکمت ومبنی بر معنی وفرقان بہ نیت است کنون
بیان لباس شریف وانواع آن در چند وصل بیان کنم وصل بدانکہ بود عمامہ شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بسیار بزرگ وگران کہ آزار ان بر سر مبارک باری بود وسہ صغیر کہ قاصر بود از ووا بہ سرا خرد بود آمدہ است
کہ از چہار دہ ذراع زیادہ نبود وگاہی ہفت ذراع بودی وذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانہ
تا بند مرفق وآن دو شبر است ہر شبر ہشت وچہار انگشت عدد حروف لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ودر بعضے
مواضع چنانکہ در مساحت حرض ذراع کرباسی نیز اعتبار کردہ وآن متفاوت ہر قوم است ودر ہر زمانی
الا اعتبار آن در ہنجا نیز تجویز میتوان نمود واللہ اعلم وگفتہ اند کہ اگر قدری زیادہ کند بر قدر معہود مسامحہ
کردہ میشود دران وآنکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ عمامہ حاجز است میان مسلمین ومشرکین عمامہ باغدیہ است
چنانکہ سیاق حدیث ناظر است دران وآنحضرت را عمامہ بود کہ آنرا سحاب نام کردہ بود وہ اثواب و

دا غرّاس در مرکب را نبود وی صلی الله علیه وآله وسلم اسامی بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه
می بود لاطیه یعنی پست پسر سپیده نه بلند مثل پافیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و مشرکان عمائم بر قلانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه ما عمایم
بر قلانس میپوشیم و ایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد معنی اول
است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان مقرر است والله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی
فی الشمائل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم و قد ارخی طرفها بین کتفیه یعنی بتحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را
میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله
عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تعمیم میکرد و میگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و میخلانید یک طرف
عمامه را از عقب و رها میکرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم بر منبر و بر وی عمامه سودا بود که رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکه را و بود بر وی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دائم نبود
کذا فی المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که در دخول
مکه بهیئت جنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع
کرده اند میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت
و بعد از در آوردن مغفر از سر عمامه سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی
عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود و بعد از تمام فتح و این اعرابی گفته که این اولی و اظهر است در جمع از اول و تمام این قصه
در غزوه فتح مکه بیاید انشاءالله تعالی و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا
پس سدل کرد پیش رو دست من و پس پشت من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بحضرت مومنان آمدند عمامه
با این هیئت بسته بودند و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال
است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و زقن گذرانیده بجانب
یمین بگذارند و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بتقدیری است که آن سنت موکده است و
اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مال آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تا بند دست و دراز تر ازین مانع میکرد و از سرعت حرکت و بطش و کوته تر ازین نگاه نمیدارد

دوست دارد از خرد و بزرگ و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و آله و سلم معانی و حکمتهاست که در آنست
بر طبق عدالت و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و دستار و ازار وی صلی الله علیه و آله و سلم تا انصاف ساقین
و نگذشت از نصف ساق و گاه تا نصف ساق جمیع اشارتست با آنکه حقیقت انصاف که وسط حقیقی است شرط نبود
و طبرانی از ابن عمر آورده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود
آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که لمس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری هر چیزی
که پایان تر از شتالنگ است از ازار در نار است و این حکم برای مردانست و زنان را پایان ست اسبال و تطویل
و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود دراز کنند یک شبر گفت آنگاه
برهنه میشود پاهای ایشان فرمود دراز کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این بحث حکم از ذیل قمیص
ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل هر زنان را جائز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار
نیست بلکه شامل است قمیص را و در داد عمامه را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسبال در ازار و قمیص و عمامه است هر که بکشد از آن چیزی بطریق خویش تکبر الحدیث
ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهت کثرت وجود اسبال در آن و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده
ولیکن وجود معنی خبر در عمامه خفائی دارد و مراد بآن اطالت عذبه است زیاده بر معهود و تطویل اکمام چنانکه معتاد
اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای
فراخ دراز مانند اخراج و عمایم مثل ابراج که عادت شده است و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنتست و از جنس خیلا است و از بعضی دیگر از علما نقل
کرده که گفته پوشیده نیست بر وی بصیرت که آستینهای دراز که درین زمانها متعارف شده در وی اسراف
و اضاعت مالست که منهی عنه است ولیکن عادت شده است مردم را اصطلاحی گشته است مر هر قومی
را شعاری که شناخته میشوند بدان و هرچه از آن بطریق خیلا است شک نیست در تحریم آن و هرچه بطریق عادتست
تحریم نیست در آن مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است از ثوب و نقل کرده است قاضی عیاض کراهت
هرچه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد است در لباس از طول و سعت انتهی و درین اقوال که از علما
نقل کرده شد تصریحیست بکراهت و کراهت این طول و سعت ولیکن در اعتبار لفظ عادت و معتاد و تعارف اشارت
گونه جواز و عذر از آن میکند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شده است که

میگویند این طریق لباس عرف و شعار باشده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم وعزت ما فوت میشود اما سخن
آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت ست والله اعلم و بهر تقدیر هرچه واقع شده است از
مکروه است از اسبال و تطویل ازار و جز آن مفید بقصد خیلا و تکبر و تزئین ست و اگر نه باین قصد باشد چنانکه
برود و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده ست که ابوبکر صدیق را رضی الله عنه عادت ... چنین
نشسته بود که ازاری فرو می هشت و در صورت اسبال می نشست و چون ازان نهی واقع شد آنحضرت اظهار
کرد حال آنکه امن چنین ست چکار کنم فرمود آن حضرت تو از آنها نیستی که در شان تو خیلا را داشته باشند و باید دانست
که ازار که اینجا مذکورست بمعنی ته بندست فاما ازار که در عرف عجم ست و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند که نپوشیده و ابو یعلی
موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من بازار را روزی همراه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس نشست آنحضرت به دکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود در اهل سوق وزانی
که وزن میکرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکش و ترجیح کن پس گفت وزان این
کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابوهریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جهید بسوی
دست رسول خدا میخواهد که ببوسد آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را ازوی و گفت ای فلان این را اعاجم
بملوک خود میکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما وگرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را
گفت ابوهریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوار ترست به برداشتن متاع خود مگر
آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابوهریره گفتم یا
رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم در سفر و حضر و بشب و روز زیرا که بدرستی من مامورم
بستر پس نیافتم چیزی را ساتر تر ازوی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف ولیکن خریدن
آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هدایه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است
که پوشید آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن حضرت باذن وی والله اعلم و بود محبوب ترین ثیاب
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست
میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و آستین بود قمیص او را تحقیق
علمای محدثین و شعار متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص

نیست وآنچه متعارف اهل دیار ما وراء النهر و هندوستان ست که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گریبان و عرف عرب
متعارف زنان است و تکمهای مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح برعکس اصطلاح آنجاست حکایت
یاد دارم که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن او بر روش اهل هند بود نشسته بودم که یکی
از علمای عرب پیش آمد و دو سه مرد می آیند و میبرند و بجانب آن یار هند نگاه میکنند عرض کرده شد که سبب نا چه می بینید
و چه میخندید گفت این مرد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده و در حرم خدا نشسته است روایت از معویه بن قره از پدرش که
گفت آمدم به پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در رهطی از مزینه تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمهای پیراهن او
گشاده پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة را رواه الترمذی
سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که ازار داشت و توهم کرده کسیکه نیست
وی علم نسبت بخلاف آن انتهی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع
و شبری و از ابن عمر آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر وی ازاری بود که تقعقع میکرد و عادت
آنحضرت را ارخا میکرد ازار را از پیش و بر میداشت و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که ازار می بست زیر ناف خود پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار
می بست فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابوموسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمود ما را
عائشه رضی الله عنها رداء و ازاری را در شب مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله و سلم درین دو جامه باین صفت و گفت اسماء بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد عائشه
چون فوت کرد آنرا من گرفتم و ما می شوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورد و جبه
بر کتفین و پشت افگند پس و تمامتر است این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می پوشید روایت کرده است انس
بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت و میپوشید حبره را بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی
است از برد که در وی خطها رسته و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
در شب ماهتاب و بر وی حلۀ حمراء بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت
نزد من احسن از قمر صلی الله علیه و آله و سلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ کسی را و در روایتی
احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من لمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا و لمه بکسر لام و

نشنیدیم موی سر وی جمه بعض میم و نشنیدیم که امام میکند و فرو دمی آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه
شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین
و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که استر دارد و احمر آنکه خطها
سرخ یافته اند چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است مشهور باین اسم بجهت نسج
خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است پس آن در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت
دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برمن دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است پس مپوش آنرا و از
عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بود برمن جامه معصفر گفت
از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهلیه من فرمود بسوز آنرا و اشتباه باشد بعضی مردم را
از حدیث که لبس احمر جایز باشد این خطاست مراد باحمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و همچنین اخضر که در حدیث
ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود بروی دو برد اخضر و در حدیث
عطا بن ابی یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که طواف میکرد مضطبع ببرد
اخضر مراد ببردی است که در وی خطهای سبز است اگرچه درینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف
دیار عرب همان معنی است همچنین اصفر هم یعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله صفرا یعنی جامه زرد
فهمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است
اختلاف کرده اند علما در ثیاب معصفر پس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم
و گفته است که باین قایل است امام شافعی و ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهم لیکن گفته است مالک لبس
غیر معصفر افضل است و در روایتی تجویز کرده است پس آن در بیوت و منازل و مکروه داشته است در محافل
و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است
که آنحضرت پوشیده حله حمرا و جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم بحج یا عمره و این نیز
تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جایز نیست
با آن نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر
از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت
سنن و گفته که نهی کرده است شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و

گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی
کرد شما را و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث
مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید شافعی را این احادیث هر آینه قائل میشد بآن
پس ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث بخلاف قول من عمل
کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا گفت بیهقی بتحقیق صحت کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را
بهر حال از مزعفر است و امر میکنیم او را که اگر مزعفر کرده باشد بشوید آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی
پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنها است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده
از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفره و در
حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواهما
النسائی و نیز ابو داؤد و باین لفظ آمده که رنگ میکرد و میپوشید از زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد
عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض
نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت جامه سفید را
و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفید است باید که بپوشید آنرا زندهای شما و تکفین کنید در آن
مردهای خود را و گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت و بر وی ردای
و بود بر وی مرط موی سیاه مرط بکسر میم و سکون راء کساء از خز یا صوف از ار ساخته میشود و لوی و در ذکر
عمامه شریف گذشت که دخل النبی صلی الله علیه وآله مکة یوم الفتح و علیه عمامة سوداء و لبس سواد مستحب است و مذهب
حنفی نیز همین است و جامه پشمینه پوشیده و اما طیلسان که عبارت است از پوشیدن چیزی بر دوش مانند آن و انداختن
طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و نه اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آیند با وی هفتاد هزار از یهود اصفهان که بر ایشان طیالسه است و دید
انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه گفت چه عجب مشابه اند ایشان بیهود خیبر و در حدیث ابی
داؤد و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت

آمده است که آنحضرت تنها بود که آمده و در نیمروز متقنع از جهت ضرورت اخفا کرد تا نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع
عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بجهت ضرورت
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میکرد قناع
را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بلفظ
کان یکثر التقنع پس این حدیث و غیر آن رد میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که
پوشیده است قناع را و اما قول او که او نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این
نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه و آله وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در وی پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود پس ایستادم من تا ببینم که آن مرد کیست
عثمان بن عفان بود و سعد بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله
عنهما که نماز میکرد و متقنع بود و همچنین خود و ابن سعد از سلمان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله عنه
که میپوشید طیالسه را و در روایتی دیگر آمده که دیدم حسن طیلسان اندقی را و آنکه ذکر کرده است ابن قیم
از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که طیالسه از شعار یهود باشد تحقیق بر طرف
گشته باشد درین زمانه پس داخل شده در عموم مباح و شیخ عزالدین بن عبد السلام گفته که سنتی که از
شعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از ضلال مجرد است او کما قال و گفته اند که انکار انس بجهت
الوان طیالسه بود که زرد بود و ذکر هذا الکلام فی المواهب اللدنیه و از کبار مشایخ و صلحا منقول است که تطلس میکردند و فی
بهجة الاسرار و کان الشیخ عبد القادر یتطیلس غالبا انکار ابن قیم آنرا مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حضرت
شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او با انکار این جناب گرفتار بودند تاب الله علیهم والله اعلم و چون بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم اطیب و الطف ناس پیدا نبود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم
که چرکین نمیگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن
وی صلی الله علیه و آله وسلم کذا جاء فی الحدیث و لیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است احمد
در مسند و ترمذی در شمائل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه و یحلب شاته و یخدم نفسه بود آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم که بجهت آن جامه پیش را می دوخت شاید خودرا و سیدوخت نعل خودرا و گفته اند که شاید پیش در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد بی آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق قملی اینجا مجاز است از تفحص پیش خس و خاشاک و بعضے حشرات صغیر که می افتاده باشد که در این صورت قملی است یعنی در جامه خودنگاه میکرد و تجسست آنرا و پاک میکرد مشابه آنکه در دم پیش میجو شید و در ذهن این مسکین همین معنی می نشیند و قرار می یابد والله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که پیش ایذا نمیکرد او را تعظیما وتکریما صلی الله علیه وآله وسلم و این عبارت ظاهر نفی ایذا پیش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود و **فصل** و از جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که پوشیدی آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بیر اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را دران چاه جستند و آبهارا کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا دران خاتم سری بود که انتظام کارخانه ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدای آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرونشست و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم نقره را که نگین وی حبشی بود و در معنی حبشی بودن اقوال است بعضے گویند از سنگ سیاه بود و بعضے گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شده و کان او در آنجاست و بعضے برانند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار پس بیفگند و فرمود مرا مدد که بسازد خاتم را از نقره و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بر یک مثقال و همچنین آمده در دیگری که وی خاتم شبه بود و بفتح معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز گویند نوعی از نحاس است که آنرا بهندی زبان پیتل گویند ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شده بدان از جهت مشابهت ذهب در رنگ پس فرمود

که چه شد مرا که می یابم از تو رایحه اصنام پس انداخت آنرا و آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و
سکون فاء و هی بمعنی شبه است و همچنین کرده است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که
آنحضرت بخاطب و اهبه نفس فرمود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد
شی قلیل حقیر است و در سنن ابو داود باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حدید بود
که ملوی شده بود بروی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره آمده رضی الله
عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتم از ذهب پس برآمد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از
تختم بذهب و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب
است و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی
خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را
اندر زمین گفتند چرا بر نمیداری مال تست بردار آنرا گفت بر ندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن
و مکروه داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تختم
کنید بعقیق و به عقیق سزاوار تر است بزینت و در روایتی آمده است تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را
و در روایت عائشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت
کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است از آنحضرت
در تختم بعقیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله
وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما فص خاتم در روایت
بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود فص حبشی
چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما
نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی محمد
رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم
سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

بود که سطر محمد فوق بود و سطر وسط رسول و بعد از وی الله و گفته‌اند قول بعض شیوخ که اسم جلال الله
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی‌یابم بدان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسمعیل ظاهر در مخالفت آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب و اما تختم اکثر اخبار
دال بر آنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جایز است تختم در یمین و یسار و اختلاف
کرده‌اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته‌اند یسار و این نقل امام احمد است در روایت صالح از وی
که تختم در یسار احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی ظاهرا
مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین
انگشت و اشارت کرد به خنصر از ید یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم
در یسار میکرد و ذکر کرده‌اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ذکر کرده‌اند تختم در
یمین را و این قول ابن عباس و عبدالله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده‌اند پس بعضی
میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید و گاه در یسار و بعضی گفته‌اند که تختم در یسار آخر الامر است یعنی تختم
در یمین منسوخ است و جواز آنست که در تحت آنها سخن است ذکره بالکلیه صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده
که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می‌بست از برای تذکر شی و یاد داشتن آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن خاتم
یا زیاده کراهت است خصوصا که از فضه باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام
نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته‌اند بلکه اباحت و
بعضی مکروه داشته‌اند اگر قصد زینت کند و بعضی مکروه دارند مگر وی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و قدرت و حکم
را و در حدیث نیز همچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که بر خاست نامه
نویسد بملوک و امرا وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشند پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند
کتابی را که بی خاتم بود پس بجهت آنحضرت خاتم را نقش کردند محمد رسول الله و بآن بر نامه‌ها نقش کرده است
پس خاتم را مطلقا و ایشان حدیثی می‌آرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم ساخت تا نپوشید بعضی
گویند چند روز پوشید بعد از آن بینداخت والله اعلم اما لبس خف یعنی پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم موزه را و مسح کردن بر آن بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را بعد از وضو کرد و مسح کرد بر آنها

وصل نعل آنحضرت

واز مغیره بن شعبه آورده که دحیه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنهارا وصل واما نعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونعل چیزی را گویند که بپوشند آن قدم را اگر پوشیده شود آن تا شتالنگ موزه والا نعل ودر صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قبال وقبال زمام وآن دوال است که میباشد در میان دو انگشت وترمذی در شمایل از ابن عباس رضی آورده که دو قبال دو تو بود شراک آنها واز ابو هریره رضی مرفوعا آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا بیمین وچون کشد ابتدا کند بشمال الحدیث ودر حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از در نعل واحد وحکمتش آنکه این وضع نامطبوع است واحتمال لغزش نیز دارد وبعضی گویند وسبب شهرت بعضی میکرد ودر روایتی از عایشه آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه خود یک نعل واحد دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند وراه قریب باشد ودر یکجانب یکپای احتمال تلوث باشد مشاهده کرده وپوشید همان جانب را واحتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصا درین طور صور ودر مواهب از ابو داود وترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن وبعضی از علمای مشا نقش نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده وخواص ونفع وبرکت آن بیان کرده ودر مواهب تجربه آن برای دفع وجع ونهادن آن تمثال در موضع وجع وحصول امان از بغی آفات وعلیه وحرز از شر شیطان مارد و شر حاسد وتیسیر طلق براه ذکر کرده وشعرا قصاید در مدح آن ودر بیان فضایل آن انشاد نمودند

وصل فراش آنحضرت صلعم

وصل واما فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خواب میکرد بر آن چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گرفته وروایت کرده است بیهقی از حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قطیفه دو تا کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو آن پشم بود پس در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه در آمد بر من پس دید فراش ترا پس رفت این فراش را فرستاد پس فرمود باز گردان این را ای عایشه بخدا سوگند اگر بخواهم من روان میگرداند با من خدای تعالی کوههای طلا ونقره را یعنی اگر خواهم با قوت من هر آینه تنعم میکنم بلکه باختیار میکنم بحیثیت برای خود وطلب رضای حق تعالی واحمد در مسند خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی از حدیث ابن عباس آورده که در آمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآنحضرت بر حصیر افتاده بود واثر کرده حصیر در پهلوی مبارک

صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی کسری فراشی را بهتر و نرم تر از این فرمود آنحضرت
وسلم مرا با دنیا چیست قصه من و داستان من و دنیا مگر مانند سواری که سیر کند در روز گرم
ساعتی در سایه درختی پس برخاست و بگذاشت آن را. از ابن مسعود آمده رضی الله عنهما که
در آمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام است خفته است بر حصیری که
اثر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز ترا به گریه آورد گفتم یا رسول الله
کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا می خسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله ایشان را دنیاست
و ما را آخرت. و حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده تر از این واقعه گفته
نهاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز ازاری و حصیر تاثیر کرده بود در پهلوی وی و در
بالین بالشی از پوست بود و مانند صاعی جو پیش دیوار خانه آویخته پس ریخت هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز گریه
آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه چیز که نگریم کسری و قیصر در باغها و انهار بر تخت زر و فرش دیبا
و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده و با این حال فرمود یا ابن الخطاب آیا راضی نیستی که باشد ایشان را
دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعض او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پلاس
پر لیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب داده شده برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و
ما قومی ایم که دیر نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد
برای وی فراش می خفت بران و اگر نه می خفت بر زمین و وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است و اعتدال آن نیز و احتباس آن و استدامت
آن موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع
و غیر آن ولیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکثیر هر که با قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او سبا
ضرر تر بود و قوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر و اوفر از قوای سایر ناس بود ابن سعد از طاوس و مجاهد
آورده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت
و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مرفوعاً آمده که هر مرد از اهل جنت را داده میشود قوت صد مرد در اکل
و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعاً آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم از آن و یک
داده شدم قوت چهل مرد در جماع و در بعضی احادیث آمده و یکی از بسیار محدثان حکم بوضع این حدیث

وآنکه مسلم اطلاع بشری و اقتضا میکرد میل النسا را با وقرابت نسبی و کثرت وجود نسا و کثرت [illegible]
معجزات و آثار کمال لیود ظاهر آورا با صحابه صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه اجمعین تنبیه حدیث حبب الی
من دنیاکم ثلث مشهور بر زبانها اینچنین شده و اما غزالی در احیاء العلوم و صاحب کشاف در تفسیر
آل عمران در کشتی از کتب فقها اینچنین واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که صلاة از دنیا
ارباب تحقیق و تنبیها میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصاء آن در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث [illegible]
اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال از جهت [illegible]
در شرح حدیث در بیان معانی و نکات آن در شرح مشکاة ذکر کرده شده است تا نیک نظر و فصل در نوم آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود وی کرد نوم فوق قدر احتیاج الیه منع میکرد نفس را از قدر محتاج
الیه و از ینجا است که در احادیث واقع شده است که نبی ابدا است که به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منام
میدید و ازان و نیز است که بیند در نماز مگر آنکه میدید در آن یعنی در قیام هم بودی و در منام هم بود و
چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی
باز بخواب رفتی یکبار یا چندبار خفتی و برخاستی و در صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب رفتی و هرگاه
خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی از جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست راست نهادی
و در صورت قولیس ایستاده کردی ذراع را و نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستی بجهة
نماز و در سر نوم بجانب یمین تکیه گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق ست در جانب الیسر
چون در جانب الیسر خسپد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن خسپد
دل در قلق میباشد و مستغرق نمیگردد در نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی و طلب مستقر و میل وی
بدان و کثرت نوم و ثقل وی او ثقل ست در هضم طعام و گوارائی وی و لیکن نوم بر یسار [illegible] ست
قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب صنوبری اند چنانکه
اطبا نوم بجانب الیسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب
یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب میگوید که در نفس چیزیست زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا ایسر این حکم ثابت است مراد [illegible]
و ایجاد و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل وی [illegible]

عفی عنہ مصحح مطبع متوطن شاہ آباد ضلع ہردوئی

ایضاً۔ جلد دوم۔

اسرار محبت۔

دواء الشفاء۔ جدید شرح قصیدہ بردہ مطبوعہ ۱۸۸۵ع

جامع طیبی۔ حالات پیغمبر علیہ السلام یعنی پیدایش نور محمدی سے تا وفات شریف

شرح قصیدہ بردہ مطبوعہ ثمر ہند

مقالات الصوفیہ مطبع غیر مطبع

سفینۃ الاولیاء۔ از شاہزادہ داراشکوہ

وصیت نامہ۔ مع رسالہ دانشمندی

مولود النبی۔

تحریر الشہادتین شرح سر الشہادتین

تحفہ اثنا عشریہ۔ جلی قلم مطبوعہ ۱۸۹۵ع

کتب اخلاق و تصوف

مصباح الہدایت۔ ترجمہ عوارف۔

مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین

مطلع الانوار۔ مع حواشی جدید۔

نفحات الانس۔ مع سلسلۃ الذہب

فوائد الفوائد۔ از حضرت نظام الدین دہلوی

شرح بوستان۔ از ٹیکچند بہار مطبوعہ دہلی

فوائد سعدیہ۔

لوائح جامی۔

رسالہ ستہ ضروریہ۔ غیر مطبع

پند نامہ عطار

کیمیائے سعادت فارسی۔

اخلاق جلالی۔ مجلی۔

اخلاق ناصری۔ کاغذ گندہ

ایضاً۔ کاغذ سفید۔

معدن جواہر

مطالب رشیدی۔ مطبوعہ ۱۸۸۶ع

مثنوی سلسبیل۔

مثنوی شیخ بہلول۔

مجالس العشاق۔ با تصویر۔

منطق الطیر۔

گلشن اسرار۔

می باید شنید۔

می باید دید۔

نکات احسانی۔

انشائے اسرار فریمیشن۔

سبستان نکات و گلستان لغات

دائرہ صنعت۔ گنجینہ صنائع تاریخی۔

دانش نامہ۔ بیان ہر شی کی آفرینش بطور حکمت فلاسفہ

رسالہ منازعت۔ تقدیر و تدبیر۔

مخزن العلوم مع نقشہ

گلشن خیال۔ تاریخ گوئی کے قاعدے

قول فیصل۔

ابواب الجنان۔ جلد اول در

آداب و اخلاق اسلامی۔

ایضاً۔ حصہ دوم۔

کتب تواریخ انبیا و اولیا وغیرہ

سفینہ رحمانی۔

عجائب القصص۔ مطبوعہ دہلی۔

حیات القلوب۔ کامل ہر سہ جلد

جلد اول۔ در حالات انبیا

جلد دوم۔ در معجزات پیغمبر آخر الزمان

جلد سوم۔ در بیان امامت۔

جذب القلوب۔ الی دیار المحبوب۔

روضۃ الصفا سات جلدین یکجائی۔

گنجینہ سروری۔ معروف بہ گنج تاریخی

ولادت و وفات اولیاے کرام۔

وقایع شاہ معین الدین چشتی

خزینۃ الاصفیا۔ کامل دو جلدین

ترجمہ فواید سعدیہ۔ متضمن حالات

اوتاد و اقطاب و تاریخ اولیا و سوا

عمری اصفیا مطبوعہ ۱۸۸۶ء کاغذ سفید

ایضاً کاغذ سفید رسمی۔

قصص الانبیا۔ کلان مسمی بہ روضۃ الاصفیا

ایضاً خورد۔

عجائب القصص مبسوط۔ حالات ا

ترجمہ مولوی فخر الدین مطبوعہ ۱۸۸۶

تاریخ حبیب الٰہ

مجموعہ فتوحات واقدی۔ کامل

ہر چہار حصہ مطبوعہ ۱۸۸۹ء

(۱) مغازی الصادقہ معروف مغازی ا

۲ و ۳ فتوح الشام۔ و فتوح المصر

اردو یکجائی۔

۴۔ غزوہ عرب۔ معروف بہ فتوح

فتوح العجم